باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۲۴۷۱	
رده‌بندی دیویی: ۱۳۰۵ م۷۲۱م ۲۹۷٫۷۴۲ مرجع ☐	
سرشناسه: مقدس زنجانی، محمد بن محمد.	
عنوان قراردادی:	
عنوان: مفتاح الجنة للنارجنة	
شرح پدیدآور:	
کاتب: محمدعلی ابن آقا حسینعلی اصفهانی	تاریخ کتابت: ۱۲۰۵ ق
محل نشر: ناشر:	تاریخ نشر: ۱۳۰۵ ق
صفحه شمار: اج. (بدون شماره گذاری) مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐	
زبان: ابعاد: ۲۴×۱۷	نوع خط:
روش تهیه: وقفی ☒ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐	
واقف: حاج شیخ محمدرضا قائمی	تاریخ ثبت:
یادداشتها: مفهرس به فهرست مطالب - ناقص الاخر. دارای افتادگی اوراق در ابتدای کتاب است.	
موضوع(ها): ۱. روضه خوانی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. وعظ. ۳. واقعه کربلا. ۴. ائمه اثنی عشر.	
شناسه(های) افزوده: الف. اصفهانی، محمدعلی، کاتب. ب. قائمی، محمدرضا، واقف. ج. عنوان.	
فهرستنگار: نیفی	تاریخ فهرستنگاری: مرداد ۸۸

۲۸۷۱۲۱۱
۶۴۷۸
۲۹۲۷۴۲
۲۷۲۱۳
۱۲۶۷
کتابخانه آستان قدس
اسم کتاب مفتاح الجنة ـ فارسی زرد آخر ناقص
مصنف ـ
مؤلف
خطی سنگی نسخ تهران
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۳۰۵ ه‍ ـ ق عدداوراق
جز کتب اخبار شماره عربی ۲۲۶۷۱
شمارهٔ عمومی ۲۹۷۸۴ شماره قبض
واقف حاج شیخ محمد رضا قاینی تاریخ وقف اردیبهشت ۱۳۴۰
طول ۲۴ عرض ۱۷ گنجهٔ
نسخه از اول و آخر ناقص است
۱۰
اسید زدائی شد
۶۴۵۴۳

لیلتها مائة مرة قضى الله له مائة حاجة سبعين من حوائج الاخرة وثلثين من

وان ملكا يدخل على قبره كما يدخل على احدكم الهدايا يخبره من صلى قلب

في صحيفة بيضاء از حضرت صادق بسند معتبر منقولست که چون شب جمع

در هوا با قلمهای نور و کاغذهای طلا و تا صبح بغیر درود دارند و نمینویسند

و آل محمد پس باین سبب سنتست بسیار صلوات بفرستند در شب که سنت موکد است

بعد از مرتبه صلوات بفرستند در روزها دیگر صد مرتبه و حضرت امام محمد باقر

صلوات بر محمد و آل محمد عن عبد الرحمن بن عوف قال قال رسول الله جاءنی جبرئیل

يستغفر لي الف ملك ومن صلى عليه سبعون الف ملك كان من اهل الجنة وان حضرت منقو

صلوات بفرستند حق تعالی شصت حاجت او را بر آورد سی حاجت او در دنیا و

يوم الجمعة وليلة الجمعة بالف حسنة وان الصلوات على محمد وآل محمد ليلة

سيئة ويرفع بها الف درجة وان المصلى على محمد وآل محمد ليلة الجمعة يزهر نوره

السموات يستغفرون له ويستغفر له ملك الموكل بقبر رسول الله الى ان تقوم الساعة

نماز عصر روز جمعه هفت مرتبه بگوید اللهم صل على محمد وآل محمد الاوصياء

عليهم بافضل صلواتك والسلام عليه وعليهم ورحمة الله وبركاته حق تعالی

هزار سیئه محو نماید و صد هزار درجه بلند گرداند و صد هزار حاجت او را بر

از ایشان مقبول گردد و چون روز قیامت شود در عرش چشم بر درخشان باشد

على في كتابه لم تزل الملائكة مكتوبا الى يوم القيمة ثم الحكمة في تخصيص

الانبياء وهو ان ابرهيم لما بنى الكعبة دعا ابرهيم فقال اللهم من حج هذا الب

ته عليه واله فشفعني في من اهل بيته على ذلك ثم دعا اسمعيل فقال اللهم

على الله عليه واله فشفعني فيهم فامن كلهم ثم دعت سارة فقالت اللهم من حجت ه

فيهن ثم دعت هاجر فقالت اللهم من حجت هذا البيت من الموالي والموالبات

اهل بيته دعوة هذه الامة خصوصا امرت هذه الامة بالصلوة عليه وعلى اهل

اوان ستر کابنا باعث قبول نمازهای پنجگانه و رفع درجات و محو سیئات و اجابت دعو

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموال ۲۹۷۸۴

...دند و در حدیث دیگر هست که پادشاه از بیست هزار فرزندان بنی اسرائیل کشت...
...بکشند بر میداشتند پس استغاثه کردند نزد حضرت موسی که اینها دختران و خواهران ما
ایشان را میبرند پس خدا وحی فرمود که بگو باین دختران که هرگاه چنین اراده نسبت باین
...طبیبان او بفرستند چون چنین کردند خدا دفع کرد از ایشان ضرر قوم فرعون را که
یا مشغول کار میشدند یا بیمار میشدند یا مرض مزمنی بایشان عارض میشد پس حق تعالی برکت
دفع این بلیه را از ایشان کرد و از کتاب تحفة العلماء روایت شده است که حق سبحانه و تعالی
...د که یا موسی میخواهی من بتو نزدیکتر باشم از کلام تو بزبان تو و از دیدن تو بچشم تو و از شنیدن
تو بگوش تو و از اندیشه و خیال تو بدل تو حضرت موسی عرض کرد که چه بسیار طالب اینمقام
...نیست خطاب الهی رسید که اگر چنین کرامتی را طالبی و اینگونه سعادت را راغبی بر حبیب
صلی الله علیه و آله و اهل بیت او صلوات بفرست زیرا که صلوات بر وی رحمت و نور هدایت
...کرده که ابی عبدالله را گفتم که من در خانه خدا میروم و بغیر از صلوات چیزی دیگر نمیگویم
...نمیباید از مالک جهنی بسند معتبر منقولست که کف من گلی بدست حضرت امام جعفر
...فرستند و بو کردند و بر دیدهها گذاشتند بعد از آن فرمودند که هر که گلی را بگیرد و بو
...کند و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد هنوز آن گل را بر زمین نگذاشته خدا او را
...است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود هر که صلوات بفرستد بر من و آل من
...بوی بهشت را از پانصد ساله راه شنید میشود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که
فرمود که بشارت میدهم ترا که جبرئیل مرا خبر داد که کسی از امت من بر من صلوات
...فرستد درهای آسمان برای او گشاده میشود و ملائکه هفتاد صلوات بر او میفرستند و
...گناهان او میریزد چنانچه برگ از درخت میریزد حق تعالی میفرماید که لبیک ای بنده
جانب کرم و سعدیک و اعانت تو میشتابم و بملائکه میفرماید که ای ملائکه من شما
فرستادید من هفتصد صلوات بر او میفرستم و اگر بر من صلوات بفرستد و بر اهل بیت
صلوات او را هفتاد حجاب ... میرسد و حق تعالی میفرماید که لا لبیک و لا سعدیک
...و اعانت نمایم ای ملائکه من دعای او را بالا نبرید مگر آنکه بر پیغمبر ...
[illegible]

...علیه و آله بر سر تصدیق ... مشتاق تو که فرزند رسول خدا و لکن زدن با عمود بر سر مظلوم و رجز خواندن حمل دادن
...قرآن را بدست جوان و جدا شدن دستهای او بنا بر روایتی ... و زدن سید الشهدا قرآن را و ... نمودن بینی
بینکم کتاب الله الخ و گفتگوی آنحضرت با عمر بن سعد ... تیر از لشکر عمر بخیمه مظلوم و ناله نمودن زینب چهارم هدیه
...وردن اعرابی آهو را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آمدن آهو با بچهاش بجهت حضرت امام حسین ع در روز عاشورا
...اتمام حجت فرمودن رسول خدا آهو ... خواطر من از صحرا ... کشته ام فلم تسلموا
...زبان و صدا ... بلند کردن امان از اطفال اهل بیت ... مظلوم از صدر زین بر زمین افتاد
فرمودن بجناب عباس و علی اکبر این زنان را ساکت کنید که بعد از این گریه ایشان بسیار خواهد شد گویا در راه
...خواهد ... **مجلس هفدهم** در روز عاشورا چهار نفر بعد از اجازت از سید الشهدا به
...شهادت رسیدند اول حر ... بعد از توبه ... خواستن از اهل حرم ... جوان آزاد کرده ...
...اهل بیت ... سید الشهدا ... خود را ... جناب علی
اکبر ... فرمودن حضرت صادق ... علی اکبر ...
... زینب ... **مجلس هیجدهم** ...
...چهار نفر ... فی سبیل الله اول جعفر بن ابی طالب و شهادت او دوم وهب ... کلبی ...
...عباس ... امیرالمؤمنین ... عباس ... [illegible]
...مجلس نوزدهم ... [illegible]
...رسول خدا و علی مرتضی و حسن مجتبی و نفرین کردن ... **مجلس** ...
...شهدای کربلا ... همراه داشتند ... و ملحق شدن ... اصحاب سید الشهدا
...استمداد نمودن ... آنحضرت ... حبیب و مسلم ...
حضرت امام حسین ع ... علی اکبر ... هلال بن نافع
...وهب ... سید الشهدا
...تکلیف نمودن ... اهل ... سکینه ...
... **مجلس بیستم** ... سکینه خاتون ...
...در شب عاشورا ... ام کلثوم ...
مظلوم ... علی اکبر ...
...سکینه ... [illegible]

مجلس شانزدهم چهار نفر بشریعه فرات داخل شدند اما هر چهار نفر تشنه بر گشتند اول بریر بن خضیر
همدانی رفتن سکینه خاتون بخیمه عمه اش زینب خاتون و تسلی دادن زینب طفل صغیر را و آب ممکن نشدن
در خیمها و رفتن چهار نفر از اصحاب با بریر و آب آوردن و ریختن آب مشک دوم جناب عباس داخل شریعه فرات
شد الخ سیم شبیه پیغمبر وقتیکه سید الشهدا از برای طفل صغیر آب میطلبید از لشکر و رفتن علی اکبر از
فرات آب آوردن و عرض کردن ای پدر من نیز تشنه ام چهارم سید الشهدا داخل شریعه فرات شد ای نور
الجنان تو تشنه و من هم تشنه ام **مجلس هفدهم** در عالم چهار عقد در آسمانها خوانده شد یکی در
بهشت و یکی در آسمان چهارم و در مکه و در کربلا اول عقد آدم و حوا در بهشت دوم عقد علی و فاطمه
سلام الله علیها در آسمان چهارم و نثار درخت طوبی و ابر در و یاقوت و از آن نثار است انا در من السما
نثرونی و عوض مهر مقرر شدن چهار نهر یکی فرات قنداقه طفل را بدست گرفته و وداع سید الشهداء
قبر مادر را السلام علیک یا اماه نظیر وداع روز عاشورا یا اهل بیتی علیکن منی السلام هذا آخر کلام
ای عزیزان قبر دو مادر بلکه سه مادر وداع فرزندش صدا آمد یکی راحیل مادر یوسف دویم فاطمه زهرا
که حسین عرض کرد السلام علیک یا اماه الخ علیک السلام ای مظلوم مادر سیم مریم مادر عیسی سیم عروسی
فاطمه دختر مظلوم کربلا در دشت کربلا و گفتگوی جناب قاسم با عروس اجازت میدان دادن قاسم را شمشیر در
کمرش بستن و یکدیگر را وداع کردن عمه های امان قاسم و ملعون با چهار پسرش را بدوزخ فرستادن ارزق شامی
نبودی یا عماه العطش چهارم عقد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه کبری تجارت شام رسول خدا
و شتا انداختن ابر بر سر رسول خدا اه بدر رسول خدا نسا لمر اماه ازیدن یادگار رسول خدا دل هیچ کس
مکرر بیمار علیل که در مجلس سیم جای بشد چشم از زیر قدمها رسول خدا و نخل کاشتن و بار آوردن و
حایش آب میان انگشتان انحضرت تماشا نمودن اهل شام بنور جمال انحضرت را بجهت که را عبور ممکن نبود آه
روایت سهل بن سعد گفتگوی سهل با سکینه و خواهش سیم ام کلثوم از شمر لعنة الله و بر گشتن رسول خدا از شام
و گفتگوی خدیجه با او و مجلس عقد و استقبال نمودن اکابر قریش پیغمبر صلعم و آله را و استقبال اهل کوفه
شام قاسم را در کربلا بنی هیچ شهید پیش از مردن پایمال سم اسبان را نکردند مگر این مظلوم در شب
عروسی داماد استقبال عروس میکنند الخ **مجلس هجدهم** جناب سید الشهدا چهار انگشتر در
راه زهاد و ست داد اول در مدینه با مراتبی دوم بجناب علی اکبر و امر نمودن ام لیلا را بدعا کردن
بجهت علی اکبر و تغییر یافتن رنگ مبارک و بصبغ سواد و الجماشدن سیم بنور امام خود وقتیکه عرض
کرد یا عماه العطش پایمال شدن بدن قاسم در زیر سم اسبان و ورودن بسمت خیمها چهارم به بجدل بن سلیم

دیگری

نسخت سوم

امد

مجلس نوزدهم در اسلام چهار ضربت واقع شد بواسطه یکی پشت اسلام محکم شد بجهت دویم
پشت اسلام و ایمان شکست و سیم پشت اهل بیت پیغمبر شکست و چهارم پشت حضرت امام حسین شکست اما اول
ضربت امیر مومنان ضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین و دوم ضربت ابن ملجم ملعون بود که پشت ایمان و
اسلام شکست بلکه سیر تا بیمانها نمود فرق صوت علی در آسمان پنجم شکافته شد که شنید ام کلثوم صدای
جبرئیل را و منها خلقناکم و فرمودن حسین مظلوم اسقونی شربة من الماء و سیم ضربت مالک بن نسیر پشت زینب را
شکست امان از ضرب منقذ بن مره عبدی کسی جراحت سر او را نه بست و چهارم ضربت نوفل بن ازرق الا ان انکسر ظهری
کشیدن تیر از سینه جناب عباس **مجلس بیستم** مشقت و تعب کشیدن جبرئیل در چهار موضع اول
در آتش انداختن خلیل دوم کارد را بر گلوی اسمعیل گذاشتن سیم وقتیکه برادران یوسف او را بچاه انداختند
چهارم وقت رسیدن سنگ در جنگ احد بدندان پیغمبر و مجروح شدن و کشیدن سید مظلوم تیر را از گلوی
علی اصغر و نکته دفن آن طفل و بنا بر وایتی وداع سکینه علی اصغر را و بوسیدن لبهای او را و سفارش نمودن بمادر
مجلس بیست و یکم جناب خاتم انبیا انوار اربعه مضیئه را در عالم ارواح چهار دفعه بر زبر بال رحمت
جا داده اول حدیث کسا است و فرمودن بحضرت امام حسین علیه السلام بابی انت و امی و گفتگوی مظلوم با شمر ولد الزنا و دختر
دخول جبرئیل و سوال فاطمه از پدر و آتش زدن بر خیمها دختر آفاطمه و بنا فضیلت شیعیان در آخر حدیث دوم
داخل نمودن رسول خدا اهل بیت را در زیر عبا و دعا نمودن برایشان و اذن دخول خواستن ام سلمه و داخل
شدن جبرئیل و فخر نمودن بر ملائکه سموات و حجب و کرسی و فخریه فطرس و فخریه ده نفر از لشکر ابن زیاد سیم در
وقت مباهله و سوزانیدن درخت فاطمه و زینب با ثار مانیز و یاری نمودن علی فاطمه را کاش در کربلا بود چهارم دختر فاطمه
اللهم لکل نبی اهل بیت و اذن دخول خواستن جبرئیل و گفتگوی پیغمبر خدا با او و بنا مصیبات هر یک از اهل عبا
در رسیدن سنگها مغیره بر انحضرت و نشستن تیرها زهر آلود بسینه جناب سید الشهدا ما سیا کردانیدن سلمان و تسلی دادن
فاطمه حسین را و ضربت زدن ابن ملجم ولد الزنا بفرق علی و بردن انحضرت را بخانه و اشک از چشمهای حسین باریدن
زدن محزون بودن دختران حضرت امیر با ابتا حزن ما بر مصیبت شما طولانی است نظیر گفتگوی سکینه خاتون
بابغش یاری با پدر و فضیلت گریستن بر حضرت امام حسن و عصا کور موصلی و انتقام کشیدن جناب عباس
کرد در روز عاشورا شهید نشده بود و ذکر نمودن جبرئیل خدمات را خبر رانیدن هر یک از اهل عبا و امداد
جبرئیل در روز عاشورا با چهل هزار ملائکه بر سر نعش امام شهید **مجلس بیست و دوم**
حسین اضطراب و وجد غشرد بر کل موجودات در واقعه سید الشهدا و چهار دفعه اول در مقام حجت مینمودند
ایا فرزند پیغمبر شما نیستم خروش و اضطراب در ملائکه افتاد دوم در قتل و شنیدن ندای انحضرت امام ناصر

اذلت ارکان الارض وضجت الملائکه سیم وقت لبیک شنیدن صدای الله اکبر از لشکر مخالف و اضطراب در کل موجودات
ظاهر شد صیحه جبرئیل چهارم در وقت بردن روح الجبار ابر اسمانها و لرزیدن بندها هفتم امر ملائکه
عزیز جهان دفعه اضطراب و رعشه نزد رحیم ال محمد صلی الله علیه و اله مسید اول در وقت وداع اهل بیت
والتماس هر یک و امر بصبر زینب و جواب مظلوم عالم کباب کرد فنظر الی اطرافه کما هو عادته الخ حاضر نمودن
دو خواهر ذوالجناح دوم وقت شنیدن اهل بیت شیهه اسب بدن ابی عبدالله نبانده رفتن زینب بقتلگاه
سیم در وقت اتش زدن بخیمگاه و فغان اهل بیت چهارم اضطراب انیسا در وقت عبور از قتلگاه و تسلی دادن
زینب حیمه الله و جواب و **مجلس بیست و سیم** گریه هی از سه طایفه ستمدیدگان اغاثت کردند
اما چهار می را از ایشان قبول نمود اول را از ایشان ملائکه که ملک منصور بود با چهار هزار ملک پس مجاور قبر انحضرت
شدند بر سید صفوان از حضرت امام جعفر صادق از خروا و جواب او شنیدم دوم زعفر جن با جوانان بداند
ورفتن زعفر بجرمه بکفر طالب العلم و بتفصیل نقل کردن کیفیت اغاثت کنندگان را و مستمعان دعا فقص
در عی الطفال اهل بیت سیم از ایشان سلطان قیس بود که اذن اغاثت خواست حضرت قبول نفرمود که جواب
دادند سلطان قیس چهارم که اغاثت او را قبول کرده طفل یتیم برادرش عبدالله بود دستش قطع شد **مجلس
بیست و چهارم** از براے رسول خدا صلی الله علیه و اله چهار عمامه بود اول عمامه که در شب
معراج جبرئیل با چهل هزار ملک اورد دوم عمامه که با عزاداری عبدالله بن سلام گرفت و همین عمامه دو دفعه
خون الود شد سیم عمامه سحاب بود در روز عاشورا که امام حسین علیه السلام بر سر علی اکبر نهاد و از شمر سعد
بر سید انظالم که فتاری فرزند حسین علی اکبر است چهارم عمامه از همه که سید الشهدا بر سر حجت نبست و شمر
زن اخنس انعام را او رفتن از خانه انظالم **مجلس بیست و پنجم** در روز عاشورا چهار حیوان کم جنت
بنیا کشیدند اول اسب عقاب علی اکبر لشکر اطراف او را گرفتند فقطعوه اربا اربا دوم ذوالجناح بود
اسرع فرسک شاذ او بجناب موسی خبر داد دن سیم همان مرغ سفید که هم جنس الحور را جمع نموده نوحه خوانی
نمودند و رفتن یکی از انها بمدینه وقفا ما عیلت عند قبر جدک الرسول چهارم شیر فضه بود **مجلس بیست
و ششم** چهار همشیره بر سر کشته برادر خود امدند دو مومنه و دو کافره اول خواهر عمر بن عبد ود
دوم دختر حی ابن اخطب بلال سیم صفیه خواهر حمزه سید الشهداء و دو سیدانی اهل بیت بر سر نعش کشته گان
و گفتگوی سکینه با زینب چهارم دختر امیر عرب بنت **مجلس بیست و هفتم** در سنه نهصد
شهادت حضرت امام حسین علیه السلام از چهار نفر بچهار کس در چهار شهر اول خرقله که قاصد فتح بود در شهر کوفه
با ابن زیاد رسانید دوم قاصد ابن زیاد بشام فرستاد سیم قاصد وفقه نامه یزید بعمرو بن سعد بن عاص در

مدینه

وشنیدن فاطمه بنت اسامه در رفتن ام لقمن بمسجد خبر اوردن بشیر جهانی و بشیر حذلم بر در مسجد رسول خدا و صدا بگریه
بلند با اهل یثرب لا مقام لکم بها و خواندن کنیز اشعار انعی سیدی ناعی نعاه الخ پرسیدن بشیر که کنیز کیستی گفت
کنیز نو جوان علی اکبر هستم **مجلس بیست و هشتم** از بنیا گریه کنندگان چهار نفر ذکر کنیم اول حضرت
ادم که دویست سال گریست دوم جناب یعقوب هشتاد سال گریست سیم خاتون محشر و جهت گریه و اذان گفتن
بلال و غشی نمودن فاطمه چهارم امام زین العابدین عرض کردن غلام ابا وقت نشد که گریه تو تخفیف بیابد
بنیا کردن میمونه و رفتن علی اکبر و یک بزرگوار خود او در بیابان سر بسجده نهادن و رسیدن رفیقان **مجلس
بیست و نهم** در روز عاشورا بدست ظالمان سید الشهدا چهار ضربت رسید اول قنداقه طفل بدست
گرفته بسکان بناوی خود رسید دوم زرعه ضربت بر سنان ظالم زد سیم ضربت بجدل بن سلیم چهارم
ملعون لکشکو بپیغمبر خدا یا حسین فداک جدک و ابوک خضنا نمودن فاطمه بنت خود را از خون ریش مظلوم
و همچنین پیغمبر خدا و امیر مومنان **مجلس سی ام** چهار نفر طفل یتیم را چهار نفر بزرگوار التفات فرمودند
دست مرحمت بر سر و روی ایشان کشیدند اول پیغمبر خدا یتیم سید الشهدا با دختر مسلم سیم امیر
مومنان والتفات با دختر صغیره نابینا چهارم سکینه خاتون پدر بزرگوار از ذوالجناح پیاده شده دست
مرحمت بر سرش کشید در مجلس یزید الملعون سکینه را بکنیزی طلب نمود یزید بر حیا یک دست خود را بگردن
گرفته **مجلس سی و یکم** از نور سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام چهار خانه روشن شد اول مطبخ
خولی دوم زن خولی نوحه کننده کان را و بر سر شوهر خود امد دوم غرفه زید بن ارقم سیم دیر راهب نصرانی
و اسلام اختیار کردن از راهب چهارم شاهنده و خبر یزید از خواب بیدار شده بر سر انها خواند **مجلس سی
و دوم** در ملاقات چهار پدر فرزند خود را امد که اسمانها بنا له و خروش امد اول بر طرف
اجمال ادم بزیارت بیت الله رفته قابیل هابیل را قتل نمودن و جبرئیل قبر و زیارت دادن با ادم امد دوم سید
مظلومان با سر نعش علی اکبر ادم بکیسه غرقه بخون دید روایت شیخ مفید قرمون تا حضرت بکینه صبر کن
سیم ملاقات جناب یعقوب یوسف خود را و مدهوش شدن هر دو چهارم ملاقات امیر مومنان با پاره
پاره حسین مظلوم را و کیفیت زره غلقمه و نوحه خواندن **مجلس سی و سیم** سوختن دل شمر ملعون
در چهار جا بحضرت امام حسین علیه السلام اول در وقت جدا شدن هر دو دست عباس و گریستن سید الشهدا بجهت جدا
عباس دوم در چهار جا دیده وقتیکه در سر نعش جناب علی اکبر هفت مرتبه صدا واعلیا بلند نمود سیم طفل
خوار خود را بدست گرفت چهارم در وقت نهاصدا از حرم سرا بلند شد کیفیت داغش و جامه کهنه خواستن
از خواهرش **مجلس سی و چهارم** در کیفیت چهار زن که از معاندان اهل زمان خود چادر از سرها

پیشمار کشیدند اول ایشان آسیه زن فرعون بچهار میخ کشیدند دویم مریم بعد از تولد جناب عیسی تا وقت تکلم عیسی فهمیدند
که حضرت مریم بری است از زنا و عبادت مریم و عیسی در کوه لبنان و افطار ایشان با پوست درخت سبز سیوم وفات مریم و آمدن
حسنین بر سر نعش فاطمه و ندا کردن جناب عیسی اهل قریه بنی اسرائیل را که مادرم فوت شده است غریب مانده‌ام بیائید
یاری نمائید مرا در غسل و کفن و سید الساجدین کسی را نیافت و غسل دادن حوریان مریم را و سفارش فاطمه نمودن
امیر مؤمنان در لب قبر و جواب شنیدن و دفن نکردن کسی شهدای کربلا را و تکلم حضرت عیسی با مادرش کیف وجدت
الموت سیم از ایشان خدیجه بود و وصیت فاطمه را نمودن به پیغمبر و وصیت فاطمه به امیر المؤمنین سه وصیت و
بلند شدن هر دو دست فاطمه و حسنین را بسینه چسبانیدن و عرض نمودن جبرئیل که کفن خدیجه نامناسب است چهارم
فاطمه زهرا و شدت گریستن فاطمه در روز هشتم وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و وحشت و حیرت عارض شدن
همه اهل مدینه و غشی نمودن از شدت محض دیدن قبر پدر را فاطمه اگر در کربلا بن حسین را میدید یکی نتوانستی
طاقت سایه بدر گفتگوی فاطمه با پدر بزرگوار مناسب گفتگوی سکینه خاتون با نعش پدر را عزیز برادر کیفیت معاشرت
چهار نفر خاتون دیگر اول ایشان زینب بر امر سر نیزه از کتاب سیل الدموع منزل نمودن در خرابه معیدان
و تسلی دادن بسکینه دوم از انها ام لیلی مادر علی اکبر شخصی از بلاد بعیده زیارت علی اکبر گفتگو
حضرت امام حسین بالنص گریستن سید الشهدا بجهت علی اکبر در چهار جا اول در وصیت مادر نمودن
علی اکبر به پدر بزرگوار سیم از چهار نفر ایشان مادر قاسم و سید الشهدا بجهت قاسم نیز در چهار جا گریه کرد اول
در وقت وداع و رسیدن ضرب به جناب زینب بیحال شدن از محنت چهارم دختر جناب ام کلثوم گریستن بعد از
اسیری در سر نعش عباس و گریه ام البنین در شهر مدینه مدهوش کردن حضرت امام حسین ع بعد از شهادت
عباس **مجلس سی و پنجم** چهار شستن بود که دیدند و پیغمبر خدا مسرور و فاطمه زهرا ع
و جبرئیل خوشحال دیدند و شستن هر سه محزون و غمگین ملائکه آسمان گریان اول در شستن جامه حسین
و فرمودن رسول با ام حسن که نور دیده چه رنگ مطلوب تست و فرمودن بحسین چه رنگ مطلوب تست و نشستن
جناب زینب بر سر طشت و دو دفعه دفعه یکی لباس خواستن امام حسین ع و فرمودن مهلاً فان البکاء امامکم
دوم سرور و خوشحالی ایشان در شستن ذو الفقار بود سیم در شستن گیسوان و زیر ناودان باب سلسبیل و گریه
کردن جبرئیل و خبر دادن بعضی از مصائب آنحضرت زن خولی و زن شمر چهارم شستن فاطمه زهرا جامه‌های خون آلود
را چنانچه طریحی نقل کرده دو دانه شده سعید بکوفه و پرسیدن از پیرمرد و بکا و او بجهت و لشکر و دیدن سر حضرت
را بر سر نیزه و طی ام کلثوم اهل کوفه را از نظر کردن **مجلس سی و ششم** عده خبرهای عظیم چهار است
اول عظمت و جلال ذات بیمثال دوم زلزله قیامت هم و انفساکوبان و قسم دادن دستگیران جهنم را

بتعزیه داران هفتاد سال راه دور شدن و تیر زدن بحسین و نیزه و سنگ زدن کافران و شهادت عبدالله که در
مجلس گذشته سیم اخلاق رسول خدا انک لعلی خلق عظیم مثل عجوزه را برداشتن و بجانب سیلاب روانه
شدن علی اکبر و مناجات آنحضرت و محو جمال علی اکبر شدن لشکر و آب خواستن از پدر و امر بصبر نمودن و دهان
عظمت عرش و فرش بنده مؤمن که گوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم انتقال دنیا آخرت بر او نیک
کردند و کیفیت خبر قابیل خواندن دختر صغیره که در خرابه شام بود و بودن طاهر بن حات در نزد یزید و مناجات
سر مبارک سرور مظلوم اللهم هؤلاء و سخن گفتن سر مبارک با یزید و فرستادن سر را بجز ابو و جای شدن
اشک از چشمهای آن مظلوم **مجلس سی و هفتم** بازی و چهار نفر مظلوم را بر سیما جفا بستند و
ستمهای از انها را برابر سه نفر کافر نگاه داشتند اول ابرهیم خلیل در نواحی کوفه و شکایت کوفه و غیظ
کربلا و غضب جبرئیل در انداختن خلیل به آتش و غیظ او از ذو الجناح به منبر افتادن محمد بن زینب ابن القطا
و اخاء و قتل نمودن سنان طفل صغیر آن مظلوم را در دامن پدر دویم از ایشان بر نجیب جفا بستند جناب یوسف بود
سیم امیر المؤمنین و سوزانیدن عمر در خانه حی الهی را و اقتدا بعمر نموده عمر سعد در سوزانیدن خیمه‌ها و دیگر
جفا بکردن علی انداختن و محسن سقط شدن مسجد آمدن فاطمه بزلزله آمدن دیوار مسجد سید الساجدین
مینفرماید همه مرا ابلیت زینت زینب ابته بود چهارم بهما کربلا فرمودای یزید یا جد کار بر رسول خدا پس
فاطمه فرمودای یزید بنات رسول الله سیلی کرد با صبوری کربلا این صبوری را چاک کردن زینب و گفتگوی آنحضرت
با یزید **مجلس سی و هشتم** خبر دادن امیر مؤمنان در شهر کوفه چهار نفر ان قتله اول عمر بن سعد
لعنه الله دوم حرمله بن کاهل سیم منقذ بن مره عبدی چهارم سنان بن انس و اما از نیزه سنان چنانکه
نیزه خود حضرت فرموده بود سنان کار مرا تمام کرده بود و گریه فاطمه زهرا و حفظ نمودن ملائکه جهنم را و فرمودن
حضرت صادق با ابوبصیر گریه فاطمه را و کیفیت وفات ابوذر و گریه دختر او و کفن و دفن و غضب بنی
امیه **مجلس سی و نهم** در گفتگوی چهار نفر غلام سیاه اول غلام میثم که بحکم امیر مؤمنان
دست او را بریدند و بدن نگار آنحضرت خوب شد آه امیر مؤمنان نتوانست و دست خود را دست بریده
نوزدهم به بیند اگر هر دو دست عباس را میدیدند مجلس گذشته دوم بلال مؤذن رسول خدا و غشی نمودن فاطمه زهرا و نمودن
امیر مؤمنان برای پیغمبر ریافاطمه و غشی نمودن و دیدن اهل بیت در مجلس یزید پیراهن پاره پاره حسین ع سیم مستجاب
دعای شدن غلام سیاه در مکه و عنایت نمودن پیغمبر بجهت کفن آن غلام سیاه از بن حسین چهارم رباح غلام آل بنی
نجار نماز کردن و دفن نمودن پیغمبر بجهت کفن آن غلام و چهار حمال نعش غریب با بجانب قبرستان
بردن و در روز عاشورا پاره‌ها جگر علی بابد تها چاک چاک کسیکه دلش سوخت بیمار کربلا علیه السلام

بود **مجلس چہلم** در مستجاب شدن دعا چهار نفر از پیغمبران اول زکریا تو شنیدن حضرت یحیی حزن غضبان
را و نشان دادن شان یحیی را که گوسفندان از چریدن باز مانده اند و شرافت داشتن گوسفندان حضرت اسماعیل
اینها رسیدن زکریا بپسر یحیی و رسیدن سید الشهدا بپسر علی اکبر و پسر قاسم یا ولدی یعز علی عمک در مجلس گذشته
سیم جناب ایوب بود اما در چهار جا طاقتش طاق و صبرش تمام شد اول وقت کرمها خواستند که قصد دل
و زبان ان کنند امغو تیر بر دهن سید مظلوما در شریعه فرات و دفعه دیگر حصین بن نمیر دوم کرم دیگر خو
قصد وی کنند قال رب انی مسنی الضر آه از مصیبت مظلوم بروایت ملهوف تیر زهر آلود سه شعبه تقلب
انجناب وارد شد خون مانند ناودان جاری شد سر یزید طفل صغیر را در دامن انحضرت سیم که طاقتش طاق
شد در شماتت همانان قال رب انی آه دو پیغمبر زاده نیز بتلا شماتت اعدا شدند یکی جناب یوسف و
دیگر یتیما کربلا مکرر فرمی ند الشام الشام گفتگوی جاثلیق نصارای و امر نمودن یزید پلید بقتل او رحمة الله علیه چهارم
که صبر ایوب تمام شد در کیسوی رحیمه تو الهاء از احوال ایوب کربلا دزدند واز تماشا یزید ولد الزنا چهار حکم نمود اول
بستن بار از دها دوم اهل بیت را از بار از دها بیارند سیم بروش اشتران دست بسته چهارم مظلوما کربلا را اندر مجلس
ان شقی حاضر نمایند پر رسیدن هند از سر مبارک و توبیخ نمودن یزید را و گفتگوی جناب زینب با یزید چهارم از انبیا که
دعا ایشان مستجاب شد یونس بود افتادن بدن دو نفر بنهج شائسته الرر بر ارض نینوا و اسب تاختن ده نفر در تن سیم
اسبا خور کردن سینه مظلوم شهیدا **مجلس چہل و یکم** جناب زینب سه دفعه بر بالین حضرت امام
حسین امد و دفعه چهارم بر سر بالین جناب بیمار کربلا اول ابن ملجم ملعون ضربت بفرق مرتضی زد دویم در وقت
زهر نوشیدن حسن مجتبی سیم در عصر تاسوعا که در مجلس گذشته چهارم در عصر عاشورا بر سر بالین بیمار
امد **مجلس چہل و دویم** ملاقات نمودن سید الشهدا جد بزرگوار خود را از مدینه تا کربلا چهار
دفعه اول در وقت وداع در سر قبر رسول خدا صلی الله علیه واله دویم بروایت جابر بن عبد الله سیم در شب عاشورا بعد
از انکه از اشقیا مهلت طلبیدند چهارم در وقت بریدن جمال دستها انمظلوم را خواب دیدن ابن عباس پیغمبر خدا را
مجلس چہل و سیم در تعزیه داری چهار نفر مجلس عزای حضرت امام حسین ع و امدن فاطمه زهرا شب اربعین
بکربلا اول برادر زهیر و گریه کردن بر حسین ثواب شهید دارد و ریختن لشکر یحیی را که در مجلس گذشته دوم
مقبل و خلعت گرفتن محتشم و خواب دیدن ام سلمه پیغمبر خدا را غبار الوده سیم خواب پسر دعبل چهارم شخص
نصرانی احیا اسلام نمودن و عزاداری و خلعت گرفتن فاطمه زهرا و قصه زن یحیی برمکی **مجلس چہل و
چہارم** در عفو نمودن پروردگار رحیم لغزش چهار نفر از ملائکه سه نفر را بواسطه سید الشهدا و یکی
را برکت صلوات بر سید انبیا اول دردائیل جبرئیل ملک را در کوه قاف دوم فطرس و سبب بال خواب فطرس اشاره

تیر سه شعبه زهر الود که در مجلس ۱۶ در مجلس ایوب گذشت سیم دردائیل که از ذکر حسین است چهارم ملک دستها
و پاها شکسته بواسطه مسح دست است حسین شفا یافت مجاور قبر حسین شد فضیلت دستها بالدا مظلوم باز
بریدند وسر ابو قرش را بر سر نیزه نموده در مجلس **مجلس چہل و پنجم** در بیان چهار غزوه از غزوات و کی
متفیان بار دین کفر و طغیان معیو اول حدیث صعصعة بن صوحان و معجزات کثیره در خصوص اب فرات از
حضرت پس سر باید کرد و رسیدن خبر فتح حضرت امام حسین با میر مومنان و گریه نمودن انحضرت و ظهور شجاعت حسینیه در
جنگ صفین در مجالس گذشته دوم فرزندان مالک اشتر را بجنگ و فتح او و بو سیدن امیر شاپانی ابراهیم را که خونمار ا
اعدا ما باز خواهی گرفت و جنگ نمودن با ابن زیاد ملعون و تحریص نمودن لشکر را بحرب انملعون و بجهنم فرستادن ابن
ابن زیاد را مجلس ابداختن امیر مومنان ابن زیاد را و شفاعت نمودن حضرت امام حسین و خلعت دادن و بجام فرستادن
و خلعت دادن و عرض اشقی با حسین حقی که در کوه زمن کذا شتی روزی میشد انجالت تو بیرون می امدم
اظهار فرح و شادی نمودن انظالم در وقتیکه نظرش بر سر بریده انمظلوم افتاد و گریه زید بن ارقم و گفتگو
او با انشقی و بیرون رفتن او از ان مجلس سوم سیم اذن ندادن امیر مومنان بلشکر و جنگ نمودن جناب عباس و
صلحا احسنت از هر دو لشکر بلند شدن و در روز عاشورا داخل شریعه شدن حضرت عباس در مجلس ۱۳ گذشته رفتن
حضرت امام حسین بمیدان از برای طلب خواستن و شفاعت و امان دادن از یزید بزرگوار امان از اهل کوفه و شام
گفتند تو بسی رسول خدا در مجلس ۱ گذشته چهارم در شجاعت امیر مومنان که مقتولین انحضرت با پنصد و بیست سه نفر بوده
که انها را در شب کشته بود و اهل سیر و تواریخ اتفاق کرده اند در دنیا پیدا نشده که سلطانی در غزوه مثل امیر مومنان با
دست خود کشته باشد حیف که بسمع اهل تاریخ نرسید چها فرزند امیر مومنان که در روز عاشورا از اهل کوفه و شام
هر افراد بجهنم فرستادند در چه حالت و استغنا نمی نامیرد در صفین و عرض کردن دوازده هزار لبیک و شکستن غلاف
شمشیرها و در روز عاشورا ندا فرزند غریب امیر المؤمنین کو با سه نفر از خیمه ها جواب دادند یکی علی اصغر دوم بیما
کربلا و که در مجلس ذکر شد سیم طفل یتیم برادرش عبد الله که در مجلس ۲ گذشته **مجلس چہل و ششم**
چهار نفر شاهزاده را پروردگار عالم بواسطه دعا چهار نفر از مقربین درگاه خود زنده نمود اول بدعا شمعون
وصی حضرت عیسی پسر پادشاه را بعد از دفن زنده نمود مثلث بواسطه ذکر نام حضرت امام حسین ع بود و فرمود
یا ابن سعد ابشر فی تزویج خضاب دوم زنده نمودن حسن بن علی ع پسر کاش در عروسی پسر خود در کربلا حاضر
بود در مجلس ۱۲ گذشته سیم زنده نمودن امیر عمان پسر پادشاه چین را که در یا غرق شده بود بار وفا و همسایه
خود و غرض نمودن بچه و بو لایت بر وبیمار سجاد زینب میخواهد از کربلا بسوی مدینه بر گردند و خطاب ام کلثوم
مدینه جدنا چهارم زنده نمودن جناب رسول خدا پسر پادشاه خراسان را و شتر او مانند والجناح و بفرماد اسب حضرت

حسین کبیر رسید در مجلس ۲۵ گذشته **مجلس چهل و هفتم** چهار نفر بجهت فرزند خویش زلب تنور آمدند سه نفر از آنها مسرور شدند و یکی محزون و غمگین اول زن خربیل بود فرعون ملعون او را در آتش انداخت و آن طفل شادی کنان بمادر می گفت صبر کن مادر از شدت سرور رنجند ندید و دیم از بنی اسرائیل نبی غراد از حسین ع بود بعد از افتادن طفل بر تنور از برکت ان جبار زنده شد میگفت که من از ذکر ذکر حسینم سیم مادر جناب موسی از زن هن کسان فرعون او را در تنور انداخت و خاله موسی آتش در تنور نهاد نان بپزد مادر موسی وقتی رسید دید با پارها آتش بازی میکند خوشحال گشته چهارم خاتون محشر در مطبخ خولی سر شهزاده از تنور دید که در مجلس گذشته **مجلس چهل و هشتم** در زمان سلف چهار ناقه بود که سه تا از آنها از ناقه بهشت بود اول ناقه جناب صالح بود دوم ناقه شاهزاده خراسان بود که در مجلس ۴ گذشته سیم ناقه پیغمبر خدا بود وقتی فرزندان سر به در نکار فاطمه عرض کرد که بعد از پدر مناسبت فاطمه بفرما که بپدرم عرض کن که بعد از تو حق خلیفه تو را غصب کردند تا آنکه آتش زدند در خانه فاطمه را در مجلس ۳ چهارم ناقه امام زین العابدین که بهشت دوچ بابان کرده و تازیانه زده بود فرمود بحضرت باقر ع که این ناقه را وفات شد او را دفن کن که درندگان کانرا نخورند **مجلس چهل و نهم** چهار شیر حق پیغمبر خدا را در باره دوستان و ذریه انجناب دعا نمودند اول آن شیر بود که کو سفندان بود در راه هر وقت مشغول نماز میشد محافظت میکرد دوم شیر سلطان قیس که در مجلس ۳ سیم شیر پیغمبر بود چهارم شیر فضه خادمه فاطمه زهرا علیها سلام الله در مجلس ۲۵ **مجلس پنجاهم** بعد از انبیا سلف عبور چهار نفر بزمین کربلا افتاد و سوای آن قبر معلوم نکشت که در کربلا دفن شود و جناب تابوت کسیکه در نجف اشرف دفن شود اول خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سپردن خاک کربلا را بام سلمه و قصه خون تازه شدن در شیشه در روز دهم محرم الحرام دوم عبور اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام در وقت تشریف بردن بصفین و خبر دادن آنحضرت بعد از خواب با ابن عباس و گریه بسیار نمودن سیم عبور حسن مجتبی بود و بعضی از مصائب آن زمین از برای خواهرش زینب بیان فرمود و شور محشر آشکار شد چهارم عبور و نزول انکسی است که زمین کربلا بواسطه او خلق شد همین که ذو الجناح وارد زمین کربلا شد صحرای دید بغایت خوفناک که گویا از هوایش خون میبارد ایستاد و قدم برنداشت که در مجلس ششم بتفصیل گذشت **خاتمه** در ذکر پنجاه حدیث و اخبار صحیحه و نقل و حکایات عجیبه است که ذاکرین قبل از شروع به مراثی بجهت حال و گریه عزاداران باید ذکر نمایند که اگر در اینها نیز تفصیل دهم بطول می انجامد و بعد از اتمام کتاب پنجاه حدیث در فضیلت صلوات بر حضرت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در آخر کتاب پنجاه حدیث در فضیلت مولای متقیان امیر مؤمنان علیه سلام الله

الملک المنان الحمد لله خامه مسک همه اینها را باید

محبان و شیعیان بنظر التفات ملاحظه و

مطالعه فرمایند زیرا که مقصود

ذکر مصائب امام حسین علیه

السلام است نه غرض دیگر

والسلام خیر ختام

فی شهر جمادی الثانیه

سنه ۱۲۸۹

بید الاحقر العباد محمد علی آل آقا حسین علی الاصفهانی

فی شهر شوال المکرم

سنه ۱۳۰۵

هذا کتاب مفتاح الجنة وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

بحمدك یا من دلّ علی ذاته بذاته وحارت العقول فی کنه صفاته وتاهت الاوهام فی معرفة حقیقة ایاته ولا یمکن الممکن امکان حق عبادته وکلّت الالسن عن اداء شکر صلاته واحد بلا شریك و المالك بالتملیك لا یعزب عن علمه شیء فی الارض ولا فی السماء ونصلی ونسلم علی اشرف الانبیاء رتبة واعظمهم بلیة واکثرهم رزیة الذی لم یبق ملك مقرب فی السماء الا ونزل الیه من العلی الاعلی وکلّ تغیر به الخامس اصحاب الکساء ومن ارتضع من الابهام ولسان سید الانبیاء وعلی وصیه وابن عمه السید المطهر والامام المظفر ابی شبیر وشبر صاحب اللواء والکوثر فلا یعادیه الا من ضل وکفر ولا یبغضه الا من فی امه نظر القسیم الذی بیده مفاتیح الجنة وسقر وعلی اولیائهما المرضیین وخلفائهما الطیبین الطاهرین وعلی اعادیهم وظالمیهم لعاین الله ابد الابدین ودهر الداهرین **فبعد** اعلموا یا اخوانی المؤمنین وشیعة سید الوصیین که جمله بنی نوع انسانی را سفر حتمی در پیش که منازل ومراحل او در غایت خوف وتشویش وخالی از صدیق وخویش خاصه چهار مرحله که **اول** انها هنگام وداع از این دار فانی بسوی سرای جاودانی **دویم** قبر تنگ وتاریك وظلمانی **سیم** موقف محاسبه حقیقی **چهارم** صراط باریك سوزان وفوق غضب یزدان پس سبب نجات از این منازل خوفناك ومراحل پرخطر تمسك باذیال ذریه لولاك وعلة ایجاد افلاك نیست خصوصا گریستن وگریانیدن ومحزون ساختن

٢٠

در عزای مظلوم ترین آل الله وثالث شروط لا اله الا الله وقرة عین رسول الله ابی عبدالله الحسین که نظر عنایت حضرت باری جلّ شانه العالی پیوسته بعزاداران وگریه کنندگان آن محبوب رسول انس و جان بی نهایت است لهذا بخاطر فاتر این حقیر بی بضاعت وفقیر بی درایت رسید که با سوء حال وتشتت بال بعد از تالیف کتاب جمرة الفؤاد یوم المعاد وکتاب اثنی عشریه فی مصائب سادات البریه کتاب مختصری در مصیبت آن مظلوم تالیف نمایم زیرا که آن شفیع عاصیان در همه این مراحل وجمیع این مواقف حاضر و ناظر است لعل این تالیف از این مو ضعیف بمنزله پای ملخی شریف قبول پذیرفته باعث تخفیف سیئات وما یه نجات از این عقبات گردد ومسمی گردانید آنرا **بمفتاح الجنة للنار جنة** واعظم دواعی بر تالیف این کتاب استخاره بود که قبل از شروع بکتاب الله نمودم ودر رسد صفحه این آیه شریفه ظاهر شد واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیك وجاعلوه من المرسلین یعنی وحی نمودیم بمادر موسی که شیر بده او را در وقتیکه ترسی بر او بینداز او را بدریا مترس ومحزون مباش بدرستیکه ما او را بسوی تو بر میگردانیم واو را از پیغمبران خواهیم کردانید بعد از مشاهده این آیه شریفه کمال امیدواری حاصل شد وبعد از تفال اظهار نمودم این مطلب را ببعض اصدقا خود گفتند بسیار نیکوست وامر نمودند باتمامش فشرعت الیه مستعینا بالله ومتوکلا علی الله انه خیر موفق ومعین چون بمقتضای اخبار وارده از اهل عصمت وطهارت سلام الله علیهم ارکان عرش خداوند رحمن چهار اند وکلمات التسبیح که عرش عظیم بواسطه انها قائم است چهار اند وجناب سید الشهدا که گوشواره عرش خداوند جلیل متعال وچهارم ائمه وال است مناسب دید که هر مجلسی از مجالس این کتاب بچهار مطلب ختم شود با وجود این برهین وشرافت چهار در بین اعداد آیه واخبار نیز دلالت دارد چنانچه خداوند علی اعلا در قرآن مجید میفرماید که ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابرهیم وآل عمران علی العالمین خداوند عالم اختیار فرموده از خانوادهای مبارك چهار خانواده را که آدم ونوح وآل ابرهیم وآل عمران باشند از جمیع عوالم در تفسیر اهل بیت وارد شده است که مراد از آل عمران امیر مؤمنان واولاد امجاد ایشان سلام الله علیهم است واحادیث متواتره از ائمه هدی علیهم السلام در اینخصوص وارد شده وابن عباس وابوذر از رسول خدا روایت کرده اند که فرمود آل ابرهیم منم وآل عمران علی بن ابی طالب واز رسول خدا فرمودند که خداوند از روزها چهار روز را اختیار نمود عید فطر وعید اضحی وروز جمعه وعید غدیر واز ماهها چهار ماه ذیقعدة الحرام وذیحجة الحرام ومحرم الحرام ورجب واز مکانها چهار مکان را اختیار فرموده زمین مکه وزمین مدینه وزمین نجف اشرف وحایر حسینی

و در روایت دیگر فرموده که خداوند اختیار فرموده از ملائکها چهار ملائکه جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل و اختیار کرده برای شمشیر و جهاد از پیغمبران چهار پیغمبر را ابرهیم و داود و موسی
و محمد صلعم و مراد از شهرها چهار شهر پس فرمود والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد
الامین پس تین مدینه است و زیتون بیت المقدس و طور سینین کوفه و بلد الامین مکه و اختیار
کرده از زنها چهار مریم و اسیه و خدیجه و فاطمه سلام الله علیها و علما گفته اند افضل کتب چهار اند التوریة
والانجیل والزبور والفرقان و زینت انبیا چهار اند ابرهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله
و محمد حبیب الله صلعم و نهرهای بهشت چهار نهر اند از اب و نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر مقصود
اشاره بود و گرنه از این مقوله اخبار چندانست که جمع انها مناسب این مختصر نباشد پس این کتاب مشتمل
بر یک **مقدمه** و **پنجاه مجلس** و **خاتمه** و در ابتدا شروع بمجلس خطبه علی سبیل الاختصار
بجهة اشاره اجمالیه بر مطالب مجلس ایراد شده و ترجمه بعضی از فقرات ان ذکر میشود تا هر کس بهره مند شود
امید از کرم برادران ایمانی بعین عفو نظر باین مختصر فرمایند بمحض استماع و بهوای نفس مبادرت برد و
اعتراض نفرمایند و وحشت نکنند محمول بر امکان یا مقتضای حال یا اجمای مقال و یا از طریق سماع حقیر
بمقتضای کم ترک الاول للاخر اطلاع بروایتی یا حکایتی نرسانیده باشم عدم وجدان دلالت بر عدم وجود نمی
کند و بجا بر استم بملاحظه مناسبت مطلبی ذکر کرده باشم و هکذا بجهة حصول وقت و تحصیل فضیلت بکاء
و ابکاء ملحق نمودم پیش از خطبه پنجاه حدیث در فضیلت صلوات و بعد از خاتمه نیز پنجاه حدیث و
اخبار و حکایات عجیبه که ذاکرین مصائب قبل از مقصود بحال اوردن اهل مجلس عزا ذکر مینمایند و در اخر کتاب
نیز پنجاه حدیث در فضیلت مولای متقیان امیر مومنان علیه سلام الله الملک المنان **اما مقدمه**
بدانکه افضل مجالس چهار مجلس است **اول** مجلسی که در ان تلاوت قران نمایند که یادگار رسول خداست
و مامورند خلق از جانب بخناب باحترام ان چنانچه باسانید معتبره از ان بزرگوار ماثور است که فرمود
که من از میان شما میروم و دو چیز سنگین در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا که رشته ایست کشیده
شده از اسمان بسوی زمین و دیگری عترت و اهل بیت من پس ببینید که با ایشان چگونه سلوک
خواهید کرد و حرمت ایشان را چون خواهید داشت پس از مضمون این حدیث شریف چنان مستفاد می
شود که وسیله نجات بندگان خداوند کان او بعد از خاتم انبیاء منحصر باین دو چیز است **اما**
کتاب خدا که در او شفا و وساوس سینهاست و اجر عظیمی در استماع او است بلکه اعظم ذخایر عالم جاودانی
چنانکه از جناب جعفری منقولست که هر که گوش دهد و بشنود از کتاب خدای انکه خواند بنویسد خدای

٥

تعالی برای او حسنه و محو کند از او گناهی و بلند کرداند برای او درجه و از جامع الاخبار نقل شده
که حضرت رسول صلعم فرمود که دفع میشود از گوش دهنده بقران شر دنیا و دفع میشود از گوش دهنده
بقران شر دنیا و دفع میشود از تلاوت کننده ان بلای اخرت و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلم
مرویست که کسی که حرفی از قران را یاد گیرد حق تعالی ده حسنه برای او بنویسد و ده سیئه از او محو نماید
و ده درجه برای او بلند گرداند و فرمود که نمیگویم که بهر ایه بلکه بهر حرفی و از
تفسیر امام حسن عسکری ع مرویست که پدر و مادر قاری را در روز قیامت تاجی بسر بندند که نوران دوازده
هزار سال راه برود و دو حله در او پوشانند که بقیمت نیاید چون ببین ملاحظه حلهها و تاج نمایند
کویند الها این شرف ما از کجا باشد خطاب الهی رسد ثواب انست که فرزند خود را تعلیم قران نموده اید
و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که هر که از مصحف تلاوت نماید از چشمش بهره خورد و رفع میشود عذاب از پدر
و مادرش یا تخفیف هر چند که کافر باشند و از حضرت رسول صلعم مرویست که نظر بروی علی بن ابیطالب ع کردن
عبادتست و نظر بروی پدر و مادر بمهربانی و شفقت کردن عبادتست و نظر بمصحف کردن عبادتست
دوم مجلسی که در او تعلیم و تعلم علوم دینیه و احکام شرعیه میشود فرمودند رسول خدا با ابی ذر که ای ابا
ذر که ای ابا ذر نشستن بقدر یکساعت وقت گفتگوی علم از اصول و فروع بهتر است از عبادت یکسال
که روزها روزه دارد و شبها ایستاده باشد بجهة نماز و هر کس بیرون رود از خانه خود برای طلب
مسئله دین بهر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران در نامه عمل او ثبت نمایند بهر حرفیکه میشنود و یا مینویسد
شهری در بهشت باو میدهند و بهر قدمی که برمیدارد ثواب شهیدی از شهدا بدر باو عطا میشود و از جناب
مستطاب نبوی ص مرویست فرمودند هر کس تعلیم یا تعلم یک مسئله نماید حق تعالی در روز قیامت هزار تاج از نور در کردن
او اندازد و هر گناه او را عفو کند و در بهشت هزار شهر برای او بنا کند از طلا و هر موئی که در تن
اوست ثواب حج و عمره نویسد **سیم** مجلسی که در او ذکر فضایل و مناقب مولای متقیان میشود
خداوند عالم بنظر رحمت باهل مجلس نظر میفرماید و ملائکه بر یکدیگر سبقت میگیرند بجهة ورود
بانمجلس و بالهای خود را فرش اهل مجلس میکنند و چشمیکه نظر بفضایل انجناب نماید اتش جهنم بر
او حرام است و از ابن عباس مرویست که گفت قسم بخدا که روح من بدست قدرت اوست که اگر دریاها
دنیا مداد گردد و درختهائیکه در کل دنیا است همه قلم گردد و هر که در دنیاست از ادمیان و
جنیان همه نویسنده باشند از روزیکه حق تعالی دنیا را افریده تا انروز که اخرین دنیا باید
این کتاب مذکوره مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام و فضایل او را بنویسند تمام نمیشود او را

نوشت **شعر** کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت صفحه بشمارد ونیز

از ابن عباس مرویست که علی را چهار فضیلت است که اگر یکی از انها بجمیع اهل زمین قسمت شود

همه سعادتمند خواهند بود **یکی** انکه علی اول کسی بود که بر بساط ایمان قدم نهاد پیشی گرفت

بر اسلام از همه کس **دویم** انکه هر وقت جبرئیل بر پیغمبر نازل میشد تا بر گردد صدا کاشهپر اورا

می شنید نه غیر علی **سیم** انکه عقد جناب فاطمه بعلی از خدا اند علی صادر شد مجلس عقد

او در زیر درخت طوبی و حاضرین در مجلس عقد ملائکه مقربین **چهارم** انکه یکصد

بیست و چهار هزار پیغمبر قدم نگذاشتند مگر بر سنگ و خاک واما ابو تراب وقت اندا ختن هبل

از خانه کعبه قدم گذاشت بر موضع ختم نبوت پرسیدند که یا علی چگونه است حالت تو فرمودند چگونه است

یا علی حالت کسیکه خداوند تبارک وتعالی در بالای او و ختم انبیا در زیر قدم او باشد **وایضا**

از ابن عباس روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که ذکر الله عبادة وذکری عبادة وذکر علی

عبادة وذکر الائمة من ولده عبادة یعنی ذکر ویاد خدا عبادتست و ذکر علی عبادتست و ذکر ائمه

از اولاد علی عبادتست و خواند نز رگوار نجات همگا فرمودند بدانکه من بنده خدا و برادر رسول خدا

و تصدیق او نموده ام در حالتیکه هنوز روح در جسد ادم نیامده بود منم ولی و وصی وی و صاحب حوض

و سرور وی و بمن داده اند فهم کتاب و فصل خطاب و علم قران و اسباب هزار مفتاح و بر خاطر من بود

نهاده اند که هر مفتاحی از ان مفتاح هزار علم بود و هر بابی مقتضی هزار هزار عهد مؤید شده ام با درک

لیلة القدر و بان دانا گشته ام و تعداد از ادراک فرام ثبات میدهم بتوای حارث که من شناسند دوست

و دشمن خود را در مواضع معینه که ان نزد ممات است و نزد صراط و نزد مقاسمه حارث کیفیت یا امیر المؤمنین

چه خبر است فرمود مقاسمه عبارت از تقسیم بند کان کردن از برای بهشت و دوزخ در روز

قیامت بعضی مردمان را تعیین خواهم کرد از برای داخل شدن بهشت و جماعتی را از برای در امدن در دوزخ

رضوان اودر انرو نخواهد با تش خواهم کرد که این را تعرض مرسان که دوست منست و اگر بگویی هیچ

از فضیلت رسول خدا صلی الله علیه واله وائمه هدی علیهم السلام ذکر نکردی میگوییم مجموع فضائل

امیر المؤمنین ع نیز بائمه هدی علیهم السلام رسیده است لکن بجهت تیمن و تبرک دو فقره یکی

از قران و دیگری از حدیث در فضیلت انحضرت رسول و مجازا ذکر مینمائیم **بدانکه** در شان و

جلالت انحضرت اشرف مکونات همین بس که پروردگار عزت جلت عظمته در کلام خود میفرماید

لعمرك انهم لفی سکرتهم یعمهون قسم بجان تو واما حدیث لولاك لما خلقت الافلاك و در لیلة المعراج

چون بمرتبه قاب قوسین رسید خطاب ایزد تعالی گوشزد انحضرت گردید که یا احمد خلقت الخلق لاجلك

ای احمد و حبیب من محمد صلی الله علیه واله خلق را بطفیل وجود تو خلقت وجود پوشانیدم انسید ابرار

با نهایت عجز و انکسار عرض کرد یارب ترکت الخلق لاجلك من نیز واگذاشتم خلق را و منقطع شدم

از ایشان بجهت ذات اقدس تو مفضل بن عمر از حضرت صادق ع روایت نموده که انجناب فرمودند ای مفضل

بخدا سوگند که مستوجب نشد ادم که حق تعالی او را بید قدرت خود خلق نمود مگر بولایت علی و تکلم

ننمود با موسی مگر بولایت علی و عیسی بن مریم را ایتی از برای عالمیان قرار نداد مگر بخضوع نمودن و برای

علی ع بعد مجمل ازانکه بگویم هیچ خلقی از مخلوقات خدا اهلیت انهم نرسانید که حق تعالی نظر لطفی باو نماید

مگر بسبب خضوع و خشوع نمودن او بجهت ما اهلبیت خلاصه فرمودند ما را از ورطه ربوبیت تنزیل

دهید بعد ازان هر مدحی که میتوانید بکنید ولیکن ابدا نمیتوانید کنه فضیلت ما را فهمید و رسید

مجلس چهارم قال الرضا ع من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت

القلوب که جناب امام رضا ع فرمودند هر کس بنشیند در مجلسی که احیای امرها میشود در انمجلس نمیمیرد

قلب او در روزی که جمیع دلها میمیرند مراد از احیای امر در خبر مذکور بیان فضایل و مناقب اهلبیت و یاد کردن

محنتها و مصیبتهای ایشان است خاصه مصیبتی که بائمه ثقلین و بسید الشهدا رسیده باشد معلوم است مجلسی

که ذکر مصیبت ان سر کرده سالکان طریق رضا در انمجلس شود اول کسیکه بمجلس عزا حاضر میشود

خاتون قیامت فاطمه زهرا است که با گروه ملائکه و حوریان جنان تشریف میارند و حکم میکند اشک

چشم گریه کنندگان را جمع میکنند در شیشه های بهشت ضبط مینمایند برای گریه کنندگان نگه میدارند

بجهت ذخیره اخرتش و مجلسی است که همیشه منظور نظر مرحمت اثر خاتم انبیا است و علی مرتضی و ائمه هدی

است بلکه مسند نشین محمد مصطفی و صاحب عزا خدا است و خود انجناب از عرش مجید جانب ناظر است

که از انجمله مجلس عزای ثریا و مجلسی است که ملائکه ها بر یکدیگر سبقت میگیرند و بالهای خود را فرش عزادار

مینمایند و بعد عروج باسمان کرده بر یکدیگر فخر میکنند و غبار مجلس عزا را باسمان برده اسمانها را بان گرد

گرد و غبار معطر و مزین مینمایند و مانند توتیا بر چشم میمالند و مجلسی است که وصف ان تحریر و تقریر نمیگنجد

مجلس اول در تعزیت آدم و حوا بجهة عزیز زهرا

در جنت الماوی با ملائکه اسمانها و در زمین

نینوا و بحرین خون خلیل کلیم در ان صحرا و اب

نخوردن گوسفند از ترس خدا واهوان

صحرا و دیگر وقت قبول نمودن توبه او را و حر حین ملاقات وجه
خود در حق او خبر شهادت مالک بن بشیر و بوسیدن زینب گلوی برادر
را و خطاب ام کلثوم بر زنان کوفه و گفتگوی سکینه خاتون
با نعش پدر و رنگین نمودن صورت و گیسوان از خون پدر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ابکانا فی عزاء من بکا علیه آدم و زوجته فی الجنة و وافقهما الملائکة و حملة العرش فی الصفیح و الجبهة ثم عبر و جری دم رجلیه فی ارض الکرب و البلاء و اخبره امین الوحی بوقوع الوقعة و بکیا ببکاء الثکلی فی تلک الرزیة و صلی الله علی المحمدیة المحمودة و العلویة العالیة و الفاطمیة المرضیة و علی الطاهرة الزکیة و العن اللهم علی اعدائهم الکفرة الفجرة دوام الدنیا و الآخرة **اما بعد** مضمون بعضی فقرات خطبه اینست حمد مر خدائی را سزاوار است که گریانید ما را در مصیبت آنکسی که گریه کردند بر او حضرت آدم و زوجه خود در بهشت و موافقت نمود با ایشان در تعزیت داری ملائکه مقربین و حاملان عرش پروردگار جلیل در صبیحه و بعد و نیز گریست بر آنحضرت وقتیکه عبور نمود از زمین کربلا و صلوات فرستای پروردگار من بر محمد که پسندیده است و بر علی که بلند مرتبه است و بر فاطمه که انور و مرضیه است **بدانکه** حضرت آدم چهار دفعه بجناب سید الشهداء علیه السلام عزاداری نمود **اول** در بهشت وقتیکه خلاق عالم حضرت آدم را از کتم عدم بعرصه وجود آورد و بجهت او حوا را آفرید که مونس تنهائی او باشد ایشان در گلشن سرای بهشت میگشتند و تماشای مصنوعات صانع عالم میکردند عکس چهره خود را در آئینه رخسار اشجار می‌دیدند از لطافت حسن و جمال خود تعجب میکردند بخاطر ایشان گذشت که آیا پروردگار عالم در ملک ملکوت از ما خوبتر صورتی کسی آفریده است چون این خیال بخاطر ایشان فی الحال جبرئیل امین نازل شده گفت ای آدم حق تعالی امر میکند که فردوس اعلا گردش کنید تا این مشکل بر شما حل گردد ادم و حوا بفرموده خدا در باغها و بساتین جنت درآمدند که ناگاه بر قصر عظیمی گذار ایشان افتاد قصری دیدند از یکدانه یاقوت و دیواران از زمرد و لولو و دروازه آن از فیروزج و طلا و جواهر مرصع و منقش و در آنقصر را بسته دیدند از جبرئیل سؤال نمودند که در اینقصر چه سر است جبرئیل گفت من تمام عمر خود را نمیدانم اما ستاره ایست در گوشه فلک که در هر سی هزار سال یکبار برآید و بر گرد فلک میگردد من سی هزار باران ستاره را دیده ام بلکه بیشتر و مرا معلوم نیست که در اینقصر چه سر است آدم بدیدن آن مشتاق تا از آن سر واقف گردد جبرئیل متوجه قصر جلال الهی شد بعد از زمانی آمد بشارت داد که در بهشت ادم بگشاید فی الحال جبرئیل دست در زنجیر در قصر زد باز شد چون باندرون درآمدند تختی را دیدند از

از یاقوت سرخ که گرداگرد او از کواکب درخشنده مزین و منور گشته و پیکر زیبائی بصورت دختر دیدند که بر آن تخت آرام گرفته و تاجی از نور بر سر نهاده و طوقی از زبرجد و طلا در گردن افکنده و دو گوشوار از در گوش کرده صد هزاران حوریان ماه پیکر بر گرد تخت دست ادب بر سینه نهاده و ایستاده اند چون آدم و حوا آنصورت مظهر قدرت را بدیدند تعظیم آن کردند اعتراف نمودند که هیچکس غلام و کنیز اینچنین صورت نیست جبرئیل گفت هیچ میدانی که این چه صورتست گفت نمیدانم مرا معلوم کن جبرئیل گفت این صورت دختر بهترین آدم و مقصود آفرینش عالمست که تمام پیغمبر است آدم گفت ای جبرئیل این تاج چیست این نور پدرش محمد است که پدر بزرگوار و بیشتر آدم این طوق که در گردن ویست چیست گفت این نور شوهرش امیر المؤمنین است که جفت او شده آدم گفت این دو گوشوار در گوش دارد گفت این دو نور دو فرزند اوست حسن و حسین علیهما السلام است آدم گفت ایشان چه کسانند جبرئیل گفت ای آدم ایشان از نسل تو اند و جمله آفرینش را سبب وجود شریف ایشانست آدم گفت ای جبرئیل مرا مشکلی دیگر در دلست بگو بگو گفت گوشوار یکی سبز و دیگری سرخ از برای چیست جبرئیل گفت ای آدم بدانکه ایشان فرزند مصطفی و مرتضی اند و مقصود از ایجاد ارض و سما ینده زینت عرش و کرسی اند ای آدم بدانکه یکی از ایشان را بزهر جفا اهل شهید کنند دیگر را بتیغ بیدریغ با هفتاد و دو تن از فرزندان و برادران و خویشان و عزیزان و خویشان و محبان شهید کرده اند آنرا که امام حسن است در دم آخر رنگش از خوردن زهر سبز شود و این را که امام حسین است روی مبارکش بخون خود سرخ شود آدم و حوا از شنیدن این قضایا دلتنگ شدند و بگریه درآمدند و زاری و افغان بسیار نمودند و گویند که اول گریه که بنی نوع انسان کردند گریه بود که آدم و حوا در عزای امام حسین در بهشت کردند و ملائکه آسمانها در گریه و زاری بموافقت آدم و حوا درآمدند و بتعزیت نشستند امر شد بملائکه که صف در صف گروه گروه می آمدند آدم و حوا را در آن مصیبت تسلی میدادند آه جبرئیل عرض کرد که امام حسین روی مبارکش بخون خود سرخ شود حالا تا امل نما به بینم از خون کدام زخم آیا از خون پیشانی مبارکش که بسنگ جفا شکسته شد یا از خون فرق شکافته اش از ضرب ملعونی که او را مالک بن بشیر گویند پیش آمده و بزبان بد خود آنجناب را دشنام داد پس شمشیری بر فرق مبارک آن مظلوم زد که برنس آنحضرت که بر سر آن مظلوم بود قطع شده بفرق همایونش فرو رفت بنحویکه برنس پر از خون شد و بروایت مجلسی عمامه آنجناب پر از خون بر زمین انداخت با انحالت فرق شکافته و سر و روی و محاسن و بدن پر از خون بدر خیمه کاه آمد فرمود یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام یا دختر بیا دید که باینموضع

شمشیر ببندم ان بیکسان با گریه و افغان افتان و خیزان بار دیگر اوردند انمظلوم بجراحت سر بست و کلاه بالای ان
گذاشت و عمامه بران پیچید زینب خاتون عرض کرد یا اخی ایقنت بالقتل فقال الحسین کیف لا ایقن ولیس لی
معین ولا نصیر فقالت زینب ردنا الی حرم جدنا فقال الحسین هیهات هیهات وکانکم غیر بعید کالعبید یسوقونکم
امام الرکاب و یسومونکم سوء العذاب ای برادر یقین بمرگ کرده انجناب فرمود چگونه بمرگ یقین نکند کسی که معین
و یاوری ندارد پس زینب گفت برگردان مارا بحرم جدمان رسول خدا جناب امام حسین فرمود هیهات هیهات چه
بسیار بعید است این خیال و گویا می بینم زنان مارا بسیاری نکشد که شمارا چون بندگان میرانند رجالو اسبان و بچشانند
شمارا عذابها بدانگاه مظلومان ما بشدت گریه و ناله کردند فریاد واجداه واقلة ناصراه زدند انگاه دست
زدند و جامههای خودرا چاک چاک و موهای خودرا پریشان و طپانچه بسر و روی خود میزدند سید مظلومان
رو کرد بزینب فرمود یا زینب مهلا یا بنت المرتضی ان البکاء طویل اهسته و ارام ای دختر علی مرتضی
که گریه شما بسیار طول دارد انگاه خواست از خیمه بیرون رود زینب چسبید بانحضرت عرض کرد مهلا
یا اخی توقف حتی اتزود منک نظرة فهذا وداع لاتلاق بعده زینب عرض کرد اهسته اهسته تر برو ای برادر و
بایست تا اینکه توشه از تو بردارم بدیدن روی تو که این وداعی است بعد از این ملاقات نمیکنیم انگاه انمظلوم
و تسلا زنان میبخشند بدست و پای انجناب میبوسیدند پس انحضرت مراجعت بخیمها نمود نقل کرده اند وقتیکه سید
الشهداء روانه میدان شدند زینب خاتون با اضطراب به پشت سر برادر روانه شد پس انجناب به پشت سر خود
نگاه کرده دید که خواهر باجان برابرش زینب خاتون با پای برهنه گریه کنان بمشایعت ان مسافر سفر شهادت می اید
و بنگاه ضعیف میگوید ای جان برادر الله صبر کن و تامل فرما و از برای رفتن بقتلگاه خود شتاب مکن که مرا با تو حاجتی
است پس ان بزرگوار صبر کرد چون انمظلومه رسید عرض کرد ای برادر بزرگوار حاجتی که بتو داشتم اینست حاجت اینست که
بگذاری تا حلقوم شریفت را که بوسه گاه جد رسول خدا است ببوسم پس انجناب از زین ذو الجناح خم شد انخواهر
و برادر دست بگردن یکدیگر اوردند هر دو گریه های غریبانه شدید کردند انمظلومه حلقوم تشنه را بوسید
و یکدفعه دیگر وداع کردند پس انمظلوم غریب روانه میدان قتال شد و زینب خاتون با دل پر خون روانه خیمه
گردید اه و واویلا زینب خاتون دفعه دیگر نیز برادر ابوسعید بعد از اسیری و دستگیری بقتلگاه رسیدند
از زخمها که در سینه برادر بود یکی را نهار امی بوسید گفته اند که را نوق خواست در سینه یعنی در میان دو پستان او
بگذارد چه دید که غرق خون شده همین که نگاه کرده دید که هر دو دست او را در راه قطع نموده اند اما

دویم وقتیکه حضرت ادم را بجانب زمین روانه کردند انحضرت در ان زمان همیشه ناله و زاری میکرد تا انکه
یکروزی از دعا و مناجات فارغ شد ساعتی ارام گرفت خودرا در ان بیابان تنها دید بیاد حضرت حوا افتاد که

هم صحبت و همراز بود پس روی حسرت در ان بیابان گذاشت که شاید اثری از مونس غمخوار خود بیابد پس عبور
انحضرت در زمین کربلا افتاد پس دید که بدون سببی و علتی غم عظیمی بر قلب مبارکش جا گرفت و سینه اش
تنگ شد چون بموضع شهادت مظلوم کربلا یعنی بقتلگاه رسید پای مبارکش بسنگی خورده بر زمین
افتاد و خون از پای انحضرت جاری گردید پس سر بجانب اسمان نموده عرض کرد که ای خداوند من ایا از من گناهی
تازه صادر شده پس عتابم کردی مرا بجهت ان پروردگارا من همه اطراف زمین را گردیدم و بمن کدورتی
و بلائی نرسید مثل انچه در این زمین رسید پس خداوند وحی فرمود که یا ادم گناه تازه نکردی ولیکن در
این زمین کشته میشود فرزند تو حسین از روی ظلم پس خون تو جاری شد بجهت موافقت کردن با جاری شدن
خون حسین لا حول ولا قوة الا بالله و حضرت ابرهیم خلیل الرحمن روزی سوار بصحرای کربلا میگذشت
اسب بسر در امد و از اسب بیفتاد و سر مبارکش بسنگی امد و خون جاری شد پس ابرهیم شروع کرد باستغفار
و گفت خداوندا چه گناه از من سر زده است که مستوجب این عقوبت و تادیب شدم جبرئیل نازل شد و گفت
ای ابرهیم گناهی از تو صادر نشده است ولکن اینموضعی است که نور دیده محمد مصطفی صلعم و فرزند
دلبند علی مرتضی در این زمین کشته خواهد شد بجور و جفا و خدا خواسته که تو نیز در این بلیه
با او موافقت نمائی و خون تو نیز در این زمین ریخته شود چون خون او در این زمین خواهد ریخته و روزی
حضرت موسی کلیم الله با وصی خود یوشع بن نون بصحرای کربلا رسیدند چون داخل انصحرا شدند بند
نعلین حضرت کلیم گسیخته شد پای مبارکش بخار و خاشاک مجروح شد پس مناجات کرد و گفت پروردگارا
سبب این حالت چیست حق تعالی باو وحی کرد که در همین زمین ریخته خواهد شد خون برگزیده من حسین
پسر فاطمه خواستم که خون تو هم در این زمین ریخته شود یعنی با او موافقت نمائی و همچنین وحشیان
صحرا و حیوانات نیز با او موافقت کردند در تشنگی چنانچه شبان حضرت اسماعیل گوسفندان او را در
کنار شط میچرانید پس راعی نزد او خبر اورد که گوسفندان چند روز است در موضعی چرا کنند و هر روز
انهارا در کنار اب میبرم اب نمی اشامند گویا عرض کرد وقتیکه نظر باب میکنند اشک از دیدها جاری
می کنند پس حضرت اسماعیل با خدا مناجات کرد و سبب این حالت را از حق تعالی مسئلت نمود جبرئیل
نازل شد و گفت ای اسماعیل اینها را از گوسفندان خود سوال کن چون سوال کرد گوسفندان بزبان
فصیح گفتند که بما خبر رسیده که فرزند تو حسین بن علی بن ابی طالب جگر گوشه محمد پیغمبر اخر
صلی الله علیه و اله در این زمین شهید خواهد شد با لب تشنه پس بسبب حزن و اندوه انحضرت
از این اب نیاشامیدیم و خواستیم در تشنگی با او موافقت کنیم و هکذا کیفیت اهو به پیغمبر خدا

کردما و حسینیان در روز عاشورا نه خود ما از آب و علف میخوردیم و نه بچه‌های شیرخوار را میدهیم چنانچه
تفصیلا در مجالس آتیه خواهد آمد انشاء الله الحاصل حضرت آدم عرض کرد ای پروردگار من این سید
پیغمبر است یا از پیغمبران ندا رسید که نه بلکه فرزند زاده محمد مصطفی صلعم است با لب تشنه و جگر سوخته
در این زمین گروه اشقیا شهید خواهند کرد و هفتاد دو تن از فرزندان و برادران و یاوران او را
در این صحرای پر جفا بخاک هلاک اندازند و دختران و خواهران و اهل حرم آن مظلوم را اسیر کرده
بجانب امیر ظالمان و سرکرده طاغیان یزید بن معاویه ببرند ای آدم اگر خواهی که در روز قیامت
در زمره شیعیان و تعزیه داران امام حسین محشور شوی لعنت کن بر دشمنان امام حسین و بیزاری
بجو از دشمنان آنحضرت ای آدم در تعزیه آنجناب گریه کن که گریه در تعزیه آن مظلوم دریاهای جهنم
را خشک کند و کوههای آتش غضب مرا خاموش میکند راوی گوید که حضرت آدم در آن صحرای
پر بلا و محنت و ابتلا گردید و اشک حسرت از دیده مبارک می بارید اما ای عزاداران
نمیدانم بکدام مصیبت آن مظلوم گریه کرد و در سیم عرض میکنم واقعه سیم وقتیکه
مشیت خداوندی تعلق گرفت باینکه توبه حضرت آدم را قبول کند بواسطه گریه نمودن بحضرت
امام حسین علیه السلام جبرئیل نازل شد گفت یا آدم انظر الی ساق العرش ای آدم نگاه کن
بساق عرش چون نگاه کرد دید اسمای پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم السلام را پس جبرئیل اسماء مبارکه
را تعلیم حضرت آدم کرده گفت یا آدم بگو یا حمید بحق محمد صلی الله علیه و آله و یا عالی بحق علی
و یا فاطر بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن و یا ذا الاحسان بحق الحسین چون اسم مبارک حسین بر زبان
حضرت آدم جاری شد فی الحال دلشکسته و خاطر افسرده اشک از دیدها او جاری گردید پس فرمود
ای برادر من جبرئیل سبب چیست اسم پنجم را ذکر میکنم دل شکسته و دیده ام گریان میشود جبرئیل
گفت یا آدم ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب ای آدم این فرزند تو مصیبتی
چند میرسد که کوچک میشود در نزد او جمیع مصیبتها حضرت آدم فرمود ای برادر من جبرئیل بیان
کن شمه از مصیبتهای او را که چیست حال عزیز من جبرئیل مرثیه خوان و حضرت آدم عزادار قال
یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر و معین ای آدم کشته میشود این فرزند تو در
حالتیکه لبها تشنه است و غریب است و بیکس و تنها است و نیست از برای او معینی ولو تراه یا آدم
وهو یقول وا عطشاه وا قلة ناصراه و یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان آه وا مصیبتا
جبرئیل گفت ای آدم کر ببینی تو آن فرزند را در حالیکه میگوید ای وای از تشنگی و وای از کمی یاور

علیحده
صح

یاور و هر آینه امر عجیب و غریب خواهی دید پس گفت ای آدم ایشان تشنه میشود که عطش حایل میشود در
میان او و میان آسمان مثل دود پس مثل چنین حال کسی ندارد که انصار و اعوان و استغاثه‌های آن مظلوم را جواب
نمیدهد مگر بشمشیرهای تیز و آشامیدن مرگ آه آه جبرئیل عرض کرد از شدت عطش تمام عالم در نظر
او تیره و تار گردد من عرض میکنم تیره گشتن عالم مثل دود همین تنها از تشنگی نیست بلکه کسی مانند علی
اکبر جوان هیجده ساله او در نظرش پاره پاره شده باشد و مانند عباس برادری که هر دو دستش
از بدن جدا شده باشد البته در نظرش عالم تار میشود و قوت بصر کم میشود و کمرش خم میشود آه وا مظلوما
فقال جبرئیل فیذبح ذبح الشاة من قفاه ای آدم پس سر این فرزند تو را از بدن جدا کنند مانند
سر گوسفند لکن نه از طرف پیش رو بلکه از طرف پشت سر او و بیان هم اکتفا نمی کنند و ینهب رحله
اعدائه اسباب و اوضاع و خیمه‌ها او را دشمنان بغارت خواهند برد وا مصیبتا سر مقدس او را
با سرهای یاوران او و با زنان و دختران او شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند ای آدم همچنین گذشته است در
علم خداوند یگانه فبکی آدم و جبرئیل بکاء الثکلی پس حضرت آدم و جبرئیل هر دو گریستند مثل گریستن
زن بچه مرده آه آه وا ویلاه از جمله احوال شهر بشهر بردن سرها و زنان آنست که چون اهل بیت داخل
کوفه میکردند زنهای کوفیان ناله و گریه و فغان میکردند پس ام کلثوم سر از محمل بدر آورد و فرمود ساکت
شوید ای اهل کوفه مردان شما مردان ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند مردان شما ما را می کشند
و حاکم درمیان ما و شما خداست در روز جزا ناگاه صیحه عظیمی درمیان کوفیان ظاهر گردید چون
ملاحظه کردند دیدند که هیجده سر از سرهای شهدا آوردند پیش از همه سرها سر مبارک حضرت امام
حسین علیه السلام بود و آن مانند ماه شب چهارده نور میداد و شبیه‌ترین خلق بود برسول خدا پس
چشم زینب خاتون بر سر برادر افتاد پس سر خود را بچوب محمل زد راوی گوید که دیدم خون
از زیر مقنعه آن مظلومه جاری گردید واقعه چهارم در وقت ملاقات حضرت آدم و حوا
چون حق تعالی توبه حضرت آدم را بواسطه توسل باسماء خمسه نجبا و بواسطه گریه کردن بر جناب
سید الشهدا قبول نمود خطاب کرده که ای آدم برو بطلب حوا که انیس و جلیس تو بود و او را بیند
و با او زندگانی نما پس حضرت آدم روانه شد از آنطرف جناب حوا گریه و زاری داشت تا اینکه در
کوه عرفات در روز عرفه یکدیگر را شناختند چون حضرت آدم و حوا مقابل شدند باهم
پس دست در گردن یکدیگر کردند ساعتی گریستند تا دل ایشان آرام گرفت و بعد از آن وضو ساختند
و مشغول عبادت شدند و بعد از عبادت ساعتی نزدیک یکدیگر نشستند و از یکدیگر احوال

گذشته را پرسیدند حضرت ادم ذکر زمین کربلا را و قصهٔ زخم شدن پای مبارک او و حکایت مهمانی
سیّد الشهدا و ستمهای ظالمان را بحضرت حوّا بیان نمود و کیفیت لب تشنگی آن لب تشنهٔ مظلوم را
پس حضرت حوّا نیز در تعزیه آنجناب بسیار گریه نمود و لعن بسیاری بر قاتلان آنحضرت کردند و گوئیا حضرت
ادم بر مصیبت مردان اهل بیت و حضرت حوّا بجهت زنان گریه مینمودند گوئیا بخواطر آوردند آنزمانی
را که عبور اسیران آل محمّد بقتلگاه افتاد چون نظر ایشان بان بدنهای بیسر پاره پارهٔ شهیدان افتاد
و همگی صدا ها را بناله بلند کردند سیلیهای غم بر صورتهای بر الم زدند و خود را از شتران مثل برگ خزان
بر روی جسدهای کشتگان انداختند هر یک شهیدی را در اغوش جان کشیدند نوحه و ناله و گریه
وداع میکردند مثل آنکه جناب زینب جسد بیسر شاه شهیدان را چون روح روان در بر کشیده و مادر
در راز و نیاز بود و مادر علی اکبر جناب علی اکبر آن نوجوان تشنه جگر را در سینه جا داده بود و مادر
قاسم با عروس مایوس جسد پاره پارهٔ درهم شکستهٔ آن نوداماد ناشاد را در میان گرفته نوحه و ناله
میکردند در انوقت سکینه خاتون آمد و بدوزانوی ادب در پهلوی نعش پاره پارهٔ پدر نشست آهٔ آه
کاری که کرد این بود که دست جراحت سینهٔ سید الشهدا را برداشت و در دامن خود گذاشت پس گاهی
دست پدر را می بوسید و گاهی او را بر سر دل خود گذاشت گویا میخواست که پدر را از سدت اضطراب
قلب خود خبردار کند یا دل سوختگی و تشنگی خود را باو نماید یا آنکه قلب خود را بان تسلّی بدهد پس انطفال
دست خود را بلند کرده از خون پدر رنگین نموده و کفی از خون برگرفت و بر سر و صورت و گیسو
زلف خود میمالید میگفت ای پدر بزرگوار بکشتن تو روشن شد چشمهای شماتت کنندگان
و خوشحال و خنک گردید قلبهای عداوت کنندگان یا ابتاه بنی امیّه مرا در این کوچکی مر الباس یتیمی
پوشانیدند و بر کام من شربت ناگوار اسیری ریختند و حال آنکه من طفلم و تاب این بار گران را ندارم
یا ابتاه اذا ظلم اللیل علی فمن یحمی حمای ای پدر جان بعد از آنکه جناب ترا کشتند چون شب در اید
کیست که بیاید مرا متوجه شود و محافظت نماید و از شرّ اینهمه اعدا پناه دهد و ان عطشنا یا ابی فمن
یروی ظمانا ای جان پدر بعد از تو هر گاه تشنه شوم کو مرا اب خواهد داد پس گوش خود را بپدر
نشان داد و عرض کرد ای پدر جان گوشواره از گوشم بیرون کرده اند آه آه ای پدر جان مقنعه از
سرم کشیدند یا ابتاه انظر الی رؤسنا المکشوفة و اکبادنا الملتهبة ای پدر نگاه کن بسرهای
نگاه کن بسرهای برهنهٔ ما و ملاحظه فرما جگر سوختهٔ ما را و الی عمّتی المضروبة و امی المسحوبة
پدر جان ای یتیمان بیکسان نگاه کن که دشمنان چگونه عمه مرا زده اند و مادر مرا بر خاکها کشانیده اند

و از برادر زینب سازینده اند و را از جان و زندگی سیر نموده اند الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس دوم

در خروش و ناله و فریاد قافله ملائکهای اسمان
و خروج شفیع عاصیان از مدینهٔ خاتم پیغمبران
نقل عبد الله بن سنان در وقت سوار شدن آن بزر
گوار و تزلزل افتادن در زمین و زمان و فریاد
مدینه با عمّههای پرستار بیکسان بی اقربا و خویشان

بعد از استعاذه و بسمله الحمد لله الذی جعلنا من امة اول مهاجر هاجر الی الله لاظهار کلمة لا
اله الا الله والداعی الی معرفة الله المدعو بحبیب الله محمد بن عبد الله علیه و علی اله الصلوة و
السلام سیّما ابن عمّه ولی الله و وصی رسول الله و موضع سرّ الله و ناصر دین الله و نفس رسول
الله ثم صلّ اللهم علی ولده و مهجة قلبه و ثمرة فؤاده المجاهد فی سبیل الله و ریحانة رسول
و ثالث شروط لا اله الا الله الذی هاجر مع اولاده و اعوانه و انصاره عن حرم جده رسول الله
الی بیت الله و ضیقوا علیه ذو الطغیان الزمان و المکان و منعوه من اتمام الحج فی بیت الله الجلیل
فارسل الیهم ابن عمه مسلم بن عقیل ثم ارتحلوا منها بالیأس و الحرمان و عزموا الی الحرم الذی
اصطفاه الله و اختاره الله له و لاهل بیته و معه سلالة الخلیل و ذریة اسماعیل و نجوم
عالم اللاهوت و ملوک اهل الناسوت و سادات الثقلین و قروم الارکان و علی اعدائهم لعاین الله
دوام خالدا اهل العدوان فی اسفل درک النیران **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه بنست
صلوات فرستاده پروردگار من بر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله و میوهٔ قلب و انجناب کسیکه هجرت
نمود و خارج شد با اولاد و عشیره اش از مدینهٔ طیبه حرم جد خود و روانه بیت الله الحرام شد که محل امن و امان
بود من دخله کان امنا لکن امت جفا کار امر را تنگ کرفتند که حج را تمام نکرد در خانهٔ پروردگار جلیل
در نهایت یأس و محرومی از خانهٔ خدا کوچ نمودند و روانه شدند بجانب حرمیکه خداوند از برای امن و امان
و اولاد و اهل بیت و برگزیده بود اما اهل قافله در خدمت انسرخیل کاروان الم چه کسان بودند
سلالهٔ دودمان خلیل و ذریت جناب اسماعیل و ستارههای عالم لاهوت و پادشاهان عالم نا
سوت و سادات و شجاعان و اقایان قافلهها عزیز من چهار قافله در عالم جبرئیل و ملائکه اسمانها
به تعجب و خروش اوردند و قافله از انها جبرئیل بجد من جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله عرض نمود
وقتیکه انحضرت پرسید از وی که از عجایب عالم چه دیدی گفت دو قافلهٔ عظیم عجیب مشاهده کرده ام یکی

درامد و دیگری از مصر بیرون رفت که ششصد هزار و پانصد و هفتاد نفر بودند قافله سالار
انها موسی کلیم بود و چون بکنار دریا رسیدند از عقب نگاه کردند سپاه فرعون را مکمل و مسلح بشتاب
می ایند که در مقدمه لشکر ششصد هزار کس بودند و در تمام لشکر او هزار هزار کس و هلهله شان
بانگ و فریاد میکردند وحشت عظیم در بنی اسرائیل افتاد که ای موسی همین ساعت است که لشکر فرعون
ما را هلاک میکنند کلیم فرمود که نترسید خدا با ما است پس موسی متحیر شد دست تضرع بدرگاه
الهی بلند کرد جبرئیل نازل شد که یا موسی ان اضرب بعصاک البحر عصا را بدریا زد اول راه نیافت
اضطراب او زیاده شد اما چون فتح هر مهمی و کشف هر مشکلی بصلوات بر پیغمبر اخر الزمان و توسل
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است دوباره صلوات فرستاد و توسل بخمسه النجباء نمود اب دریا
شکافته دوازده شق شد بعدد دوازده سبط بنی اسرائیل چون شق اب هر یک صحیح بود و حجاب
ما و را تمنا نمودند تا موسی تمنا نماید که دعا کند تا شقهای اب مشبک شود همه یکدیگر را ببینند
و از احوال همدیگر مطلع شوند جبرئیل نازل شد که یا موسی دعا کن تا مستجاب شود انگاه موسی عصا
بر اب زد شقهای اب مشبک شد و زمین دریا خشک شد بحدی که گرد از ان برمیخواست تا اسرائیلیان
همه برخواستند و همگی بیرون رفتند فرعون با لشکرش از عقب رسیدند چون همگی داخل دریا
شدند انگاه بانگ عظیم از دریا بلند شد که همه را زهره بدرید فی الفور همه عساکر فرعون
در اب غرق و هلاک شدند اما قافله دیگر که جبرئیل و ملائکه اسمان در خروش و
اه و ناله اوردند روز بیرون رفتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله از مدینه پیغمبر صلعم
که قافله سالار شهیدان حضرت امام حسین ع بود در وقتیکه ان شاه کمر بست با ان قافله اشک و ان کاروان
اراده نمود که از مدینه جد بزرگوارش بسمت مکه معظمه روانه شود امر فرمود که زنان و دختران او
و کجاوه ها سوار نمودند و ذوالجناح را طلبیدند پا در رکاب نهاده سوار شدند زنان بنی هاشم
و طایفه بنی عبد المطلب از هر جانب و بستگان اشراف اولاد بنی غالب روانه شدند از هر جانب
صداها بنوحه بلند کردند و مانند ابر بهار در فراق ان بزرگوار و برگزیدگان اخیار میگریستند
زیرا که از خمسه النجباء که اشرف اهل زمین بودند همین امام حسین علیه السلام بتنهائی یادگار
مانده بود و اهل مدینه خود را در مفارقت رسول خدا صلی الله علیه و اله و علی مرتضی و حسن
مجتبی سلام الله علیهما با جمال جهان ارای انحضرت تسلی میدادند چون از مدینه حرکت میکرد
و از ایشان مفارقت مینمود ایشان در مفارقت ان یگانه افاق شور کردند و ناله میکردند که گویا ان

از دنیا رسول خدا صلی الله علیه و اله رفت ان بزرگوار هر چند ایشان را تسلی میداد امر بصبر نمود
نمیتوانستند صبر نمایند میگفتند اگر بجهت چون تو امامی گریه و نوحه نکنیم پس بجهت کدام مصیبت
نوحه کنیم امروز مثل روزیست که جد تو رسول خدا ص از دنیا رفت و پدر عالیمقدارت را کشتند
و مانند روزیستکه مادرت این دار فانی را وداع کرد ای حبیب ما و ای یادگار انبیاء پس اهل مدینه را
وداع نموده روانه شدند و همچنانکه موسی بن عمران از مصر خائفا بیرون رفت انحضرت نیز با خوف
از مدینه طیبه بیرون رفت و این ایه را میخواند فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین
ابو مخنف از سکینه خاتون روایت میکند که فرمود وقتیکه از مدینه بیرون رفتیم نبود احدی که
خوفش و غمش زیاده تر باشد از ما اهل بیت پس انحضرت از راه راست روانه مکه معظمه شدند
روایت کرده است عبد الله بن سنان کوفی از پدر از جد خود که او گفت نامه اهل کوفه را در مدینه
بجناب امام حسین علیه السلام من رسانیدم بعد از خواندن سه روز مهلت خواست بعد از ان
مدت که عزم جزم کرد گفتم بروم ببینم که پادشاه حجاز بچه سان سوار میشود وقتیکه رسیدم
ان بزرگوار در بالای کرسی نشسته و جوانان هاشمی مانند ستاره های اسمان دور انماه شب چهارده را
گرفته و قریب بچهل محمل دیدم همگی با زینت تمام پیرایه دران هنگام جناب امام حسین علیه السلام فرمود
به بنی هاشم که محارم خود را بمحملها سوار نمایند پس جوانی طویل القامه و در گوش او چون قمر منیر از خانه حضرت
امام حسین ع بیرون امد فرمود کجائید ای بنی هاشم ناگاه دو زن بیرون امدند که دامن چادرشان
از زمین میکشیدند از حیثیت حیا از مردمان و اطراف ایشان را کنیزان گرفته بودند پس انگاه مرد بنی
هاشم پیش انها امده و زانو خم نموده و بازوی انها گرفته سوار محمل نموده پرسیدم گفتند این جوان
قمر بنی هاشم عباس است و ان دو بانوی مکرم یکی جناب زینب و دیگری ام کلثوم دختران حضرت امیر المومنین
علیه السلام پس دیدم دو دختر ماه رو بیرون امدند یکی با جناب زینب و دیگری با ام کلثوم در
کجاوه نشستند پرسیدم گفتند یکی سکینه و دیگری فاطمه دختران امام حسین علیه السلام اند
پس از ان دیدم جوانی بیرون امد مانند افتاب تابان و همراه او زنی بود و در اغوش ان زن طفل
صغیری و اطرافش را کنیزان گرفته بودند و انجوان ان بانو را سوار محمل نمود پرسیدم گفتند این جوان شبیه
پیغمبر علی اکبر است و ان زن مادرش لیلی است پس جوانی دیگر بیرون امد مانند پاره ماه
با یکزن پرسیدم گفتند این جوان جناب قاسم و ان زن مادر او است پس باقی زنان و اطفال امدند
سوار شدند پس انحضرت فرمود کجا است برادرم کجا است ماه بنی هاشم پس جناب عباس عرض

از

کردلبیک لبیک حضرت فرمود اسب مرا بیا جناب عباس ذوالجناح را در پیش کشید و رکابش
را گرفته پس آنسرور دست مبارک بر یال اسب کشیده سوار گردید و بنی هاشم همه سوار شدند و همه
جناب عباس علم را پیش اپیش امام علیه السلام برداشت نا لہ والفراق الفراق یا اهل مدینه و گریه بنی هاشم
بلند شد حضرت ایشان را تسلی میداد و راوی میگوید من با اهل بیت بودم تا آنکه وقت روز
عاشورا سوار شدن اهل بیت را دیدم که ابن سعد لعنه الله امر نمود اهل بیت بر ناقه ها سوار شوند
کسی نبود که آنها را سوار ناقه کند مگر اینکه دیدم جناب زینب خاتون با ام کلثوم بیک اهل بیت
را سوار ناقه نمودند و دیگر احدی نماند بغیر از جناب زینب پس بجانب راست و چپ التفات نمود بغیر
از بدنهای پاره پاره و سرها در سر نیزه ها کسی ندید پس شروع نمود بناله و ندبه و گفت وا غربتاه
وا اخاه واحسیناه وا غیاثاه واضیعتاه بعدک یا اباعبدالله پس ان غربت مدینه را بخواطر آوردیم
و گریستیم **اما قافله سیم** که جبرئیل را بتعجب آورده در روز وارد شدن مصر قافله
سالار ایشان حضرت یعقوب بود که با هفتاد و دو نفر از اهل و عیال و اولاد و احفاد تابعف
و سرور که سموانیان را بخروش آوردند بعد از آنکه خبر وصول یعقوب به یوسف سید معزز
داشت صحراها را بطرازها و عملها ی زرین بیاراستند سپاه فوج فوج عجائب غلامان از اسماعیل
ترمدی نقل شده از انجمله مقرر داشت دوازده هزار حاجب هر یک با علم و طبل و خشم و
خدم و شوکت چنان جلوه شد که یعقوب با قول حاجب سید پرسید از فرزندان که این یوسف است
گفتند این چاکری از چاکران اوست و هم چنان با حاجب دیگر اخر تا آنکش بنهایت سید عرض کرد
الهی تا کی حاجب و سپاه یوسف من کجا است جبرئیل با امر اله نازل شد و گفت ای یعقوب آنشخص که بر
سر چترهای شاهانه و صورت او چون ماه شب چهارده درخشان است یوسف است همینکه
نظر یعقوب بجمال درخشان یوسف افتاد بی اختیار از شتر بزمین افتاد جبرئیل ندا کرد ای
یوسف که شیخ الانبیا پدر پیرت فرود آمد یوسف پیاده شد هر دو بجانب یکدیگر دوان
شدند بروایتی چون هر دو را نظر بیکدیگر افتاد هر دو از پا در آمدند مدهوش وارد
میان میدان افتادند و مدهوش شدند وارد شد که سکان طبقات سموات را این
دو مشتاق حیران بخروش آمدند بدرگاه الهی نالیدند که الها این نوع اشتیاق و شادی
وفاق وصل میان پدر و پسر اتفاق شده آیا در هیچ وقت میان هیچ دو دوستی رسید
و اما قافله چهارم که اهل آسمان و زمین را بگریه و ناله در آوردند قافله

سیاپوش شما وقتیکه وارد مدینه خیر الانام می شدند که قافله سالار ایشان بیمار کربلا حضرت
امام زین العابدین علیه السلام با عمه ها و خواهران همگی لباس عزا در بر و معجر سیاه در سر دیدها
گریان برادر مرده و داغ دیده و تیم بیکس گیسوها پریشان و سینه ها سوزان آمدند که عرض
نمایند هیچ قافله و مسافری باین هیئت از ابتداء خلقت تا حال وارد وطن خویش نشده همین
که نظر اهل مدینه بر آن بیکسان افتاد دیدند از انجوانان ماهرو غیر از آن علیل بیمار هیچ کس بر
نگشته نه امام حسین و نه قاسم نه عباس نه علی اکبر چون نظر محمد حنفیه بر خیمه بی صاحب برادر افتاد
از اسب افتاد مدهوش شد بیمار کربلا خود را ببالین او رسانید سرش را بر اغوش گرفت و میگریست
عزیز من نظر محمد حنفیه بر خیمه بی صاحب برادر افتاد و بیهوش شد آیا چه حال داشت سید مظلومان
وقتیکه بر سر نعش علی اکبر و برادر خود عباس حاضر شده دید دستهای برادر از تن جدا شده
و بدن از بدن قطع شده و سر برادر بضرب عمود شکسته بعد از آنکه محمد حنفیه بهوش آمد
نعره از جگر برکشید گفت یابن اخی این اخی ای فرزند برادر کجا است جانشین پدر من حسین ابن ابیطالب
فرمود ایعم آمدم ام در حالتیکه یتیم می باشم الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس**
سیم در شکسته شدن پیشانی چهار بزرگوار از
سنگ جفای دشمنان غدار و بیرحم از مظلومی غریب
بی یار مسلم بعد از استغفار و تسمیه الحمد لله الذی اجری تقدیره و قضائه علی
الانبیا والاولیا واجری لهم جمیل بلائه وجلیل ابتلائه فهم علی المحن والمصائب صابرون و علی
ما اختار لهم راضون فکم من نبی و وصی کسر جبینه بالحجر فکم منهم مع ذا القی علی راسه الرماد
والحجر وطرح علی طریقه الشوک والشجر وهو نبینا و حبیبک صلی الله علیه و آله خصوصا علی شبله
الشهید المجروح الجبین بالاحجار وناحت علیه الطیور فی الاشجار و علی ابیه وامه واخیه و علی
الشیعه المعصومین من ذریته سلام الله الملک الجبار اللهم العن علی اعادیهم و مبغضیهم
من الان الی یوم القرار **فبعد** بعضی از فقرات خطبه شریفه اینست که چه بسیار از پیغمبر و
وصی و ولی بسنگ جفا جبین شان را شکستند و بعضی از ایشان علاوه بر این خاکستر و آتش بر سرش
میریختند و بر سر راهش خار و خاشاک پراکنده میکردند که شاید بپای عرش پیمایش فرو رود
این بزرگوار پیغمبر ما است و حبیب تست ای پروردگار ما صلوات فرست بر او و بر آل او خصوصا بر فرزند
شهید او که جبین او را بسنگ جفا شکستند و از خون پیشانی محاسن و پیکر و صورت ایشان رنگین

اوّل ایشان حضرت نوح بود

که قوم خود را پنهان و اشکار دعوت می کردید
نمود و ایشان با میمنمودند و طغیان میکردند و در صدد ایذاء و اذیت بر میامدند تا انکه بضرب
چوب و سنك بدن مبارکش را مجروح میکردند و بیهوش بر سر راهها انداختند تا فرزندانش خبردار
گشته می امدند و او را بخانه می بردند چون بهوش می امد می پرسید که مرا در کجا زدند میگفتند در
فلان محلّه و فلان کوچه پس بر میخواست و بمحلّه دیگر میرفت و ایشان را دعوت میکردند منفر مینمودند
که در کار حق تعالی جایز نیست و ایشان نیز بدستور بعضی و یرا میزدند جمعی استهزاء میکردند و قومی
دشنام میدادند و گاه بود که جسم لطیفش را می خستند و استخوانهایش را می شکستند و از درد و ازار
می نالید حضرت جبرئیل میامد پر خود را بر ان می مالید بهبودی می یافت و باز بر خواسته بجان میشتافت
القصّه سالها و قرنها باین محنت بسر می برد مرد بیست که روزی مردی پسر خود را بر دوش گرفته بود نزد
نوح امده وصیّت کرد که زنهار با و نگروی و فرمان او مبری که او دیوانه است و از ازار او خود را
معاف نداری پسر گفت ای پدر شاید که پیش از اینکه من این وصیّت بجا ارم مرا مرادی بایدی از
دولت ایذاء و ازار او محروم بمانم مرا سنگی ده انرد سنگی برداشته بان ناخلف داد و بجانب نوح
افکند و سر مبارکش را شکست و خون بر گونه رخسارهها یونش فرو امد و حضرت نوح خون را پاك
کرده و از هدایت قوم مایوس شده طوفان قهر و غضب از تنور حوصله اش جوشیده بنا نفرین را

گذاشت دوّم ایشان خاتم انبیا صلی الله علیه و اله

بود وقتیکه مامور بتبلیغ رسالت شد فرمود قولوا لا اله الا الله ابوجهل لعین با جمعی از
مشرکین سنك جفا بر پیشانی انوران خاتم اصفیا زدند خون بر رخسار مبارکش جاری شد انحضرت
مبارك را پاك میکرد و میگفت خداوندا قوم مرا هدایت کن که نادانند

سیّم ایشان جناب مسلم بود

در شهر کوفه ابن زیاد ولد الزنا هزار نفر سواره و پانصد نفر
پیاده با ابن اشعث ملعون داده بطلب جناب مسلم فرستاد چون نظر ان بزرگوار بر انقوم اشرار
افتاد شمشیر خود را کشیده بر انقوم اشرار حمله کرد و جمعی بخاك و بهر طرف که رو می اورد ان
اوباش میگریختند تا انکه چند حمله کرد و چهل و پنج نفر را بعذاب الهی واصل گردانید و شجاعت و
قوّت ان شیر بیشه هیجا بمرتبه بود که مرد را بیکدست میگرفت و چون ان اشقیا دیدند که بر مسلم
فائق نمیایند جمعی بر بام امدند و انغریب مظلوم را سنگباران کردند و جمعی اتش بر نی زده بر سر ان
غریب بی یاور میافکندند تن مطهّر او از ضرب اتش و سنگ مجروح می ساختند با وجودیکه

مسلم با ایشان محاربه مینمود و بهر که میرسید او را بزمین میانداخت که ناگاه ملعونی که او را بکیر
حمران می گفتند ضربتی بر روی مبارکش زد که لب بالا و دندان او را انداخت در اثنا با خود گفت
ای مسلم اماده مرگ باش که ناگاه ملعون دیگر سنگی بر پیشانی مبارکش زد که پیشانی او شکافته شد
و خون بر سر و روی او فرو ریخت در اثنا توقف و بجانب مکه کرد و گفت یا رسول الله خبر داری یا پسر
عمت چه میکنند که ناگاه سنگی دیگر بر لبش مجروح و دندانش شکسته و رسید که خون از دهان
مبارکش جاری شد و دهن مطهّرش پر از خون شد محاسن شریفش را به خون رنگین دید و بخون
خضاب گردید و از بس خون زخم بر بدن انغریب بیکس رسیده بود که ضعف بر او طاری شد و
مبارك بر دیوار داده و میگفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و گفت ایکروه بی شرم
مرا چه عذری بخشانید که دلم سوخت و جگرم کداخت هیهات از انقوم بیحیا چه عذاب بر او بکنند

چهارم ایشان مظلوم صحرای کربلا بود

چون بسیاری
زخم و جراحت ضعف بر او مستولی شد لحظه توقف نموده او و یلا چگونه میشود ضعف بر وی غالب
نشود بلکه نشان چهار هزار تیر و هشتاد زخم شمشیر و نیزه و همراه بیشتر و خون از ان زخمها جاری
ناگاه سنگی بر پیشانی انورش زدند خون بچهره اطهر و محاسن مبارکش جاری گردید بروایت دیگر
ابو الحتوف حرامزاده تیری انداخت و بر پیشانی نورانی وی نشست چون تیر را کشید خون مانند ناودان
بر رخسار مبارکش جاری شد گفت خداوندا می بینی و میدانی که در راه رضای تو از دشمنان دغا چه
می کشم تو در دنیا و عقبی ایشان را بجزای عمل ایشان برسان پس کفی از ان خون شریف گرفته بر سر و
روی خود مالید فرمود با خون خضاب شده جدّ بزرگوار خود را ملاقات خواهم کرد و اقول
یا رسول الله قتلنی فلان و فلان انا لله و انا الیه راجعون الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس چهارم در بیان گریه و زاری و خروش امدن ملائکه ها از ظلم و جفای حمله نفر ظالم بیحیا و شهادت دو طفل یتیم غریب و بیدادی خواه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انزل اولیائه فی میادین الکرب و البلاء و احل احبائه فی عرصة المحنة
و الابتلاء و رفع درجاتهم فی جنات العلاء و الصلوة و السلام علی خاتم الانبیاء محمد

عبد الله و علی صبیر حامل اللواء و علی انصارهما و اعوانهما خیر الانصار و خیر الحواریین
سیما علی المظلومین الصغیرین المقتولین فی سجن عبید الله لعنة الله علیه فرّا من الموت و وقعا فیه و ذبحا
فی شط الفرات و القیا علیه الذین لطما فی خدیهما من نسل الخلیل و سلالة الجلیل اعنی ولدی
مسلم بن عقیل صلوات الله علیهما و لعنة الله علی عدو آل محمد من الانس و الجن اجمعین **فبعد**
ظاهر مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که صلوات و سلام بر خاتم انبیا و بر وصی و بر آل ایشان که
بهترین انصار و بهترین حواریین اند خصوصاً بر آن دو طفل مظلوم صغیر با غل و زنجیر محبوس در زندان
عبید الله بن زیاد لعنة الله علیه بخیان دو طفل مظلومی که از مرارت گریختند و دچار شدند و بدکار
شطّ فرات ایشان را شهید کردند و بدن خون آلود ایشان را در میان آب انداختند و انعریبا که سیلی
جفا بصورت ایشان زدند انها هر دو طفلان مسلم بودند در شهر کوفه بدانکه در عالم چهار سیلی
از چهار ظالم واقع شد ملائکه آسمانها را بنالة و خروش و در آورد **اوّل سیلی از نمرود**
بر ابرهیم خلیل بود بنا بر روایت مجلسی رحمه الله و ثقات نقله اخبار همینکه ابرهیم
خلیل را بحکم نمرود مردود دست و پا و گردن بریسمان و زنجیر بسته بمنجنیق گذاشتند از رعم او که
تراش بود طپانچه بر روی مبارک خلیل زد که بر گرد از رخهای خود بسوی نمرود گفت تا جان دارم عفو
شد خواستند ببینند بآتش افروخته خروش عظیم و ناله و فریاد بدرگاه الله از جمیع مخلوقات بر
و نصیر له الی آخره **دویم سیلی بود که بیوسف بر سر قبر**
راحیل مادرش یقیلوس زد چون یوسف را مالک بیع نمود غل در گردن
زنجیر در پاها سوار بر شتر نموده بدین احوال بر یقیلوس غلام سپرد و در بالای شتر بدین احوال می
بردند تا بمقابر آل اسحق رسید خود را بی اختیار از شتر بر خاک قبر مادر انداخت بنا کرد بگریستن
چون نظر غلام بر شتر یوسف افتاد دید که خالیست نزد آقای خود رفته گریه میکرد و می گفتند این غلام
عبرانی که خریدار است صدق بوده است الآن فرار کرده حسب الامر در تفحص آمد تا آنکه دید بر سر قبر
ناله و زاری مینماید بمحض وصول طپانچه بر سر او زد که راست میگفتند که تو گریزپائی آن طفل مظلوم
توجه بر عالم اعلا نموده گفت یا احکم الحاکمین بحق جدم ابرهیم خلیل و اسحق و پدرم یعقوب که
بفریادم برس فی الفور بحر قهاریه الهی بتلاطم آمد در عالم معنی اشعیا با ینکه این طفل مظلوم
فرزند پیغمبر ما است که با او چنین ستم می پسندد خطاب بملائکه رسید که بادهای غضب و ملک السحاب
که ابرهای سیاه بر این قوم وارد آورید و ملک الزلزال که ارکان ارض را بتزلزل در آورد ای جبرئیل

پیش قافله را بگیر پس جبرئیل پیش قافله فرود آمده پری بر زمین زد بادهای عظیم و ابرهای سیاه در هوا
ظاهر شد از شدت بادها و تراکم ابرها ظلمانی اهل قافله یکدیگر را نمیدیدند و از حیوانات خود ماندند
و شتران راه فرار پیش گرفتند زلزله عظیمی در زمین ظاهر شد و تغییر کلی بهم رسید فی الفور بامر الله
یقیلوس خشک شد افعی عظیمی بحلق او پیچید مالک فریاد بر آورد ای اهل قافله تأمل کنید این چه
ظلم عظیمی از شما سر زده که باین عقوبت مبتلا شده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم اهل
قافله گفتند گناهی از ما سر نزده یقیلوس غلام گفت همانا این بلا بواسطه این عمل قبیح من روی داد که چون
طپانچه بر روی غلام کنعانی زدم اشک بر رخسار خود جاری کرده رو باسمان بجنبانید الحال من بدین
سان و احوال شما هم متغیر شد **سیّم سیلی بود که حارث ملعون**
بر صورت دو طفل یتیم و غریب مسلم زد و تفصیل الحال بر
سبیل اجمال آنکه مشکور زندان بان معرفت بحال ایشان رسانیدند بدست و پای ایشان بوسه داده
عذر خواهی نموده و شبانه زندان بیرون آورده قافله بمدینه میرفت و اثر قافله پیدا بود گفت خود را
بقافله برسانید چون آن دو طفل غریب قدری راه رفتند اثر قافله ناپدید شد راه را گم کردند تا سحر
و مضطرب در دور شهر میگشتند و بحال زار خود گریه می کردند تا اینکه بدر خانه ضعیفه رسیدند
و می گفتند ای عجوزه ما هر دو طفل غریبیم اهل بلد نیستیم و تاریکی شب ما را فرو گرفته امشب ما را مهمان
نموده وقتیکه صبح شد ما راه گرفته روانه میشویم پس آن عجوزه ایشان را منزل داده و طعام حاضر نموده و
داخل رختخواب شدند برادر کوچک گفت ای برادر چنان میدانم که امشب آخر عمر ما باشد بیا دست
بگردن یکدیگر کنیم و همدیگر را ببوئیم و ببوسیم و وداع نمائیم پس چنین کرده و دست بگردن یکدیگر کرده
خوابیدند چون پاسی از شب گذشت بیدار شد گفت برخیز ای برادر خوابی دیده ام زیرا که نقل کنم در خواب
دیدم که پدرم در بهشت با جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی علیهم
السلام در بهشت مخرامیدند من و تو از دور نظاره میکردیم چون چشم رسول خدا بر ما افتاد رو بمسلم
پدر بزرگوار ما کرده فرمود ای مسلم دلت چگونه تاب آورد که این دو طفل مظلوم را در میان گروه ظالمان
گذاشته پدرم عرض کرد یا رسول الله فردا بمن خواهند رسید ما هم مانند برادر دیگر گفت بخدا من نیز
چنین خوابی دیده ام پس هر دو برادر دست در گردن یکدیگر کرده بر غربت و مظلومی خود گریه می کردند و
صدا و اغربتاه و وا ابتاه و وا مسلماه بلند کردند حارث ملعون روسیاه بیدار شده برخواست مانند شتر
مست ناله میکرد و خانه را میگشت و تفحص مینمود تا ناگاه دستش به برادر کوچک رسیده پرسید کیستی این

گفت من صاحب خانه‌ام پس شما کیستید برادر کوچک برادر بزرگ را ببیدار کرده و گفت یا حبیبی قم فقد وقعنا
الله فیما کنا نحاذره حارث ملعون بعد از شناختن ایشان چنان سیلی بصورت محمد زد که دندانهایش
شکست و خون از صورت مبارکش جاری شد و همچنین سیلی برادر کوچک که صورتش کبود شد برادر
من شنیدی که بقلوس غلام یک سیلی بصورت جناب یوسف زد انقلاب در عالم واقع شد اما نمیدانم
سرش چه بود که در این سیلی تغییر در عالم واقع نشد سهلست وقتیکه پیکان گلوی نازک علی اصغر را
پاره کرده نیز در احوال عالم هیچ تفاوت نکرد و شمشیر دست و بازوی عبدالله فرزند یتیم جناب حسن
مجتبی را قطع کرد عالم زیر و زبر نگردید خلاصه حارث ملعون بالهای ایشان را محکم بر پشت بست پس اندو
کودک با کتفهای بسته در آن شب خوابیدند چون صبح شد آن لعین رو سیاه غلام رو سیاه داشت فلیح نام
شمشیر را بدست او داد و گفت ایشان را بکش و سر ایشان را نزد من آور و چون غلام انها را شناخت
و نکشت و شمشیر را بر پسر خود داد و او نیز نکشت و بروایتی آن ملعون غلام و پسر را کشت و عجوزه را نیز
زخم زد و گفت غیر از من هیچ کس شما را نمی کشد شمشیر را برداشت چون آن دو طفل یتیم بآن حالت دیدند
لبهای ایشان سفید شده لرزه میکردند و رنگشان زرد شده مانند برگ بید میلرزیدند هر یک
هزار بار با عجز و التماس بآن نسناس کردند بجز زیادتی غیظ و غضب چیز دیگر نیفزود پس گفتند ای شیخ
ما را به بازار ببر و بفروش و از قیمت ما منتفع شو و ما نمیخواهیم که پیغمبر خدا در قیامت با شما خصمی
کند گفت اینکار نمیکنم بلکه شما را میکشم و سر شما را نزد ابن زیاد برده از او دو هزار درهم جایزه
میستانم گفتند آیا خویشی ما را برسول خدا مراعات نمیکنی آن شقی گفت شما با رسول خدا خویشی ندارید
گفتند ای شیخ آیا بر کوچکی ما رحم نمیکنی پس ما را ببر نزد پسر زیاد تا آنچه خواهد درباره ما حکم بکند
گفت نمیشود مگر آنکه تقرب جویم در نزد ابن زیاد در ریختن خون شما گفتند ای شیخ آیا بر کودکی ما
رحم نمیکنی گفت از برای شما در دل من هیچ رحم قرار نداده‌اند گفتند پس اگر لا محاله ما را خواهی کشت
بگذار چند رکعت نماز کنیم گفت اگر چنانچه نماز بر شما نفع بخشد هر قدر میخواهید نماز بکنید
پس آن دو مظلوم با دل مهموم و مغموم چهار رکعت نماز گذارده روی نیاز بدرگاه بی نیاز و بنده
نواز کرده و فریاد بر آوردند یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین حکم میان ما دو یتیم و غریب و این ظالم
براستی چون آن دو طفل غریب برق شمشیر او را دیدند باطراف نگاه نموده یاوری و مددکار
کاری ندیدند رو بآن زن صالحه کرده گفتند ای مادر بر تو وصیتی داریم که بعد از شهادت ما
پیراهن ما را بخون ما رنگین کرده بجانب مدینه بفرست بمادر ما و بگو که آن بیچاره انتظار نکشد پس

درالحال

در آنحال آن خسران مآل کریبان ابراهیم را گرفته قصد قتل وی کرد محمد برخواسته و گفت مرا شهادت بر سان
که من برادر خود را غرقه بخون نتوانم دید چون قصد محمد نمود ابراهیم گفت ای ظالم اول مرا بکش که من او را
کشته نتوانم دید پس آخر الامر سر برادر بزرگ را جدا کرد و بدن او را بفرات انداخت برادر کوچک خود را
در خون او افکنده خون او بر سر و روی خود مالید پس آن ظالم بعنف تمام سر او را نیز از قفا برید و عن البحار بدن
برادر بزرگ بقدر یکساعت بر بالای آب فرات ایستاده بود چون بدن برادر کوچک باب رسید بدن برادر بزرگ
بالای آب آمده دست بگردن برادر کوچک کرد و همچنین برادر کوچک نیز دست بگردن او کرده در آب فرو
رفتند و از میان آب صدا آمد که رب تعلم و تری ما فعل بنا هذا الملعون پس آن ملعون سرها را برداشته نزد ابن
زیاد رفته الی آخره وقتیکه مقاتل حارث ملعون را بدرک اسفل فرستاد لعنة الله علیه سرمبارک ایشان را
باب انداخت جسدها هر دو برادر از آب بیرون آمده و هر تن سر خود را قبول نمود و باز دست در گردن
یکدیگر کرده در آب غرق شدند چهارم سیلی بودی که شمر لعین بر سکینه
امام حسین علیه السلام زد در قتلگاه از روی نعش پاره پاره
پدر جدا نمیشد سکینه چون جسم شریف پدر بزرگوارش را در خاک و خون طپان دید بجانب آن نعش بی
سر دوید و او را در بر گرفت و بنحوی ناله و شیون نموده که تمام حاضران از دوست و دشمن بگریه در آمدند
درآمدند و آن مظلومه با بدن پدر در راز و نیاز بود و شکایت ظلم و ستم کوفیان با آن بدن بی سر مینمود که ناگاه
سکینه مطلع شد میخواست که او را از بدن پدر بزرگوارش جدا کند سکینه هر دو دست به بدن پدر چسبید
و میخواست آن ظالم تازیانه چند بر بدن آن مظلومه زد که دستان بدن پدر بردارد تقبل جسد البتول سکینة
وشمر لها بالضرب سوطا یمنع سکینه جسد نازنین پدر را در بر کرده و بوسه بر او میداد و شمر ملعون
تازیانه بر او میزد و او را منع میکرد فیولمها ضرب السیاط فلم تنحی بعشقها من حیث بالعشر توحی
تقول لها یا شمر و یحک خلها اذا کان بالتقبیل ترضی و تقنع سکینه از شدت ضرب تازیانه بعمه خود
پناه میبرد و عمه او میگفت ای شمر وای بر تو واگذار این طفل یتیم را که از دیدار پدر خود بوسیدن
راضی است و تو او را منع میکنی آن ملعون بگذار که دیدار آخرین باز پسین است تا پدر خود را ببیند
و وداع نماید ای ظالم این طفل یتیم بتو ما میخواهد رفت بعد از این دیگر وصال پدر ممکن نیست آن ملعون
کلام زینب خاتون را نشنید نشنید سکینه را بجبر از نعش پدر جدا کرد الا لعنة الله علی القوم
الظالمین و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

مجلس پنجم

در ذکر غرق و سیراب نمودن فرزند ساقی

کوثر اهل کوفه را چهار دفعه طلب آب نمودن از ایشان نیز چهار دفعه اعوذ بالله من الشیطان

الرجیم السلام علی آدم صفوة الله ونوح نبی الله وابرهیم خلیل الله وموسی کلیم الله وعیسی
روح الله ومحمد حبیب الله ومن بینهم من النبیین السلام علی مولینا امیر المومنین علی بن
ابی طالب صاحب المناقب والنجدة الباس العظیم الساقی المومنین من حوض الرسول السلام علی
سبط الذی سقی اهل الکوفة وازواهم حتی حیوتهم ودوابهم فی اربعة مواضع واستسقی منهم الماء
فی اربعة مواضع ومنعوه منه ومن عیاله واطفاله فقالوا لا نذوقه من الماء حتی نذوق الموت و
علی اهل الکوفة لعنة الله من لان الی القیامة **فقط** مضمون بعضی از فقرات خطبه آنست که سلام
بر آقای ما امیر المومنین علیه السلام باد که در روز قیامت ساقی مومنان است از حوض کوثر رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر سبط او آنکسیکه آب داد بر اهل کوفه واسبها و چهارپایان ایشان را
سیراب نمود در چهار جا و از اهل کوفه نیز طلب آب نمود در چهار موضع ولیکن قطره آب را و وعیال
او ندادند بلی سید الشهدا علیه السلام الله علیه جهاد فداه اهل کوفه را آب داده سیراب نمود **اول**
از حضرت صادق منقولست که اهل کوفه خدمت امیر المومنین ع آمدند از کمی باران شکایت کردند
وگفتند مدتیست که خداوند عالم باران رحمت از ما باز داشته وخلق از بی آبی برنج و مشقت گرفتارند
تو جانشین پیغمبر و وصی بر حقی میخواهیم که از خداوند رحیم درخواست نمائی که ما گناهکاران
را بیجا ببد و باران رحمت ما عاصیان بفرستد آنجناب بحضرت امام حسین علیه السلام خطاب فرمود
که بر خیز و دعای باران کن از برای اهل کوفه مناسبست که بفرماید یکوقتی اهل کوفه از خجالت خواهند
بیرون خواهند آمد روقت احتیاج واضطرار تو یعنی در روز عاشورا الی آخر پس حضرت امام
حسین علیه السلام برخواست و حمد و ثنای حضرت حق بجا آورد و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه وآله فرستاد
ودستهای مبارکش را بسمت آسمان گرفته که دامن دستهائیکه بجدل ملعون انگشتش را با انگشتر برد یا جمال
ملعون بطمع بند پیرجامه قطع نمود بجهة حضرت امام حسین ع دعائی در اعلا درجه فصاحت و بلاغت
انشا نمود و طلب باران از پروردگار خود از اهل کوفه نمود هنوز از دعا فراغت نیافته بود که باران از آسمان
بارید بشدتی که اعرابی از بعض نواحی کوفه آمد گفت رودخانها و تلها را دیدم که از آنها آب جاری شده
بود و بر یکدیگر موج میزد **دویم** در وقتیکه هما لوای فتح نشان امیر مومنان در هوای
عزیمت صفین بال افشان بود و در عرض راه انوار اجناد در بیابان بی آب ولا فرمود بعضی از سرداران

لشکر بعرض رسانیدند که یا امیر المومنین اینجا آب نیست لشکر از بی آبی زحمت میکشند بجناب حضرت
امام حسین ع فرمود یا حسین بعضی از کرامات که پروردگار عالم بتو ارزانی داشته اظهار نما در آنوقت
در دست مبارک حضرت امام حسین علیه السلام عصای کوچکی بود بر زمین استوار نمود ناگاه درختی
شده قد برکشید و میوه بسیار آورده در نهایت خوبی و لذید و چنان بزرگ شد که تمام لشکر را سایه
او احاطه نمود و در زیر آن چشمه آبی در نهایت شیرینی و صفا جاری شده بهر سمتی از برابر خیمهای
لشکر جوی بدوان گشته تمامی عسکر ظفر اثر از میوه آن درخت خوردند و همگی سیر و سیراب گشته چون
ازینجا کوچ شد آن درخت نیز با آن هیئت روانه شد پس سید مظلومان فرمودند عصا بگیر حضرت
امام حسین علیه السلام دست مبارک با آن درخت نهاده باز همان عصای کوچک شد مضمون سیعلمها
سیرتها الاولی ظاهر شد **وامّا دفعه سیم در جنگ صفین** لشکر
معویه علیه الهاویه پیش از لشکر امیر مومنان وارد مشرعه فرات شدند مانع شدند اصحاب
شاه کوثر را از آب فرات و حضرت مدارا میکرد با اهل شام و ابتدا بقتال نمینمود و اتمام حجت میکرد
پس حضرت عبد الله بن بدیل خزاعی را فرستاد نزد معویه فرمود بگو که علی ع میگوید هرگاه من پیش از تو
بکنار آب میرسیدم ابدا از تو منع نمیکردم پس مانع شدن تو اصحاب پیغمبر را از آب حرام است بگذار ایشان را
تا آب بنیم مال امر بجاست ای میشوی آن ملعون مصر بود در منع آب پس اصحاب آنحضرت از بی آبی شکایت کردند حضرت
فرمود که ریختن خون عظیم است پیش از آنکه اتمام حجت کنیم بجهة آن حضرت امام حسین علیه السلام اینحالت را مشاهده
نمود بخدمت پدر بزرگوار آمد عرض کرد ای پدر این امر خوش نمی پسندی که آب بدست لشکر معویه باشد و
اصحاب ما تشنه لب باشند امر رخصت فرما که بضرب تیغ آبدار آب از دست منافقان بگیرم حضرت مرخص فرمودند
وفرمود ای نور دیده فوجی از سپاه بردار و سعی کن که بضرب شمشیر آبدار آب از دست کفار بگیری حضرت امام
حسین ع فرد فوجی از لشکر برداشت حمله بر لشکر معویه کرد آنطرف کننده در خیبر نیای آن کافران را ابر زاسیله
بسیاری بجهنم فرستاد از ضرب شمشیرها از مخالفان گرفت اصحاب بسر آب رفته سوز عطش را از نوشیدن
آب فرات نشانیدند آن وارث مسند شهادت با وجودیکه خود بسیار تشنه بود ایستاده همه یاران
سیراب شدند اما ای عزادار همینکه امیر مومنان خبر فتح حضرت امام حسین را شنید سیلاب اشک
از دیدها جاری بر رویش جاری شد و چندان گریست که تشنگی از خاطر مردم رفت عرض کردند یا
امیر المومنین فرزند ارجمندت چنین فتح کرده و آب را از تصرف کفار بدر آورده وید و ستانیدن
در چنین وقتی دیده شما چرا گریانست پس حضرت نگاه بصورت پر از غبار و لبهای خشکیده امام حسین ع کرده

کربلا او زیاد شد حضار سبب گریه را پرسیدند حضرت فرمودند ای اصحاب گریه من از برای حسین است که امروز
لوای فتح برپا کرده و آب را از برای شما گرفته در صحرای کربلا از سموم تشنگی شکست خواهد شد و چون
وارد آن صحرا گردد اول چیزی که بر او و یاران او وارد آرند آنست که آب را بر روی ایشان ببندند و این
نور دیده من از تشنگی صدای نالهٔ اطفال صغیر بشنود هرچند بگوید یا الحاح نماید کسی قطرهٔ آبی بگلوی
تشنه او و لب خشکیدهٔ کودکان او نرساند آن جماعت بی دین چندان کار بر نور دیده ام تنگ نمایند که
طفل صغیر خود را برداشته بنزد لشکر کفار رود و آب از ایشان طلب کند عوض آب تیر بجانب او اندازند
که گلوی او را پاره پاره کنند علی اکبر فرزندش را روانه میدان کند او را از ضرب تیغ و سنان از پا در
آورند ای اصحاب دستهای فرزندم عباس را در سر همین آب فرات از بدن جدا کنند و قاسم بن حسن
را شهید نمایند و جگرگوشه ام حسین بعد از آنکه زخم بسیاری در بدن او زنند و از پا در آورند
سر او را از بدن جدا نمایند و بر سر نیزه میکنند و بهدیه نزد یزید پسر معویه برند و اهل بیت حسینم و
دختران او را اسیر کرده شهر بشهر گردانند و در خرابها منزل دهند نه روز آرام داشته باشند و نه شب و
جسد این سردار شما را با هفتاد و دو تن از فرزندان و یاوران حسین بر روی خاک کربلا افتاده باشد
و کسی ایشان را غسل ندهد و دفن ننماید چون امیرالمؤمنین این کلمات را میفرمود و حضار گریه میکردند
در آنحال نظر مبارکش بحضرت عباس افتاد که بیاری برادرش رفته و جنگ کرده و غبار آلوده بوده پس
او را طلبیده و دست مبارک بر رخسار انورش کشید فرمود ای فرزند باید علمدار روز عاشورا با
تو باشد فرمود ای نور دیده وصیت میکنم ترا که چون وارد صحرای کربلا گردی تو پیشتر از حسینم جان
خود را فدا کنی جناب عباس عرض کرد که هزار جان من فدای حسین باد یا علی کاش میبودی در روز عاشورا
میدیدی که عباس تنها جان خود را فدا نکرد بلکه پیش از خود جان برادران مادری خود را فدا کرد بعد خود را

دفعهٔ چهارم ورود بمنزل دوشنبه حضرت امام حسین علیه السلام

در آنجا منزل نمودند و خیمهها را بر پا زدند که در آنحال لشکر حر
رسیدند در عین شدت حرارت هوا در برابر ایشان صف کشیدند آنجناب آثار عطش شدید
از آن کافران و از حیوانات ایشان مشاهده نمودند باصحاب فرمودند آب دهید این قوم را و حیوانات
ایشان را ۲ **از کتاب نجاة الخافقین** از جناب زینب خاتون مرویست که در وقت بروز
و ظهور لشکر حر سکینه را دیدم که از خوف آن گروه انبوه چنان میلرزید که استخوانهای آن طفل صدا
میکرد گفتم ای نور دیده ترا چه میشود سکینه گفت میترسم که پدرم را شهید کنند و ما را اسیر نمایند

پس جناب امام حسین نزد سکینه آمده تسلی داده فرمودند ای جان پدر ناله مکن آرام بگیر هنوز وقت ناله نیست
پس سکینه را تسلی داده ساکت نمود بعد از آن پس اصحاب آنحضرت در مقام مهمان نوازی حسب الامر آنحضرت بمظهر
رحم الهی که شامل حال دوست و دشمن است طشتها و ظرفها پر آب نمودند بپیش اسبها می نهادند پس
همه ایشان را آب داد و اسبان ایشان را سیراب نمودند غیر من که گویا همین اسبها بودند که در وقت عبور اهل بیت از قتلگاه
از گریهٔ ایشان آنها نیز گریستند بحدی که سمهای ایشان از آب چشم خود تر شد گویا می گفتند که ایشان آن کسانی
هستند که در حالت تشنگی ما را آب داده و در شدت حرارت هوا سیراب نموده علی بن طعان میگوید من در
آخر لشکر حر بودم چون امام علیه السلام دید که من آب نخوردم و نمیتوانم بخورم پس خود برخاسته و مشک
خیات را بر جانب من برگردانید پس من آب خوردم تا سیراب شدم لاحول ولاقوة الا بالله این مرحمت امام
امام کجا و آن شقاوت کافران بنحوی بود که فریاد العطش اهل بیت گویا باسمان میرسید از قطرهٔ آب مضایقه
مینمودند آن امام ایشان را آب میداد و از زحمت تشنگی خلاص میداد و ایشان بعوض آن شمشیرها بر
بدن آن نازپروردهٔ فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها میزدند و او را با لب تشنه شهید میکردند و اسبهای
ایشان را سیراب میکردانید و ایشان طفل شیرخوارهٔ او را آب ندادند بلکه پیکان تیر بر حلقش میزدند
و ایشان بدون اینکه آب از او طلب نمایند ایشان را سیراب میکردانید و او هرچند ناله و استغاثه میکرد
و هرچه میفرمود یک شربت آبی بمن بدهید ایشان بجز تیر و سنان جوابی بمن نمیدادند ای عزاداران شنیدید که
فرزند ساقی کوثر چهار دفعه با اهل کوفه قرار داد و این را نیز بشنوید که آنجناب نیز چهار دفعه از اهل کوفه آب
خواست **اول** آنوقتی بود که فرمود یا ابن سعد اخیرک فی ثلاث خصال از آنجمله فرمود ای ظالم جگرم از تشنگی
کباب شده اسقونی شربة من الماء ای بیمروت و بی حمیتان یک جرعه آب بمن دهید ابن سعد و سپاه
در جواب آن پادشاه کم سپاه گفتند ای حسین این مطلب تو هرگز برآورده نیست **دویم** وقتی که طفل
صغیر خود علی اصغر را در میان میدان آورد از اهل کوفه آب خواست فرمود ای قوم اگر بقول شما من گناهکارم
اما این طفل معصوم است گناه ندارد میشود قطرهٔ آبی باین بی گناه بدهید از هیچ طرف جوابی بان سید مظلوم
نرسید ناگاه حرملة بن کاهل ولد الزنا تیری از کمان کین رها کرد بر حلق آن امام زاده معصوم رسید
که ذبح نمود و بناوک ستم آن تشنه لبان رسید آن طفل معصوم در دامن پدر بزرگوار شهید شد مرغ روحش
بشاخ سدرة المنتهی پرواز نمود **سیم در حدیث هست** که چون غریب فاطمه
از وداع اهل حرم در میان میدان رسید بطرف راست خود نظر فرمود هیچ کس از یاوران خود ندید نظر
بطرف چپ کرد هیچ کس از اصحاب و یاران ندید و نیافت پس بصدای بلند فرمود که آیا رحم کننده هست که

که رحم کند بر آل پیغمبر برگزیده شده و آیا یاری کننده هست که یاری کند ذریهٔ طاهره را و آیا هیچ پناه
دهنده هست از برای اولاد نبی عدا فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس بعد از این ندا ها نشنید جواب از آن
قوم بیحیا دفعهٔ دیگر از برای اتمام حجت فرمود آیا نیست یک جرعه از آب فرات بمن تشنه لب بدهید که بسیار تشنه ام
ای بیمروتها من از تشنگی هلاک خواهیم شد و حال اینکه این آب فرات مهر مادر من است جرعهٔ آبی با من گو
نداند **چهارم** در وقتیکه از بالای ذوالجناح بزمین کربلا نازل شد در نهایت تشنگی و زبان
در دهانش خشکیده بود و از اهل کوفه آب می طلبید از احدی جواب نمی شنید تا آنکه شمر ولد الزنا بنزد
یکی قتلگاه آمد فریاد زد که در کدام گوشه افتاده ای حسین پس آنجناب فرمود که در این مکان در خون
طپانم ای ملعون پیش آمد و گفت آیا شربتی از آب میطلبی استحال سید بن طاوس از هلال بن نافع روایت
کرده است که گفت من در میان لشکر ابن سعد ملعون ایستاده بودم که ناگاه شخصی فریاد بر آورد که بشارت
باد ترا که شمر امام حسین را بقتل آورد و من چون این کلام را شنیدم رفتم دیدم که نزدیکست روح مقدس
اش از بدن منورش پرواز کند و بخدا سوگند ندیدم کشته را که بخون خود غلطیده باشد نیکوتر و نو
رانی تر از آن مظلوم بتحقیق که نور جمال او مرا متحیر کرده بود نمیگذاشت که تفکر نمایم در قتل او که ناگاه آن مظلوم
بی بنا از آنقوم روسیاه جرعه آب طلب نمود ملعونی در جواب گفت بخدا سوگند که نخواهی چشید مگر
آنکه شهید شوی من از این احوال بد دل برگشتم و آب برداشتم خواستم که براو برسانم ناگاه
دیدم سر انورش بنوک سنان بلند شد لا حول و لا قوة الا بالله.

مجلس ششم

در استغاثهٔ نمودن چهار بقعهٔ شریفه در طوفان نوح و نجات یافتن آنها از غرق شدن و ورود سید الشهدا علیه السلام بزمین کربلا و قدم زدن ذوالجناح و منزل نمودن حضرت ابی عبدالله در محل کربلا

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا رب البیت الحرام یا رب الشهر الحرام
یا رب المشعر الحرام لک الحمد انک انقذت البقاع الاربعة من الغرق وفلقت برحمتک الفلق
الاربعة من الغرق لاستغاثتهم منک والصلوة والسلام علی علة ایجاد العالمین و غایة ایجاد

محمد بن عبدالله و علی وصیه و ابن عمه اسد الله باب الله ید الله ولی الله امیر المؤمنین و علی بضعته
الانسیة الحوراء فاطمة الزهراء و علی عترته الطاهرین الذین مثلهم کمثل سفینة نوح من تمسک بهم نجی
ومن تخلف عنهم غرق سیما سبطه الذی سبق مع اهله فی البراری والفلوات و لعنة الله علی اعدائهم و
ظالمیهم من الاولین والآخرین **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که مر ترا ستحمد ای
آنکسیکه در زمان نوح چهار بقعه استغاثه کردند بدرگاه تو بسبب استغاثه و نالهٔ آنها نجات دادی آن بقعه
ها را از غرق شدن چنانکه در کتاب معراج الیقین از حضرت صادق ع روایتست که چهار بقعه در طوفان
نوح علیه السلام ناله و استغاثه کردند بسوی خدا تعالی از غرق شدن **اول بیت المعمور**
بود پس خلاق آسمان و زمین او را باسمان برد **دویم غری که**
زمین نجف اشرف است از حضرت صادق ع منقولست که نجف اسم
کوهی بود که بر روی زمین کوهی از آن بزرگتر نبود و آن همان کوهی بود که پسر نوح گفت که پناه
بکوهی میبرم مرا از آب نگاه میدارد پس حق تعالی وحی نمود بسوی کوه که آیا بتو پناه میبرند از عذاب من
پس پاره پاره شد بسوی بلاد شام و ریگ نرم شد جای آن دریای عظیم شد آن دریا را نی میگفتند
پس آن دریا خشک شد گفتند که نی خف یعنی دریا خشک شد پس این نام نامیده شد بر بسیاری استعمال
نجف گفتند زیرا که بر زبان ایشان سبکتر بود **سیم زمین کربلا بود چهارم**
طوس که مدفن رضا علیه السلام است و معلوم است
که مقصود امام علیه السلام از حکایت استغاثه کردن زمین مدفن ولی خدا ایم **و طوس** ناله
کرد که مرا غم غربت رضا و شهادت او کافیست **اما کربلا** چگوید از کدام در استغاثه کند که
طوفانی در زمین من خواهد شد که طوفان نوح در جنب وی مانند بادیست و غرقه انس و جان نسبت
باو عین شایسته مرا غم اکبر کفایت می کند و خون گلوی اصغر سیراب کرداند و دامادی قاسم سر
خواهد ساخت و عروسی عاز زنان و دختران مدهوش خواهد نمود پس مقصود از طوفان بلا است مرا
صد چند نسبت و اگر مطلوب ابتلا است من از ازل بغم حسین گرفتارم و آنگهی من چگونه ابکیر شوم چون
سایر زمینها سیراب کردم و حال آنکه سکینه بر من العطش العطش گوید و لبهای نازک علی اصغر
از تشنگی کبود میشود و دهان حضرت امام حسین علیه السلام چنان خشک شود که لبها را از شدت
عطش میمکد پس مرا نشاید که مثل سایر زمینها پر آب شوم ای عزاداران این زمین را می شناسید که
کدام زمینی است وقتیکه حسین مظلوم با عیالش وارد این زمین شد ناگاه موکب همایون آن شاه زمین دید

مولانا و مضطرب و بی اختیار از رفتار در ماند قدم از قدم بر نداشت چون بید لرزان و مانند صید
در قید حیران بود پس انسرور بزرگوار بروایت منتخب از پشت ذو الجناح در آمد بر اسب دیگر سوار گردید باز
حرکت نکرد و قدم از قدم بر نداشت تا اینکه شش اسب برکاب انجناب کشیدند هیچ کدام از کام بر ندا شتند
پس رو بسوی اصحاب کرده فرمود هیچ میدانید که این زمین را چه نام بعضی گفتند ای سرور اولیاء
جمعی این زمین را نینوا گویند فقال هل لها اسم غیر هذا الاسم قالوا نعم تسمی الغاضریة فقال علیه السلام
هل لها اسم غیر هذا الاسم قالوا نعم شاطئ الفرات پس فرمود غیر این اسم دارد گفتند عمورا پس فرمود
ایا غیر از اینها اسم دیگر دارد عرض کردند بلی این زمین را کربلا نیز گویند در آنوقت آنمظلوم شهید
آهی کشیده اشکش جاری شد فرمود هی و الله ارض کرب و بلاء و موضع سفك الدماء ههنا مناخ رکابنا
و محط رحالنا و مقتل رجالنا **شعر** اینجا چو گل تنم شود از ظلم چاک چاک اینجا قد چو سرو
بیفتد بروی خاک اینجا بخون خویش خورد غوطه اکبرم از تن جدا کنند دو دست برادرم زینب
شود اسیر بدست مخالفان کردد نبی نثار روان همچو یکسان پس با بی مبالات از مرکب برگردانید فرود آمد
و چون قدم آنسرور بر زمین پاک خاک کربلا رسید فی الحال رنگ آنخاک زرنگ گردید و غبار زرد برخواست
بر محاسن شریف آن حضرت نشست و از کتاب تحفة الذاکرین نقل شده که حضرت امام حسین ع
فرمود ای عباس و ای علی اکبر در این زمین جای گودالی پیدا کنید تا آنکه خیمه ها را بر پا کنید اینجا علیا
جناب زینب خاتون عرض کرد ای برادر جان برادرم پدرم امیر المؤمنین علیه السلام هر وقت بجنگ میرفت
شنیده بودم اصحاب خود را امر میکرد خیمه ها را در جای بلند نصب کنند شما بر عکس او می کنید حضرت گریسته فرمود
خواهر جان راست میگوئی ولکن بسبب این است هر وقتیکه پدرم اینطور میکرد بجهت اینکه همیشه بدشمن غالب بود و من
یقین میدانم که مغلوب خواهم شد و این طور میکنم تا عیال مرا دشمنان نظر نکنند آنمظلومه تا اینکلام را شنید بسیار
تمام گریست پس آنمظلوم جمع کرد اهل بیت خود را و فرزندان و برادران خود را و بر روی ایشان بحسرت نگاه
کرده و ساعتی گریستند پس روی مبارک بجانب آسمان کرده گفت پروردگارا ما ئیم عترت پیغمبر تو و بنی
امیه بر ما ظلم کردند ما را از حرم رسول خدا بیرون کردند و بر ما جفا کردند خداوندا حق ما را [illegible]
از ایشان بستان و اهل بیت نیز گریستند پس جناب ام کلثوم عرض کرد ای برادر جان این چه بادیه هولناک است
که از آن خوف عظیمی بر من جا کرده پس فرمود که من در وقت غزوه صفین با پدرم امیر المؤمنین ع باین زمین
رسیدیم پدرم فرود آمد و سر بر کنار برادرم امام حسن ع نهاده ساعتی بخواب رفت ناگاه از خواب بیدار شد و زار زار
گریست برادرم عرض کرد یا ابتاه شما را چه شد حضرت فرمود که در خواب دیدم که این زمین چون دریائی

۳ بند وادی

خون گردیده و حسینم در میان آن افتاده دست و پا میزند و فریاد و استغاثه میکند و کسی بفریادش نمیرسد پس رو بمن کرد
و گفت یا ابا عبد الله کیف تکون اذا وقعت بك هذه الواقعة ای فرزند چگونه خواهی بود هرگاه ترا در این واقعه
ها بلیه دست دهد گفتم صبر خواهم کرد و بجز صبر و شکیبائی چه چاره دارم فرمود چنان کن ای فرزند خداوند
اجر جمیل و ثواب جزیل کرامت خواهد فرمود انا لله و انا الیه راجعون

مجلس هفتم

در عزاداری منوی جناب زینب خاتون با اهل بیت و حلقه ماتم ایشان چهار دفعه و گریستن حیوانات بگریستن ایشان سه دفعه در زمین کربلا و یکی در شام محنت انجام اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی خامس اصحاب الکساء السلام علی وحید ارض البلاء السلام علی
مقطوع الرأس من القفاء السلام علی مقطع الاعضاء السلام علی محروق الخباء السلام علی مسبی
النساء السلام علیك یا ابا عبد الله و علی اختك زینب الکبری بنت سیدة النساء التی جمعت السبایا و الحریم
حولها للعزاء لك و البکاء فبکت علیك مع السبایا و بکت من بکائهن من کان فیها حتی تقاطر دموع خیل
الاعداء علی حوافرها و لعنة الله علی اعادیهم الاشقیاء **فبعد** حاصل مضمون بعضی از فقرات
مضمون سلام اینست که سلام بر تو باد یا ابا عبد الله و بر خواهر تو زینب باد که دختر فاطمه زهرا است
اینچنان خواهری که وقتی که عبورش با اسیران آل محمد صلی الله علیه و اله بقتلگاه افتاد پس همه اهل بیت
را باطراف خود جمع نموده بجهت گریستن در عزای تو پس همراه اسیران گریه کرد بر تو چنان گریه و ناله نمود
که دوست و دشمن و هر که در آن سر زمین بود همه گریستند تا آنکه دیدند که اشك از چشمان اسبان مخالفین
میریخت بر سمهای ایشان جناب زینب خاتون چهار دفعه حلقه ماتم زده اهل بیت را باطراف خود
جمع نموده بجهت عزاداری خواهر مظلومش **اول در وقت ورود**
بزمین کربلا چنانچه بعضی از کتب مراثی ذکر کرده اند محتمل بر طریق امکان باشد
که جناب زینب خاتون بحضرت سید الشهداء عرض کرد ای برادر جان این زمین را شناختم که چه مصیبتها
بما وارد خواهد شد اما استدعا دارم که اذنم دهی اهل بیت را جمع کرده عزا بر پا نمائیم باد نحو
و خالی از کوفیان و سپاه بر تو و شما جوانان اشك خود را جاری کرده و آه خود را بلند نمائیم پس آن بزرگوار

اذن داده حلقهٔ ماتم زده مرد و زن ناله و شیون کردند که زمین و زمان را بناله در آوردند این اول حلقهٔ ماتم اهل بیت رسول انام بود که در زمین کربلا زده شد که زنان و جوانان آل هاشم کردند

دوم حلقهٔ ماتم ایشان بود در وقت ورود بمقتلگاه

بچه حالت اگر بیان کیفیت آن مجلس داخل میشدند همه سینها را چاک چاک می کردند و سرها را برهنه میدیدند که جوانان کشته شده و سرادقات بریده شده و خیمها سوخته و زنان غارت شده و گیسوها پریشان و دیدها گریان جناب زینب خاتون با سایر اهل بیت در دور بدن پاره پاره سید مظلومان حلقهٔ ماتم زده مشغول بعزاداری شدند لکن اهل کوفه و شام نگذاشتند که آن بیچارگان بجان و دل بر کشتهٔ ها نوحه کرده نمایند بلکه ایشان را بجبر و تعدی و بضرب تازیانه جدا نمود برا شتران سوار کرده با اسیری بجانب کوفه روانه شدند چنانکه گفتگوی سکینه خاتون با شمر ملعون در مجلس چهارم ذکر شد

سیم حلقهٔ ماتم ایشان در شام شد بعد از رخصت دادن یزید میشود

با توقیکه اهل بیت رسول خدا را عجز کردانیده ما بین توقف در شام و مراجعت بمدینه خیر الانام جناب زینب خاتون فرمود ای یزید اول میخواهم ما را رخصت دهی که تعزیهٔ برادرم را بگیریم و در عزای او ماتم و نوحه و ندبه نمائیم بجهت آنکه بعد از شهادت برادرم ما را فرصت گریه و عزاداری ندادند یزید ملعون این مدعی را قبول کرد بعد از آن جناب زینب فرمود که در خارج سرا جائی که مناسب حال باشد برای تعزیه برپا نمایند و زنان بنی هاشم و عورات مهاجر و انصار که در شام سکنی دارند مرخص کنی که بنزد ما بیایند در گریه و زاری ما را یاری کنند و در حین انعقاد مجلس عزا سرهای شهدا را بعزاخانه ما فرستند یزید قبول نمود و گفت آنچه خواهید بکنید خانه بجهت تعزیه داری آنها باین مقرر نمودند و امر کرده که در کوچها ندا کردند که هر که میخواهد بعزاخانه حضرت امام حسین ع برود مانع نشوند پس زنان قریش و بنی هاشم که در شام بودند زیورها خود را کندند لباس ماتم که از برای همین روز درست کرده بودند پوشیدند و یکدیگر را از صورت حال خبر دادند با هیئت اجتماعی بعزاخانه امام حسین ع آمدند و از انصار زینب خاتون و سایر مخدرات در آنخانه غم فزا اساس عزا برپا کردند و هنوز بیک نالهٔ اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله یکقدم از آن ماتم کده بیرون نرفته بود که زنان بنی هاشم و بنات آل ابو سفیان بعزاخانه در آمدند و با یکدیگر در عزاداری موافقت نمودند و اسباب عزا از هر گوشه مهیا کردند لکن همین جناب فاطمهٔ زهرا علیها سلام در آنجا بود که زنان و پریشان و دختران دیده گریان را با اطراف

خود جمع و فریاد و احسینا و اشهیدا بر کشید و یتیمان جناب امام حسین ع را در بر گرفت و اشک حسرت از دیدهٔ ایشان پاک ساده و دست مرحمت بر روی آنها بکشید در مصیبت ایشان با ایشان یاری نمائید چهارم

حلقهٔ ماتم ایشان بود در قبور شهدا

بعد از آنکه یزید لعنه الله اهل بیت مستمدیده را اذن رجوع بمدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله داده نعمان بشیر را با شتر جند بهم راهمراه اهل بیت نموده ایشان افسرده غم فرجام از شام مخدرات جانب مدینه خیر الانام روانه شدند زهر وقتی که براه می افتادند بشیر با اتباع خود بجهت رعایت ادب بقدر مسافت یکمیل پیش می افتادند و یا در عقب می ماندند اما اهل بیت هر منزل که میرسیدند بساط تعزیه می گستردند و محفل مصیبت برپا میداشتند و همچنین در راه رفتن شغلی بغیر از گریه نداشتند از آنجهت بشیر با اتباع عشرین یا عقب میماندند

پنجم بروایت ابن طاوس

چون بحدود عراق عرب رسیدند دو راه بحجاز و عراق از هم جدا میشد جناب زینب خاتون از شتر داران پرسید که راه دست چپ بکجا میرود عرض کردند که بکربلا و کوفه میرود اتفاقا از روز بشیر بعقب مانده بود جناب زینب خاتون فرمود که ما را آنگاه دارید تا بشیر برسد چون بشیر رسید از سبب توقف ایشان پرسید گفتند خواهر امام انتظار قدم ترا می کشید فی الحال خود را پیش کجاوهٔ زینب رسانیده سلام کرد آنمظلومه بعد از رد سلام فرمودند ای بشیر غرض اینست که ما را از راهی ببر که عبور ما بکربلا که شهیدان افتاده تا ایشان را زیارت کنیم و در سر قبر شهیدان بکام دل بنالیم زیرا که در هنگام اسیری ما را نگذاشتند که بکام دل بنالیم زیرا که در هنگام اسیری نگذاشتند که بخواطر جمعی ناله و نوحه بر شهیدان خود بنمائیم پس بشیر راه عراق را پیش گرفت و اهل حرم بر اثر او روانه کربلا گردیدند و هر قدر بدان دشت غم افزا نزدیک می شدند نسیم کوی حسینی بمشام ایشان میرسید صدای شیون ایشان بلند می شد تا آنکه صبح قیامت از مشرق مصیبت طالع گردید در آن روز بشیر در پیش قافلهٔ اسیران راه می پیمود که صدای ناله و افغان از آن بیابان بگوش بشیر رسید پس یکی از سواران خود را فرستاد که از آن افغان و شیون خبر آورد منقول است که در آن ایام جابر عبد الله انصاری با جماعتی از بنی هاشم و اقارب امام حسین ع بزیارت قبر انور آمده بودند و در سر تربت پاک امام شهید بعزاداری و گریه و زاری اشتغال داشتند که فرستاده بشیر رسید و خبر ورود سید سجاد علیه السلام و آمدن اهل حرم را بآنها رسانید چون جابر و یاران او از صورت حال خبردار شدند سر و پا برهنه و احسین گویان باستقبال اسیران شتافتند از صدای ایشان دختران فاطمهٔ زهرا مضطرب شدند از شترداران پرسیدند که این سرزمین کجاست و این ناله و افغان چیست

این کیفیت را بعرض رسانیدند چون اهل بیت خبردار شدند که بکربلا رسیده اند و اقوام و عشایر
ایشان بزیارت امام حسین علیه السلام آمده اند خود را از ناقه ها بر زمین انداختند و خاک ان را
دیر بر سر پاشیدند چون جابر و یاران و با اهل بیت رسیدند امام زین العابدین علیه السلام را
با لباس سیاه دیدند چنان شیون کردند که یاد از شور نشور میداد و از شیون ایشان جمع کثیری از
مردان و زنان اهل قریه و صحرا نشینان با نها پیوستند باتفاق و هم بر سر قبر امام رفتند و مشغول
عزاداری شدند

مجلس هشتم در عوض
شهادت الله تعالی چهار چیز بحضرت امام
حسین علیه السلام عطا فرموده و ثواب زیارت
و قدر و منزلت زایران در قیامت و صفت
نمودن باهل غاضریه زایران را و دفن
ایشان شهدا را و آمدن سید الساجدین از کوفه
بجهت دفن نمودن پدر بزرگوارش و خواب
دیدن ام سلمه پیغمبر خدا را و میدان رفتن
امام زین العابدین و وداع نمودن سید الشهدا
العلیل نماید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم رزیتنا بمصیبته من جعل الامامة من ذریته و الشفا
فی تربته و اجابة الدعاء تحت قبته و عدنا حسنا ایام زیارته من ائمة زوارة صلوات الله علیه و علی
جده و ابیه و امه و اخیه و ذریته و علی اعدائه لعنة الله و لعنة کل لاعن الی یوم الدین فبعد
از صادق آل محمد ص روایت شده که حق تعالی در عوض شهادت چهار چیز بحضرت امام حسین علیه السلام
کرامت فرموده **اول** آنکه امامت را در ذریه آنحضرت **دویم** شفا مرض در تربت **سیم**
استجابت دعا در تحت قبه منوره قرار داد **چهارم** آنکه ایام رفتن و برگشتن از عمر انسان

حساب نمی نمایند یا بمعنی خلاف اند یا بالعکس و تعالی از هر نفسی از عمر انسان سوال خواهد شد که بچه
چیز صرف کردی ولکن بجهت قرب منزلت ان بزرگوار در درگاه احدیت از ایام زیارت زوار آنحضرت
سوال نخواهد فرمود و از عمر او بر حساب نخواهد کرد تفصیل اجمال هر یک از این چهار چیز را بدان

اول در کیفیت زیارت آنحضرت ترکا و فعلا

مجلسی ره در تحفه بسند های معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت
نقل کرده که هر که بزیارت امام حسین ع نرود از شیعیان ما ایمان و دینش ناقص خواهد بود و اگر داخل
بهشت شود از مؤمنان دیگر پست تر و اسفل خواهد بود و فی التهذیب عن ابی عبد الله ع قال لو ان
احدکم حج دهره ثم لم یزر الحسین ع لکان تارکا حقا من حقوق رسول الله صلی الله علیه و آله لان حق
الحسین علیه السلام فریضة من الله تعالی واجبة علی کل مسلم و عنه علیه السلام قال حق علی الغنی
ان یاتی قبر الحسین ع فی السنة مرتین و حق علی الفقیر ان یاتیه فی السنة مرة و در روایت دیگر از
حضرت صادق ع منقول است که هر که بزیارت امام حسین ع نرود و گمان کند که شیعه ما است تا بمیرد پس او
شیعه ما نیست و اگر از اهل بهشت باشد مهمان اهل بهشت خواهد بود راوی از آنحضرت پرسید که
چه فضیلت زایران هست فرمود که خیر و فضیلت بسیار اول خیر یکه باو میرسد اینست که گناهان
گذشته اش را می آمرزند و میگویند عمل را از سر گیر و نیز فرمودند بجهت زایر تا نوشته میشود ثواب
هزار حج مقبول و اگر شقی باشد سعادتمند گردد و پیوسته در رحمت خدا باشد و در حدیث ام ایمن
هست که جبرئیل خبر داد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که در هر شب نزد وی هزار ملک از هر
آسمان فرود آیند بدور قبر مظلوم کربلا احاطه نمایند و صلوات بر پیغمبر و آل او میفرستند و تسبیح و تقدیس
خدا مینمایند نزد قبر مطهر و طلب مغفرت گناهان زایرین مینمایند و می نویسند نام های ایشان و پدر
ایشان و عشایر و بلاد ایشان را و از نور عرش الهی داغ بر روی های ایشان میکنند که اینست زایر قبر بهترین
شهدا و فرزند بهترین انبیا یوم القیمة از اثر این داغ رویهای ایشان بدرخشد بنحوی که دیدها را
فرو گیرد و بان نور مردمان محشر می شناسند که ایشان زایرین حسین ع می باشند پس جبرئیل عرض کرد
که گویا می بینم که تو ای محمد ص در میان من و میکائیل و علی پیش روی ما و ملائکه بسیار با ما می باشند
و بر می چینیم از اهل محشر اشخاصی را که این داغ در روی ایشان است تا نجات یابند از اهوال محشر و اینست
عطای الهی از برای قبر زایرین تو و علی و حسین علیهم السلام و اخبار کثیره دلالت دارد بر اینکه ملک
منصور با چهار هزار ملک در دور قبر انور می باشند تا روز قیامت آنحضرت منکر هیچ هر کس بزیارت

میروند و او را استقبال می کنند و هر کس مراجعت مینماید او را مشایعت میکنند و هر زائر که بیمار
شود او را عیادت می کنند و هرگاه فوت شود برای او نماز می کنند و بعد از فوت از برای او استغفار
وسید الشهداء سلام الله علیه زائرین خویش را باهل غاضریه وصیت فرموده وقتیکه
یکند
زمین کربلا را از ایشان خریدند بعد از آن تولیت آن زمین را واگذار نمودند بآنها و در ضمن
آن فرمودند وصیتی چند دارم بشما میکنم باید که وصایای مرا حفظ کنید و آنها را بعمل آورید
که خیر دنیا و آخرت شما در آنست پس بدانید که در روز دهم اینجا کوفیان مرا و اصحاب مرا شهید
خواهند کرد و اهل حرم مرا اسیر کرده شهر بشهر خواهند برد باید که شما بعد از دو روز
بر سر نعش ما بیائید و بدنهای پاره پاره ما را جمع نموده مدفون سازید و بر سر قبر من نشانی
بگذارید که این مکان مقدس محل آمد شد شیعیان ما خواهد بود و از اطراف عالم در
من باین زمین خواهند گروه گروه بزیارت تربت من شرفیاب و دنیا و آخرت خواهند گردید
طایفه از ایشان مجاور قبر من خواهند بود و بر شما است که استقبال ایشان بروید آنها را بقبرها
ما ارشاد نمائید و تا سه روز ایشان را مهمان کنید و اگر بیمار باشند بعیادت آنها بپردازید
اگر بمیرند در جوار من مدفون سازید در وقت مراجعت ایشان را مشایعت کنید آنگاه متوجه
زنان شده فرمود شما را وصیت میکنم باینکه چون ما را میکشند و زنان ما را اسیر مینمایند بر ما
گریه کنند نخواهد بود پس شما بیائید بر غریبی و بیکسی و مظلومی ما گریه کنید پس گویا بعد از آن اطفال
را
و جوانان ایشان را مخاطب ساخته فرمود در نزد پدران و مادران عزیز میشوید اگر شما ببینید
که ایشان در وصایای ما اهمال میورزند حرف مرا بخاطر ایشان بیاورید و محرک ایشان شوید تا
آنچه گفته‌ام بعمل بیاورند راوی گوید که چون دو روز از روز عاشورا گذشت مشایخ قبیله را
بکربلا فرستادند و کیفیت حال شهیدان را معلوم کردند پس کسانی که بخدمت آنحضرت مشرف شده
وصایای او را شنیده بودند در یک جا نشستند بر احوال جوانان هاشمی و بر آنحضرت گریه بسیار کردند
در آن وقت زنان قبیله نزد مردان آمدند گفتند چرا ایستاده اید نمیروید که آن غریب و بی نوا را
دفن نمائید ایشان جواب دادند که این جماعت بر خلیفه خروج کرده بودند از آن جهت ابن زیاد لشکر
فرستاده است و ایشان را بقتل آورد اگر از ما این حرکت صادر شود می ترسیم که ما را نیز مثل آنها
بقتل رسانند و زنان ما را اسیر کنند و در آن اثناء اطفال قبیله بفریاد آمدند مادران خود را
گفتند آخر ای خواهران بشما وصیت کرد که بر سر نعش او بروید بر مظلومی او گریه کنید اگر مردان

از قتل میترسند که شما را نخواهند کشت پس زنان از غیرت دست بدامن جمعیت کردند بیل و کلنگ بر
داشتند و بجانب کربلا روانه شدند اطفال نیز در عقب زنان روانه راهی شدند چون رجال
قبیله صورت حال را چنان دیدند با خود گفتند که این عمل بنام ما تمام شد دیگر توقف کردن صورت
ندارد پس ایشان نیز بصحرای کربلا شتافتند اما هنوز بقتلگاه نرسیده بودند که بوی بهار از بوستان
ایشان رسید پس تعجب کردند حیران و سرگردان رفتند تا آنکه بقتلگاه رسیدند نعش کشتگان را در
میان خاک و خون مشاهده کردند و مرغان چند دیدند که بال ببال داده بدنهای شهیدان را سایه بر
افکنده اند و از خار و خاشاک بیابان صدای ناله و افغان بگوش ایشان میرسید از این حالت تعجب کرده بسیار
گریستند پس زنان بر اسم نوحه و ندبه بر پا نمودند در بعضی از کتب مقاتل ذکر کرده اند وقتیکه اهل
قبیله بقتلگاه رسیدند و خواستند اول بدن پاره پاره سید مظلومان را دفن نمایند و لکن
نمی شناختند چون علامت شناخت نداشتند متحیر بودند در این حال سواری از دور پیدا شد و رو به آنها می آید چون
نزدیک شد پرسید چرا متحیر و سرگردانید گفتند ما آمده ایم که نعش حضرت امام حسین را و فرزندان
و انصار او را دفن نمائیم و نمی شناسیم نعش امام حسین را پس آن سوار این کلام را شنید شروع کرد
بگریستن و ناله کردن و میفرمود وا ابتاه وا اباعبدالله کاش حاضر بودی و میدیدی مرا اسیر و
ذلیل پس فرمود من نشان میدهم آن بدن مبارک را پس از اسب پائین آمد چند قدم در میان کشتگان
برداشت ناگاه نظرش بر جسد مبارک حضرت امام حسین علیه السلام افتاد اول بدن پاره پاره را
بسینه خود چسبانید و گریه میکرد و میگفت یا ابتاه ای پدر جان بواسطه کشتن تو دیده شماتت
کنندگان روشن شد بجهت کشته شدن تو شاد شدند بنی امیه یا ابتاه بعد از تو طول خواهد
کشید حزن ما و کرب ما راوی گوید پس آن سوار بقدر ده قدم از نزدیک آن بدن پس خاک را دور کرد پس قبر
کنده و لحد آماده ظاهر شد آن بدن زخمدار را بآن قبر مبارک نازل کرده مدفون ساخت پس بعد
از آن نشان میداد که این بدن فلان است و این فلان قبیله بنی اسد دفن میکردند وقتیکه از دفن ایشان
فارغ شدند تشریف برد بجانب نعش عباس بن امیر المؤمنین علیه السلام چون نظرش بر آن بدن بیکس
افتاد بی اختیار خود را انداخت بر او و ندبه میکرد و ناله مینمود و میفرمود ای عم بزرگوار کاش میدیدی
حال اهل حرم و دختران را و آنها ندای واعطشا و اغربتا می کنند پس امر کرد قبری کندند همانجا
و آن بدن را دفن نمودند پس آمد بسمت بدنهای انصار و امر نمود جای وسیعی کندند و همه را در یک موضع
بخاک سپردند مگر حبیب بن مظاهر بعضی بنی اعمامش راضی نشدند با شهدا مدفون شدن را

ودر گوشه قبر علاحده درست کردند نه از سایر شهداء وانجا دفن کردند پس چون بنی اسد فارغ
شدند از دفن ایشان انجوان فرمودند بیایید تا بدن حر ریاحی را نیز دفن کنیم پس او پیشاپیش ایشان میرفت
وایشان از عقب او تا اینکه رسیدند به بدن حر ایستاد و فرمود اما تو ای حر بتحقیق که خدا قبول کرد
توبه ترا و زیاد نمود سعادت ترا بجهه فدا کردن جان خود را در پیش فرزند رسول خدا صلی الله علیه
واله بنی اسد خواستند او را بیارند بجانب شهدا پس فرمود انجا دفن کنید پس دیدند که اهل قبیله از
دفن شهداء فراغت بهم رسانیدند انجوان سوار شد بنی اسد اطراف او را گرفتند گفتند قسم میدهیم ترا
بر انکسیکه باد دست خود نیز خاک کردی کیستی تو فرمود منم حجت خدا بر شما منم علی بن الحسین امدم
تا اینکه دفن نمایم بدن پدرم با سایر شهدا انها که با او بودند از برادران من و عموها و اولاد عموهایم را
انصار ایشان را ایحاکسانی که بذل نمودند جانهای خود را در قدم مبارک پدرم والان برمیگردم بزندان
عبید الله بن زیاد لعنة الله علیه و اما شما ای بنی اسد پس گوارا باد بر شما وداع نمود ایشان را پس قبیله
بنی اسد با زنان خود برگشتند بقبیله خودشان **واما دویم** الشفاء من تربته الشریفه
والنجاة فی حق الموالین ومن الاهلاک فی حق المنخفین والمستهزئین بها اکثر من ان یحصی ولا یمکن
تطویل الکلام فیه بلکه ذکر میکنم از فضیلت ان تربت مبارکه از حضرت صادق ع روایت شده که
انجناب فرمودند برکت سجده کردن بتربت حضرت امام حسین علیه السلام نماز مصلی قبول درگاه
الهی میشود اگرچه ان نماز شایسته قبول نباشد و نیز فرمود انحضرت سجده کردن بتربت حضرت امام حسین
علیه السلام باعث تمامی نماز میشود هرچند ان نماز ناقص شده باشد با شرائط و ارکان ان بعمل نیامده
باشد و نیز از انحضرت مرویست که فرمود سجده کردن بر تربت امام حسین علیه السلام فایده اش است
که فردای قیامت ان تربت پیش حق تعالی خواهد ایستاد و خواهد گفت بار خدایا بنده تو فلان بن فلان
بمن سجده تراب نموده پس او را بیامرز از جانب حق تعالی ندا در رسد من او را امرزیدم و نیز از انحضرت ماثورست
بمحض تسبیح خاک تربت در دست داشتن ثواب تسبیح گفتن در نامه اعمال شخص حامل ثبت میشود
هرچند یکه ذکر نکند و تسبیح نگوید هرگاه ذکر کند و تسبیح گوید چهل حسنه در نامه اعمال او ثبت
خواهد شد و نیز انجناب فرمود بداعتقادان میت را بر کفن نوشتن بتربت نور و روشنائی مومن
خواهد بود نزد هولهای قبر وامانست از برای میت نزد سوال نکیرین و در حدیث هست که حوریان بهشت
چون ملکی را می بینند که بزمین میاید التماس میکنند که تسبیح و تربت انحضرت را برای ما بیاورند
ای عزیز من از زمین تربت بود پیغمبر خدا ص بام سلمه داد و فرمود که هر وقت این تربت خون شد

بدانکه فرزند من حسین علیه السلام شهید شده است چنانکه از ابن عباس روایت شده که گفت روزی
درخانه خود خوابیده بودیم که ناگاه از خانه ام سلمه صدای شیون بلند شد برخاستم گفتم که مرا بخانه
ام سلمه ببر چون بخانه او رسیدیم دیدیم که شیون و نوحه می کند و مردان و زنان مدینه را دیدیم
که در خانه او همه جمع شده پس گفتم یا ام المومنین سبب گریه و ناله تو چیست جواب مرا نگفت و روی کرد
بسوی زنان بنی هاشم و گفت یا بنات عبد المطلب اسعدنی علی البکاء ای دختران عبد المطلب مرا
یاری کنید و با من موافقت نمائید در گریه و نوحه والله قد قتل سبط الرسول و ریحانته بخدا سوگند
که بزرگ شما و سید جوانان بهشت و سبط رسول خدا و گل بوستان انحضرت حسین علیه السلام شهید
شده است من گفتم یا ام المومنین از کجا دانستی این را و چگونه بر تو معلوم شد گفت در این ساعت حضرت
رسالت را در خواب دیدم ژولیده مو و گرد الود و غمگین عرض کردم یا نبی الله مالی اراک بهذا
الحال سبب این حال را پرسیدم فرمود ای ام سلمه امروز فرزندم حسین و اهل بیت او کشته شدند در این
ساعت از دفن ایشان فارغ شدم چون از خواب بیدار شدم مدهوش شدم بخانه میدویدم که ملاحظه کنم تربت
حسین را که در شیشه ضبط کرده بودم چون بر سر ان شیشه رفتم دیدم که ان تربت مقدس همه خون شده
واز سر شیشه میجوشد پس ام سلمه ان خون را گرفت و بر روی خود مالید و ماتم انحضرت را داشت و نوحه
و زاری میکرد تا انکه خبر رسید که انحضرت در ان روز شهید شده است بلی این تربت همان تربت است که با خون
انمظلوم و با خون شهداء امیخته و وقتیکه سر مبارک انمظلوم را بر نیزه بلند نمودند خداوند امر نمود
بملکی از مقربین از اسمان ندا بلند نمود قتل والله الامام ابن الامام اخو الامام و ملکی را نیز مامور نمود
که بر اهل دریاها خبر شهادت انشهید را اعلام نماید تا انکه بلند صحرای کربلا بمیان شهیدان
تا نزدیک ان بدن پاره غرقه خون که بخاک کربلا غلطیده بود البته نوحه و زاری نمود چون قاعده است در
عرب هرگاه کسی بمیرد یا کشته شود کسانش چون پیراهن خونین از انشهید بجهت صاحب مصیبت میبردند
انملک بجهت سماواتیان باید نشانی ببرد اما این شهید را عمامه اش را از سر او برداشته و جامه اش
را غارت نموده اند حتی پیراهن پاره پاره اش را از بدن بیرون کرده اند باز بگویم انگشترش را
با انگشت مبارک برده اند جمال ملعون نیز کرد با خنجر خواست چون نشان نمانده بود لهذا حسب
الامر که از تربت انشهید به اسمانها برده ملکی نماند مگر انکه بزیارت ان تربت امد که بوی حسین
علیه السلام میداد بوسید انرا و ذره از ان تربت اقتباس نمود **واما سیم** استجابت
الدعاء تحت القبة النوریة باقیة الی یوم القیمة مهما ارادت نفس منجو اتجربه کن تا معلوم شود

واما چهارم که قرار دادن خداوند عالم ائمه را از نسل آن بزرگوار قطع نظر از خبر دادن جبرئیل و خبر دادن پیغمبر خدا صلی الله علیه واله خود آنجناب نیز مکرر فرموده اند از انجمله در شب عاشورا فرمودند باصحاب خود انی غدا اقتل وتقتلون کلکم معی ولا یبقی منکم واحد فقالوا الحمد لله الذی اکرمنا بنصرتک وسئل عن ولده سید الساجدین فقال ماکان الله لیقطع نسلی من الدنیا ولا یصلون الیه وهو ابو ثمانیة ائمة علیهم السلام وهم در صبح روز عاشورا بعد از نماز صبح رو باصحاب کرد وفرمود گواهی میدهم که امروز بغیر از فرزندم علی بن الحسین همگی شهید خواهیم شد واز مصیبت و ذلت دنیا فانی خلاص خواهیم شد وزمانیکه سید الساجدین علیه السلام بیکسی وبی یاوری وانمظلوم را مشاهده نمود وتنهائی آن امام غریب را دید طاقتش طاق شد شمشیری برداشت با آن بیطاقتی روانه شد که بمیدان برود ام کلثوم از عقب او فریاد کرد یا بنی ارجع ای فرزند برادر رو ای نور دیده عمه غم دیده بر گرد که تو طاقت محاربه نداری و بیماری انعلیل بیمار فرمود یا عمتاه ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله ای عمه بزرگوار مرا واگذار تا در پیش روی فرزند رسول الله مقاتله کنم در کشته شوم وجان خود را فدای پدر بزرگوارم نمایم چون انحضرت از اراده فرزند گرامی خود خبر یافت فرمود ای ام کلثوم او را نگه دار مگذار که بحرب رود که نسل من از او بهم خواهد رسید وذریه حضرت رسول الله از او باقی خواهد ماند و خلیفه وجانشین من خواهد بود وهکذا در وداع اخرین بجهة تفویض ودایع امامت بخیمه ان بیمار امد سید الساجدین علیه السلام میفرماید که من در بستر بیماری مدهوش افتاده بودم ناگاه دیدم که مرغ بزرگی پر و بالی مرا در اغوش کشید چون درست ملاحظه کردم دیدم پدر بزرگوار منست از بسکه تیر جفا بر پیکر مبارکش تا پر نشسته گویا ان شاهباز اوج سعادت بجهت صید طایر بلند اشیان قرب الهی پر و بال کشوده پس ان امام بیمار را بخشا فرزند بیمار خود را در بر کشید ودست مبارکش بر پیشانی نورانیش گذاشت واسرار امامت کما کان با و تفویض فرمود وپس فرمود ای امین ودیعه امامت چون بعد از اسیری وگرفتاری از سفر محنت اثر شام رو بسوی مدینه جد والا مقام نمائی سلام من غریب را بشیعیان من برسان وبگو که زینهار در محافظت دین خدا مساهله ننمائید ودر احکام الهی جد وجهد نمائید شهادت مرا مهیا سعادت دانید ووسیله نجات خود نمائید ای دوستان من هرگاه شربت ابی بیاشامید از تشنه کامی من غریب بخاطر بیاورید واگر بدرگاه دردهای دنیا گرفتار شوید از محنتهای بیشمار من یاد اورید که گریه کنید که در دنیا باعث تسلی خاطر شما میگردد ودر اخرت موجب رستگاری شما میشود پس از

از بستر ان بیمار برخواسته واهل بیت را مجددا بر سبیل استعجال وداع اخرین نمود الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس نهم در مجالس

شب عاشورا چهار مجلس در عالم غیب بود وچهار مجلس در عالم شهود وظهور بود یکی در کوفه مجلس ابن زیاد وفرستادن شمر را بکربلا وروانه شدن لشکر بجانب خیمها وگفتگوی زینب با برادر در آخره دویم مجلس جناب عباس با جوانان هاشمی سیم مجلس حبیب بن مظاهر با انصار چهارم جناب زینب زهرا با برادر از بی یاوری با برادر زاده بیمار وبا اهل بیت غمخوار اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل لیلة العاشورا لیلة بلیة لنفس الرسول وکرب ومحنة لاخ الرسول ولیلة مصیبة لبنت الرسول وذریته وبلاء للحسن بن الرسول ولیلة تاسف لحریمه قرة عین الرسول ولیلة وداع لفلذة کبد الرسول ولیلة تاق وحسرة لابناء البتول والصلوة والسلام علیهم مادام للنیرین طلوع وافول واللعن اللهم علی اعادیهم وظالمیهم بعدد غیر ذوی العلم والعقول **فنقول** در شب عاشورا چهار مجلس در عالم غیب بود وچهار مجلس در عالم شهود وظهور بود **اما مجالس باطنی اول** مجلس جناب رسول خدا صلی الله علیه واله بود که ارواح انبیا واصفیا در نزد سید ابرار جمع شده بودند توقع خدمت گذاری کرده وبندای بیشوائی واستقبال میکنند چنانچه از این کیفیت خود سید الشهداء علیه السلام خبر داده شب مشغول عبادت واصلاح الات حرب ووداع اهل بیت که چون وقت سحر شد انحضرت را لحظه خواب بوده بیدار شد اهل بیت خود را جمع نموده فرمود بدانید که در خواب دیدم سگها چند بر من حمله کردند ودر انها سگ ابلقی بود که زنان

[illegible]

از دیگران بر من حمله میکرد و گمان کردم که قاتل من آن باشد بعد دیدم که جدم رسول خدا صلی الله
علیه و آله با فوجی از ارواح مقدس بنزد من آمدند جدم فرمود ای نور دیده من و ای مظلوم ترین فرزندان
من وای آنکه در آسمان معروفی بشهید آل محمد صلی الله علیه و آله اینک ساکنان عالم بالا و مقربان
ملأ اعلی باستقبال روح تو آمده اند و انتظار ترا می کشند تعجیل کن که امشب نزد ما افطار کنی
و فرمود یا حسین این فرشته ایست که با شیشه سبز بامر خدا از آسمان فرود آمده که خون ترا باین شیشه
گرفته نگاه دارد و بتحقیق که وقت رحیل ازین سرای فانی نزدیک شده و شکی در او نیست اهل
بیت اطهار از کلام آن بزرگوار شروع در گریه و ناله نمودند عزیز من کسی که مسافرت از سفر
برگردد از او احوالات و گذارشات همان سفر می پرسد که در این سفر برای تو چسان گذشت و
اهل کدام شهر مهمان نواز هستند مناسب با مکان در شب یازدهم بعد از ملاقات جد بزرگوار ترا
را بفرماید یا حسین انتهای سفرت کجا بود و مهماندار که بود و ترا چه خدمت نمودند عرض کند ای جد بزرگوار
آخر منزل کوفه بود ولکن اهل کوفه اول کار دیگر کردند این بود آب فرات را بر روی من و عیال من
بستند و از آتش عطش جگر صغیر و کبیر اهل بیت را کباب نمودند در زمین بی آب و علف منزل
دادند اعوان و انصار مرا تشنه بقتل آوردند یا جدا شبیه تو نوجوان هیجده ساله علی اکبر را
بهجوم و کینه بدن نازنینش را پاره پاره نمودند قنداقه طفل صغیر مرا بدست گرفته گفتم ای جماعت
این طفل بیگناه است و از تشنگی نزدیک هلاکت است قطره آبی باین طفل بدهید عوض آب
بآب پیکان سیرابش نمودند و امر را بر من چنان تنگ کردند تنها و بیکس ماندم هر چه استغاثه
کردم بمن کسی فریاد رسی نکرد و از کثرت جراحت و جریان خون از زخمها ضعف مستولی شده از
بالای ذوالجناح بر زمین کربلا افتادم و هر چه فریاد کردم ای جماعت جگرم از تشنگی کباب شد
تشنه سرم را از بدن جدا کردند و اهل کوفه حق ترا در باره اولاد تو رعایت نکردند و با همه این
ظلمها لباس بدنم را غارت کردند و بدن مرا عریان در میان ریگهای گرم انداختند و باینها هم
اکتفا نکرده بدن مجروح مرا در زیر سم اسبان خورد کردند این بود مهمان نوازی اهل کوفه
دویم مجلس ولی خدا بود که جمیع اوصیا از کیا بر سر آنسرور جمع
شده بودند بعد از ملاقات سرور مظلومان والد ماجد خود را عرض نماید ای پدر
فرزندان ترا لب تشنه شهید کردند و دو دست عباست را در کنار نهر فرات از بدن جدا نمودند
و بواسطه قتل او پشت مرا شکستند و بیچاره گذاشتند و بعد از شهادت او اهل کفر و

و نفاق بخیمه ها ریختند و آتش زدند **سیم مجلس جناب فاطمه زهرا بود** که با
و ساره و آسیه و خدیجه کبری و حوریان بهشتی بحضور آنجناب ازدحام کرده بودند که ملاقات فرزند
باو نزدیک بود و مناسب اینست که اگر فاطمه از احوال دختران خویش بپرسد عرض نماید ای مادر جان
گوشواره ام کلثوم را از گوشش ربودند و گوش او را پاره نمودند و معجر دختری زینب را از سر برداشتند
و از ضرب تازیانه و بوک نیزه پشتش سیاه شده بود و باینها اکتفا نکرده ایشان را مانند اسیران ترک و دیلم
غل و زنجیر کرده بشهر و شهر گردانیدند **پنجم مجلس امام حسن علیه السلام بود**
که جمیع شهدا در خدمت آنمولا بودند و انتظار قدوم برادرش را می کشیدند که ببینند بچه کیفیت و در چه
حالت ملاقات یکدیگر را خواهند کرد من عرض کنم جمیع اعضایش مجروح و خون از زخمها جاری و سر از
بدن جدا شده و لباسها غارت شده و دستها را جمال قطع کرده و سایر اعضا در زیر سم ستوران
تمام خورد شده اگر از احوال قاسمش بپرسد مناسب است بگوید ای برادر جان عمل بوصیت تو نمودم
عقد دختر فاطمه را برای قاسم بستم اما اساس شادی مبدل بعزا شد و دست و پای قاسم
از خون خویشتن خضاب و گوش عروس را بجهت گوشواره پاره پاره کردند علاوه بر همه اینها مجلس
بهم بظالمی از او خواهش کنیزی کرد و اگر از حال فرزند اطلاع بهم خواهد رساند طفل مظلوم را بعد از جدا
شدن دست و خوردن تیر حرمله در آغوش خودم مانند جان شیرین بخدمت شما رسانیدم **و اما**
چهار مجلس ظاهری اول در کوفه مجلس ابن زیاد ملعون بود مجلسی چیده بود
در تدبیر اطفاء نور الهی و کشتن فرزند رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در آن وقت نامه از ابن سعد
رسید مضمون نامه اینکه حسین علیه السلام عهد کرده که مراجعت کند بخانه خود یا آنکه برود در گوشه از
لشکرگاه اسلام و آرام گیرد و بوده باشد از مثل باقی مسلمانان و در نفع و ضرر شریک بوده باشد با آنها
یا اینکه بیاید نزد امیرالمؤمنین یزید پس دست خود را بگذارد در دست او و در آخر نامه نوشته بود ای ابن زیاد
این قرارداد اسباب خوشنودی تست و هم صلاح امت والسلام چون آن ملعون بر مضمون نامه مطلع گردید
گفت این نامه کیست که از برای خود پند و نصیحت می نویسد پس شمر شریر از آن مجلس شوم از جای
خود برخاست و گفتا ایها الامیر سخنان او را قبول داری و حال آنکه او در زمین تو و در قبضه لشکر تو در
آمده است والله اگر حسین از دیار تو بیرون برود و با تو بیعت نکند او اولی خواهد بود در قوت
پس راضی باین کار مشو که باعث ضعف جلال و بزرگی تست بلکه صلاح آنست که او و اصحابش را

بحکم تو راضی شوند پس ابن ولد الزنا در جواب شمر ملعون گفت که رای تو صحیح است پس نامه همراه شمر بعمر بن سعد لعین
مردود نوشت و بشمر گفت که این نامه را به پسر سعد میرسانی و از برای پسر سعد نوشته بود یا بن سعد اگر حسین
و اصحابش در فرمان ما در آیند ایشان را از روی اطاعت و فرمانبردار کرده روانه جانب ما کن و اگر سرکشی
کردند با ایشان مقاتله کن تا آنکه ایشان را بقتل رسانی پس شمر ملعون نامه آن ولد الزنا را برای عمر
سعد ملعون خواند پس عمر سعد روی نحس خود را بجانب شمر شریر کرده گفت ای عمر سعد من این سخنان را
نمیدانم ما را خبر ده که اگر حکم امیر خود را میشنوی و با دشمن او مقاتله کنی خوب و الا امر لشکر را بمن بگذار
من خود دانم با ابن زیاد لعین و لشکر او عمر سعد گفت ای شمر امارت بغیر از تو نخواهد نشست هرگز باین منصب
رسید تو سرکرده پیادگان باش من خودم امیر لشکر خواهم بود پس آن ملعون مهیای قتال با جناب سید الشهدا
علیه السلام گردید پس بانگ بر لشکر شقاوت اثر خود کرده که ای لشکر خدا سوار شوید و اظهار فرح و شادی
کنید پس اشقیای کوفه و شام بر اسبها سوار و اسلحه حرب بر بدنهای خبیثه خود آراستند و آواز شادی کنان و
نعره زنان بعزم جدال با امام انس و جان روانه جانب خیمههای بی سامان گردیدند در آنوقت آن امام
غریب در پیش روی خیمه سر بزانوی غم گذاشته و در خواب بوده بود چون جناب زینب خاتون صدای شیهه
اسبان و هایهوی لشکر را استماع نمود از آنجا که کوس حرب هرگز نشنیده و بجز سرادق عصمت و طهارت
تا آنزمان معرکه جنگ ندیده بود با خوف تمام و اضطراب جمیع اندکر بیرگان برسر امام بیکسان آمده عرض
نمود یا اخی اما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت ای برادر با جان برابر آیا نمیشنوی صداهای کوفیان
و شامیان را چنانچه نزدیک خیمهها آمده است پس آن امام تشنه لب از خواب بیدار شده با هزار
هم و غم سر از زانوی الم برداشته فرمود ای خواهر خون جگر الان جد بزرگوار و پدر عالیمقدار و مادر
داغدار و برادر غمگسار را بخواب میدیدم و همه ایشان میفرمودند یا حسین انک رائح الینا عن قریب
یا حسین تو عنقریب بنزد ما خواهی آمد راوی میگوید که چون جناب زینب و انغرنو رنج و تعب این کلام غم انجام
را از آن امام مظلوم شنید بی اختیار سیلی غم بر روی الم خود زده پس نعره آتش بار از دل افگار او زمین کربلا را
بلرزه در آورده پس چون آن امام عالمیان آن حالت را از خواهر مهربان مشاهده نمود باو فرمود ای خواهر
جان دشمنان را خوشحال مگردان ای بیچاره زینب ای مخدره اینوقت هجوم لشکر بخیمهها
برادر داشته بر سر بالین او رفته آیا چه حال داشته در عصر روز عاشورا زمانی که لشکر کفار با
هلهله شادیانه بجهت غارت خیام بر سر اهلبیت هجوم آوردند و خیمهها را غارت میکردند

در حدیث است که اهلبیت بی پناه از شدت اضطراب و اضطرار پناه بدشمن خود
عمر بن سعد بردند و در اطراف آن مرکز دایره اشقیا حلقه ماتم زدند چندان افغان و ناله و غوغا
شد که آن ملعون با آن شقاوت و قساوت که داشت قلبش بر احوال آن زنان بیکس سوخت در حیرتم که اگر شیر
خدا با آن غیرت اسد اللهی در آنوقت حاضر میبود و آن حالت دختران خود را میدید که پناه بدشمن
خود میبرند آیا چه میکرد و چگونه جزای آن ملعونان را میداد اجمالا در آن حال علمدار لشکر و شجاع دلاور
قدوه ناس جناب عباس نزدیک آمده و آمدن لشکر را بعرض آن سرور رسانیدند آن بزرگوار آن نائب
حیدر کرار را فرمود ای جان برادر تو خود بجانب ایشان رو و ببین که این قوم را چه خبر رسیده پس آن جناب
با بیست نفر از اخیار اصحاب روانه جانب آن لشکر اشرار و گروه کفار گردیدند پس جناب عباس با آن اشرار
فرمودند که چه شده است شما را و چه در نظر دارید که چنین نزدیک آمده اید آن ظالمان در جواب آن سقای
تشنه کامان عرض کردند که از جانب امیر یعنی عبید الله زیاد امر شده است که بشما عرض کنیم یا راضی شوید
باطاعت امیر پس شما را ببرد او ببریم یا آنکه با شما مقاتله کنیم **در حدیث است** که چون جناب
عباس این کلام را از آن قوم نسناس استماع نمود در جواب ایشان فرمود که شما تعجیل در قتال نکنید
و آنقدر صبر کنید که برادر بزرگوارم را خبردار کنم ایشان آرام گرفته گفتند جواب آن برای ما بیاورید پس
آن بزرگوار ملازمین خود را در مقابل آن لشکر اشرار گذاشت که تا آنکه دانند آن قوم روسیاه خود بخیمه
گاه رساند پس با تعجیل بجد برادرش رسید سخنان آنکفار را بعرض آنجناب رسانیده آه آه آن امام
مظلومان برادر خود سقای تشنگان کلامی فرمودند که جگر دوستان را کباب و دیدههای ایشان را پر آب
می نماید فرمود که ای برادر بگو این قوم دین تباه برو و اگر میتوانی کاری کن که مقاتله را بفردا انداز
و امشب دیگر را بما مهلت بدهند تا از برای پروردگار خود نماز کنیم و در درگاه او تضرع و استغفار
و زاری کنیم فهو یعلم انی قد احب الصلوة له و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء و الاستغفار که خدا میداند
که من دوست میدارم نماز را و تلاوت قرآن را و بسیار دعا کردن و استغفار را **و در حدیث**
است که چون حضرت عباس فرمایشات برادر بزرگوار را بآن قوم نابکار فرمود ملعونی فریاد کرد
که شما را امانی نیست هر چند آنجناب اصرار میفرمود که ای قوم جگر گوشه محمد مصطفی یک امشب را
از شما مهلت می طلبد چنان میداند که امشب شب آخر عمر او ست و میخواهد که عبادت پروردگار را
وداع نماید آن ظالمان مضایقه در مهلت دادن مینمودند تا آنکه یکی از لشکریان گفت که وای بر شما
اگر کافری از شما امان بخواهد او را امان میدهید این فرزند رسول خدا و [illegible] زهرا و

یکشب از شما مهلت می طلبد برای وداع عباس پروردگار و شما او را مهلت نمیدهید ای بی شرمان
و این شمر پس در میان لشکر شقاوت اثر شورش و غوغا شد و چون رؤسای لشکر خوف ان کردند
فتنه برپا شود منادی ندا کرد که شما را و یاوران شما را یکشب مهلت دادیم پس اگر تسلیم شدید شما را نزد
بنزد عبید[الله] یاد خواهیم برد و اگر سر باز زدید با شما مجادله و مقاتله خواهیم نمود **مجلس دویم**

مجلس جناب عباس بود که تمام بنی هاشم و برادران و اولاد و عمو ها همه جمع
شده بودند مانند حلقه که یعرف طرفها چنانکه جناب زینب میفرماید نصف شب نهم بخیمه جناب
عباس که ببینم چکار مشغول اند دیدم برادر خودم عباس که نشسته در میان اند و حلقه زده بر دو زانو
مانند شیر و میگفت ای برادران و ای پسر عمو ها من میخواهم بگویم کلامی بشما و شما چه میگوئید
پس گفتند بفرمائید هر چه میخواهی و ما همانیم که گمان کرده پس جناب عباس فرمود چون فردا میشود
وقامت الحرب علی ساقها با محاربه و مجادله میشود اول کسی که قدم در عرصه نبرد می گذارد شما بنی
هاشم باشید تا اینکه مردم نگویند که جمیع را خواستند بپای خودشان و انها را پیش نهاد کردند
که مرگ را از خود دفع نمایند ساعتی بعد از ساعتی و اینگروه همه غریب هستند و الحمل الثقیل لاینهض
به الا اهله پس همه گفتند ما مطیع و تابع امر تو هستیم و غیر این هم نمیباشد از کتاب حزن المؤمنین نقل
کرده اند سه نفر با یکدیگر مشورت کردند که تا حیات داریم نمیگذاریم که حضرت امام حسین ع بمیدان
رود و ایشان جناب علی اکبر و عباس و قاسم بود اما چون در روز عاشورا جناب امام حسین علیه السلام را
بمیدان نمیگذاریم برود تا حیات داریم اما روز عاشورا چون علی اکبر مصمم میدان شد قاسم نگذاشت
و گفت یا ابن عم بگذار من بروم زیرا که یتیم من میباشم دل کسی بر من نمیسوزد اما اگر تو شهید شوی دل
عمو میسوزد کباب و دیده لیلا پر آب میشود و بعد از آن جناب عباس مانع از رفتن علی اکبر شد خود بجدال
گروه نسناس رفت **مجلس سیم مجلس حبیب بود** که جمیع انصار در
خیمه او جمع شده بودند او نیز خطبه خواند و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد بعد فرمود
ایقوم چه باعث شده که باین سرزمین آمدید و بچه سبب تنها خود تان را اطلاق گفتید خدا
شما را رحمت کند واضح نمائید کلام خود را گفتند ما آمده ایم که یاری کنیم این غریب و عزیز
فاطمه فرزند رسول خدا را حبیب فرمود که فردا صبح میشود قامت الحرب علی ساقها با خلق
که از دو طرف گذاشته میشود اول کسیکه قدم در عرصه جنگ گذارد شما باشید و مگذارید
که یکنفر از بنی هاشم از شما بیشتر قدم بمحاربه گذارد تا اینکه نگویند مردم که مقدم نمودند

سادات و بزرگان خود را بجنگ و دفع می کنند مرگ را بواسطه سادات شان از خود و رجا للعفو با مید
زنده مانند چون همه ما تا باخر کشته شویم پروردگار مهربان ولی است باهل پیغمبر خود پس همه یکجا
دفعتاً گفتند الفوز قولك و رأى رأيك و انچه گفتی او بهتر است و غیر از این نخواهد شد فاذا قتلنا
قضينا ما علينا پس وقتیکه ما همه کشته شدیم بجا اورده ایم چیزی را که بر ما واجب بود اللهم ارزقنا فی
الدنیا زیارتهم شکر الله سعیهم وارزقنا فی الآخرة شفاعتهم یا لیتنا کنا معهم **مجلس چهارم**

مجلس جناب زینب خاتون بود که زنان جگر کباب و دختران
دیده پر آب در خیمه آن مخدره جمع شده بودند و همه در فکر مصیبت فردا هم بحضرت ناله و اغربتا
و وا محنتا بر قبه مهر و ماه میرسانیدند و زینب مظلومه میدانست که فردا بی برادر خواهد شد
و برادرزاده ها همه قربانی کوی وفا خواهند شد و مادر علی اکبر و مادر قاسم بی پسر خواهند بود
البته بنظر میارد ذلت و خواری و اسیری و دستگیری را در دست ظالمان چه محنتها و چه اذیتها
و شماتتها خواهند دید و بکوفه و شام مانند اسیران ترك و دیلم با غل و زنجیر در میان نامحرمها
گویا هر یکی از دو مرتبه میگوید فیالیت متنا و لم نر ما نری   فیالیتنا لم تمتحن بحبوبی   از کتاب
انیس الذاکرین از ابی جمهور از جناب زینب خاتون روایت کرده که در شب عاشورا در میان خیمه نشسته بودم
دیدم صدائی گریه از خیمه برادرم میاید نزدیک رفتم دیدم برادرم مشغول نماز است مراجعت نمودم و رفتم
که بخیمه رسیدم دیدم باز صدای گریه میاید امدم باز برادرم را مشغول نماز دیدم سه دفعه تا انکه توقف
نمودم سلام کردم کیفیت را عرض نمودم برادرم گریسته فرمودند میخواهم ببین چه قدر مصیبت ترا
پریشان کرده که صدای مادرم را نمیشنوی امشب سه شب است که مادرم در کربلا مشغول گریه و
زاری است انا لله و انا الیه راجعون **مجلس دهم**

خواب نکردند چهار نفر در شب عاشورا
یکی سلطان کربلا دویم علمدار شهداء
سیم جناب زینب خاتون دختر رشید
علی مرتضی چهارم بیمار کربلا و غش کرد

نمونهٔ از جناب زینب خاتون سلام الله علیها

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل لیلة العاشورا لیلة حزن و
بکاء لقد وقع خلیل الانبیاء و نجیه اهل الارض والسماء و لوصیه سید الاوصیاء و مجمع الکرب
لصدیقة الکبری و لیلة مصیبة للمقتول بسم الجفا و لیلة المصائب العظمی لبنات البتول
العذراء و لیلة وداع و عبادة لسید الشهداء و لاصحاب السعداء الطالبین الوصال واللقاء
الذینهم سهروا لیلتهم و باتوا بین راکع و ساجد و مستغفر و تالی القرآن کمولاهم الغریب العطشان
ولعنة الله علی ظالمی آل محمد من الاولین والآخرین من الآن الی یوم القیمة **فبعد** حاصل مضمون
بعضی از فقرات خطبه اینست که شب عاشورا شب وداع و شب عبادت بود از برای سید الشهدا و
بجهت اصحاب او و اینها اصحابیکه آنشب را تا صبح بیدار بودند و شب را بروز آوردند در حالت رکوع
و سجود و تلاوت قرآن مانند آقای غریب عطشان خود شان ای برادر من در شب عاشورا
چه آنها نفر خواب نکردند **اول سرور مظلومان پس از مهلت گرفتن تا صبح مستغرق دریای عبادت حضرت احدیت بود** پس در رکوع گاهی بود و گاهی در سجود و زمانی با خضوع و زمانی
در خشوع و در بعضی از آنشب دست نیاز بدرگاه خداوند بی نیاز قنوت میخواندند اشک خونین
بر چهره جاری میفرمود و در بعضی از آنشب در وداع اهل بیت بود و بخواهرش زینب خاتون فرمود
ای خواهر ترا وصیت میکنم در حق فرزند یتیم و غریب و بیکسم سکینه خاتون که او را گرامی داری
و نیکو محافظت فرمائی و نگذاری که کسی او را اذیت و آزار نماید که او کودک است و عزیز کرده است
و نیز بخواهرش میفرمود که ای خواهر در مصیبت من صبر کن و بقضای الهی راضی شو و لکن براز
گریه منع نمیکنم و زمانی بتدارک و تهیهٔ آلات حرب مشغول بود **دویم جناب عباس برادر آنشاه فلک اساس و امام ناس بود** که چون
پروانه وار بدور خیمها با احتشام امام انام میگردید و حراست اهل بیت طاهرا مینمود الحق برادری
در عالم آن بود که آنجناب نمود و از اینجا است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرماید
که در روز قیامت شهیدی نیست که آرزوی مرتبه جناب عباس را ننماید پس آنحضرت ساکت شده
و ساعتی سر بزیر افکنده چندان میگریست که اشکش بدامان روان و آهش را مانند علم بر آسمان

می افراشت و باین مضمون بیان فرمود که مرتبه شهیدان کربلا از هر شهیدی برتر است و در جنان برگزیدگان
از هر درجه بالاتر زیرا که گمان ظفر نداشتند جمله کمر بشوق شهادت بستند و از قید علائق رستند و اینها
نیز آمدند آن بزرگوار سید جوانان اهل بهشت نموده هر یکی در خیمه خود شان مشغول نماز و دعا و استغفار
و تضرع و زاری گردیده وداع عبادات پروردگار خود می نمودند و در حدیث وارد شده است که
در شب عاشورا از خیمهای شهدا صدای عبادتها و نالهای ما مثل نالهٔ زنبور عسل که در جای
خود ناله می کنند و چون لشکر عمر سعد ملعون آن احوال را مشاهده کردند سی و دو نفر از ایشان
هدایت یافته ملحق باصحاب آنحضرت گردیدند **سیم از انهائیکه از آنشب جناب زینب بود** که آن خاتون زار گاهی در بالین بیمار با اندوه بیشمار به پرستاری مشغول
و گاهی به تسلی اطفال صغار و زنان بی غمخوار اشتغال داشت و گاهی در خیمه برادر بزرگوار خود
ابر بهار گریان و زار بود و بر اسم وداع عمل مینمود **چهارم بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام بود**
در آن شب از شدت تب بیهوش بود و از آنجناب روایت شده است میفرماید در شب عاشورا
من علیل و رنجور بودم و عمه ام جناب زینب خاتون مشغول بیمارداری و پرستاری من بود که ناگهانی
از شب پدر بزرگوارم خیمه خود را خلوت فرمود و در خدمت او باقی مانده بود غلام ابی ذر غفاری و او
مشغول بود با صلاح کردن شمشیر خود که ناگاه شنیدم که پدر بزرگوارم در گوشه تنها این اشعار
را مکرر میخواند شعر یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من طالب
و صاحب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل و انما الامر الی الجلیل و کل حی سالک السبیل
چون این کلمات را از پدرم شنیدم مدعا او را فهمیدم پس از شنیدن آن اشعار گریه در گلویم
گره شد مکرر آن اشعار را با خود خواند و دانستم که بلا نازل شده و عمه ام جناب زینب خاتون
نیز شنید آنچه را که من شنیده بودم و هی امراة و من شان النساء الرقة والجزع چون زن بود از
شان زنان آه و ناله و گریه و فزع است نتوانست که خود را نگهدارد پس از جا خود برجست و بجانب
خیمه پدرم روانه شد بنحویکه جامه خود را بر خاک میکشید از دل پر درد آه و ناله برمیکشید
چون بخدمت پدرم مشرف گردید از قلب نالهٔ بی اختیار کشید عرض کرد لیت الموت اعدمنی
الحیوة ایکاش که مرده بودم و زنده نبودم و این کلام از برادر مظلوم و غریب بیکسم شنیدم
فقالت الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علی و اخی الحسن یا خلیفة الماضین و ثمال الباقین پس روی

بجانب برادر بیکس خود کرده عرض کرد که ای جان برادر این زمان که تو تنها ماندهٔ گویا الان مادر مظلومه
ام فاطمه زهرا از دنیا رحلت کرده و پدرم علی مرتضی دار فنا را وداع کرده و برادر زهر خورده ام
حسن مجتبی وفات یافته ای برادر جان ای حسین ای یادگار رکن شکسته‌ام و ای پناه بی کسان ای مایهٔ امید
وای خواهران و دختران این چه اشعار است که خواندی و آتش حرمان و هجران بر جان خواهرت فشاندی
پس آنحضرت نظر مبارک خود را بجانب او کردانید و از روی نصیحت با او فرمود که ای خواهر جان صبر کن خدا صابران
را دوست میدارد و آرام گیر که شیطان کاری مکن که شیطان عنان صبر و برد باری را از دست تو بگیرد
گویا آن مظلومه عرض کرد که ای برادر جان در این بیابان با این همه دشمنان چگونه صبر کنم و آرام گیرم
ای کاش که در مدینه طیبه در نزد قبر جدم بودم پس چون آن بزرگوار این کلمات را از خواهر دلسوخته شنید
بی اختیار چشمهای حق بینش پر از اشک شد و فرمود هیهات هیهات لو ترک القطا لنام ای جان خواهر
هیهات دیگر من بمدینه مراجعت نخواهم کرد ای خواهر اگر مرغ بحال خود واگذاشته شود و کسی او را
اذیت نکند البته در آشیانهٔ خود قرار گیرد و ترک وطن خود ننماید در روایت وارد شده که چون
آن مظلومه این کلام را از برادر خود شنید از تنهائی و بی یاری او نالهٔ بی اختیار کشید عرض کرد که ای
جان برادر سخت دل بر کنده شده ای و تن ببلا و مصیبت داده فذلک اقرح لقلبی واشد علی نفسی
این بیشتر از همه چیز قلب مرا مجروح کردانیده و از همه شدیدتر یاد ناگوار گردیده ثم لطمت وجهها
وهوت الی جیبها وشقته وخرت مغشیة علیها پس آن مظلومه از شدت هم و غم و زیادتی مصیبت
و الم بی اختیار شده و سیلی غم بر روی ماتم زده و دست ناصبوری بگریبان بیطاقتی انداخته و جامهٔ
صبر را چاک کرده و صیحه زده و افتاد و غش کرد فقام الیها الحسین فصب علی وجهها الماء
پس حسین علیه السلام بتعجیل تمام بر سر و بالین او رسید او را چون جان عزیز در بر کشید و قدری
آب طلبید و بر روی او پاشید او را بهوش آورد نتوانست حسین خواهر را بیهوش ببیند نعم
زینب بیچاره تحمل داشت پس چه طور نعش بخون آغشته حسین را در روی ریگهای گرم کربلا کشته ببیند
و چه آب بر روی برادرش بپاشید او را بهوش بیاورد البته غیر ممکن بود الحاصل و قال لها یا
اختاه اتقی الله وتعزی بعزاء الله واعلمی ان اهل الارض یموتون واهل السماء لا یبقون
وان کل شیء هالک الا وجه الله تعالی فرمود که ای خواهر جان از خدا بپرهیز و بتسلی
خداوند خود را تسلی ده و بدان که همه اهل زمین خواهند مرد و هیچ یک از اهل آسمانها
باقی نخواهند ماند بدرستیکه هر چیزی هلاک شونده است مگر وجه الله تعالی که از خلق

فرموده است خلق را بقدرت کامله و ایشان را دفعهٔ دیگر بر خواهد انگیزانید و زنده خواهد ساخت و او یگانه
فرد است که از همه باقی باشد و همیشه خواهد بود پس فرمود که ای جان خواهر جدم بهتر از من بود در عزای او
نمود که و پدرم از من بهتر بود در شهادت او خود را تسلی داده و مادرم از من بهتر بود در ارتحال او آرام گرفته
و برادرم امام حسن هم از من بهتر بود و چون بزهر جفا شهید شد در مصیبتش شکیبائی ورزید
و بر هر مسلمانی پیروی پیغمبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و اقتدا بآنحضرت لازم است پس در مصیبت
من صبر و شکیبائی را شعار خود کردان و اینقدر ناله و نوحه مکن پس با این کلمات و امثال اینها خواهر خود را
موعظه و نصیحت میفرمود و قال لها یا اختاه اقسمت علیک فابری قسمی لا تشقی علی جیبا ولا تخمشی
علی وجها ولا تدعی علی بالویل والثبور اذا انا هلکت و فرمود ای جان خواهر ترا قسم میدهم و توقع آن
دارم که خلاف آن نکنی که چون مرا کشته و بخون آغشته دیدی در مصیبت من جامه بر تن ندری
و بناخن غم گلگونهٔ خود را نخراشی و صدای خود را بگفتن واویلاه و واثبوراه بلند نکنی و از سید
الساجدین علیه السلام روایت شده است که فرمود که در شب عاشورا چون پدر بزرگوارم وصیتهای
خود را بعمه ام تمام نمود دست او را گرفته بخیمهٔ من آورد و او را بر سر بالین من نشاند و با او امر فرمود که چه
بیمار من شود پس رجوع نمود بمکان خود انا لله وانا الیه راجعون

مجلس یازدهم

در کیفیت آهوها و گفتگوی حضرت علیا و خبر دادن بخواهرین و در منزل ماندن دختر صغیره از اهل بیت و زنجیر بستن رسول خدا بگردن آهوان و خبر دادن آهو که در روز عاشورا بتشنگی بسر میبرند و روز عاشورا اشک چشمها از ملائکه جمع می کنند و ترتیب لشکر نمودن آنحضرت و گفتگوی آن مظلوم با عمر بن سعد و اتمام

نمودن رجعت با لشکر کفار اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم نحمد الله یا من اعظم مصیبتنا بمصیبته من ضجّ فی مصیبته خاتم الانبیاء
وعجّ فی رزیته سید الاوصیاء وفجعت بشهادته سیدة النساء وخدیجة الکبری وبکت علیه حور
القصار وناحت علیه الاطیار فی الاشجار مولینا وامامنا ابی عبدالله الحسین صلی الله علیک
وعلی ابنائک امیر المؤمنین علیه السلام اذ قال فیک بابی وامی الحسین المقتول بظهر الکوفة کانی به
والوحش مادة اعناقها الی قبره یرثونه لیلاً حتی الصباح فاذا کان کذلک فایاکم من الجفاء
لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که امیر المؤمنین
فرمودند پدرم و مادرم فدای حسین باد آن حسینی که او را در پشت کوفه شهید کنند گویا می بینم و حیوانات
صحرا او میگریند پس بپرهیزید از جفا کردن بر او یعنی ترک زیارت او مکنید بلکه بیش از شهادت آنمظلوم
بلکه وحشیان صحرا بر او نوحه میکردند و روز شهادتش را میدانستند و در آن روز تعزیتش بر پا می نمودند
و از انجمله چهارپا هو بود **اول آنها آهو هائیست در وقت عزا**
داری ایشان حضرت عیسی علی نبینا و آله و
علیه السلام می بودند چنانچه در حدیث وارد شده روزی عیسی بن
مریم ع با حواریین عبورش بصحرای کربلا افتاد در آن زمین پر بلا آهوئی چند دیدند که یکدیگر
جمع شده اند و بعزاداری مشغولند همه گریه میکنند پس حضرت عیسی علیه السلام با حواریین نشستند
و آنحضرت گریه کرد و حواریین از شدت گریه آنحضرت بگریه در آمدند و علت نشستن و گریستن آنحضرت
را نمیدانستند پس عرض کردند یا روح الله و یا کلمة الله چه چیز شما را بگریه در آورده است آنحضرت
فرمود آیا میدانید که این چه زمین است عرض کردند نه فرمود این زمینی است که کشته میشود بر آن
فرزند احمد مختار که فرزند حره طاهره فاطمه زهرا است که او مانند مادر من مریم همیشه پاک است و بخون
حیض آلوده نمیشود و این زمین قبر آنفرزند بستر میشود و خاک آن از مشک خوشبوتر است زیرا که
بخون آن شهید مخلوط شده ای عزادار آیا خون کدام زخم مخلوط بخاک شد آیا آن زخمهائیکه ابن سعد
ولدالزنا حکم کرد بچهار هزار تیرانداز همه بسکینه غریب تشنه بی یاور حمله کردند و تیرها بر کمان ها
گذاشتند و بر آن بدن شریف ولطیف زدند حال آنکه از لعاب دهان بهترین پیغمبر پرورش یافته بود
در آغوش فاطمه زهرا جا داشت یا خون پیشانی مبارکش که بسنگ جفا شکستند نه بلکه خون دهان
مبارکش بود که بضربت مالک بن یسر ولدالزنا بر زمین کربلا جای شد و یحتمل آن خون باسق

بواسطه خنجر شمر ولدالزنا بخاک کربلا مخلوط شد حضرت عیسی علیه السلام فرمود همچنین است تربت انبیا
و اولاد انبیا و حواریین این آهوها بمن میگویند که ما در این زمین چرا میکنیم از شوق بسوی آن تربت مبارکه
و کمان میکنند آن تربت محل امن و امان است اما ای برادر من از برای اهل بیت پیغمبر نا امن شد زیرا
که ایشان را کشتند خیمه هاشان آتش زدند اموال ایشان را غارت نمودند خود ایشان را در بالای شتران
سوار نموده بمانند اسیران روم و فرنگ شهر بشهر گردانیدند **ابن ربیع نقل میکند**
که در وقت بردن اهل بیت را بشام گروه ملاعین در منزلی از منازل افتاده بودند و اسرای کربلا
را در ریگ زمین بی پوشش و خیمه گذاشته بودند حرارت هوا بنحوی اشتداد داشت که نفسهای ایشان
تنگ و پاهای رفتار لنگ بود قضارا **دختر صغیره از اهل بیت عصمت**
جدا شده در زیر درخت سدره بخوابیده
بود واحدی را از احوال آندختر اطلاعی نبود پس چون از شدت حرارت هوا طاقت نیاوردند
از آنمنزل پرملال بنا ارتحال گذاشته قدری راه رفتند که ناگاه صدای ناله و آواه جناب زینب بآسمان
بعرش اله بپیچید بنحو فریاد و اخاه و اغوثاه کشید که بنی نوع بشر از کفار و حیوانات از رفتار باز
ماندند زمین و آسمان بر خود لرزید پس لشکریان هراسان گشته از جناب زینب خاتون سبب ناله و فریاد
را پرسیدند فرمود دختری از اسیران در یک جدا شده و در بیابان مانده واحدی خبردار نشد چون
اینرا شنیدند بچشمهای ما دنیا تیره و تار گشته بحکم سرداران لشکر بطرف بیابان پراکنده و پریشان شدند
پس زاجر نام ملعون بسمت همان منزل رجوع کرده من نیز از پشت سر او روانه شده ناگاه رسیدیم و دیدم
دختر کوچکی حیران و باطراف بیابان نگران و وا ذلتاه و وا غربتاه گویان است وقتیکه نظر آنملعون بآن
دختر افتاد خشمناک گردید خواست که اذیت کند ناگاه نظر کردم دیدم آندختر چون برگ بید میلرزید
و خون از لبهای مبارکش جاری میگردید گفتم وای بر تو این بیم و ترس از زجر تو دختر نیست باز خشم میکنی
و میخواهی اذیتش رسانی هیچ از قیامت اندیشه داری نگردد و از خدا و رسول شرم نمینمائی میخواهی که زمین ترا
خسف کند پس آندختر را بر **دوش** نهاد و رسانید داشته با اهل بیت اطهار رسانید **زوجه ام سلمه**
روایت کرده اند که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در حجره
ام سلمه بود ناگاه شنید که منادی ندا

میکنند که یا رسول الله حضرت نظر کرد اهوی دید

که بسته اند اهو عرض کرد که این مرا صید کرده است و من دو صغار دارم در این کوه

مرا رها کن که بروم و انها را شیر بدهم و بر گردم فرمود که خواهی بر گشت گفت اگر نکنم خدا مرا عذاب کند

عذاب عشاران پس حضرت از را رها کرده چون اهو نزد فرزندان خود رفت و قصه رفتن خود را بایشان

نقل کرد گفتند حضرت رسول صلی الله علیه و اله الضامن تو گردیده منتظر است ما شیر نمیخوریم تا بخدمت

انحضرت برویم پس بخدمت انحضرت امدند بر انحضرت ثنا گفتند و ان دو اهو بچه ها سرهای خود را بر پای انحضرت

مالیدند و ان اهو را بهودی شکار کرده بود پس بهودی انحال را دید که زنیت و مسلمانها شد و گفت اهو را اهو

شکار کرده بود پس بهودی انحال را دید کرد گفت اهو را رها کنید حضرت زنجیری در گردن ان اهوهای

نشانه بست و فرمود حرام کردم گوشت شما را بصیادان سیم منسوب که روزی رسول خدا صلی الله

علیه و اله بصحرا میرفت اهوی دید که صیادی او را صید کرده و در شبکه است ان اهو عرض کرد که یا رسول

الله این شخص اذن بگیر و ضامن شو من بروم و بچه دارم او را شیر بدهم بعد از غروب باز بر گردم حضرت

از ان صیاد خواهش نمود و او نیز رضا داد بشرطیکه پیش از غروب بیاید انجناب فرمودند پیش از غروب

بیا اهو عرض کرد یا رسول الله امروز چون روز عاشورا است روز عزاداری است و ما حیوانات در روز

عاشورا نه خود دانه اب و علف میخوریم و نه بچها را شیر میدهیم و شاهد بر اینمطلب نیز حدیثی است

که در کتاب تهذیب از حضرت صادق

علیه السلام روایت شده است که

عادت وحشیان صحرا از زمان حضرت

داود علیه السلام بر این جاری شده

که روز عاشورا روزه میدارند

و تمام ان روز را بتشنگی و گرسنگی و گریه

و زاری بسر میبرند و عن زبدة الریاض فی الخبر ان السباع والوحوش

لا یرتضعن فی یوم عاشورا ولا یرضعن اولادهن و یرفعن رؤوسهن الی السماء عزیز من اوله

اینحدیث را بشنو از حضرت صادق روایت شده که چون روز عاشورا میشود ملائکه از اسمانها نازل میشوند

و با هریک از ایشان شیشه ها از بلور است و روانه خانها و محلات و محفلها میشوند که در انها تعزیه

داری بر مظلوم کربلا جناب سید الشهدا میشود و بر انشهید میگریند پس اشکهای چشمهای ایشان را در

ان شیشها جمع میکنند چون در روز قیامت بانش جهنم میخواهد که بر شیعیان و گریه کنندگان حمله

کند قطره از ان اشکها را بر او میریزند انش جهنم بمقدار شصت هزار سال راه از گریه کنندگان فرار میکند

اه اه چون صبح روز عاشورا طالع شد ندا از بطنان اسمان یا خیل الله ارکبوا رسید جناب ام کلثوم

از فرط وحشت و دهشت این صدا خود را بخیمه سلطان شهدا رسانید تحقیق انصدا نمود فرمود ای

خواهر ندای جبرئیل بود که خبر شهادت بما رسانید پس ناگاه صدای زمزمه تکبیر حجاج بن مسروق مؤذن

بجز الله بلند کردید پس ان بزرگوار افتاب و ارشه اپرده طلوع نمود اصحاب نیز بر سر امام جمع شده

بجای وضو تیمم نمودند پس ادای فریضه انجناب و با اصحاب نموده فرمودند شهادت میدهم که امروز غیر

از فرزندم زین العابدین علیه السلام همگی شهید خواهیم شد قوموا رحمکم الله الی الموت الذی لا بد منه

پس اصحاب خود را جمع نموده موافق حدیث جناب باقر چهل و پنج سوار بودند و صد سپاه و در روایت

دیگر جمیعا هفتاد و دو نفر بودند پس انجناب ظهیر بن قیس را در میمنه اصحاب خود و حبیب بن مظاهر

را در میسره ایشان قرار داد و برادر با جان برابر خود جناب عباس بن ابیطالب و علم را بدست مبارک

داد و اما لشکر شقاوت اثر یکصد و هشتاد هزار و در بعضی از روایت محصور نبودند کوپا سیل

امده ادم او زده مجملا انجناب بخیمه تشریف اورده و عمامه رسول خدا را در سر و درع انحضرت

را در بر و ذوالفقار حیدر کرار را بر کمر بسته سوار اسب مرتجز نام که از سید انام یادگار مانده

بود سوار شد برابر لشکر مخالف امده برای اتمام حجت گفت که ای اهل کوفه شما را بخدا قسم

میدهم که راست بگوئید مرا می شناسید فریاد کردند که بلی ترا نیکو می شناسیم تو فرزند رسول

خدا صلی الله علیه و اله و فرزند دختر او پس فرمود شما را قسم میدهم بخدا میدانید که این ذراعه

سید انبیا است و این اسب خاص انجناب است پس دست مبارک خود را بلند و بجانب فرق

خود اشاره کرده فرمود که شما را بخدا قسم که میدانید که این عمامه رسول خدا است که بر فرق خود گذاشتم

پس ان اشقیا قسم یاد نمودند که میدانیم اما ای شیعه اینملاعین بعلم خود عمل نکردند

انوقت که انمظلوم غریب بر زمین کربلا افتاد و برخواست و نشست که ناگاه ملعونی از عقب سر

سر کرده شهیدان برامد عمودی بر فرق همایونش زد که فرق مبارکش چون فرق بنلحق شکافته

بد

بدتر شکافت و همان عمامه رسول خدا را برهم دریده پر از خون شد از آنهم اکتفا نکرده انعام را بجات برده‌اند آن سر مقدس را بر نیزه کرده شهرها و دیارها و مجلسها را گردانیدند الی آخره

از کتاب ریاض الشهادة نقل کرده اند که در جنگ جمل

بعد از مهیا شدن جنگ مولای متقیان قرآن را گشوده فرمود کیست این قرآن را گرفته پیش این قوم رفته ایشان را باین قرآن هدایت کند و دعوت کند جوانی که قبای سفید داشت عرض کرد من فرمود برو در دست راستش را قطع کردند بدست چپ بگیر اگر دست چپ را بریدند بسینه بگیر و آخر ترا می کشند عرض کرد این در راه خدا شما است سهل است پس آن جوان قرآن را گرفته پیش قوم آمد گفت کتاب خدا اند عالم ما و شما پس هر دو دستش را قطع کردند و قرآن را با سینه گرفت پس او را شهید کردند افتاد در کربلا جناب سید الشهدا علیه السلام خود قرآن را پیش آنقوم بد از یهود گرفته و اتمام حجت کرد و جمله از تیر مکا

قال ابو اقد بے و هشام بن محمد لما رأهم

الحسین مصرین علی قتله اخذ المصحف و نشره و نادی بینی و بینکم کتاب الله و سنة جدی رسول الله یا قوم بم تستحلون دمی الست ابن بنت نبیکم الم یبلغکم قول جدی فی وفی اخی هذان سیدا شباب اهل الجنان لم تصدقوا فاسئلوا جابرا و زید بن ارقم و ابا سعید الخدری تا خبر دهند شما را که خود شنیده اند همین حدیث را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در حق من و برادرم فرموده ای جماعت این همه سخنانی که بشما گفتم باعث آن نشد که شما را باز دارد از کشتن من و ریختن خون من پس فرمود که کجاست عمر بن سعد علیه اللعنه چون آن شقی را از خواستن آنجناب آگاهی بهم رسید اکراه داشت که بخدمت آنجناب شتابد با شتاب شو بعد از نزدیک شدن آن ملعون با او فرمودند که ای عمر تو مرا می کشی بگمان آنکه ترا والی خواهد گردانید ولد الزنا در مملکت ری و بلاد جرجان ای عمر والله تو بمراد خود نخواهی رسید هر چه میخواهی بکن که هر که بعد از من خوشحالی نخواهد دید در دنیا و در آخرت پس آن ملعون روی نحس خود را گردانید بمکان خود برگردید روی بلشکر شقاوت اثر خود کرده بصدای بلند گفت چرا انتظار می کشید در حق ایشان بیشتر از لقمه نیستند پس بگفته آن شقی همه لشکر شقاوت بنیان بر آن مرکز دایره ایمان حمله ور گردیدند و بتیرها و نیزه‌ها بآن بزرگوار و اصحابش اذیتها رسانیدند الی آخرها که در بعضی از کتب مراثی آورده اند که در روز عاشورا تیری از لشکر اعدا بر سر خیمه سرور مظلومان واقع شد جناب زینب بر آن مطلع شده بی اختیار ناله غریبانه از سینه محزون بر کشید پس مظلوم کربلا فرمود که ای جان خواهر این ناله از چه بود آن مخدره عرض کرد چگونه ناله نکنم که احترام خاندان

عزت و رسالت شکسته شد که بجائی رسید بخیمه خامس آل عبا تیر میزنند جای آن داشت که امام غریب مظلوم بفرماید که ای خواهر احترام خاندان نبوت اکنون شکست که در خانه مادرت فاطمه را شکستند و باتش ظلم او را سوختند پس آن مظلوم غریب این کلام را از خواهر محزون خود شنید بی اختیار بنالید و فرمود که ای خواهر ای زینب اگر بجهت زدن تیری بر خیمه برادرت حسین چنین ناله می کنی آه نظر کرد در آخر این روز همه اعضا و جوارح مرا و اولاد مرا و اقربا و دوستانم را نیزه خورده و پاره پاره مشاهده کنی چگونه ناله و زاری و بیقراری خواهی کرد ای خواهر صبر کن که خداوند صابران را دوست میدارد

چهارم در بعضی از اخبار روایت نموده اند که روزی اعرابی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد یا رسول الله آهو برهٔ صید کرده ام و آنرا برای فرزندان تو امام حسن و امام حسین علیهما السلام هدیه آورده ام حضرت آنرا قبول کرد و از برای اعرابی دعای خیر کرد ناگاه جناب امام حسن علیه السلام پیدا بود آن آهو بره را

خواهش نمود آنحضرت او را به او بخشید ساعتی از آن گذشت ناگاه حضرت امام حسین علیه السلام پیدا شد دید که برادرش آهو بره دارد گفت ای برادر این را از کجا آورده گفت جد بزرگوار به من بخشید امام حسین علیه السلام بسرعت بخدمت جد خود آمد عرض کرد یا جداه به برادرم آهو بره دادی چرا بمن نبخشیدی و این سخن را مکرر نمود آنحضرت امام حسین علیه السلام را تسلی میداد آنحضرت ساکت نمیشد تا آنکه قصد گریستن کرد و نزدیک بود که بگرید در آن هنگام دید که صدا از در مسجد بلند شد چون نظر کردند آهوئی را دیدند که بتعجیل تمام میاید و بره خود را در پیش گرفته و گرگی در دنبال او است او را پیش گرفته میراند و پهلوی آن میزند و او را میدوانند تا او را بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد آن آهو بسخن در آمد بزبان فصیح عرض کرد یا رسول الله دو فرزند داشتم یکی را صیاد

کرده بنزد شما آوردم این دیگری نزد من بود همین حالا او را شیر دادم ناگاه صدای قائلی بگوشم رسید که میگفت ای آهو تسبب او بچه خود را در پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ببر و زود بیاور برسان آهو امام حسین ع ایستاده است آهو بره میخواهد نزدیکست که بگریه در آید اگر بگریه در آید تمام ملائکه مقربین از گریه او بگریه در آمدند بفریاد در آیند شنید که گوینده می گفت ای آهو شتاب کن و پیش از آنکه آب رخسار حسین ع روان گردد بچه خود را بجناب رسالتمآب برسان اگر آهو چنین کاری بکنی درندگان را بر تو مسلط میکنم تا تو او بره ات را بخورند پس بره خود را بجدت تو آوردم یا رسول الله مسافت دور قطع کرده ام و حمد میکنم پروردگار خود را که پیش از جاری شدن اشک بر رخسار حسین علیه السلام بخدمت شما رسیدم پس اصحاب صدا بتکبیر و تهلیل بلند کردند و رسول خدا برای آن آهو دعای خیر و برکت کرد و آن آهو بره را حضرت امام حسین علیه السلام برداشت بخدمت مادرش حضرت فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه از مشاهده آن مسرور شد **ای عزیزان** همانا جهت آن بود که آن غریب کربلا در روز عاشورا در برابر قوم بجیا برای اتمام حجت میفرمود ای قوم من فرزند رسول آخر زمان پیغمبر شما مگر مرا نمی شناسید و میفرمود حسین منی و انا من حسین و نشنیده اید که فرمود حسن و حسین آقایان جوانان بهشتند ای قوم نشنیده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای دوست میداشت از برای خاطر من آهو بره آورد که از صحرا که من دلگیر نشوم از جفا همه یاران مرا بقتل آوردید یک برای من مضایقه نکرده اید نه برادر و نه پسران و الان هم قصد کشتن من دارید و بچه جهت شما اگر قتیل اید دور مرا بجهت آنکه کسی را بنا حق کشته ام میخواهید مرا بعوض او بکشید یا مالی از کسی خورده ام که مرا از من بر میدارید یا سنت پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت او را تبدیل کرده ام یا حلال کرده ام حرام پیغمبر را یا حرام کرده ام حلال پیغمبر را که مرا می کشید **بروایت سید بن طاوس** که جمعی گفتند ای حسین آنچه میگوئی همه راست است پس آنحضرت فرمود پس بچه سبب خون مرا حلال دانسته اید در آن اثنا صدای زنان و اطفال بلند شد که بی تاب شدند و از کلمات آن خلاصه موجودات بیقرار شدند طپانچه بر صورت زدند و صدا بند بر بلند کردند کاش مرده بودیم و نمی دیدیم مظلومی و بیکسی ترا **ای برادر من** اهل بیت و خواهران مظلوم طاقت شنیدن کلمات جانسوز او را نداشتند و حال آنکه اعوان و انصار آنحضرت طرف او بودند و حال آنکه اعوان و انصار آنحضرت طرف او بودند جوانان هاشمی مانند علی اکبر و قاسم و عباس و سایر برادران مثل بنات النعش بر اطراف او بودند و حالا همه شهید شدند و تنها مانده بود

آه آه نمیدانم چه حال داشتند اهل بیت بیچاره و خواهران مظلوم در وقتیکه از صدای زین بر زمین کربلا نازل شد **شعر** بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد از کثرت جراحت گاهی می نشست و گاهی از نشستن عاجز میشد بر زمین میافتاد در آنوقت شمر شریر بلند بر لشکر زد که چه انتظار میکشید نمی بینید که ضعیف و بیحال شده مادران شما بعزای شما بنشینند پس ناگاه لشکر از اطراف ریختند هر کس نوعی ضربتی بر بدن نازنین فاطمه میزدند **شعر** یکی زنیزه بران طعن بیکران میزد یکی به پیکر او ضربت سنان میزد دیگری نیکو ندیدم که شمشیر زد و که نیزه بر سینه او که صندوق علوم ربانی بود زد ای امان از حالت خواهر مظلوم و دختر امیر عرب بی برادر زینب طاقت نیاورده از خیمه بیرون دوید فریاد بر آورد که وا اخاه وا اهل بیتاه کاش در این وقت آسمان بر زمین میچسبید کوهها از هم می پاشیدند بجلالا او از خرمن اهل بیت و گریه ایشان بی کسان بر آن امام عالیشان رسید حالش متغیر شد فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس بجناب عباس و علی اکبر فرمود ساکت نمائید اهل بیت را که بعد از این زمان را ساکت کنید قسم بجان خودم که بعد از این گریه بسیار خواهند کرد و حالا در گریه تعجیل نکنند دشمنان ما را شماتت نیارند چون پیغام بایشان رسانیدند ساکت شدند آه آه سید مظلومان فرموده بعد از این گریه ایشان بسیار خواهد بود آن اسب ها که در وقت اسیری و دستگیری که عنقریب شما بقتلگاه خواهند گذشت و گریه بسیار خواهند کرد یا در راه کوفه و شام شبها تا روز در منزلها یا در خرابه شام بعد از وفات دختر الی آخره الا لعنة الله على القوم الظالمين

مجلس دوازدهم

در روز عاشورا چهار نفر از شهدای کربلا بعد از اجازه میدان بجانب خیمه ها حرم رفتند و گفتگوی ایشان با اهل بیت وداع علی اکبر و عمه او و سفارشش و سفارش زینب با او و فاطمه زهرا علیها سلام

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الدنیا وجعلها دار فناء وزوال و
وخلق العقبی وجعلها دار ثبات وقرار فالمغرور من غرته الدنیا فانها تقطع رجاء من رکن الیها والسعید
من اعرض عنها وطلب الاخرة کانصار الحسین ع این انصار کل نبی وولی این انصار کلیم الله این انصار
روح الله این انصار حبیب الله این انصار ولی الله هل وقف منهم موقف انصار الحسین کلا وفی یوم الطف
اربعة منهم توجهوا الی الخیام باذن الحسین علیه السلام بعض للاستهلال وبعض للاعتذار وبعض للتودیع
عن حرم الحسین علیه السلام وصلی الله علی الحسین وانصاره والعن اللهم علی اعدائه وظالمیه اجمعین الی یوم
الدین **فبعد** حاصل مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که دنیا دار فنا و زوال است مغرور
کسی است که دنیا او را فریب دهد سعادتمند آنکسی است از دنیا اعراض نماید وطلب آخرت نماید مانند
اصحاب سید الشهداء علیه السلام لکن اصحاب آن بزرگوار کجا است که پشت بر دنیا زده از مال و عیال و
از جان بگذرد وکجا است انصار پیغمبران آیا می تواند کسی از ایشان در مقام انصار حسین علیه السلام
بایستد نه چنین است و در روز عاشورا از شهداء کربلا بعد از اجازه از سید الشهداء علیه السلام
چهار نفر بسمت خیمه های حرم رفتند **اول از آنها حر بود** وقتیکه لشکر کفر و ایمان
مقابل شدند آن بزرگوار بنزد عمر سعد لعین آمد وگفت آیا با این مرد خیال قتال و جدال داری گفت
بخدا جدال و قتالی خواهم کرد که آسانتر او اینست که سرها بپرد و دستها از تن جدا شود پس حر گفت
آیا راضی نمیشوید بآنچه میگوید که دست از من بکشید که برمیگردد بحرم جدم عمر سعد گفت اگر با من بود
چنین میکردم ولکن امیر تو منع می نماید بجهة احتراز از ظالم مایوس شده در آنحال اسب خود را بجولان
آورده رو بجانب سرور مظلومان و دست خود را بر سر گذاشته اظهار ندامت و پشیمانی نموده گفت التوبه
التوبه یا ابن رسول الله من نمیدانستم که این کافران با شما چنین خواهند کرد و چون طغیان ایشان ظاهر
شد از گفتار و کردار خود پشیمانم آیا توبه من مقبول درگاه احدیت خواهد شد آنجناب فرمود بابهای
التفات فرمودند توبه تو مقبول و حشر تو با آل رسول خواهد شد پس حر عرض کرد مرا مرخص فرما
تا نقد حیوة خود را در پای مبارکت نثار کنم بعد از الحاح بسیار آنجناب او را رخصت میدان داد و
حر بعد از مرخص شدن روی نیاز بسوی آنجناب آورد و عرض کرد ایمولا آیا مرا اذن میفرمائی
که نزد خیمه مخدرات حرم بروم و عذر گناه خود را بخواهم چون رخصت یافت بدر سراپرده ها آمد
وگفت السلام علیکن یا اهل بیت النبوة ای عترت رسول خدا صلی الله علیه وآله منم آن مردی که

سر راه شما را گرفتم و دلهای شما را ترسانیدم اکنون از کرده خود پشیمانم و بامید مغفرت بدرگاه عالم
پناه شما آمده ام و از سرور دین رخصت مبارزت یافته ام و از شما استدعا دارم که مرا ببخشید و از تقصیر
من درگذرید و در نزد فاطمه زهرا علیها سلام از من شکوه نکنید چون اهل بیت این سخنان را می شنیدند
بناله و افغان در آمدند و صدای ناله و زاری را بگوش دوست و دشمن رسانیدند حر چون ناله جانسوز
ایشان را شنید بی اختیار از اسب پیاده شد طپانچه بسر و روی خود میزد و گفت کاش زبانم لال بود تا
آنچه گفته ام نگفته بودم در آنوقت بعضی از اهل حرم او را دعای خیر کرد و تسلی داد پس حر با کمال نشاط
سوار شد و جولان کنان خود را بلشکر دشمن رسانید **دوم حر جوان از آزاد کرده ابی ذر غفاری بود** بخدمت آقای مظلومان
شرفیاب شد و اذن جدال خواست پس آنحضرت فرمود که ای غلام ترا مرخص کردم که هر طرف که
میخواهی بروی تو در این سفر همراهی ما نمودی برای طلب عافیت پس مبتلا مشو بگرفتاری ای غلام
نیکو انجام عرض کرد که یا ابن رسول الله از کجا رواست که من در حالت رفاهیت کاسه لیس شما باشم الیوم
و حال که وقت سختی شما است روی بگردانم و شما را واگذارم بخدا سوگند که بوی من بد است و نسبم
پست است و رنگ من سیاه ایمولای من این اندوه را از دل من بردار و مرا اذن جهاد عطا فرما تا
داخل بهشت گردم پس نیکو گردد بوی من و شریف شود حسب نسب من و نورانی گردد روی من قسم بخدا
که سر از نکند بخدمت بر نمیدارم تا اینکه خون سیاهم مخلوط گردد بخونهای طیب و طاهر شما تا ببرکت آن
طیب و طاهر گردم پس با الحاح بسیار اذن جدال گرفته **از طوفان نقل کرده اند** که آن غلام سعید بعد از اجازه حرب از امام مجید بدر خیمه های اهل بیت
اطهار آمده اظهار عجز و نیاز نموده عرض کرد **نظم** مسافران دیار بلا خدا حافظ حرم
سرای رسول خدا حافظ مصمم سفرم مرده ام خیال کنید بحلی من از غلطی کرده ام
حلال کنید پس بعد از دعای اهل بیت بمیدان قتال آمد **سیم غلام ترک فرزند لولا بود** چون انتقال مند خواجه خود
را تنها دیده و ناصر و معینی ندارد و دانست که وقت است که بر اسم بندگی عمل نماید و جان
خود را در راه مولای خود در بازد پس بخدمت آن بزرگوار آمد عرض کرد یا ابن رسول الله در این
بیابان احدی نخواهد ماند مرا مرخص فرمائید تا جان خود را نثار خاک راه شما سازم الحاصل
بعد از آنکه آن سرور مظلومان اجازه طلبید و بجهت استمالت بعقب خیمه های اهل بیت عصمت

وطهارت در آمدند فریاد کرد که ای خواتین سرادق عزت و کرامت ای دختران فاطمهٔ زهرا غلام خود را
حلال کنید مدتی خدمت شما را کرده ام اگر تقصیری کرده باشم در گذرید مرا فراموش نکنید در روز قیامت
مرا خود طلبید شما را بخدا میسپارم از سخنان غلام خروش و فغان از اهل حرم بلند شد پس ایشان را
وداع کرده روانهٔ میدان شد آخرش را عرض کنم تا آنکه از کارزار باز ماند حضرت امام حسین علیه السلام
بر سر او آمد او را برداشت و بیک خیمه آورد و سر آن غلام را بر کنار گرفت و روی مبارک خود را بر روی او نهاد
و گریست چنانکه با شبیه پیغمبر چنان کرد

چهارم جناب علی اکبر بود در نجاة الخافقین نقل کرده اند

که شخصی از دوستان
آل محمد صلی الله علیه و آله سؤال نمود یا ابن رسول الله چه نعمت از همه نعمتها بهتر و مرد را خوبتر است
گفت او را جوان نیکو نهاد که پیر و محزون دل بشود آنحضرت فرمودند نوجوان هجده ساله که همیشه در پیش نظر
پدر راه میرود و پدر از روی شعف از عقب او نگاه کند و ملتفت گردد پس راوی عرض کرد که چه چیز بدتر
از همه غصه ها مرد را پیر و دردمند و اسیر میکند آنجناب فرمودند باز جوان هجده ساله که با دل پر حسرت
عیش دنیا را ندیده از دنیا برود راوی گوید حضرت اینکلام را گفت گریان شد عرض کردم فدای تو
شوم سبب گریه چه شد فرمودند نوجوان هجده ساله جدم امام حسین علیه السلام بخاطرم رسید که در
کربلا ناکامی بخاک و خون غلطید بدین جهت بی اختیار گریان گردیدم جناب علی اکبر از برای اذن قتال
بخدمت پدر تشنه جگر آمد عرض کرد ای جان پدر هزاران جان علی اکبر بفدای جان تو باد دیگر از برای شما
ناصر و یاوری نیست که جان خود را فدای تو کند آیا اذن میدهی فرزند خود علی اکبر را که جان خود را فدای جان
مقدست گرداند ای پدر دیگر طاقت ندارم که جناب شما را تنها و غریب و بیکس و محزون مشاهده نمایم
هر چند اذن جدال می طلبید قلب مبارکش راضی نمیشد که او را اذن دهد آخرالامر علاج ندید مگر
قلب محزون خود را رضا نموده او را اذن داد و فرمود که ای فرزند گرامی حال که عزم میدان داری که جان نثار
کنی روانهٔ خیمه شو تا برادر و عمه ها و خواهران را وداع نمائی پس آنسرور بفرموده پدر روانهٔ خیام طاهرات
گردید و در بعضی از کتب هست که چون نزدیک سرادقات عصمت و طهارت رسید گویا بصدا
بلند فرمود سلام بر تو باد ای برادر علیل بیمار و ای اهل بیت رسول مختار اینست سلام آخر
من دیگر بعد از این صدای سلام علی اکبر را نخواهید شنید و وعدهٔ ملاقات در جنت شد
و راوی گوید که چون صدای وداع علی اکبر بلند شد بیکبار اهل حرم نشینان بیابان محنت و ابتلاء همگی
از جا جستند و بدور وجودش حلقهٔ ماتم زدند و دستها را در آغوشش در آوردند

و هر یک چندان نوحه و ناله نمودند که جمله از ایشان مدهوش گردیدند و بر خاک افتادند با آنکه قتیلهای ایشان از برادر
عباس و قاسم و سایر شهدا سوخته و مجروح بود همین که نوبت شهادت بآن بزرگوار رسید همگی بر حال آنجناب
که گویا همه آنها را فراموش کردند چندان صدای الوداع و ناله الفراق از خیام طاهرات باسمان بالا رفت که ساکنان
سموات و ارضین بگریه و ناله در آمدند سید الشهداء علیه السلام گویا در عقب خیام ایستاده بود و گوش بود را
آن نوجوان با پرده یگانه میداد و قطرات عبرات از چشمهای حق بینش جاری گردید و از تحفة الذاکرین و نجاة الخافقین
جناب زینب بشبیه پیغمبر فرمود ای علی اکبر حالا که بمیدان میروی من هم وصیتی دارم وقتی که پیش مادرم
فاطمهٔ زهرا میروی بگو دختر سلام میرساند تمام درد شکوه ظالمین تعجیل مکن بجهت آنکه اگر نزد مادرت
اشتداد از آنستکه در نزد تست بگو ای مادر اگر تو در محشر بدنبال جدم پیغمبر و عمامهٔ پر خون پدرم حیدر
و پیراهن زهر آلود برادرم حسن و پیراهن خون آلود حسین را زینت کتفین و قنداقهٔ محسن در کنار
بعرصهٔ رستخیز قدم گذاشته قیامت دیگر برپا خواهی نمود اما دختر زینبت با بدنهای زخمین بسیر و نیمهٔ
بی پدر و زنان بی پسر و قنداقهٔ علی اصغر و لباس عروسی قاسم خون جگر و با علمدار بیدست و هودج
شکسته غل بگردن دست بسته و لب تشنه و شکم گرسنه بعرصهٔ محشر قدم خواهم گذاشت و بساط حشر را
بر هم خواهم داشت و علم قیامت دیگر در قیامت خواهم افراشت پس آن غلام میدان شهادت ازین کشش و آه
بیت از عقب سرادق آمد ندید پس سید مظلومان گویا بدست خود کفن بر جسد نازنینش پوشانید و
اسلحهٔ حرب بر قامتش بیاراست پس دست مبارک را برداشته در آغوشش در آورد و او را وداع نموده
بعد از وداع سوار کرده روانهٔ میدان نمود در آنوقت گویا مادران و خواهرانش در رکاب و عنانش آویخته
و بجا اشک خون از دیده میریختند **نظم** هجوم اهل حرم شد بدور آنمولا بگوش چرخ
رساندند بآنک وا علیا گرفت مادر مسکین بناله دامن او دو دست خواهر کبری فکند بر گردن
او گرفت خواهر صغری عنان توسن او برنگ ماتمیان کج نموده کردند او الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سیزدهم در حزن شدن دستهای ابن چهار نفر و گفتگوی وهب با زوجه اش و تحریص نمودن وهب را بجنگ و

شکایت جناب سید الشهدا علیه السلام بجد شریف و پرسیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله دستها را که قطع نمودند اعوذ بالله

من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من امة خاتم النبیین و شیعة امیر المؤمنین
و محبی اولاده الطاهرین و صلی الله علیهم علی الشهدا و الصالحین الذین بذلوا نفوسهم و ایدیهم لسبیلک
سیما الجعفر ذو الجناحین و الوهب و العباس بن امیر المؤمنین صلوات الله علیهم و لعنة الله علی اعدائهم
و مخالفیهم و ظالمیهم من الآن الی یوم الدین **فبعد** حاصل مضمون بعضی از فقرات بعضی صلوات
بفرست ای پروردگار من بر آن شهیدانی که در راه رضای تو سرها و دستها نثار نمودند خصوص صابر
جعفر و وهب بن جناب الکلبی و ابو الفضل العباس بن امیر المؤمنین ع بدانکه دستهای چهار نفر
شهید را در جهاد فی سبیل الله بشمشیر کین و عدوان از بدن خویش جدا نمودند **اول ایشان**
جعفر بن ابی طالب بود و در فضل او همین بس که سید الشهدا علیه السلام در
نظم فرموده من له عم کعمی جعفر وهب الله له اجنحتین و او را رسول خدا با سه هزار نفر بجنگ بعضی از
کفار فرستاد و ایشان قطع منازل نمودند تا آنکه در محلی که از اموته می نامند بلشکر کفار برخوردند و
لشکر کفار صد هزار نفر بودند و ایشان با وجود قلت اندیشه نکردند با آن صد هزار مقابل ایستادند و
بجهاد مشغول شدند و در روایتی وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحکم الهی کارزار ایشان را
میدید و اصحاب را خبر میداد و فرمود که جعفر علم برداشت بمیدان رفت دست راستش را جدا کردند و علم را
بدست چپ گرفت پس فرمود دست چپش را نیز انداختند علم را بر سینه خود چسبانید پس جعفر رو بسمت
مدینه کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله سلام کسی که هرگز ملاقات نکند پس ضربتی زدند او را بر زمین
انداختند و رسول خدا اینسخنان میفرمود و گریه میکرد پس چون دید کافران سر عمش را با سر نیزه از زمین بلند
کردند روی مبارکش را بجانب آسمان کرد و چون ابر بهار می گریست و گفت الهی سر عم مرا رسوا مگردان حق تعالی
دو بال از زمرد سبز بجعفر کرامت فرمود از سر نیزه های کافران بروضه رضوان پرواز کرد و باین جهت او را
جعفر طیار میگویند آه آه یا رسول الله اگر کشته بدن جعفر را در سر نیزه های کافران ببینی ای آقا در روز
عاشورا بدن پاره پاره حسین را در زیر سم اسبان خود کردند و در بدن جعفر نود جراحت بود اما
در بدن حسین هزار و نهصد و پنجاه زخم بود همه از نیش بود **دویم از ایشان و**

وهب ابن جناب کلبی بود جوان بیباری بود و تازه عروسی نیز همراه داشت مادرش نزد
وی آمد و گفت ای فرزند نگاه کن که فرزند شافع قیامت چگونه در این صحرا بیکس و تنها مانده ای نور دیده
برخیز و خون خود را در محضر امام ایثار بریز تا آنکه بمرافقت آنجناب داخل بهشت شده و مرا در نزد فاطمه
زهرا سربلند نمائی الحاصل بعد از آنکه وهب اجازه خواست و رجزخوان روی بمیدان نهاد و جماعتی از آن اشقیا
روانه سقر ساخت و بنزد مادر آمد و گفت یا اماه ارضیت عنی یا مادر از من راضی شدی گفت خدا از تو راضی
شود از بحار بروایت منتخب عروسش گفت ترا بخدا قسم میدهم مرا در مصیبت خود محزون مکن و مرا بیوه و بیسر
منما پس وهب گفت رضای مادرم بهتر است از رضای تو مادرش گفت ای پسر اعراض کن از سخن عروس بدرستیکه
تو بشفاعت جد حسین فایض نمیشوی مگر برضای او و رضای من پس وهب خوشحال و مسرور بجانب میدان شتافت
و القتال محاربه کرد که لشکر اعدا بامان آمدند تا اینکه او را در میان گرفتند ملعونی از اهل کوفه دست راست
او را جدا نمود پس شمشیر را بدست چپ گرفته مشغول بجهاد بود که ملعونی از قبیله کنده دست چپ او را جدا
نمود پس زن وهب عمود خیمه را گرفته رو بمیدان آورد و صیحه بر وهب میزد تحریص و ترغیب میکرد و میگفت ای
وهب پدر و مادرم فدای تو باد در یاری حسین و حرم محترم او جنگ کن تا کشته شوی پس وهب گفت مرا منع
میکردی چگونه آمدی با من جنگ میکنی پس زن وهب بنا کرد بگریه کردن و گفت ای وهب امام حسین
جگرم را سوزانید و نکاه او که میفرمود و اغربتاه و اقلة ناصراه آیا در یک هست که بفریاد ما برسد و گریه
اهل بیت آنحضرت در خیمه ها من طاقت نیاوردم با ایشان بنشینم پس گفت زندگانی بعد از ذریه رسول
خدا حرام است آه آه یک دست دیگر در اینجا قطع نمودند از دست عبدالله طفل یتیم جناب امام حسن
بود الی آخره **سیم از انها عباس بن امیر المؤمنین**
بود و وقتیکه آن بزرگوار زاری و بیقراری تشنه کامان را دید بیطاقت گردید پس بر مرکب سوار شد
و نیزه خود را برداشت و مشکی برگرفت و روانه فرات گردید و چهار هزار خارجی که موکل آب فرات
بودند از هر جانب جناب عباس را احاطه کردند و سر راه بر او گرفتند انصاف تشنه لبان بر آن قوم بی
ایمان حمله نموده نصرت آسمانی قفا را بر خاک هلاکت انداخت تا اینکه هفتاد نفر از ایشان را بقتل رسانید
و مرکب بمیان فرات انداخت و از مرکب فرود آمد و مشک را پر آب کرد و چون از کثرت هوا و حرارت هیجا
تشنگی بر او غالب شده بود دست دراز کرد آب بیاشامد از تشنگی برادر و خاطرش خطور نمود و بیاد
اطفال و بخواطر او رده پس آب را از دست خود ریخت و گفت والله قطره از آب نمیخورم و حال آنکه آقا من
حسین و عیال و اطفال او تشنه اند این هرگز نخواهد شد که ایشان تشنه باشند من آب بیاشامم از آنجا

ریاض الشهاده نوشته که اورده اند مرکب جناب عباس نیز چون حال صاحب خود را بدان نهج دید که جناب عباس آب را ریخت نخورده انحیوان نیز سر خود را بالا کرده قطره از آب ننیاشامید پس جناب عباس مشک را ببدوش راست کشید به مرکب سوار شد ناگاه آن اشقیا سر راه بر او گرفتند جناب عباس با آن قوم بسیار محاربه نمود و راه می پیمود که شاید جرعه آبی بلب تشنگان رساند آه و اویلاه ناگاه یزید بن ورقاء ولد الزنا از کمین در آمد و حکیم بن طفیل نیز در آمد او را مدد کرد و ضربتی بران نور دیده حیدر کرار زد دست راست او را از تن جدا کردند آن شیر بیشه شجاعت از آن ضربت پروا نکرده مشک را بر دوش چپ کشیده و شمشیر را بدست چپ گرفته بر آن اشقیا حمله کرد پس آن علمدار لشکر شهدا و یادگار علی مرتضی با لب تشنه و جگر تفتیده و دست بریده و بدن مجروح با آن گروه جدال مینمود و در جنگ با کفار و یاری برادر بزرگوار خود داد مردی میکرد ناگاه ملعونی ضربتی بر آن مظلوم لب تشنه زد که دست چپ او را جدا کرد مشک را بدندان گرفت و بر کابها بر سینه رکاب را در میکرد از پهلوی خود **چهارم از ایشان آن دستهاست که جمال ملعون قطع نمود** شب بعد از عاشورا بطمع بند زیر جامه در چه حالت بود سر از بدن جدا و آغشته بخون و لباس غارت شده و باد و خاک و ریگهای صحرا را بر او افشانده مثل علی و جمیع از دوستان میکونید با تنصوت و هیئت بید اکردم نظرم به بند زیر جامه افتاد دست دراز کردم بکشایم دیدم که ب بسیار محکم آورده بسعی بسیار کره او را گشودم دیدم آن مظلوم دست راست خود را آورد و بند زیر جامه را گرفت هر چه سعی کردم آن بند را از دست آن مظلوم بگیرم نتوانستم پس شقاوت مرا واداشت تحصیل حربه که قطع نمایم دست آن مظلوم را پس قطعه شمشیری یافتم آوردم بند دست آن مظلوم انقدر زدم که دست او را جدا نمودم پس دست دیگر زدم که گره بند زیر جامه را واکنم دیدم دست چپ خود را آورد بند زیر جامه را گرفت باز انچه سعی نمودم که دور نمایم دست آنجناب را نتوانستم بهمین قطعه شمشیر انقدر زدم که دست چپ او را قطع نمودم پس دست دراز کردم که بند او را بکشایم ناگاه دیدم که زمین بلرزه آمد و آسمان بتزلزل و صدای شورش و غوغای عظیم شنیدم که قایلی میگفت وا ابناه وامقتولاه وا ذبیحاه واحسیناه واغربتاه یا بنی قتلوک و ما عرفوک و من شرب الماء منعوک بوحشت عظیم صیحه زدم خود را در میان کشتگان انداختم دیدم سه مرد و بکزن ایستاده و خلایق بسیاری دور ایشان ای عزاداران مادر آنجناب فاطمه زهرا بود و آن سه مرد جد او محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی بودند انحاصل پیغمبر خدا او را در اغوش گرفته میفرمود فدیتک یا حسین بجدا قسم که آنسره من بر من بیم سر از بدن تو جدا و جبین تو بخون آغشته دیدن از کلوی تو جاری پس آنجناب ملاحظه دست آنجناب نموده دید که دستش جدا شده

فرمود یا بنی من قطع یدک الیمنی و مان اکتفا نکرده دست چپ تو را نیز قطع کرده آه آه پیغمبر خدا از زهرا بفهمید پنجاه زخم بنیر سید آن مظلوم عرض کرد ای جد بزرگوار جمال از مدینه با من همراه بود بجهت بند زیر جامه دستهای مرا قطع نمود و شما را دید خود را در میان کشتگان انداخت چون رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلمات را شنید گریه بسیاری نمود بمیان کشتگان تفحص جمال نمود همینکه نظر شریف بران ستمکار شقی افتاد گفت ای جمال ترا با من چه کار است قطع میکنی دستهائی که جبرئیل و ملائکه خدا بسیار او را بوسیده اند و تبرک جستند اهل آسمانها و زمینها آیا کفایت نکرد آنچه ملاعین کوفه بان کردند از ذلت و هتک حرمت زنان و نهب نمودند بعد از اینکه در پس پرده ها بودند خدا اند روی ترا ای جمال سیاه کند در دنیا و اخرت و دو دست و دو پای ترا قطع کند و لنعم ما قال **نظم** یا بنود پس بریدن انگشت بخاتم تا انکه قطع دست نمود ساربان تو

مجلس چهاردهم از شهداء کربلا

چهار نفر عیال همراه داشتند التماس نمود زن وهب که در سلک کنیزان خواهران امام حسین علیه السلام باشد و اهل زن حبیب با مسلم بن زهیر کربلا و ایستادگی زن وهب که از جمله کنیزان باشد و گفتگوی زن علی بن مظاهر با او عودت بابیه

من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی انصار الله السلام علی انصار رسول الله السلام علی انصار حجة الله السلام علی انصار آل الله هنیئا لهم این مثلهم کالجبل لا تحرکه العواصف ولا تزلزله القواصف و این مثل نسوانهم کامرأة زهیر و ام وهب و زوجة علی بن مظاهر حیث بذلن مهجهن و ساعدن سادتهن کرجالهن رحمة الله علیهن و لعنة الله علی اعداء آل محمد من الانس والجن اجمعین **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه سلام بر انصار اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله کو ارا باد بر ایشان کجا است مثل ایشان و بودند مانند کوه محکم که از وزیدن باد خلاف بحرکت و اضطراب در نیاید و از سختی زلزله و رعد و برق و صاعقه در هم نشکنند کانوا مقیمین عند حجة الله و کجا پیدا میشود مانند ایشان از زنها ایشان مثل زن زهیر و مادر وهب و زوجه او و زوجه علی

السلام علی انصار دین الله

بن مظاهر مهلی برده اکنا خویش جانهای خود را بر سادات خود نثار بذل نمودند رحمت خدا باد بر ایشان بلی از کتب
مصایب خیار بنظر رسیده که زن شهداء کربلا چهار نفر عیال همراه داشتند زهیر بن قین چنانچه از بحار و مهیج
و مجمع المصایب جماعتی از بنی فزاره و بجیله که ما با زهیر بن قین هم سفر بودیم در سالیکه از مکه مراجعت
نمودیم در پشت سر امام حسین منزل می نمودیم تا آنکه آنحضرت در منزلی نزول نمودند و ما در نزدیکی
آنحضرت منزل نمودیم مشغول بطعام خوردن بودیم ناگاه رسول فرزند رسول خدا صلی الله علیه
و آله آمد زهیر گفت که فرزند پیغمبر خدا ترا می طلبد پس ما همگی آنچه در دست داشتیم واگذاشتیم بعد از
آن زوجه زهیر که دیلم دختر عمرو بود گفت سبحان الله ای زهیر فرزند رسول الله ترا می طلبد تو هنوز
نشسته برخیز و بخدمتش برو پس زهیر متوجه زوجه خود شد گفت ای یار غمگسار من در خدمت فرزند
رسول خدا عازم کارزارم تا جان خود را نثار راه او سازم ترا هم حقی که در ذمه من باقی و برقرار است از
مال من بازیافت و برقرار است مال من بردار و مرا حلال کرده با اهل خود ملحق شو نمیخواهم که بسبب من ترا
محنتی رسد بروایتی آن زن گفت ای زهیر من هم که از تو جدا نشوم چنانچه تو میخواهی در نزد خاندان رسالت
باشی من هم میخواهم که در ملازمت دختران فاطمه زهرا اگر خدمت کاری بنمایم پس زهیر او را دعا کرده و
در رکاب فرزند رسول خدا بودند و در وقت شهادت زهیر زنش از او استدعا کرد که از جناب سید
الشهدا علیه السلم استدعا نماید که او را با خواهران خود سپرده از جمله کنیزان خود شمارند پس زهیر
از آنجناب استدعا نمود آنحضرت نیز قبول نموده او را نیز بجناب زینب خاتون سفارش نمود ای عزیزان
اصحاب مظلوم یکنفر دو نفر جمع میشدند اما لشکر مخالف هزار چهار هزار شهوار است که ملاعین کوفه
پی در پی نعل نبسته میکردند بکربلا می آمدند هر دسته که میرسید با طبل شادیانه میزدند چون عصر
تاسوعا شد شمر ولد الزنا با چهار هزار مثل خود رسید با طبل شادی زدند جناب علی اکبر از پدر بزرگوار
پرسید که ای پدر باز چرا طبل میزنند سید الشهدا علیه السلام فرمود که شمر با لشکرش وارد شدند
علی اکبر عرض نمود ای پدر چرا ما ناصر و معینی نداریم پس اعانت کنندگان ما کی میرسند حضرت
فرمود می آیند بعد از زمانی دیدند از سمت کوفه گردی نمایان شد حضرت فرمود اینها ناصر و اعانت
کنندگان ما هستند تا نزدیک رسیدند دیدند دو نفر پیر ریش سفید یکی حبیب دیگری مسلم
عوسجه هر زمان قدم برمیداشتند میگفتند غریب حسین بیکس حسین مظلوم حسین دوم

زن هلال بن نافع بود

در وقت میدان رفتن هلال زن او التماس
کرد که مرو و مرا بیوه مگذار چون آنحضرت از گفتگوی آن ضعیفه مطلع شدند فرمودند ای هلال

جانب زن و جوانی را الی آخر

سیم زن وهب بن حباب کلبی بود

خلاصه مطلب وهب در وقت وداع آمد عروس
را وداع نماید گفت که التماس آن دارم که بقضای الهی راضی شوی و در این بلیه صبر نمائی عروس گفت ای عزیز
جان جمیع عالمیان فدای تو سر شهید باد هر گاه بر زنان جهاد جایز میبود جان خود را فدای فرزند رسول خدا
می نمودم لکن از تو توقع آن دارم که در حضور شاه مظلوم ما عهد نمائی که بی من قدم در بهشت نگذاری و در روز
قیامت مرا باز طلبی و از آن بزرگوار نیز طلب نمائی که مرا نیز از جمله کنیزان شمرده بجناب زینب سفارش نماید وهب
قبول نموده هر دو بخدمت آن شاه کم سپاه آمد آن عروس عرض کرد یابن رسول الله یقین دارم که شهید راه تو میشود که
از مرکب افتاد حوریان سر او را در کنار گرفته غبار از رخسارش پاک خواهند نمود حاجتم اینست که مرا در روز
قیامت باز طلبد بی من در بهشت قدم نگذارد و استدعا از شما دارم که مرا بخواهران خود بسپاری که از جمله کنیزان ایشان
سرور شهیدان و اهل بیت و پریشان از سخنان آن زن نالان و گریان شدند وهب عرض کرد که یابن رسول الله
گواه باش که بی او قدم بجنت نگذارم و شما نیز او را بخواهران حرم سرای عصمت و طهارت بسپارید حضرت قبول نمود وهب
دوان بکارزار رفت

چهارم همراه ایشان زوجه علی بن مظاهر بود

و آن بر سبیل اجمال اینست که در شب نهم محرم نصف شب سید الشهدا علیه السلام از خیمه بیرون تشریف
آوردند و تکیه بر شمشیر خود نموده کرسی گذاشتند و بر کرسی قرار گرفت همه اصحاب جمع شدند و خطبه
در نهایت بلاغت و فصاحت ادا نموده و در آخر خطبه فرمودند یا قوم شب شما را فرو گرفته فاتخذوا
سبیلا هر کدام راهی بگیرید بروید بخدا قسم که اگر این لشکر بمن ظفر بیابند شما را هر که بدیدند نمی
پس حبیب برخواست گفت یابن رسول الله دوست میدارم اینکه کشته شوم پس باز کشته شوم تا هفتاد
مرتبه هرگز از شما مفارقت نخواهم کرد و سایر اصحاب آنحضرت نیز قریب بهمین مضمون کلماتی ادا کردند آنجناب
همه را جزای خیر دادند بعد از آن فرمود که آگاه باشید هر کس در منزل خود زنی داشته باشد او
برا علت پس یکنفر از اصحاب برخواست عرض نمود چرا چنین گفتید یابن رسول الله فرمود
که زنهای ما را اسیر خواهند نمود و من میترسم زنهای شما را از اسیری پس برخواست از اصحاب آنحضرت
علی بن مظاهر رفت بخیمه خود چون نظر زوجه اش بر وی افتاد برخواست بجهت تعظیم او و تبسم نمود
فقال الهادی التبسم پس علی بن مظاهر بزنش گفت که واگذار تبسم را که زمان ما شادی و سرور
نیست زوجه اش گفت یابن مظاهر بدرستیکه من شنیدم که غریب فاطمه خطبه میخواند نشنیدم بود
مثل از اینکه در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم در آخر خطبه همهمه نفهمیدم چه فرمود
پس علی بن مظاهر گفت آنحضرت فرمودند کسیکه در خیمه اش زنی باشد بفرستد بجانب اهل او

چه عرض نمود بد گفت ما عرض کردیم چرا بر کردانیم فرمودند زنهای ما را اسیر خواهند نمود و من میترسم از زنهای شما
با سیری از زن صالحه گفت پس توجه میکنی علی گفت بیا بر هم پیش بنی اعمامت پس از زن برخواست و سر شرا کو
بسوی خیمه و گریست گریستن شدیدی و گفت انصاف نکردی با من ای پسر مظاهر ایا تران تسلب زینب از زما
من علی را سیما ایا خوشحال میکند ترا که لباس زینب را غارت نمایند و مقنعه از سرش بر دارند و من مستور و سرور
باشم و ایا خوشحال می کند ترا ای بن مظاهر از تسلب سکینه قرطها من اذنیها ای پسر مظاهر که هر دو گوشوا
سکینه را از دو گوش در آورند و انا ازین فی قرطی و من زینب بر خود نمایم بگوشوارهای خود و یا مستور
میشوی که لباسهای دختر رسول را غارت نمایند و من در خانه خود با آرام دل و بخواطر جمعی مشغول باشم ایا تو
خواهی که در روز قیامت در نزد رسول خدا روسفید باشی و من در نزد فاطمه زهرا روسیا باشم لا و الله
نه قسم بخدا شما مردها جانهای خود را بمردان ایشان فدا نمائید و ما زنها جانهای خود را فدای زنان ایشان
می نمائیم پس علی بن مظاهر برگشت بخدمت حضرت امام حسین علیه السلام و عرض کرد ای مولای من ابا و ما
میشما اسدیه بجانب خویش و اقارب خود رفتن را ابا که در نظر ندارد چیزی بجز از مواسات شما حضرت فرمود خدا
تعالی شما را اخیر جزا بدهد از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مروت بعید است و رافتان از اهلش
و مروت نیست ذلیل شدن عزیز **مجلس پانزدهم** الا لعنة الله علی القوم الظالمین

با شدت گریه نمودن سکینه خاتون در چهار مجلس و پرسیدن زینب چرا گریه میکنی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بعظایم مدیکبا
الحسین و اجل رزیتنا بجسایم رزیات الحسین و اطفاء نیران سیئاتنا بقطرات و عبرات الحسین و ا
اسفا مما جری علی البنین و بنات الحسین و هم ما بین من نخش وجهها بیدیها و من تنزع قرطها من اذنیها
و بین من یستجیر فلا یجار و یستنصر فلا ینصر سیما ابنته الصغیرة التی اصابتها سهام الدهر و لیس لها شغل
الا البکاء بدوام الدهر و ناحت علی ابیها فی اللیل و النهار و لکن اشد هذا اربع و لعنة الله علی ظالمی آل محمد اجمعین
الی یوم الدین **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه ای تاسف نسبیا از مصائبی که وارد آمد بر فرزندان
و دختران سید مظلومان و حالت ایشان این بود که بعضی بد و دست رویهای خود را میخراشیدند و بعضی
را گوشوار از گوشها او می کندند بعضی طلب میمونیا دهند را کسی اعانت او را نمیکرد خصوصا
سکینه مظلومه دختر امام مظلوم که مصیبتهای روزگار بان صغیره وارد آمده بود شب و روز در مفارقت

در غم
پدر بزرگوار نوحه و گریه میکرد ولکن در چهار جا بشدت گریه می نمود **اول** در شب عاشورا میگوید در میان
خیمه نشسته بودم که از پشت خیمه صدای گریه شنیدم و چون از خیمه بیرون آمدم دیدم پدرم نشسته و اصحابش
دور او نشسته باشند پس پدرم فرمود که شما آمدید با من بجهت اینکه من بسوی جماعتی میروم که با من بیعت کرده اند
بدل و زبان و حال می یابید که شیطان بر ایشان غالب شده و خدا را فراموش کرده اند و حال ندارند
که ایشان را مقصدی نیست مگر کشتن من و یاران من و اسیر کردن زنان من و غارت کردن ایشان اموال من
و من میترسم که شما اند انید یا دانید و شرم کنید مکر و خدعه نزد ما اهل بیت حرام است پس هر کس کاره
باشد رفتن را با ما بر کردد در اینوقت که شب پرده ایست و کسی بکسی نیست و کسی که بکسی نیست و کسی که یاری کند ما را
بجان خود با ما خواهد بود در درجات عالیه جنان سکینه خاتون میگوید والله ما اتم کلامه و تفرقت القوم
من عشرة و عشرین بخدا هنوز کلام آنجناب تمام نشده بود که جماعتی از بیوفایان کوفه که بطمع دنیا آمده
بودند طریق بیوفائی را پیش گرفته دسته دسته در از بیابان متفرق شدند چون این را دیدم برگشتم بخیمه و
اشک از دیدهایم میریخت عمه ام ام کلثوم را دید و گفت ترا چه میشود قصه را نقل کردم چون این را شنید
ناله و وا ابتاه و اجداه و احسناه و احسیناه و اقلة ناصره بر آورد و میگفت نمیدانم چگونه از دست دشمنان
خلاص خواهم شد کاش ایشان راضی میشدند که بعوض برادرم ما را هلاک میکردند **دویم** در غم

کریه او وقتیکه سید مظلومان بدن پاره پاره شبیه پیغمبر علی اکبر را بسمت خیمه ها آورد

و خود آن بزرگوار با دیده اشکبار داخل خیمه شد با طراف خیمه نگاه میکرد و گویا جای نشستن علی اکبر را نظر
میکرد و در آنحال سکینه خاتون پیش آمد و گفت ای پدر بزرگوار چه واقع شده است که خبر مرگ خود را با
میدهی و اشک از دیدها میباری و کجاست برادر من علی اکبر حضرت فرمود برادر تو علی اکبر را این قوم لئیم کشتند
سکینه این خبر وحشت اثر را شنید فریاد کشید و اخاه و امهجة قلباه وا از شدت کدورت و بیتابی خواست
که از خیمه بیرون برود حضرت او را مانع شد و فرمود ای سکینه صبر کن بی تابی مکن سکینه عرض کرد
یا ابتاه کیف تصبر من قتل اخوها و شرد ابوها ای پدر بزرگوار چگونه صبر نماید کسی که مانند علی
اکبر برادرش را کشته باشند در اندوه و کدورت باشد پدر او هم چنین است در این صورت صبر و شکیبائی
مشکلست **سیم گریه او در وقت وداع پدر بزرگوار** همراه

بجز همراه بزرگوارش سکینه پیش آمد و

وگفت ای پدر بزرگوار بمرگ راضی شده‌ام تا بکربلا بمانم

ان امام غریب گریست و فرمود ای نور دیده من هر کجا باو روی تا ندارد یقین هر گرا بر خود قرار میدهد دخترا و
همه کس خداست و رحمت خدا در دنیا و عقبی از شما جدا نخواهد شد پس ان امام مظلوم فرزند خود را
برکشید و او را بر سینه خود چسبانید و باستین اشک از دیده ان نور دیده خود پاک میکرد **نظم**
سیطول بعدی یاسکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی ای نور دیده ای سکینه بدانکه چون من شهید
شوم و مرا مراد زیاید بعد از من گریه تو دور و دراز خواهد شد پیوسته از دوری پدر گریه خواهی کرد
نظم لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ما دام منی الروح فی جثمانی ای سکینه دل مرا باشک دیده خود سوزان
واز گریه حسرت خود اتش بر دلم مینداز و مادام که روح در بدن منست و زنده ام گریه مکن **نظم** فاذا قتلت
فانت اولی بالذی تاتینه یاخیرة النسوان هر گاه من کشته شوم و بقتل او رسیدم تو سزاوارتری بگریستن ای
بهترین زنان

چهارم گریه امام مظلوم در مجلس یزید لعین وقتیکه نظر زنی مرتدی بر سکینه مظلومه افتاد

که رویش باستین از نامحرمان پوشیده و از دیده اش سیل سرشک جوشیده بر سید این دختر کیست وانیقد
گریه چیست این سخن آن ملعون بدتر اتش افروز دل سکینه شد و چنان گریه گلویش را گرفت که نزدیک بود روح از
بدنش مفارقت نماید یزید لعین گفت بسکینه چرا اینقدر گریه میکنی گفت چگونه گریه نکنم و حال آنکه جاری ندارم
که روی خود را از تو و نامحرمان دیگر پنهان سازم آن ملعون گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را که چه قدر قلب او در حق
اولاد رسول و مشاهدات سخت است ای عزادار تعجب از سؤال این ملعون نیست که چرا گریه میکنی ای ولد الزنا سکینه چگونه می تواند
گریه نکند با همه این مصایب مانند امام حسین علیه السلام پدر مهربانش شهید و مانند علی اکبر برادر نوجوانش بدن
پاره پاره بخون خویش غلطان و خود با عمها اسیر در مجلس نامحرمان و سر پدر بزرگوار با سر عمها یاران در برابر دشمنان

مجلس سیزدهم در تمام شدن ابها از خیمهای در دهم محرم و عطش اطفال و تشنه برگشتن چهار نفر از شریعه فرات وابرو ریختن بجهة اطفال اهل بیت و ریختن آب بر زمین و تشنه ماندن ایشان

و رسیدن تیر بدهان تشنه امام حسین علیه السلام

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی رفع مدارجنا بالحزن والبکاء فی عزاء الحسین و
محی سیئاتنا بقطرات عبرات الحسین علیه السلام و فضل مجالسنا بذکر مصائب الحسین علیه السلام و شرفنا
علی سایر الامم بالدخول فی زمرة اولیاء الحسین علیه السلام والصلوة والسلام علی محمد سید المرسلین جد
الحسین علیه السلام و علی علی امیر المؤمنین ابی الحسین و علی فاطمة سیدة نساء العالمین ام الحسین علیه
السلام و علی الحسن بن علی اخ الحسین علیه السلام و علی اصحابه السعداء والشهداء السالکین مسالک
الحسین الذین هم وردوا الشریعة و وصلوا الفرات و رجعوا منه عطشانا کمولاهم الحسین اللهم العن علی
الکفرة والفجرة من اعداء الحسین **وبعد** حاصل مضمون بعضی از فقرات خطبه ان است اصحاب شهدا
سعادتمند در طریق حق سلوک نمودند مانند سلوک حسین انجنان کسانی که داخل شریعه فرات شدند تمام
بهمان نفر تشنه بیرون امدند از فرات **اول** بریر بن خضیر همدانی بود چنانچه ابن نما از بعضی از ثقات از سکینه خاتون
فرمود در روز نهم ماه محرم تشنگی بسیار بما غلبه نمود و ابها تمام شد و ظرفهای ما افتاده و مشکها
خشک شده بود از شدت حرارت چون نزدیک بغروب شد بسیار تشنه شدم و بعضی از دخترها نیز تشنه
بودند پس من رفتم بنزد عمه ام زینب از تشنگی خود و او را خبر دادم شاید ابی برای ما نگاه داشته باشد
چون بخدمت عمه ام زینب رسیدم دیدم در خیمه خود برادر شیرخواره مرا در بغل گرفته گاهی می نشیند
و گاهی برمیخیزد و ان طفل شیرخواره مانند ماهی در میان اب اضطراب می نماید و ناله میکند و عمه ام
میگوید صبرا صبرا یابن اخی و انی لک الصبر و انت علی هذه الحالة المشوهة صبر کن صبر کن ای فرزند برادرم
و کجاست از برای تو صبر و حال انکه بر اینحالت بد هستی اه اه دشوار است بر عمه تو صدای گریه ترا بشنود و
نتواند بتو نفع رساند سکینه میگوید چون اینها را شنیدم صدا بگریه بلند نمودم عمه ام فرمود سکینه
گفتم بلی گفت چرا گریه میکنی گفتم بحالت برادر شیرخواره ام و تشنگی خود را اظاهر نکردم که مبادا غم عمه
زیادتر شود گفتم ای عمه جان هر گاه مرا میفرستی بخیمه بعضی از عیالهای انصار شاید نزد ایشان ابی پیدا
شود پس عمه ام برخواست و دست ان طفل را گرفت و من همراه وی رفتم بخیمه پسر عمو بخیمه حضرت امام حسین
و فرستاد بخیمهای انصار شاید در نزد ایشان ابی پیدا شود و نزد ایشان هم ابی ممکن نشد پس عمه ام مایوس
شد برگشت بخیمه خود و با او بودند قریب ببیست نفر از اطفال پسر و دختر و شروع نمودند بگریه و زاری و ما
نیز گریه میکردیم پس ناگاه یکنفر از اصحاب دیدیم که او را بریر همدانی و سید القراء می گفتند مطلع شده در
گریه ما را شنید خود را بر زمین انکند و خاک بر سر و صورت میریخت و اصحاب خود را صدا کرد و گفت ای شما

چیست اما مردی تشنه که دختران فاطمه زهرا از تشنگی هلاک میشوند قائمه شمشیر در دست ما باشد نه قسم بخدا
خیری نیست در زندگانی ما بلکه باید پیش از ایشان بمیریم بعد از آن چهار نفر مشکی برداشتند قصد فرات نمودند چون موکلان
ایشان را دیدند گفتند کیستید بریر گفت منم و ایشان اصحاب منند تشنگی بر ما غلبه نموده آمده ایم آب بخوریم گفتند
همین جا باشید تا بر رئیس خود معلوم کنیم رفتند و بریر با رئیس ایشان قرابتی بود گفت بگذارید آب بخورند همینکه داخل
فرات شدند بریر گفت بخاطر بیاورید تشنگی اطفال حسین را و آب نخورید و تعجیل نمایید شاید آبی بلب تشنه آنها
برسانیم اصحاب بریر گفتند قسم بخدا آب نمیخوریم پیش از آنکه سیراب شوند اطفال اهل بیت ظالمان مطلع شدند بریر
خود معلوم کردند آن ملعون گفت بگذارید پیش آنها احاطه کردند اصحاب بریر را بریر با اصحاب خود فرمود یکی از شما این مشک را
بدوش بکشد و ما این قوم را منع میکنیم پس یکنفر مشک را بدوش خود می کشید آن ملاعین بجانب تیر انداختند گذاشتند
تیر آمد بر بند مشک خورد و از روی کند شته بدوش آن شخص نشست و خون جاری بقدر نهایش چون مشک را بحضور امام
کردند دید که سالم است گفت حمد خدا را که گردن مرا که دارنده مشک نمود چون بریر دید که آن ملاعین دست بر نداشتند
بصدای بلند ندا کرد وای بر شما ای اعوان و اولاد ابی سفیان شرم نمیکنید و الان وقت هجوم از اصحاب حضرت امام حسین علیه
صدای بریر را شنیدند پس سوار شدند بجانب ایشان روانه شدند چون آن ملاعین ایشان را دیدند برگشتند بریر
مشک را نزد خیمه گذاشت و گفت بنوشید ای ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن اطفال تشنه همینکه
اسم آب را شنیدند صیحه کشیدند بر بالای زبری ماء آب رو ریختند پس خود را افکندند بر سر مشک بعضی در بغل میگرفتند و
بعضی صورت خود را با او میمالیدند بعضی سر دل بسینه ها چون از دحام ایشان بسیار شد دهن مشک باز شد آب بر زمین
ریخت پس صیحه و ناله اطفال بلند شد آب بر زمین ریخت ای بریر پس بریر گفت آب شریعه فرات داخل شده و تشنه بیرون
آمده و اطفال نیز از مشک آب نیاشامیدند **دوم جناب عباس بود**

که داخل شریعه فرات شد مشک را پر آب
کرد چون از گرمی هوا و حرارت هیجا تشنگی
بر او غالب شده دست دراز کرده که آب
بیاشامد تشنگی برادر لب تشنه خود و عیال و اطفال

از تشنه لب بخاطر آورده و آب از دست خود ریخت از فرات تشنه بیرون آمد از صاحب ریاض الشهداء نقل کرده اند که مرد

جناب عباس چون حال صاحب خود را بدان نهج دید هم او هم سر خود را بالا کرده قطره از آب نیاشامید پس جناب عباس
از مشرعه بیرون آمد آنکافران اطراف آن بزرگوار را گرفته تیر بارانش کردند بجهت آنحضرت خود آب خورد و نه کسی دیگر
از آن مشک آب خورد **سیم از آنها شبیه پیغمبر علی اکبر**
بود صاحب منتخب شهادت علی اصغر را چنین روایت کرده که چون جناب عباس شهید شد سپاه
کفار هجوم آوردند بحضرت امام حسین علیه السلام پس آنحضرت آن طفل را در برابر لشکر آورده فنادی هل من
معین یعیننا و هل من ناصر ینصر آل محمد الیها ایا احد هست که جرعه آبی باین طفل دهد که طاقت تشنگی
ندارد پس جناب علی اکبر برخواست عرض کرد مرا رخصت دهی تا ظرف آبی برداشته بفرات و اسب خود را اند
بفرات رساند مشک پر آب کرده بجانب حضرت امام حسین علیه السلام آمد گفت ای پدر جان این است
بیاشامان برادرم را و اگر چیزی بماند بریز بر من که بغایت تشنه ام پس جناب سید الشهداء علیه السلام
کرسی آن طفل را بر ران خود نشانید و ظرف را نزدیک دهان آن طفل برد خواست بیاشامد ناگاه
تیر نهر الوی بحلق آن طفل نشست شهید شد پیش از خوردن آب پس حضرت گریست و ظرف آب را بدور انداخت
رو باسمان کرده گفت الها تو گواهی کشتند شبیه ترین خلق را برسول الله **چهارم حضرت سید**
الشهداء علیه السلام از شدت تشنگی
متوجه نهر فرات گردید و نزد ابی الاعور سلمی ملعون و عمرو بن الحجاج لعین که با چهار هزار نفر لعین موکل
آب فرات بودند حمله کرده و آن ملاعین را از سر آب فرات دوانید و با ذو الجناح داخل آب فرات شد چون
ذو الجناح سر خود را فرود برد که آب بیاشامد تشنگی خود را تسکین دهد امام لب تشنه بذو الجناح فرمود
انت عطشان و انا عطشان و الله لا اذوق الماء حتی تشرب یعنی ای ذو الجناح تو تشنه و من هم تشنه ام بخدا
وند عالم قسم که قطره از آب نخواهم آشامید تا آنکه اول تو بیاشامی پس چون ذو الجناح این کلام را از آن
بزرگوار شنید سر خود را کشید آب نمی آشامید مثل کسیکه کلام آنجناب را فهمیده باشد پس آن غریب وحید
فرمود که ای ذو الجناح تو آب بیاشام من نیز آب می آشامم پس دست مبارک را بلند کرد و کفی از آب
داشت که روزه از روزه افطار نماید که ناگاه ملعونی فریاد زد که یا حسین تو آب میخوری و حال آنکه با سیری
برده شد حرم محترم تو پس آنحضرت چون این کلام را شنید از شدت غیرت و حمیت آشامیدن آب را
ناگوار آمد پس آب را بریخت چون شیر خشمناک حمله بر آن لشکر بی باک فرموده صفوف ایشان را در هم
شکست و خود را بخیمه بکسیار رسانید دید که خیمه ها سالم است پس آن غریب بیکس داخل خیمه ها شد تا اهل
و عیال خود را وداع نماید در بعضی از روایات هست که آن امام تشنه لب خود را با آب فرات رسانید کفی

ازآب برداشت خواست که بیاشامد از تشنگی اطفال براند یشید بر بخت و در بعضی از روایات هست که
ان امام تشنه لب خود را باب رسانید کفی از آب برداشته خواست که بیاشامد از تشنگی اطفال براند یشید
بر بخت و در بعضی از روایات هست که کفی آب پیش دهن مبارک اوبرد هنوز قطرهٔ بحلقش نرسیده که حصین
بن نمیر تیری بر دهن مطهر او زد و آب مضیب او نشد اما دهان انحضرت از زخم تیر پرخون میشد و بیرون
می افکند آه آه کدام دهان و کدام لبها اندکه همیشه پیغمبر خدا می بوسید ان لبهاکه بوسه گاه فاطمه زهرا
آنها را می مکید پس دشمنان حمله میآوردند تن نازنین امام مظلوم را مجروح میکردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس هفدهم در وقعه شدن عقد آدم و حوا در بهشت و جاری شدن عقد فاطمه علیها السلام در آسمان چهارم و وداع سید الشهدا علیه السلام قبرهای برادر و جد خود را از قبر و عروسی فاطمه در کربلا و جهات قاسم و بیان تسویه خیمها و وقوع عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه و تجارت شام و مهیا شدن اوو حرز جبرئیل برآ از بهشت و معجزات انحضرت در راه شام و گفتگوی سهل با میسره و ترتیب مجلس خدیجه و عقد و شهادت جناب قاسم

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله اقرارا لنعمته انه لا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته وصلی الله علی سید بریته والاصفیا من عترته وقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم **بدانکه** نکاح از جمله چیزهائیست که خداوند عالمیان امر کرده است بآن

خویش را و پسندیده است حتی ان المتزوج بمجرد نصف دینه کسیکه عقد نماید حفظ نمود نصف دین خود را
اما در عالم چهار عقد خوانده شد یکی در بهشت و دیگری در آسمان چهارم و یکی در مکه و دیگری در کربلا

اما اول عقد آدم و حوا بود در بهشت

وقتیکه خلاق عالم حضرت آدم را خلق کرد و خواب را براو مستولی کرده و از بقیه طینت آدم حوا را افرید و حوا نیز بصورت آدم بود در حسن و جمال و هفتصد گیسو داشت و هر یکی مرصع و مایزوت بید و حنا در دستها و رقیق الجلد و رنگش اصفا واحسن صوتا من آدم واصفا سنا وافتح منه عینا واقنی منه انفا وانکشتها لطیفه تر و کفها نرم تر و چون خداوند خلق کرد حوا را نشاند او را در کنار آدم چون بیدا شد حوا را در کنار خود دید گفت کیستی تو گفت منم حوا خدا مرا برای تو خلق فرموده آدم گفت چه نیکو ست خلقت تو پس حقتعالی وحی نمود بسوی آدم که این کنیز منست و تو بنده من و شما را افریدیم از برای من و که نام ان بهشت است پس مرا بپاکی یاد کنید و حمد و سپاس من بگوئید پس انبی آدم خواستکاری کن حوا را از من و مهرش را بده آدم گفت پروردگارا مهرش چیست فرمود مهرش اینست که ده مرتبه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد صلی الله علیهم پس حوا را تزویج نمود فکان الولی رب العالمین والخطیب جبرئیل الامین والشهود الملائکة المقربین والزوج آدم ابو النبیین والزوجة حوا فنثرت الملائکة علیها نثار الجنة

اما دوم عقد علی و فاطمه سلام الله علیهما

که حقتعالی امر کرد ملائکه را که مجتمع شدند در آسمان چهارم نزد بیت المعمور و حقتعالی رضوان خزینه دار بهشت را امر کرد که منبر کرامت را نصب نماید در نزد محراب بیت المعمور پس وحی کرد بسوی ملکی از ملائکه محجب که او را راحیل میگویند در میان ملائکه خوش زبان و نیکو بیانتر از او نیست پس راحیل بر منبر برآمد و حمد و ستایش حقتعالی کرد بمحامد که سزاوار عظمت و جلال او بود و صدای فرح و ثنای او بر جمیع آسمانها و ساکنین ان برآمد جمیع اهل سموات ساکت شدند بعد از حمد و ثنای پروردگار عالمیان گفت بدرستیکه اختیار کرد خداوند جبار و برگزیده پسندیده خود را برای کنیز خود که بهترین زنان و دختر بهترین پیغمبران و اشرف مرسلانست پس پیوند کرد حبل ان پیغمبر را بحبل مردی از اهل او که مصاحب او و سنت مبارک کننده است بسوی دین و ملت او و علی بن ابیطالب که پیوند یافته است بفاطمه بتول پس حقتعالی گواه گرفت ملائکه را بر تزویج علی و فاطمه علیهما السلام پس امر کرد درخت طوبی را که انچه حلی و حلل و در سفید و یاقوت قرمز و زبرجد سبز و مروارید تر بر سر ایشان نثار کن و چون درخت طوبی جواهر تر خود را نثار کرد پس حوریان جنان از مکانهای خود برجستند با کمال

وجد سر ورانها را از دست یکدیکر میربودند از روز تا روز قیامت و زعوالم جنت برای یکدیکر تحفه میفرستند و میکویند این تحفه حضرت خیر النساء فاطمه زهراء است و هر یک از حوریان که زیاده از دیکری بره رشته بود بر دیکری فخر مینمود و از جمله نثار آن بود آن در که در مسجد کوفه یافت شده بود چنانچه شیخ بهاء الدین رحمه الله علیه از والد خود نقل کرده که در عصر ما در مسجد کوفه در سرخ رنک یافته شد و در آن این شعر نوشته شده بود بعینه که معلوم بود که از عمل آدمیان نبود انا در من السماء نثروني یوم تزویج والد السبطین منم در که در روز تزویج فاطمه زهراء مرا از آسمان نثار کردند کنت اصفی من اللجین بیاضا صبغتني دماء نحر حسین رنک من از نقره سفیدتر و صافتر بود لکن خون حلقوم حسین مرا سرخ کرد و آن رنکی که داشتم بر طرف شد و از حضرت صادق ع روایت شده است که اگر حقتعالی امیر المؤمنین را خلق نمیکرد هر اینه از برای فاطمه کفوی نبود در روی زمین و ابن شهر اشوب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حقتعالی وحی کرد بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که من از جانب علی بهشت را و ثلث دنیا را تمام بعوض مهریه فاطمه بخشیدم و از برای او چهار نهر مقرر ساختم نهر فرات و نیل مصر و نهروان و نهر بلخ پس نهر فرات که مختص بفاطمه بود بذریه فاطمه قطره ندادند از اضطرار کار بجائی رسید تا آنقدر طفل را بدست گرفته از لشکر کوفه و شام قطره از آب فرات که مال مادرش بود خواست عوض آب باب تیر و پیکان سیرابش نمودند و هم دریغ نیامد که در مهر فاطمه بود امت جفاکار روی زمین را بذریه اطهارش تنگ گرفتند که نور دیده فاطمه لابد و ناچار مانده بعد از زیارت مرقد مطهر جد بزرکوار و مادر علیا مقدار و برادر والا تبار رضی الله عنهم اراده مراجعت بمکه معظمه نمود در دل شب آن شفیع عاصیان از برای وداع روانه جانب قبر مادر گردید که چون نزدیکی قبر مادر رسید بصدای حزین کفت السلام علیک یا اماه ولدک یودعک سلام الهی بر تو باد ای مادر بزرکوار اینک فرزند تو حسین وداع میکند ترا و داعی که دیکر در آن بازکشت نیست تمام این وداع آخر است بعد از این فرزند تو حسین بر سر قبر تو نخواهد آمد صدای او را نخواهی شنید آه آه جان شیعیان بفدای مظلومیت ابی عبد الله که در روز عاشورا در وداع آخر با اهل بیت در بدر و خواهران خون جکر بمثل وداع مادر روحی له الفدا نمود که اهل آسمان و زمین را بناله در آورد زیرا که بدر خیمه بیکسان آمد بصدای بلند فرمود یا اهل بیتی علیکن منی السلام هذا آخر السلام و هذا آخر الکلام فاستعدن للاسر و الذل و الغربه ای اهل بیت من از جانب من بر شما باد سلام الهی این آخر سلام کردن منست بر شما و این آخر سخن کفتن منست با شما دیکر بعد از این صدای مرا نخواهید شنید ای عزیزان از قبر مادر در وداع فرزندش صدا آمد یکی را چیک

مادر یوسف وقتیکه برادران او را بنوبت بمالک میفروختند تاکید تاکید کردند که این غلام کریز پا است چون مالک تاکیدات ایشان را دید امر به بند نمودن غلامان خود داد که در غل و زنجیر حاضر نمودند همینکه چشم جناب یوسف بر غل و زنجیر افتاده دردناک و فریاد سوزناک از سینه پاک و قلب اندوهناک کشید که زمین و آسمان بر خود لرزید مالک چون اینحالت را دید کفت شتاب مکن و اضطراب منما غلام کریزنده را غیر از زنجیر و کنده چیزی دیکر چاره نباشد جناب یوسف با هزار افسوس و تاسف کفت غافل مباش من از غل و زنجیر ناله و فغان نمیکنم لکن از آنحال یاد می آورم که خداوند عالم بزبانه جحیم امر نماید که بکیرید این بنده عاصی را و زنجیر بکردن او کنید زیرا که کردن از اطاعت ما باز کشیده و غیر رضای ما را بعمل آورده است مجملا جناب یوسف را دست بسته و پا در زنجیر در بالای شتر کذاشته و غلام سیاهی را بر او موکل کردانیده میبردند تا آنکه وقت سحر کذار آن غریب اسیر در کنار کنعان بقبر ال اسحق افتاد پس جناب یوسف بی اختیار با هزاران ناله و زاری خود را از بالای شتر بر سر قبر مادر انداخت نالید و کریبان و سینه بزبان کفت اماه ارفعی راسک و انظری حال ابنک المغلول المظلوم منم فرزند نازپرور تو که مانند اسیران مقید مغلول میبرند ناکاه از قبر او آواز برآمد که یا ولداه یا قرة عینا ای فرزند پسندیده و ای نور دیده محنت سیده اکثرت همی و ازددت حزنی غم و اندوه مرا زیاد نمودی فاصبر ان الله مع الصابرین اما فتری یکر که صدای ناله و آه بلند شد ناله سوزناک و آه دردناک دختر پادشاه افلاک و مخاطب لولاک بود وقتی که سید ابرار بعد از وداع قبر رسول مختار و برادر بزرکوار با هزار شور و نوا بر سر تربت بتول عذرا و شفیعه روز جزا مادرش فاطمه زهراء آمد کفت السلام علیک یا اماه ان ابنک المظلوم و من زیارتک المحروم ادعی راسک و انظری ولدک المهموم

فرزند (دلبند) توحسین که از جور وظلم مخالفان دلتنگ شده بوداع توآمده واین آخرین زیارت او ست ترا این از قبر
زهرا صدائی آمد که علیک السلام ای مظلوم مادر واشهید مادر مدتیست مشتاق دیدار جمال توام سعی
کن تا زودی خودرا بمن برسانی پس سید الشهدا ع از شنیدن این صدا بیخودی قرار وآرام شد که قوة جواب
نداشت! اما ستم عروسی فاطمه دختر مظلوم
کربلا در دشت پربلا بنا بر آنچه از کتب بحار و
عوالم مرحوم ملا بیتکرده شد اینست که جناب قاسم چون
عم بزرگوار خود حضرت سید الشهدا ع را در روز
عاشورا غریب وبیکس وبی یار ویاور دید با آنکه هنوز
بحد بلوغ نرسیده بود از برای اذن گرفتن بخدمت شاه
روانه خدمت عموی خود گردید چون نظر عم
بزرگوار او باو افتاد که بجهة اذن خواستن برای جهاد آمده آغوش مرحمت گشوده آنفرزند دلبند خودرا چون جان
شیرین در آغوش مرحمت جای داد ودو دست بگردن وحمایل فرمود چندان گریستند که هر دو غشی کردند
پس از غشی افاقه حاصل شده عرض کرد که ای عم عالیمقدار اجازه فرما که بمیدان کارزار این کفار رفته
جان خودرا نثار مقدم شریفت کنم آنحضرت فرمود ای فرزند برادر تو از برادرم حضرت امام حسن یادگاری
میخواهم تسلی قلب حزین را بتو نمایم پس او را اذن جدال نداده پس از آنکه حضرت قاسم مأیوس شد رفته
بگوشه تنها با هزاران هم وغم با قلب حزین وچشم گریان سر بزانو بیکسی گذاشته میگریست که ناگاه بخاطرش
خطور کرد که پدر بزرگوار تعویذی بر بازوی راست او بسته وبا او وصیت فرموده که ای فرزند گرامی هر
وقت بتوالم ومصیبتی رو دهد بر تو باد که آن تعویذ را بگشا وآنچه در آن نوشته ام عمل کنی پس از تعویذ
را گشود دید که در آن نوشته است که یا ولدی اوصیک اذا رأیت عمک الحسین فی کربلاء وقد احاطت
به الاعداء فلا تترك البراز والجهاد لاعداء الله واعداء رسوله ای فرزند من ای قاسم وصیت میکنم
ترا هر زمان که دیدی عم بزرگوار خود حسین را در کربلا که احاطه کرده اند او را اطراف ودشمنان پس بنا

که ترک مبارزت کنی وجهاد کنی هرچند عم بزرگوار تو اذن جدال ندهد تو التماس کن تا او را راضی کردانی
واذن از او حاصل نمائی تا آنکه سعادت ابدی حاصل نمائی پس بعد از مطالعه فرمان شادمان به تعجیل
بعرض عم غمخوار رسانید چون دیده مبارک وهجران کشیده آقای مظلوم ما بخط مبارک برادر مهربان
که چه مهربانیها درباره آن امام مظلوم ما نموده وگویا بخواطر او در آنزمانیکه در مدینه طیبه همراه برادر
بودند واز لشکر دشمن احاطه نموده اند همه شمشیرها در دست ونیزها شروع بگریه کردن و
آه جانکاه از سینه غمدیده برکشیده وفرمود که ای فرزند برادر این وصیتی است که پدر از برای تو کرده
ودر نزد من وصیتی دیگر در حق تو فرموده که باید بعمل آید ودر بعضی کتب الاصحاب ان بعد اجتماع
النسوة والاولاد حول الحسن علیه السلام فی وقت الوفاة جعل یسلم القاسم ویقبله فسئل واحد من النساء
عنه ع من احب الاولاد عندك فاجاب بالقاسم فقال لانه یفدی نفسه للحسین ع فی یوم عاشوراء فبعد
ذلك اوصی الحسین ع واعطاه الامانة الامامة واخذ ید القاسم ووضع فی ید اخیه الحسین ع وقال
هذا امانتی عندك ومعه وانه علیه السلام خطب فاطمة بنت اخیه الحسین ع وامر بالتزویج لماپس بنا
بر ترویج وصیت برادر دست جناب قاسم را گرفته روانه خیمه ها کردید ندپس حضرت عباس وعون را
طلبیده پس خواهر با جان برابر جناب زینب خاتون را طلبیده وفرمود که لباسهای جناب امام حسن
را حاضر نمودند مصیبت ایشان زیاده شد چه نالها از سینها بر کشیدند پس سرو قد مظلوم ما بدن
مبارک خود قبای امام مسموم را بر قامت موزون داماد نوجوان خوب بیار است وعمامه آنجناب را بر فرق
مبارکش گذاشت وبا یکدست دست فاطمه را وبا یکدست دست داماد را گرفته که در میان ایشان که رشک
حور وغلمان بودند اجرای صیغه عقد فرمود پس همه ایشان تشریف برده در خیمه علاحده دست ایشان
را بدست یکدیگر داده گریه کنان بیرون تشریف فرمودند آه آه از قوانین شدت تشنگی واز کثرت حزن
وغم والم دنیا در چشم همه ایشان سیاه وتاریک گردیده بود پس سید مظلوم ما با سایر زنان ودختران
با آه وناله وافغان بیرون تشریف آوردند روانه خیمه های خود شدند پس عروس مأیوس نظر حسرت
بروی داماد ناشاد کرده داماد بصورت دختر عم خود نگریستند میگریستند که ناگاه ندای هل من مبارز از جانب
لشکر دشمن بلند شد پس قاسم دست عروس را رها کرد خواست که از خیمه بیرون آید فاطمه عروسه
گرد چه در نظر کرده بجناب قاسم فرمود که ای دختر عم وای مبتلا بدرد والم مگر نمیشنوی که اعدا دین
مبارز میطلبند اراده آن دارم که جان خودرا نثار نمایم که عروسی ما بقیامت ماند پس گویا فاطمه نوعروس عزا
کرد که در میدان قیامت بچه نشان ترا بشناسم پس جناب قاسم آستین پیراهن خودرا پاره کرده وفرمود

ای دختر عم و ای محبوبهٔ مبتلا بدرد و الم مگر نمیشنوی که اعدای دین مبارز می طلبند اراده آن دارم که جان خود را فدای عم بزرگوار
نمایم ای دختر عم در روز قیامت در میان شهیدان مرا با آستین پاره به بینی آه چون آن نوزاد و دختران از گفت و شنید ایشان
و عروس مطلع گردیدند چنان ناله و نوحه نمودند که ملائکه زمین و آسمان را بگریه و ناله در آوردند پس آن نو داماد
عروس را در خیمهٔ بیکسی گذاشته روانه خدمت عم بقدر خود گردید چون نظر عم بزرگوار بقاسم افتاد که اراده
قتال میدان کوفیان دارد فرمود یا ولدی اتمشی برجلک الی الموت ای فرزند آیا میخواهی که بپای خود بجانب مرگ و کشته شدن
میدوی فقال و کیف یا عم و انت بین الاعداء وحید پس جناب قاسم عرض کرد که ای عم بزرگوار چگونه راضی بکشته شدن
نشوم و حال آنکه جناب ترا می بینم که در میان اعدای دین و منافقین بدآیین تنها و بیکس شده و کسی نیست که جان
خود را بفدای تو گرداند روح من بفدای روح تو و جان بفدای جان تو مرا مرخص فرما که این جان ناتوان را نثار مقدم شریفت
گردانم هر چند التماس میکرد عمش اذن نمیداد که آخر الامر خم شده و دو دست و دو پای عموی غریب بیکس خود را
بوسید تا آنکه اذن جدال حاصل نمود پس مظلوم کربلا بدست مبارک خود جامه را شق کرده بگردن قاسم انداخت و عمامهٔ او را
بنصفین پاره کرده از پیش و پس او آویخت پس جامه های او را بصورت کفن بر قامت موزونش بیاراست و شمشیر خود را
بر کمر او بست آه و اویلاه که یکدیگر را چنان وداعی کردند که از ناله و گریهٔ ایشان ملائکهٔ آسمان و زمین بگریه و نغان
در آمدند پس آن نوجوان نونهال مانند ماه تابان و صورت درخشان از خیمه طالع شده و اشک چشمهایش بر صورت
منورش جاری بود و کان وجهه کفلقة القمر از دریاها بود که روی نورانیش چون ماه پاره بود و قد خرامان در میدان
شجاعت گذارد و رجز انشا کرده پس آن فرزند حیدر کرار شمشیر آتشبار از نیام کشیده چون شیر خشمناک میان آن
روبه صفتان افتاد با آن کودکی سی و پنج نفر از آن اشقیا را بدرک نیران روانه نمود و خود را به عمر سعد لعین رسانید
و با و فریاد نمود ای ملعون خدا ترا جزای خیر ندهد هل تدعی الاسلام و آل رسول الله عطاش ظماء قد اسودت الدنیا
باعینهم ای شقی تو ادعای اسلام میکنی و حال آنکه ذریهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله همه تشنه اند که
از شدت تشنگی حیران و پریشان احوال شده اند بحدیکه دنیا در پیش چشم ایشان تار و تاریک گردیده
پس مبارز طلبید ملعونی که او را با هزار سوار مقابل دیده بودند چهار پسر داشت شجاع که هر یکی را
مقابل شجاعان بسیار دیده بودند آن ملعون ارزق شامی بود یکی از پسران بی ایمان خود را بمبارزت آن فرزند
امیر مؤمنان روانه نمود و فرزند میدان از رسید تا که نیزار رسید پس عالم در چشم آن ملعون تیره و تار کردید
پس آن شقی خود بمیدان آن بزرگوار آمد پس آن فرزند اسد الله او را روانه دار البوار گردانید و شروع بمقاتله و
مجادله نمود و بهر سمت که حمله میکرد میشد شجاعان بهر جانب هلاک می انداخت تا آنکه از شدت تشنگی کار بر او
تنگ شده پس اراده کرد که یک مرتبه دیگر بخدمت عم بزرگوار خود مشرف گردد پس در آن بین ازرق شامی سر راه بر آن

مظلوم بی پناه گرفت و مانع شد که بخدمت عم خود مشرف گردد و مجادله در میان ایشان شدید شد پس غضب بر
او مستولی شده چون شیر خشمناک بر آن شقی حمله کرد چنان شمشیر بر فرق نحسش زد که فرقش تا کمرش دو نیم
سرنگون گردید پس بخدمت عم غریب بیکس خود مشرف شد عرض کرد یا عماه العطش ادرکنی بشربة من
الماء ای عم غالب مقدار از تشنگی و از بی آبی نمیتوانم جان کاش جرعه آبی میتوانستی داد پس آنحضرت او را بصبر
و شکیبائی امر کرد و صبر لیکن که خدا ایشان صابران را دوست میدارد و کیفیت انگشتر دادن در چاه انگشتر ذکر
شده و کیفیت شهادت در آخر عروسی خدیجه ذکر خواهد شد

چهارم عقد جناب رسول خدا و خدیجه کبری بود در مکه معظمه

و از سبیل اجمال اندیشت که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بنزد عم خود ابو طالب رفت و او را غمگین یافت و فرمود

که ای عم سبب اندوه شما چیست ابو طالب گفت ای فرزند
برادر زمانه بر ما سخت شده و روزگار تنگ شده و آرزو دارم که ترا زنی بوده باشد که من با و شاکر دم و نصرت
آن مرا میسر نیست حضرت فرمود که ای عم شما را در این باب چه تدبیر بخاطر رسیده است ابو طالب گفت ای فرزند
برادر خدیجه بنت خویلد مال بسیار دارد و اهل مکه اکثر از مال او منتفع شده اند آیا راضی هستی که
از برای تو مالی بگیرم که بجانب شام روی شاید خدا نفعی کرامت فرماید آرزوی که من دارم میسر گردد حضرت
فرمود که بسیار خوبست هر چیز را که صلاح میدانی چنان کن پس ابو طالب بخانهٔ حکیم رفت و ما فی الضمیر خود
را در میان نهاد و حکیم بسیار مسرور شد از این خبر بفرمایش ابو طالب عمل نمود بعد از آن خدیجه ناقه صهبای
خود را طلبید که بحسن سیر مشهور بود و برای سواری آنحضرت فرستاد و میسره و ناصح دو غلام خود را طلبید
و گفت بدانید که این مرد را اگر من امین اموال خود کردانیدم هر چه از مال من کند مختار است پس روانه شدند
و اهل مکه همگی در ابطح جمع شده بودند که آنحضرت را وداع کنند چون با بطح رسیدند نور خورشید
جمالش بر کوه و دشت تابید جمیع اشراف از زنان و رجال از حسن و جمال او متعجب شدند و دوستان شاد
شدند و دشمنان در آتش حسد سوختند چون حضرت دید که اموال خدیجه بر زمین افتاده و هنوز
بار نشده است با غلامان خطاب فرمود که چرا بارها بر شتران نبسته اید گفتند ای سید عرب ما کم است و
مال بسیار پس آنحضرت پا از راحله گردانیده فرود آمد و دامن بر کمر زده شتری بار کشید بقوت الله

بیکطرف قرة العین با رهبر شیر را محکم می‌بست چون آفتاب گرم شد عرق مانند شبنم از چهرهٔ آن بزرگوار فرو
ریخت دلهای حاضران همه از مشاهده این حال در تاب شد ناگاه ساکنان صوامع ملکوت بخروش آمدند دریای
غیرت سبحانی بجوش آمد ندا رسید جبرئیل که برو بسوی رضوان خزینه‌دار بهشت بگو ببرون آورد آن ابر را که برای
حبیب خود محمد صلی الله علیه و آله خلق کرده‌ام پیش از آنکه آدم را خلق نمایم بدو هزار سال و ببر بر سر انس و ربیکنا که
گرمی آفتاب باو ضرر نرساند چون نظر حاضران بر ابر افتاد دیدهای ایشان از حیرت باز ماند پس روانه شد آن عزیز
برادر در دهن مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله زخم بود صحیح و سلامت بود فی الجمله عرق در صورت مبارکش
ظاهر شد دلهای حاضران در تب و تاب و خروش از ملائکه بلند و دریای رحمت الهی بجوش آمد خطاب بجبرئیل
نمود فی الجمله حرارت را راضی نشدید نمیدانم مصلحت چه بود در روز عاشورا بدن یادگار همین رسول خدا با
بسیار بر روی ریگهای گرم و آفتاب گرم آتشناک شد دل حاضران بان سوخت و نه ملائکه آسمان خروش و
خدا ندید جبرئیل نفرمود پرهای خود را سایه‌گستر نما بجهت تابش آفتاب بر جسم امام حسین سوختش نکند یا آن بدن رحمن را
بر دار و بجائی بگذار که بدن زخمدار را بجا بگذارند و امصیبتا دل هیچکس نسوخت مگر بیمار علیل بمحض رویت
دلش سوخت و با نحالات را مشاهده نموده نزدیک بود که روح از بدنش مفارقت نماید الی آخر مجملا قافله
روانه شدند در اثنای راه بر سر چاهی رسیدند آب نداشت چون واقعه را عرض کردند جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله دست بسوی آسمان بلند و بدعا برداشتند زیر لبهای مبارکش چشمهٔ آب شیرین صاف جاری
شد که همه آشامیدند چهارپایان را سیراب کردند و مشکها را پر کردند پس حضرت رسول صلی الله علیه
و آله با میسره فرمود که اگر اندکی خرما داری بیار چون طبقی خرما بنزدیک آنحضرت گذاشت و آنحضرت خرما
تناول میفرمود و هسته‌اش را در زمین پنهان میکرد عباس گفت چرا چنین میکنی ای فرزند برادر فرمود
ایعم میخواهم در اینجا نخلستانی بیابد و عباس گفت که کی میوه خواهد آورد فرمود که در همین ساعت خواهی
دید آیات پروردگار مرا پس چون اندکی راه رفتند حضرت فرمود ایعم برگرد و نخلها را ببین و از برای ما
خرما بچین عباس چون برگشت دید که نخلها سر بسوی آسمان کشیده و خوشهای خرما و رطب آویخته است
پس بکیسه از آن خرما بار کرده بخدمت آنحضرت آورد تا همه اهل قافله خوردند و شکر الهی و ثنای حضرت
رسالت پناهی گفتند پس روانه شدند تا بوادی رسیدند که کان آب را نجا داشتند چون آب با قسمت مضطر
شده پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دستهای خود را تا مرفق برهنه کرده در میان ریگ فرو برده و رو
بجانب آسمان گردانید و دعا کرد ناگاه از میان انگشتان برکت نشان آب جوشید و نهرها روان شد پس از آن
تناول نمودند حیوانات را آب دادند مشکها پر کردند پس رفتند تا چون نزدیک شام شدند راوی میگوید

والله بکمر دیدم قصرهای شام بحرکت آمدند و نورها از آنها بلند شد از نور آفتاب بیشتر و چون داخل شام شدند هم
از بسیاری هجوم نظاره‌گیان از بازارها عبور ممکن نبود از هر سو تماشای جمال عدیم المثال آن نور خدا می شتافتند
و آوازه حسن و جمال و فضل و کمال آنحضرت باطراف بلاد شام رسید آه آه بازار شام نمیدانم بعمر خدا
صلی الله علیه و آله نیز از همین دروازه ساعات داخل شام شد بجهت بسیاری تماشائیان از بازار شام عبور ممکن
نشد از صاحب مناقب روایت کرده‌اند که سهل بن سعد میگوید که در سالی که رفتم به بیت المقدس
بتوم وارد شام شدم دیدم که نهرهای آب جاری و درختهای آن سبز و خرم و بر اطراف پردها و حجابهای دیباج
آویخته‌اند و اهل آن در کمال فرح و شادی مسرورند و زنان ایشان مشغول لهو و لعب و دف و طبل میزنند
من با خود گفتم که مگر اهل شام را عیدی هست که در نزد ما معروف نیست پس دیدم که جماعتی که در گوشه
نشسته‌اند و با یکدیگر سخن میگویند نزد ایشان رفتم و گفتم ای قوم مگر از برای شما در شام عیدی هست که در
نزد ما معروف نیست ایشان گفتند ای شیخ می بینیم ترا که در این شهر غریبی گفتم من سهل بن سعدم و
از صحابه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم ایشان گفتند که ای سهل چه بسیار عجب است که از آسمان
خون نمی بارد و زمین با اهلش منخسف نمیشود گفتم چرا گفتند ای شیخ این سر امام حسین را با عترت پیغمبر
صلی الله علیه و آله از زمین عراق از برای یزید بهدیه می آورند و اهل شام عیش و شادی میکنند چنانچه
می بینی پس گفتم که واعجبا که سر مقدس امام حسین را بهدیه می آورند و مردم اظهار فرح و شادی
می کنند پس سوال کردم که از کدام دروازه وارد میشوند گفتند که از دروازه ساعات پس من
روانهٔ دروازه ساعات شدم که ناگاه دیدم که رایات کفر و ضلالت از عقب یکدیگر می‌آیند و پس از آن
از عقب ایشان سواری می آید که بالای نیزه او سری بود که آن سر شبیه‌ترین خلایق بود برسول خدا صلی
الله علیه و آله واویلا که از عقب آن سر منور سرهای نورانی بسیار دیدم که بر سر نیزها بود و بعد از آنها
زنها چند دیدم که بر شترها سوار شده بودند پس من نزدیک آنکه بر همه مقدم بود رفتم و عرض کردم
ای دختر کیستی جواب داد انا سکینة بنت الحسین پس من عرض کردم آیا ترا حاجتی بسوی من هست بگو که
من سهل بن سعدم از جملهٔ اشخاصی میباشم که بخدمت جدت رسول خدا صلی الله و آله رسیده
ام و ادراک فیض صحبت آنجناب نموده‌ام پس سکینه فرمود که ای سهل حاجت من آنست که باین نیزه‌دار
که سر پدر بزرگوارم را بر نیزه دارد بگوئی که آن سر را از پیش روی ما ببرد تا آنکه مردم مشغول شوند
بنظر کردن بان سر و نظر نکنند بسوی حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله سهل
میگوید که نزد آن نیزه‌دار رفتم و گفتم که میشود که از من چهار صد درهم بگیری و این سر را پیش تر

تا نزدم بدیدار او مشغول شوند کفت بلی و سر او را پیش برد و من اینجا را وعده کرده بودم بران دادم و لکن یزید
بن معاویه روایت کرده است که چون اسیران نزدیکی دروازه شام رسیدند جناب ام کلثوم شمر شریر
ملعون را طلبید فرمود که اینمرا حاجتی است بتوان بنجا عرض کرد که ان حاجت کدام است فرمود که هر
وقت ما را داخل شهر میکنی از راهی داخل کن که نظر کمتر باشد و نیزه داران را بکو که سرها را از میان محملها بیرون
ببرند و ما را از راه دیکر برند که بجهت کریه همین کفایت میکند که دختران اکر در خانه سید انبیا و سید
اوصیا و سیدة النسا در حجابها عصمت و طهارت پرورده شده باشند و از دست اشرار برحالی
شوند که از دشمن مثل شمر بیحیا بطریقه التماس چنین خواهشها کنند بفرمایند که ای شمر ما باین پریشانی
احوال و بی اوضاعی در میان نامحرمان خوار و ذلیل شده ایم بکو که سرها را از طرفی که نظاره کنندکان بیشتر اند ببرند
و امصیبتا ان ملعون از شدت عداوت و کفری که داشت در جواب سوال ام کلثوم امر کرد تا سرها را بر نیزه ها
کردند و در میان محملها جای دادند و از راهی که نظاره کنندکان بیشتر بودند سرها و محملهای اسیران را
باهم بردند الحاصل چون قافله وارد شام شدند اهل شام هجوم آورده متاع اهل قافله را بقیمت اعلا خریدند
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از متاع خود چیزی نفروختند چون روز دیکر شد عربان نواحی شام
مطلع شدند از آمدن قافله هجوم آوردند و چون متاعی غیر متاع خدیجه نمانده بود حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از اضعاف آنچه دیکران فروخته بودند فروخت پس قریش در اینسفر غنیمت بسیار
حاصل کرده روانه سمت مکه معظمه کردیدند خلاصه آنحضرت بخانه ابوطالب آمد و ارباح آنسفر را
با ابوطالب کذاشت و ابوطالب او را در بر کرفت و روی مبارکش را بوسید و کفت ای نور دیده من آرزوی
که دارم اینست که برای تو زنی بخواهم که مناسب شرف و جلال تو باشد و چون روز دیکر شد آنحضرت بحمام
رفت و جامهای فاخر پوشید و خود را خوشبو کردانید بمنزل خدیجه تشریف برد و چون خدیجه آنحضرت را دید
شاد کردید و کفت ای سید من هر حاجت که داری از من بخواه که حاجت تو در نزد من روا است و بکو که اموال
خود را از من میکیری در چه مصرف صرف خواهی کرد فرمود که عم من میخواهد که صرف تزویج نماید برای
من زوجه خواستکاری نماید پس خدیجه تبسم نمود و کفت ای سید من آیا میخواهی که من از برای تو زنی پیدا کنم
که دلخواه من باشد فرمود که بلی خدیجه کفت که زنی از برای تو بهم رسانیده ام از قوم تو که در مال و حسن
و جمال و عفت و کمال و سخاوت و طهارت از جمیع زنان مکه بهتر است و یاور تو خواهد بود در جمیع امور و
از تو بقلیلی راضی است و در نسب بتو نزدیکست و اکر او را بخواهی جمیع عرب بلکه پادشاهان زمین بتو رشک
خواهند برد اما دو عیب دارد اول آنکه دو شوهر پیش از تو دیده است دوم آنکه در سال از تو بزرکتر است

حضرت فرمود که نام نمیبری او را اکر کیست خدیجه کفت کنیز تو خدیجه است چون حضرت این سخن را شنید از
نهایت حیا جبین انورش غرق در عرق شد و ساکت کردید بار دیکر خدیجه اعاده این نوع کلمات نمود و
کفت ای سید من چرا جواب نمیفرمایی حضرت فرمود که ای دختر عم تو مالدار بسیاری و من پریشانم و من زنی میخواهم
که در مال و حال شبیه بمن باشد خدیجه کفت والله ای محمد صلی الله علیه و آله من خود را کنیز تو میدانم و اموال
و غلامان و کنیزان من از آن تواند و کسیکه جان خود را از تو دریغ ندارد چکونه در مال با تو مضایقه نماید
و در همین ساعت برخیز و عموی خود را بفرست تا مرا عقد نماید خلاصه مطلب آنکه ورقه عم خدیجه از
جانب بی بی خدیجه وکیل شده و ابوطالب از قبل آنحضرت برای مجلس عقد کذاشتند پس ورقه بخدیجه کفت
خانه خود را مزین کردان و اسباب ولیمه فردا را مهیا کردان که اکابر قریش حاضر میشوند پس خدیجه حکم
کرد غلامان و کنیزان خود را که فرش و وساید و آنچه از اسباب زینت داشت بیرون آوردند و خانه
را بهر زینتی آراستند و حیوانات بسیار کشتند و انواع میوه ها و حلواها و اطعمه لذیذه ترتیب دادند
چون صبح شد اکابر عرب و صنادید قریش در بیت الشرف خدیجه مجتمع کردیدند خدیجه کرسیها بسیار
برای ایشان مرتب کردانیده بود و کرسی بزرکی در صدر مجلس کذاشته که از همه کرسیها ممتاز بود و چون
ابوجهل ملعون داخل شد از غایت جهلی که داشت متوجه آن کرسی شد که بر آن کرسی قرار کیرد پس
میسره بانک زد بر او که جای خود را بشناس و در کرسیهای دیکر قرار کیر که امکان تو نیست و در آن اثنا صداها
بلند شد اهل مجلس همه برجستند دیدند که عباس و حمزه و ابوطالب می آیند و حمزه شمشیر خود را برهنه
کرده است و میکوید ای اهل مکه دست از شمشیر ادب برمدارید برای استقبال سید عرب و عجم بشتابید که
آمد بسوی شما محمد صلی الله علیه و آله حبیب خدا و نجیب جبار صاحب مهابت و وقار ناکاه دیدند که
بشره مانند خورشید انور نمودار شد عمامه سیاهی بر سر بسته و نور جبین از هر طرف ساطع کردیده و
پیراهن عبد المطلب در بر کرده و برد الیاس نبی را بر دوش افکنده و عصای ابرهیم خلیل را در دست
کرفته و انکشتری از عقیق سرخ در انکشت مبارک کرده و از دور و نزدیک افواج تماشائیان
حیران حسن و جمال او کردیده اند و اعمام کرام و سایر عمیان ذوی الاحترام آن فخر کاینات را در میان
کرفته می آیند پس همه اکابر قریش و اشراف عرب باستقبال آن بزرکوار دویدند آه آه ای عزیز من
اکابر عرب و صنادید قریش اکرچه همه کافر بودند اما در نهایت ادب باستقبال این تازه داماد دویدند
ای بادار ظلم کوفه و شام باستقبال آن داماد حسین بچه قسم آمدند که نیزه ها در دست و شمشیرها
عریان کرده و تیرها بر چله کمان کذاشته و همکی خود را مسلمان و امت پیغمبر آخر الزمان میدانستند

شنیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهن عبد المطلب در بر و برد الیاس به بر دوش و سید الشهدا
نیز عمامهٔ حسن مجتبی را بر سرش گذاشته و ردای آنحضرت را بر دوش قاسم افکنده و انگاه زنان هر یکی از عمامه تازه
دامنها میزدند و یکدیگر از زنان یادگار امام حسن را پاره پاره میکردند فاحاموا بالنبل اه از جفا جانب او
را تیرباران کردند حمید بن مسلم میگوید در لشکر پسر سعد بودم و نظر میکردم بسوی آن پسر که پیراهن زرای
پوشیده و نعلین در پا داشت که بند یکی گسیخته بود و عمر بن سعد ازدی گفت قسم بخدا که بر او حمله میکنم
و او را میکشم من گفتم سبحان الله چه میخواهی بخدا قسم که اگر شمشیر حواله من کنند دست باو دراز نمیکنم این جماعت
که او را در میان گرفته اند کافیست ... گفت بخدا قسم که خواهم کرد اسب را تاخته بر او حمله کرد آنظالم هیچ از او
دست بر نداشت تا آنکه ضربتی بر سر مبارک او زد که بر رو در افتاد و بروایت دیگر شیبه بن سعد شامی نیزه
بر پشتش زد که از سینه اش بیرون آمد که قاسم بر زمین افتاد فریاد کرد یا عماه ادرکنی چون آواز و بگوش سید
الشهدا رسید مانند عقاب پرواز کرده تا بر سر آن طفل رسید و مانند شیر خشمناک بر آن بی باکان حمله
کرد و شمشیر حوالهٔ قاتل او کرده آن ملعون دست را سپر کرد دستش از مرفق جدا شد نعره زد که مرا دریابید لشکر
با عانتش حمله کردند که او را در یابند جنگ در پیوست و جنگ مغلوبه شد ... در کربلا هیچ شهید را پس از
مردن پامال سم اسبان نکردند مگر بدنش را تاختند غیر از این مظلوم اه اسبهای مخالفان او را پامال و
بدن شریفش را بسمهای خود مجروح نمودند استخوانهای سینه ام را خورد کردند اه و تو میدانی یا عمه که عمو جان
استخوانهای سینه ام را ... شکستند چون جنگ وا راست سید مظلومان بر سر آن قتیل آمد
دید اعضای او خورد و پاره پاره شده و بر زمین افتاده و پا بر زمین میساید اما از حالت آن مظلوم هیچ شهید
مثل قاسم دل سید الشهدا را بدرد نیاورد و دلیل بر این در وداع هیچ شهیدی غشی نکرد مگر در وداع
قاسم آنحضرت فرمود بخدا قسم که دشوار است بر عمو که تو او را بخوانی و اجابت نکند و اگر اجابت کند اعانت نکند و نفع
از تو نماید پس او را برداشته بردر خیمه ها آورد ای برادر من قاعده در میان خلق بود و هنگام ... در شب
عروسی داماد استقبال عروس را میکنند در کربلا سید الشهدا نعش قاسم را بدر خیمه ها آورد گویا عروس را
گفتند استقبال کن داماد او رسم اینست که نظر عروس بداماد می افتد و با حنا می بیند اما این عروس
مایوس نظر بداماد میکند دست و پا بخون خضاب شده و اعضا همه پاره پاره شده از بند جدا گویند
که عروس داخل خیمه شد یکمشت خاک برداشت بر سر خود ریخت انا لله و انا الیه راجعون

مجلس هیجدهم در انگشتر از حضرت امام حسین

علیه السلام به اعرابی و بجناب علی اکبر و ام ثوی
ام لیلا و زاید عاکر در بچهٔ علی اکبر پرسید
جناب زینب از اضطراب برادر و بصعوبت سوز
شد از اسب افتاد جناب قاسم و اورد در بجانب
خیمه ها و نکته پای مبارک او اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من الباکین علی الحسین والموالین له و لیاء الحسین علیه السلام
والمعادین لاعداء الحسین ع سبط المصطفی و مهجة المرتضی و ثمرة الزهرا اخی الحسن المجتبی الذی افضل
الناس جدا و جدة واکمل الخلق والدا و والدة واشرف البریة عما و عمة واحسن الامة خالا و خالة مقروع
مقروع الخاتم و مقطوع الاصبع والید ابی عبد الله الحسین صلوات الله وسلامه علیه و جده و
ابیه و امه و اخیه ولعنة الله علی ظالمیهم و قاتلیهم الی یوم القیمة **فبعد** اخر خطبه شریفه را در بر رکوع
انگشتی است که انگشترش از انگشت مبارکش بیرون آوردند و انگشت آن مظلوم را بجهت انگشتر قطع نمودند
بدانکه جناب سید الشهدا علیه السلام در راه رضای دوست حقیقی چهار انگشتر داد یکی در مدینه و سه تا
در کربلا اول روزی اعرابی در مدینه بخدمت جناب
امام حسین علیه السلام آمد گفت که رضا فرستاده امر
دیگر را وا از ای اواز عاجزم گفتم سوال کنم از گرامیترین
خلق الله و ندیدم کرمیتر از اهل بیت پیغمبر صلی
الله علیه و آله احدی را بجناب فرمود یا اخا العرب از جد رسول
الله علیه و آله شنیدم که فرمود المعروف بقدر المعرفة یعنی احسان بکن هر کسی را بقدر معرفت و من مسئله
از تو میپرسم هرگاه جواب گفتی ثلث مال بتو میدهم اعرابی عرض کرد سوال بفرمایید هرگاه ندانستم
از شما تعلیم میگیرم لا حول و لا قوة الا بالله پس جناب امام حسین علیه السلام فرمود افضل اعمال چیست
گفت ایمان بخدا دوم زینت مرد چیست گفت علم که با او حلم باشد سیم نجات از مهلکه چیست

اعرابی گفت توکل بخدا حضرت فرمودند هرگاه نباشد گفت صبر حضرت فرمودند هرگاه صبر نباشد اعرابی
عرض کرد صاعقه از آسمان بیاید بسوزاند او را اگر سزاوار است پس جناب امام حسین تبسم نموده خندیدند و
اشرفی یا جا قلوباد و عطا کرده با انگشتر خود که نگین آن دویست درهم قیمت آن بود فرمودند با اشرفی قرض خود
بده با انگشتر نفقه خود نما پس اعرابی گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته **امداد و همی**

بجناب علی اکبر داد و وقتیکه آن شبیه پیغمبر از کثرت
جراحتیکه بر بدن نازنینش رسیده بود و شدت
تشنگی که بر او هجوم آورده بود نزد جد مهربان خود
عود کرد و اظهار تشنگی خود نمود و بعد از تسلیه
بسیار بنا بر روایت بحار آنحضرت انگشتر خود را بفرزند
داد و فرمود که آنرا در دهان خود نگاه دار و بمیدان
قتال مراجعت کن پس آن نوجوان روانه میدان

قتال شده و آنحضرت در عقب سر آن فرزند دلبند خود نگاه حسرت میکردند **و میفرمودند** رضا بقضا
الله چون وارد میدان قتال شد رجزی خواند پس حمله بر آن کافران نمود و آنگروه ضلالت شکوه را
بدرک نیران فرستاد بر شیر نرک و شور و غوغا بر دکان لشکر کوفیان اما اخت زمینکی العیون عمر سعد لعین دید
که احدی را جرأت مبارزت نماند پس آن ظالم بکر بن غانم را فرستاد فلما برز بکر تغیر لون الحسین فقالت لیلی
ام علی لم تغیرت یا سیدی لعله قد اصابه شیء قال لا ولکن قد برز من یخاف الیه منه فادعی لولدک فانی
قد سمعت من جدی رسول الله صلی الله علیه و آله ان دعاء الام یستجاب فی حق ولدها فانا لحجرت دراهما
هی فی الفسطاط فدعت له الی الله عز و جل بالنصر علیه وقال و جری بینهما حرب شدید حتی انخرق درع بکر بن
غانم من تحت ابطه فعاجله علی ابن الحسین بضربة قتله نصفین پس ناگاه منقذ بن مره عبدی
لعنه الله علیه از کمینگاه در آمد چنان ضربتی بر فرق مبارکش زد که تا پیشانی مبارکش شکافت چون
در صورت و شکل و گفتار شبیه محمد رسول خدا بود و در شکافته شد فرق شبیه جد دیگر

امیر المؤمنین علیه السلام گردید و از آن ضرب ضعف زیاده از حد بر او غالب گردید که نتوانست خود را نگاه دارد بر
گردید و دست بگردن اسب عقاب کرده امان از حالت شبیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و دیگر قوت که دفع دشمنان
نماید نداشت آنکافران از اطراف با حربه‌های گران و شمشیرها میزدند تا اینکه بدن او را قطعه قطعه کردند راوی
میگوید که در آنوقت ملعونی چنان تیری بر گلوی نازکش زد که سوراخ کرد و از صدمه آن از اسب در غلطید بر زمین
افتاد و فریاد کرد ای پدر بزرگوار بفریاد فرزند خود برس از کتاب انیس الذاکرین از ابن ابی الجمهور روایت شده
از علیا جناب زینب خاتون که آنمخدره میگوید که روز عاشورا در برابر برادرم سید الشهداء علیه السلام
ایستاده بودم دیدم برادرم مضطرب شده رنگ مبارکش متغیر شده عرض کردم برادر جان ترا چه میشود
و رنگ مبارکت چرا متغیر میگردد فرمودند ای خواهر علی اکبر را میکشند ذو الجناح را حاضر کنید پس اسب برادرم
آوردم و او را در حال غیر مشاهده نمودم عرض کردم برادر جان چرا چنین حالت افتاده فرمودند ای خواهر جان صدای
علی اکبرم طاقتم را برده و چون ذو الجناح را برکاب برادرم کشیدم دیدم بصعوبت سوار شد عرض کردم ای
برادر جان بصعوبت سوار شدی فرمودند ای خواهر بصعوبت چگونه سوار نشوم صدای علی اکبر کمرم را شکست و قوتی در تن
نگذاشت **و اما ستمی را بکه دادی بیاری کار بر او کرد**
تازه داماد قاسم بن حسن کی دادی وقتیکه
قاسم ازرق شامی را بجهنم سرنگون نمود
پس بخدمت عم غریب بی یار خود مشرف شده
عرض کرد یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربة
من الماء ایتام عالیمقدار از شدت تشنگی آه آه کاش بجرعه میتوانست داد پس آنحضرت او را بصبر ترغیب کرد که
امر فرمود **و** در حدیث است که جناب قاسم فرمود که چون عم بزرگوارم انگشتر خود را در دهانم گذاردند چنان
یافتم که گویا چشمه آبی در دهانم جاری شد پس سیراب گردیدم و بجانب میدان قتال روانه گردیدم و در روایت شده
که چون جناب قاسم در این دفعه بمیدان معاودت فرمود همت کرده خود را بعلمدار عمر بن سعد ملعون رسانید
و او را بدرک فرستاد که ناگاه تیراندازان لشکر شقاوت اثر اطراف آن نوجوان هاشمی را گرفتند خلاصه
از کثرت جراحت بر زمین افتاد و فریاد کرد یا عماه ادرکنی عم بزرگوار مانند شیر غضب آلود صفها را شکافت
و قاتل قاسم را بسقر فرستاد آه آه از این احوال قاسم بیکس سلطان کربلا بخاطر اوز که نه یار داشت و نه

بابدن پاره پاره روی ریگهای گرم کربلا افتاده نه برادری و نه فرزندی که در پهلویش بنشیند نه خواهر و نه مادری
که سر شهزاده ابکار بگیرد و علاوه بر این کوفیان بی وفا با شمشیر و نیزه و خنجر و تیر و سنگ و چوب دوزان
امام غایبان را گرفته هر یکی بنوعی زخم بر بدن نازپرورد فاطمه زهرا میزدند نه فریادرسی که قاتل
او را دفع کند الحاصل آنحضرت بعد از کشتن قاتل قاسم در صدد تفحص قاسم مظلوم برآمد چون بالین
آن نازدانه آمد دید بدن نازک قاسم پامال سم اسبان کوفیان شده پس آنحضرت گریست و بسیار
شدید گریه و فرمود بخدا سوگند که گران است بر عم تو که او را بیاری خود بطلبی اجابت ننماید یا اجابت نماید و لکن
اعانت ننماید یا اعانت نماید دفع ضرر از تو ننماید و دور باشند از رحمت خدا قوم ستمکار که ترا بقتل آوردند پس
حضرت قاسم را برداشت و سینه اش بسینه خود چسبانیده بود و دو پای او را بر زمین میکشید اوی میگوید
دیدم که آن طفل را آورد و در میان کشتگان اهل بیت گذاشت و لکن نکته اینکه قاسم هنوز بحد بلوغ نرسیده خود
بود پس چگونه میشود وقت آوردن جناب سید الشهدا پاهای مبارکش از زمین کشیده شود چنانکه ذکر
کرده اند که از بار گران مصائب گران سرور شکسته و پشتش خم شده چنانکه بر آنکسانی که بمصیبت عزیزان
جوانان و برادران مبتلا شده اند واضح است و یا اینکه بدن مبارک قاسم در زیر سم اسبان مخالف خورد
شده بود اما چهارمی دیگر او را شنیده باز بجهة
تذکیر و تذکر عرض میکنم که بجدل بن سلیم از آنکشتر
زا بزدی آن ظالم بی ایمان میگوید که من در دنیا قتلگاه
بودم شنیدم که منادی ندا میکند که فرزند رسول
خدا را برهنه میکنند پس نزدیک رفته دیدم که چیزی از
لباسهای او را بغارت بردارم چون بر سر نعش بی سر او رسیدم دیدم که همه لباسهای او را برده اند چیزی
که توان بغارت برد نیست الا انگشتر که در انگشت او ست پس هر چند سعی کردم آنرا از انگشت او در آورم
انگشتهای آنحضرت مجروح شده بود نتوانستم که بیرون آورم پس خنجر خود را از کمر کشیدم و انگشت مظلوم را
قطع کردم پس آن انگشتر را بغارت بردم امان از بیرحمی آن ظالمان و مصیبتی بدتر از این ساربان ملعون
بود هر دو دست آن غریب فاطمه را الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس نوزدهم

در محکم شد از پشت اسلام بواسطه ضربت شیر خدا
و شکست پشت اسلام بضربت ابن ملجم ولد الزنا و شق
شد از فرق صورت علی در آسمان و شکسته شد
پشت اهل بیت پیغمبر صلعم بضربت مالک بن نسیر و
شکست پشت امام حسین بضربت نوفل ابن ازرق و
رسید آن تیر بر حضرت عباس اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم نحمدک یا من رفعت بقدرتک رایات الاسلام و علت بحکمته رایات سید الانام علیه و علی آله الصلوة
والسلام سیما ابن عمه علی الذی نصبه علما للاسلام و جام اعناق النواصب اللئام الذی خضب شیبه بدمه فی شهر
الصیام صل اللهم علی سبطه الذی استقام بالرکن والمقام و تعطلت لقتله الحدود و الاحکام و ظلمت
الدهور و الایام مخضب الشیب بالدماء صاحب المحنة و البلاء و علی اخیه مضروب الراس بعمود الکفر
والطغیان حامل لواء اخیه العطشان المقطوع الیدین عباس ابن امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین
و لعنة الله علی قاتلیهم و ظالمیهم من الآن الی یوم الدین **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست
صلوات و سلام بر ابن عم سید انام آنکسیکه محاسن شریفش از خون فرق شکافته اش خضاب شد بواسطه
ضربت ابن ملجم مرادی لعنه الله در ماه مبارک رمضان و صلوات فرستای پروردگار من بر سبط رسول
خدا صلی الله علیه و آله اینجا اینکه محاسن مبارک او نیز مانند پدر بزرگوارش از خون فرقش خضاب شد
بضربت ولد الزنا مالک بن نسیر و صلوات بر برادر باوفای علمدار او که فرق مبارکش بضربت عمود ظالمی
نوفل ابن ازرق شکافته شد و علاوه بر همه اینها هر دو دست آنمظلوم را از بدنش جدا کردند کینه
حضرت عباس فرزند رشید امیر المؤمنین است عزیز من در اسلام چنانچه بیرن و نعشده دو یکی
بنوعی تاثیرش را بخشیده بواسطه یکی پشت اسلام محکم شد آنضربت امیر المؤمنین علیه السلام بود بر عمرو
ابن عبدود در جنگ احزاب در آن غزوه مجموع قبایل عرب طوایف یهود اتفاق نموده تا ده هزار کس
جمع شده بجانب مدینه روانه شدند چون این خبر بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید اصحاب خود را
طلبیده مشورت فرمود و ایشان هفتصد نفر بودند پس سلمان عرض کرد یا رسول الله جماعت قلیلی در مبارزت

در برابر جماعت کثیر نمیتوانند ایستاد و مدار بلاد عجم وقتیکه لشکر گران متوجه ما میشد خندق میکنند که بر دور خود که حمله از مواضع معین واقع میشد پس در اینجا نیز چنین میکنیم پس جبرئیل نازل شد و گفت رای سلمان صواب است پس بنا برای جناب سلمان که داشتند حفر خندق نمودند و چون لشکر قریش در ناحیه خندق نزول کردند باد از بیت و زمانند در میان ایشان جنگی نشد مگر به تیر و سنگ انداختن پس گروهی از اشقیا قریش متوجه میدان قتال شدند که از جمله ایشان عمرو بن عبدود بود که شجاعت او در میان عرب مشهور بود با هزار سوار برابر میشمردند مکان تنگی یافتند اسبان خود را از خندق جهانیدند و عمرو نیزه خود را نصب کرده جولان میزد و طلب مبارز میکرد کسی جرأت حرب او نمیکرد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله رو باصحاب کرده فرمود کیست این را دفع کند کسی نگفت امیرالمؤمنین علیه السلام از جا برخواست و عرض کرد انا ادفعه انشاء الله تعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یا علی این عمرو بن عبدود است عرض نمود انا ایضا علی بن ابی طالب آنگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بدست خود عمامه بسر او بست و ذوالفقار بدستش داد فرمود برو با این شمشیر جهاد کن و عقب سر او دعا مینمود خدا وندا علاوه را که دشمن دین است ذلیل کن پس اسدالله الغالب بسرعت متوجه میدان کردید بعد از گفتگو آن ملعون مبادرت کرد و ضربتی بر سر امیرالمؤمنین حواله کرد حضرت سپر را بر سر کشید ضرب آن ملعون سپر را بدو نیم کرد و بر سر آنحضرت نشست پس حضرت ضربتی بر پاهای او زد هر دو پاهای او را قطع کرد پس سر نحس آن ملعون را جدا کرده تکبیر گفت و صدای تکبیر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و روانه شدند همینکه نظر آنحضرت بمحاسن مبارک افتاد دید که جای و از ذوالفقار خون جاری میشد میفرمود انا علی بن ابی طالب و خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و آنجناب مسرور شد و فرمود شاباش یا علی که عمل تو الیوم زیاده است از عمل امت محمد صلی الله علیه و آله ضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین الی یوم القیمة در همان روز بواسطه همین ضربه علی بن ابی طالب پشت اسلام محکم شد

اما ضربت دوم که پشت اسلام و ایمان را شکست ضربت ابن ملجم مرادی بود بلکه سر آسمانها نمود چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج ملکی را دیدند که بر منبری از نور نشسته و قبه از مروارید سفید بر بالای

سر او نصب بود و لمعان او بحدی بود که ظاهر و باطن او در دیگری نمایان بود و فرشتگان بسیار در حضور او

صف زده در نهایت خضوع و انکسار بروی نگاه میکنند از جبرئیل پرسیدم عرض کرد نزدیک برو و سلام کن پیغمبر فرمود چون رفتم و سلام کردم دیدم حبیب من و برادر من علی بن ابی طالب است گفتم ای جبرئیل مگر علی بن ابیطالب از من پیش آسمانها آمده گفت علی نیست بلکه صورت ابوالحسن است چون قدسیان ملاء اعلی نظر بجلوه جمال علی کردند شوق ملاقات او شدید شد عرض کردند الها مارا دیگر تاب مفارقت علی نماند پروردگار اعلی از نور علی این ملک را خلق کرد جمیع ملائکه ملکوت در شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار بار بزیارت او می آیند و تقدیس و تسبیح الهی میکنند و ثواب او را هدیه دوستان علی میکنند مروی است که آن صورت با آن کیفیت بود و ملائکه در خدمت او بودند تا وقتیکه ابن ملجم ملعون ضربتی بر فرق علی زد از اثر جراحت سر آنحضرت شکافی در آن صورت بهم رسید ملائکه بافریاد و فغان بدرگاه احدیت عرض کردند که یا عالم السر و الخفیات در این چه حکمت است خطاب رسید که امید آنکه در آنوقت در زمین مرتضی علی را در حینیکه در سجده تسبیح و تقدیس مرا بجا می آورد شهید کردند پس جمیع ملائکه باواز بلند بر قاتلان آنحضرت لعنت کردند آه آه در آنوقت جبرئیل امین بناله در آمد و در میان آسمان و زمین فریاد زد و فرمود که خراب شد والله ارکان هدی و تار نایت شد و کشته شد پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و کشته شد پسر عم رسول خدا و کشته شد علی مرتضی و کشت او را اشقی ترین همه اشقیاء و چون زینب و ام کلثوم شنیدند سیلی غم بر رخ و بر سر خود زدند و پیراهن بیطاقتی را چاک کرده و بناله بلند گفتند وا ابتاه و اعلیاه و امحمداه پس جناب حسنین علیهما السلام روانه شدند و فریاد بر کشیدند و گفتند ای برادران پدر شما را کشتند پس آن دو بزرگوار داخل مسجد شدند شیعیان را دیدند دور محراب مجتمع دیدند چون نزدیک آمدند دیدند که پدر بزرگوار ایشان از شدت ضربت نزدیک دامن محراب بر خاک و خون افتاده و قبضه از خاک بر میدارد و بر جراحت خون میریزد و این آیه را میخواند منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری و آنحضرت از شدت الم قدرت بر رکوع و سجود نداشت طهارت و رکوع و سجود را بطریق اشاره بجا آورد آه آه نمیدانم بر فرزند مظلومش در روز عاشورا با آنهمه زخمها و جراحتها چه گذشت در آنوقت که از ذوالجناح بخاک کربلا افتاد و علی بر پشت نداشت و در آن بیکسی و تنهائی قدری خاک گرم جمع کرده سر مجروح بیکسی را در دامن خاک گذاشت گاهی بطرف راست می شد گاهی بطرف چپ و از شدت تشنگی میفرمود که اسقونی شربة من الماء مرا بجرعه آبی دریابید هیچکس آن مجروح را جواب نمیداد بجهت همینکه امیرالمؤمنین سر عمرو بن عبدود در دست بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید پیغمبر خدا بدست مبارک خود عصابه بمحل ضربت می بست و میفرمود این که روز اذا خضبت هذه من هذه یعنی کجاست آنکه وقتیکه ابن محاسن علی خضاب شود مرتبه دیگر باین خون شما سر او

و اما ضربت سیم که پشت اهل بیت پیغمبر را شکست یا که پشت

زینب دختر امیر المومنین را خبر کرد و از ضربت مالک بن نسیر ولد الزنا بود بر سر مبارک آن نور دیدهٔ رسول و فتنی زد که عمامهٔ آنحضرت پر از خون شد و فرمود که حشر کند با یزید ستمگر و بنی امیه شامی و با ظالمان محشور شود آه آه آن قدر زخم بر بدن غریب فاطمه میزدند هیچ کدام نفرین نکرد هم آیا ظالم چگونه شمشیر زد که آنحضرت نفرین کرد پس باز صورت خون آلود آمد سمت خیمها کجا بود رسول خدا صلعم که عصا بر بازخم بندد

واویلاه فرمود یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه علیکن منی السلام پارچه بیارید که بآن موضع شمشیر را ببندم آن بیکسان باکر ببروا فغان نالهٔ پا بوس پارچه آوردند امظلوم بجراحت سر خود بسته و عمامه بران پیچید الی آخره مراجعت بجنگ نموده ولکن درانجا چیزی بخاطر رسید که حکم مستمعین را کباب می کند شنیدند که پیغمبر خدا بدست مبارک خود عصابه بمحل ضرب علی بست و سرور مظلوم ما نیز از اهل بیت پارچه گرفت بجراحت سر خود بست واویلاه از ضربت منقذ بن مره عبدی ولد الزنا در وقتیکه شمشیر بر فرق علی اکبر زد نه کسی جراحت سر او را ببندد و نه قوتی که بیاید بخیمه ام لیلا را صدا نماید که امداد پارچه بیاورد که زخم سر را ببندد بلکه هر دو دست بر گردن عقاب انداخت یعنی اسبو امرا بخیمه ها برسانا مادرم پارچه بجراحت سرم ببندد

واما ضربت چهارم که پشت جناب امام حسین را شکست آن ضربت نوفل بن ازرق ملعون بود عمودی بر سر علمدار کربلا زد که فرق مبارکش را شکافت و بزمین افتاد و عرض کرد ای

برادر دریاب و غرض کرد که یا اخا ادرک اخاک گویند تا بحال یا اخا نگفته بود همیشه آقا میگفت آه این ضربت

کی واقع شده در زمانیکه هر دو دستان بند علمدار جدا شده آقا میگفت آه این ضربت کی واقع شده در زمانیکه هر دو دستان بند علمدار جدا شده مانند مرغ بی پر و بال در دام کوفیان افتاده مشک را بدندان گرفته و بر کاب بی شماران از هر کو خود دور میکرد و اسب را میدوانید که آب را بلب تشنگان رساند واویلاه ناگاه تیری بر مشک خورد آب که در نگهداری آن نهایت سعی و اهتمام می نمود ریخت محافظان دستها را بلحوار بر دم تیغ داده از ابر دوش و دندان میگرفت بر زمین ریخت تیر دیگر آمد بر سینه بی کینه اش نشست آن تیر ای امان از درد والم آن تیر وقتیکه تیر زهر آلود بر سینه سید الشهدا نشست آن امام بادست خود کشید هنوز ساربان قطع نکرده بود اما هر دو دست علمدار را جدا کرده بودند نتوانست که تیر را از سینه بکشد مجملا همینکه سرور مظلوم ما از صدا برادر را شنید اسب را انگیخت و لشکر کفار را از هم درید بر سر نعش برادر رسید دید بدن بهیئت مجنون غلطیده عضوها از پیکرش جدا شده فریاد بر کشید وا انخاه واعباه وامهجه قلبا الان انکسر ظهری وقلت حیلتی آه مناسبت عباس عرض کند ای برادر اول این تیر را از سینه من بیرون آور ولنعم ما قال نظم: ال علی یقین با سیر خویشتن اندم که سمع شان برسید انکسار ظهر

مجلس بیستم تعب و مشقت کشیدن جبرئیل در چهار موضع و رسیدن تیر بگلوی نازک علی اصغر و دفن نمودن بروایتی و پیدا نمودن سکینه نعش برادر خود را و بروایت دیگر کیفیت بوسیدن امظلوم و گفتگوی علی اصغر شیرخوار بعد از پیدا کردن نعش برادر صغیر خود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی السبط السعید والامام الشهید والغریب الوحید صاحب العطش الشدید السلام علیه و علی جده و ابیه و امه و اخیه السلام علی النساء الصارخات والبنات النادبات والناظرات المذهوشات ورحمة الله وبرکاته السلام علی عبد الله الحسین الطفل الرضیع المرمی الصریع المتشحط بالدماء والمتصعد دمه فی السماء المذبوح فی حجر ابیه لعن الله رامیه حرملة بن کاهل الاسدی فبعد

مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست سلام بر علی اصغر حسین طفل شیرخواره که بسبب تیر گلویش پاره

کردند او را در دامن پدر بزرگوارش ذبح کردند و خون حلقوم آن طفل را پدر بزرگوارش بطرف آسمان نثار نمود
خداوند لعنت کند کشنده او را که حرملة بن کاهل اسدی باشد در حدیث وارد شده است که رسول خدا صلی
الله علیه و آله با این صورت و هیئت از آسمان نازل میشود تعب و مشقت بر تو رسیده است عرض کرد بلی در
چهار موضع **اول وقتیکه حضرت ابرهیم را در آتش انداختند**
و کنت تحت العرش عند ربی زیر عرش بودم خطاب
آمد رسید که بنده مرا دریاب فادرکته فقلت
الک ربک من حاجة دوم وقتیکه حضرت ابرهیم
خواست کارد را بر گلوی فرزند خود اسماعیل گذارد
کنت تحت العرش ندا از جانب رب العزة رسید ادرکت
عبدی پس در طرفة العینی رسیدم کارد را برگردانیدم
سیم حین التقی یوسف فی الجب قال الله تعالی بنده مرا
مرا دریاب را شای راه او را گرفتم و بر بالای سنگ گذاشتم **چهارم** در جنگ احد وقتیکه بدندان
مبارک تو سنگ جفا زدند و دهن مبارک تو خون آلود شد و آن خون را از دست گرفتی و بجانب آسمان
پاشیدی قال الله تعالی ادرک دم عبدی خون حبیب مرا دریاب اگر قطرهٔ از آن بر زمین برسد هر اینه گیاهی و
درختی از زمین نمیروید با اینهمه عزیزم بعوض کارد گلوی جناب اسماعیل من چه امی را عرض کنم وقتیکه حرملة
بن کاهل ولد الزنا تیر بحلق نازک علی اصغر زد سید مظلومان تیر را از حلق او کشید و دست زیر حلق
او گرفت پر از خون شد بطرف آسمان پاشید فرمود سهل است در راه خدا در چه وقت ما نیکه فرزند
طفل شیرخوار اش را بر روی دست گرفته بسوی آن کافران میفرماید ای قوم شما کشتید اهل بیت مرا قتل
الله بعید این طفل کسی نمانده دل او از تشنگی میسوزد و میشود که شربت آبی او دهید بدین عبارة
جانگداز ادا نمود و اگر شما این طفل رضیع آب دهید آیا نمی بینید چگونه از شدت تشنگی و عطش بخود
می پیچد و کافی نکرده پس عوض آب تیری انداختند در بعضی از روایات هست تیر از گلوی علی اصغر

گذشت بیازوی آن امام غریب سید تیر را کشید و خون را بسمت آسمان پاشید مناسب بود از جانب پروردگار
کار عزت خطاب رسید بجبرئیل که اگر قطرهٔ از این خون بر زمین رسد بلا نازل خواهم کرد و اهل زمین را هلاک
خواهم نمود زیرا که خون طفل معصوم مظلوم بی گناه است چنانچه در حدیث است که قطرهٔ از آن خون شریف بزمین
نیامد و بروایت بحار سید مظلومان رو بدرگاه الهی نمود و فرمود این طفل من نزد تو کمتر از ناقه صالح نیست موافق بعضی
از روایات آنحضرت از اسب فرود آمد بغلاف شمشیر زمین را حفر نمود آن طفل بخون آغشته را دفن نمود **نکته**
بیان کرده اند در دفن آن طفل مظلوم که چون آنحضرت بعلم امامت که من بعد اسب بر ابدان شهدا میتازند
و آن طفل کوچک بدن لطیفش بالمره مفقود میشود و سرش هرگاه بر نیزه زنند در مجلس یزید از فرق
یهود و نصاری میباشند ننگ اسلام میباشد و توبیخ بدین اسلام خواهند نمود که شما طفل را چرا کشته اند
و سر شیرخوار را بر نیزه زده اند و محتمل چون سکینه با آن طفل نسبت میل داشت همیشه انیس او بود و چون سر او را در بازار
سر نیزه مشاهده مینمود و یا در مجلس یزید میدید طاقت نمی آورد خود را از که هر هلاک میکرد چنانکه در
بعضی از کتب مراثی هست که چون سکینه خاتون را در قتلگاه از جسد پاره پاره پدر بزرگوار بجز تمام جدا کردند
روی بر آن ملعون که موکل بود نمود و فرمود ای مرد از برای من این برادر کوچکی بود که انیس او بود او را کشته اند اگر انیفد
مرا مهلت دهی که او را وداع کنم امیدوارم که خدا حاجت ترا روا کند پس آن ملعون دید که آن طفل التماس میکند
نماید دعا می کند و او را مرخص کرد پس چون دید آن ملعون که طفل التماس میکند و او را مرخص نمود پس چند گام
برداشت قنداقه علی اصغر را دید که در نزدیکی پدر افتاده پس چون نظرش بر او افتاد آه آه اول خود را بر روی
او انداخت و بعد او را برداشت و بر سینه خود چسبانید وی او را بوسه بسیار داد پس او را بر روی خاک
بخوابانید و خود مانند ایام حیوة در پهلوی او بخوابید تا که بعد برخواست و نشست و آنچه ید را در دامن
خود گذاشت و لبهای خود را بر گلوی تیر خورده او گذاشت و گفت ای برادر من اگر مرا بخیر منکر ندارد
میان زندگانی تو دنیا و در ماندن در نزد تو البته اختیار میکردم ماندن در نزد ترا اگرچه جانورها مرا
پاره پاره کنند برادر مرا از قتلگاه بیرون میبرند و من دل از تو بجاور نمیتوانم و از تو جدا میکنند و مرا بر تو
می کنند نمیدانم که اهل عناد مرا کجا میبرند ای برادر چون بخدمت جدم امام برسی از من بگو که
خواهرم سکینه از احوال خود بجانب تو شکایت می کند میگوید تمام جامه گوش مرا پاره پاره کردند
و خلخال از پای من کندند و گوش مرا دریدند پس لبهای خود را بر لبهای خشک برادر خود گذاشت بعد صورت او را
و دو چشم او را بوسید پس آن ملعون که موکل او بود او را از برادرش جدا کرده با بنات اسیران ملحق نمود

مجلس بیست و یکم در ذکر داخل نمودن رسول خدا

صلّی الله علیه و آله اصحاب عبا را در زیر کساء در خانهٔ فاطمه با
مناسبات و دفعهٔ داخل شدن جبرئیل و فخر نمودن او و
سایر ملائکه و حیوانات و غیرها انسان الخ و دفعهٔ
دیگر در مباهله و دیگر در خانهٔ فاطمه زهرا الخ
و دفعهٔ چهارم اذن خواستن از پیغمبر خدا صلّی الله
علیه و آله و ذکر نمودن آنحضرت مصیبتهای هر یک از آل
عبا را و جواب تفصیلی عرض نمودن جبرئیل و اعانت او
هر یک از آن بزرگوار از او و دیگر بعد از شهادت جناب سیّد
الشهدا با چهار هزار ملائکه از مقرّبین بزمین کربلا و
کفتگوی او با نعش پاره پاره جناب سیّد الشهدا اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اوجد اصحاب الکساء من نور عظمته و خصّصهم ببرّه و کرامته
وجعلهم فی علوّ المقام بحذائه و فوق جمیع مخلوقاته وهم غوّاص بحار توحیده و سبّاح یمّ وحدانیّته جعلهم
اعلام لمعرفته فانّه من عرفهم فقد عرف الله ومن جهلهم فقد جهل الله وهم الذین اذهب الله عنهم الرجس
وطهّرهم تطهیرا وجعل مودّتهم اجر الرسالة و فضّلهم علی العالمین تفضیلا فصلّ اللهمّ علیهم ما دام
الدنیا والاخرة والعن اللهمّ علی اعادیهم وظالمیهم من الان الی یوم القیمة فیقال انجدید خداوند
خداوند رحمن وعلّت ایجاد امکان و معلم عالم امکان و ملکوت و همای اشیاء قرب لاهوت و شافیان
عالم جبروت انوار اربعهٔ مضیئه را در عالم ناسوت چهار دفعه در زیر بال رافت و مرحمت جای داده اول
حدیث کسا است که از جملهٔ احادیث مشهوره است بین فرقهٔ محقّه و شیعه و خواص و فواید این حدیث شریف در آخر
ذکر شد که امیر مؤمنان از رسول پیغمبر علیهما السلام الله الملک المنّان سؤال نمود و از رسول ذوالجلال
بجهت این برگزیدهٔ متعال بنیاد فرموده اند پس اول فواید این حدیث شریفه را باید نقل نمود تا مشوّق و قرعهٔ غمها
محبّان و شیعیان گردد و در بعضی از کتب مراثی چنین ذکر کرده اند که در هر مجلسیکه این حدیث شریف خوانده

شود جناب صاحب الامر عجّل الله فرجه در آنمجلس حاضر میشود لهذا باید اهل مجلس مؤدّب و با وضو بنشینند
بنوعیکه گویا در مجلس ظاهری در خدمت آن بزرگوار نشسته اند و با ایشان تعزیه داری می کنند بامید اینکه از
برکت اشک چشم آنجناب اشکهای چشم حاضرین نیز قبول گردد از کتب معتبره از حضرت فاطمه طاهره علیها
سلام روایت شده است که میفرمایند روزی داخل شد بر من پدر بزرگوارم رسول الله صلّی الله علیه و آله
فرمود که ای فاطمه بدانکه ضعفی در بدن خود می یابم من عرض کردم ای پدر رنجا پناه میبرم بخداوند از ضعیف
بدن شریف تو پس پدرم فرمود که ای فاطمه بیاور از برای من آنکسای یمانی را و بر من بپوشان حضرت فاطمه میفرمایند
من آنعبا را آوردم و بر آنجناب پوشانیدم و نظر بروی مقدّس او میکردم در آن اثنا روی مبارک آنحضرت را چون
ماه شب چهارده درخشان میدیدم و بر آنحال ساعتی نگذشته بود که فرزند دلبندم حضرت حسن مجتبی
داخل خانه شد و گفت السّلام علیک یا امّاه پس من در جواب او گفتم و علیک السّلام یا قرّة عینی و
ثمرة فؤادی سلام بر تو باد ای نور دیده من و میوهٔ دل من فقال یا امّاه انّی اشمّ رایحة طیّبة کانّها
رایحة جدّی رسول الله صلّی الله علیه و آله ای مادر جان بدرستیکه من عجب بوئی میشنوم که مثل بوی
جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله میماند گفتم ای فرزند گرامی اینک جدّ بزرگوارت در تحت کساء
نایم است پس حضرت امام حسن ع بجانب کسا آمد و عرض کرد السّلام علیک یا جدّاه السّلام علیک
یا رسول الله صلّی الله علیه و آله آیا اذن میدهی مرا که در زیر عبا در آیم آنحضرت فرمود که ماذونی داخل
شو ای فرزند من پس حضرت امام حسن ع داخل شد در آغوش جدّ بزرگوار خود آرام گرفت و نگذشت
مگر ساعتی که ناگاه فرزند شهیدم حسین ع داخل خانه شد و گفت السّلام علیک یا امّاه پس
من در جواب او گفتم و علیک السّلام یا قرّة عینی و ثمرة فؤادی پس حسینم گفت که ای مادر بوی خوشی بمشام
من میرسد که گویا رایحهٔ جدّ رسول خدا است من در جواب او گفتم که بلی ای نور دیده من اینک جدّ بزرگوارت
و برادرت در زیر کساء اند پس فرزندم حسین چون اینکلام را از من شنید نزدیک کسا رفته و عرض
کرد السّلام علیک یا جدّاه السّلام علیک یا من اختاره الله سلام بر تو باد ای جدّ بزرگوار و سلام
بر تو باد ای جدّ بزرگوار آیا رخصت میدهی خداوند متعال یا اذن میدهی حسین را که داخل شود با شما تو در زیر کساء
رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود که بلی یا حسین تحقیقکه اذن دادم ترا داخل شو ای عزیز من و در بعضی
از روایات وارد شده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در جواب فرزند مظلوم خود فرمود یا بنی انت
والتی ادخل یا حسین یا ولدی و ما زلت فداک تو شو داخل کسا شو آه کسیکه اینقدر و منزلت داشته باشد چگونه
روا است در روز عاشورا از کثرت جراحت بزمین کربلا افتاده باشد و ابن سعد لعین در میانه لشکر

شفاعت اثر فرماید که هر کس به او را از مراثی من یا و شرح جایزه طلب کند با و میدهم آنگه برکتد کاز جناب سید الشهدا
بدانند که چون لشکریان از آن بزرگوار شجاعت بسیار دیده بودند با انکه بر زمین افتاده بود کسی را جرات آن نبود
که نزدیک آنجناب رود مگر شمر شریر ملعون که جواب داد و گفت انا ایها الامیر ای امیر ازین کار مترس پس ابن سعد
گفت که تعجیل کن و از برای تست جایزه عظمی پس آن ملعون روانه جانب آن مظلوم غریب شد واه وامصیبتا که در وقتی
بر سر بالین آن مجروح عزیز آن ملعون رسید که از شدت تشنگی و کثرت جراحت غشی کرده بود و چون نزدیک آنجناب
رسید و قدم جرات پیش نهاد و در میان آنحضرت و آن ظالم سؤال و جواب بسیار شده و از انجمله که قلب شیعیان را آتش
میزند اینست که در صحایف خامس کسا آن ملعون فرمود که ای شمر مرا میشناسی گفت کیستم و اراده قتل من کرده یا نه آن ملعون
جواب داد که بلی ترا میشناسم خوب میشناسم تو ای حسین بن علی بن ابیطالب و مادرت فاطمه زهرا و جدت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس آن مظلوم فرمود که وای بر تو اینکه مرا باین حسب و نسب میشناسی پس چرا بسبب اراده
قتل من کرده آن ملعون ازل و ابد در جواب عرض کرد که ای حسین من اگر ترا بقتل نرسانم که از یزید جایزه خواهم
گرفت الی اخره پس حضرت فاطمه فرمود که ناگاه در آن اثنا ابو الحسنین جناب امیر المؤمنین داخل خانه شد
و فرمود السلام علیک یا بنت رسول الله پس من در جواب گفتم و علیک السلام پس آنحضرت فرمود که آیا
اشم رایحة طیبة کانها رایحة اخی و ابن عمی رسول الله صلی الله علیه و آله ای فاطمه فرمود شما هم استشمام
رایحه نیکوئی میکنید گویا بوی عطر برادرم و پسر عم رسول خدا است من در جواب عرض کردم که بلی آنجناب با دو
فرزند تو حسنین در زیر کسا خوابیده اند پس آنحضرت این کلام را از من استماع نمود بسوی کسا روان گردید
گفت السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که بیایم در زیر کسا و بوده باشم با شما جواب میتر نمود
جواب آمد که یا علی داخل شو پس داخل شد پس فاطمه میفرماید که من نزد آن کسا آمدم و عرض کردم السلام
علیک یا اباه السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که بیایم در زیر کساء و بوده باشم با شما و کسب
فیض حصول با شما میسر میشود فرمود که بلی اذن دادم ای فاطمه اذن دادم داخل شو پس ام معصومه نزد ما
پس از جانب خداوند عز و جل ندا رسید که ای ملائکه من و ساکنین آسمانهای من بدانید که من خلق نکرده ام
آسمانها را که بنا کرده ام و زمینها که گسترده ام و نه ماه و آفتاب که نور دهنده اند و نه افلاک که دور
زننده اند و نه دریائی که جاری شونده است و نه ملائکه که در اطراف سیر کننده اند مگر بمحبت این پنج بزرگوار
که در زیر عبا قرار گرفته اند پس جبرئیل امین عرض کرد که ای پروردگار من کیانند در زیر عبا ندا رسید
که اهل بیت نبوت و معدن رسالت فاطمه است و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و دو فرزند فاطمه سلام الله علیها
و علیهم پس جبرئیل امین عرض کرد که ای پروردگار من آیا مرا اذن میدهی که بزمین نازل شوم و در زیر

کساء داخل شوم تا ششم ایشان باشم من از جانب خداوند ندا رسید که اذن دادم پس جبرئیل امین نازل شد و در بالای
سر ایشان ایستاد و عرض کرد که السلام علیک یا رسول الله خداوند علی اعلی بجناب تو سلام میرساند و تحیت ها
بالتحیة و الاکرام و میفرماید که بعزت و جلال خود قسم یاد میکنم که بنا فریدیم و خلق ننموده ام این آسمانها
که بنا کرده ام و نه این زمین را که گسترده و نه ماه و آفتاب نور دهنده را و نه افلاک دور زننده را و نه ملائکه
اطراف دونده را مگر محض خواطر شما پنج بزرگوار بمحبت و خداوند جل جلاله اذن داده است مرا که با شما بوده
باشم در زیر عبا یا رسول الله آیا شما هم اذن میدهید که در زیر کسا در آیم آنحضرت فرمود که اذن دادم پس بعد از آن
داخل شد عرض کرد که خداوند عالم میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
جبرئیل امین وحی الهی با انکه ملک بود و از سنخ بشر نبود و با خواتون محشر نامحرم نبود پس مأذون بودن از
از خداوند جل جلاله بجهة احترام اذن جدید حاصل نموده آه و آویلا که بعد از ارتحال رسول خدا
و دختر
صلی الله علیه و آله احترام خانه او را نداشتند اشرار امت در آن خانه را سوختند شکستند بر پهلوی دختر او
زدند و بدون اذن او داخل خانه اش شدند انواع اذیتها و بی احترامیها کردند و بعضی از علما فرموده اند
که در حدیث وارد شده است که چون جبرئیل داخل کسا شد فاطمه زهرا از آنمکان که تشریف داشت بجانب
کسا حرکت کرد و از جلالت و عصمتی که داشت عرض کرد که ای پدر بزرگوار که بود که داخل کسا شد که از
سنخ ما نمی باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه آرام گیر که این جبرئیل امین است آه
امان از بی احترامی لشکر کوفه و شام بعد از شهادت سید الشهدا با شمشیر برهنه رو بخیمه ها و اولاد دختران
فاطمه زهرا نهادند اول کاری که کردند خیمه های ایشان را آتش زدند و بعد از آن اسباب و لباس ایشان را غارت
بردند و ایشان را اسیر کرده مثل اسرای ترک و دیلم و برهنه بر شتران سوار کرده شهر بشهر و دیار بدیار بردند
و داخل کوچه و بازار و مجالس نامحرمان کردند دشمنان بی اذن ایشان داخل مکان و منزل ایشان شدند
حضرت فاطمه میفرماید که بعد از آمدن جبرئیل در زیر کسا و آوردن آیه شریفه جناب امیر المؤمنین
عرض کرد که یا رسول الله چه فضیلت است از برای نشستن در زیر کسا نزد خداوند جلیل پدرم رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی قسم بان خداوندی که مرا براستی برانگیخت به پیغمبری و اختیار کرد
مرا به رسالت که ذکر نمیشود این حدیث ما در مجلسی از مجالس اهل زمین که در آن باشد بسیاری از دوستان
و شیعیان ما مگر آنکه نازل میشود بر ایشان رحمت و احاطه میکنند برای اهل مجلس تا آنکه متفرق میشوند
ملائکه و استغفار می کنند برای اهل مجلس پس امیر المؤمنین هم چون این فضیلت را استماع نمود فرمود
که والله رستگار و سعادتمند شدیم و به پروردگار کعبه قسم که هم چنین رستگار و سعادتمند شدند

شیعیان ما پس دو نفر دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بحق انخدائیکه مرا براستی و بحق بر گزید برای نبوت و برای رسالت بر گزید ذکر نمیشود این حدیث ما در مجلسی از مجالس که در ان بوده باشند شیعیان ما مگر آنکه در ان مجلس مهموم بوده باشد خداوند و او فرج عطا فرماید نبوده باشد در انمجلس مغمومی مگر آنکه غم او را برطرف فرماید و نبوده باشد طالب حاجتی مگر آنکه خداوند حاجت او را روا فرماید پس جناب امیر مؤمنان علیه السلام فرمود که در این هنگام والله رستکار و سعادتمند شدیم ما و هم چنین شیعیان ما رستکار و سعادتمند شدند در دنیا و اخرت **دوم** قال الامام ابو محمد العسکری علیه السلام فان جبرئیل هو الذی لما حضر رسول الله صلی الله علیه و آله و هو قد اشتمل علی عبائه القطریه علی نفسه و علی علی و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام و قال اللهم هؤلاء اهلی انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم محب لمن احبهم و مبغض لمن ابغضهم فقال الله تعالی فقد اجبتک الی ذلک یا محمد صلی الله علیه و آله فرفعت ام سلمه جانب لتدخل العباء فجذبه رسول الله فقال لست هناک و ان کنت علی خیر و الی خیر یعنی دو مرتبه فرمود عاقبت تو بخیر است تو از زواج رسولی و او را داخل نها نکرد و جاء جبرئیل مدثرا فقال یا رسول الله اجعلنی منکم قال انت قال فارفع العبا و ادخل معکم قال بلی فدخل فی العباء ثم خرج و صعد الی السماء الی الملکوت الاعلی و قد تضاعف حسنه و بهاؤه و قالت الملائکه و قد رجعت بجمال خلاف ما ذهبت به من عندنا قال و کیف لا اکون کذلک و قد شرفت بان جعلت من ال محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیته کما قالت املاک فی ملکوت السموات و الارض و الحجب و الکرسی و العرش حق لک و هذا الشرف ان تکون کما قلت آه یکدسته امین وحی الهی فخر میکند که من داخل عبا اهل بیت شدم و دسته دیگر فخر میکند بر ملائکه که من گهواره جنبان حسینم و فطرس فخر میکند که من ازاد کرده حسینم لعبا فخر میکنند که من تابلهٔ حسینم و ملک منصور فخر میکند که من ازاد کرده حسینم و چهار هزار ملک دیگر که ما زوار حسینیم و اما فخر طایفه انسان جمعی فخر میکنند که ما هر سال در دهه عاشورا از جمله عزاداران حسینیم و جمعی دیگر فخر میکنند که ما از جمله زوار ان حسینیم و جمعی فخر مینمایند که ما خدمتکار مجالس عزای حسینیم و اما فخریه حیوانات ذوالجناح فخر میکند که من مرکوب حسینم عقاب هم فخر میکند که من مرکوب علی اکبر حسینم و شیر فخر میکند که من محافظت کننده بدن پاره پاره حسینم مرغهای سفید فخر میکنند که ما سایه کستر بدن حسینیم و زمین کربلا فخر میکند که من در بر دارنده حسینم و فخریه دشمنان را نیز بشنوان روزیکه وارد مجلس ابن زیاد میشدند و نفر با یکدیگر پیشی میگرفتند یکی میگفت ای امیر جایزه مرا زیاده بده که بفرق علی اکبر ضربت زده ام یکی میگفت که سر ابن نعش من جدا کردم یکی میگفت که سر شرا من از بدن جدا کردم یکی میگفت یکدست عباس را من از بدن جدا کردم یکی میگفت عروس

قاسم را من پامال نعل کردم یکی میگفت بگلوی علی اصغر من تیر زده ام اه و امصیبتاه در اخر ده نفر امدند که امیر می باید جایزه ما از همه کس بیشتر و زیاده باشد خدمتی که ما کرده ایم کسی مثل ان خدمت نکرده گفت چه خدمت کرده اید کسی ~~مثل این خدمت نکرده~~ گفت چه خدمت کرده اید گفتند که سر دار شما انکه اسب و ابو خلیق زمان نکرده ما ده نفر اسبها را نعل بندی کرده و استخوانهای سینه او را خورد کردیم **سیم در وقت مباهله نمودن با نصارای نجران** چون بنای مباهله شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بامداد بیرون تشریف اورده حضرت امام حسین را در بر داشت و دست جناب امام حسن را گرفته بود و حضرت فاطمه و جناب امیر مؤمنان از پشت سر او میرفتند و حضرت رسول با ایشان میفرمود که هر گاه من دعا کنم شما امین بگوئید ایشان را در زیر عبا اخذ نموده میفرمود خدایا اینها اهل بیت منند بالای کردن از ایشان هر یکی را پس اسقف که بزرگ اهل نجران بود گفت ایکروه نصاری من رویها چند می بینم که خدا با این رویها کوه را از جای کنند پس مباهله مکنید که هلاک میشوید بر روی زمین یکنفر نصرانی نمیماند تا بقیامت پس بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند ما مصالحه کردیم بگذاشتند ازان روی بها شرم نمودند بجزیه راضی شدند مباهله نکردند با انکه نصاری بودند و اما خلیفه مسلمانان هیزم جمع نموده بر در خانه که ایشان در انجا تشریف دارند میخواهند بسوزانند خداوند لعنت کند کسانی را که چنین بد بخت شقی را پیشوا خود دانسته پیروی مینمایند بجهالت آتش بر در اشخانه محترمه بر افروختند ان در با احترام را سوختند بعد از ان عمر لگدی زده در را افکند و تازیانه بر دست مبارک فاطمه زد و بروایتی غلام عمر تازیانه بر دوش مبارک فاطمه زد که کتف مبارکش ورم کرد تا وقت وفات کتفش مجروح بود و خالد بن ولید ملعون شمشیر با غلافی که در دست داشت ضربتی بان بانوی سرا پرده عصمت زد بعضی فوت محسن را از ان ضربت میدانند از این ضربتها فاطمه بر زمین افتاد و صیحه او بگوش امیر مؤمنان رسید بیدرنگ ان ادبی العین از سر جای صبر کن شتاب از خانه بیرون امد و عرق غیرتش بجوش امد عمر بیحیا را برداشت و چنان بر زمین زد که بینی و گردنش مجروح شد خواست ان لعین را بدرک اسفل جحیم بفرستد از وصیت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله متذکر شد دست از ان لعین برداشت اه اه یا علی کاش روز عاشورا در صحرای کربلا می بودی در وقتیکه چادر زینب را از دوش بر میداشتند و نیزه و تازیانه بکتفش میزدند یا علی گوش ام کلثوم را بواسطه گوشواره پاره نمودند یا علی مقنعه از سر فاطمه نو عروس برداشتند گوشوارها او را از گوشش بیرون اوردند مظلومه افتاد غش کرد یا علی همه دختران ترا مانند اسیران ترک و دیلم بالای شتران سوار کرده بعد از سوختن خیمها و غارت اموال ایشان را شهر بشهر و دیار بدیار بردند **چهارم** از کتاب صواعق محرقه نقل کرده اند که روزی

رسول صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه زهرا تشریف آوردند امیر مومنان علیه السلام در خانه نبود و کسی نزد ایشان نبود و آنجناب حاضر ساختند آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله جناب امیر مومنان را در دست راست و فاطمه را در دست چپ نشانید و حضرت امام حسن را بر زانوی راست و جناب امام حسین را بر زانوی چپ و دست بر گردن هر دو زده گاهی لبهای امام حسن را میبوسید گاه گلوی امام حسین را آنگاه عبای خود را بر سر ایشان کشیده از همه ایشان نبوت و عصمت ایشان را در زیر بال رحمت داخل گردانید عرض کرد اللهم لکل نبی اهل بیت و هؤلاء اهلبیتی و خواصی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا بار خدایا از برای هر پیغمبری اهل بیتی بوده است و اینها اهل بیت و مخصوصان منند دور گردان از ایشان هر کثیفی ظاهری و باطنی را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی و از کتاب کشف الحقایق روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلام را داخل زیر عبا نمود جبرئیل امین بشوق اینکه خود را داخل زیر عبای اهل بیت نماید نود هزار حجاب را طی نموده و صوامع ملکوت را ترک نموده و در خانه امیر مومنان ایستاد عرض کرد یا رسول الله چه میشود که بنده را نیز جا کرده در زیر عبا خود را که از عالم بالا بجهت کسب شرافت بر همین امید در زیر عبا راه دهی که بآن فخر و مباهات با سکان سرادقات نموده و سر افتخار بعرش رسانم آنحضرت فرمود یا اخی جبرئیل اهل العبا اهل العبا اهل عبا کسانی اند که از ناکسان ظلم و ستم کشیده و جور و بینش از سنگ جفا کشیدن دست ایشان از ریسمان ابجا بلکه کشته دندانها شکسته شدن پهلو و سقط از ظلم عنا و عداوت کردیده باشند یا آنانکه خوردن لذایذ نیکو خوردن تیغ ستم بی تیغ جفا از ظالم بجهت امصم شده باشند یا چشیدن زهر الماس بلا را دل داده باشند یا غریبی و تشنگی کربلا و شهادت برادران و فرزندان و اقربا و اسیری زنان و اولاد و سر دادن در راه خدا را آماده باشند **اول آنها** مناسبتست بر همه اهل بیت از اصحاب عبا در بین رسول اجمال اشاره نمائیم تا از استماع مصائب ایشان چشمها گریان و جگرها بریان شود تا ثواب مصیبت را نیز دریابیم و این دو مصیبت از برای آن رسول حضرت ذو الجلال در جنگ احد اتفاق افتاد منقولست که مغیره پسر عاص وقتیکه با جدی آمد سنگ برداشته گفت با اینها محمد را میکشم و آن ملعون چنانکه انداز بود و سنگی که مینهاد اخت از نشانه منحرف نمیشد آنوقت سید و سر انبیا تنها مانده بود آن ظالم سنگ را فرصت غنیمت شمرده بر آنحضرت حمله کرد آن سنگها را حواله آن معدن جواهر رسالت نمود از قضا یکی بر پیشانی مبارک آنحضرت آمد و بغایت مجروح گشت و خون از آن جاری شد آن رحمت عالمیان آن خون را بر ردای اطهر خود پاک می نمود و نمیگذاشت بر زمین چکد میفرمود که اگر قطره بر زمین چکد عذاب بر اهل زمین شود و میفرمود اللهم اهد قومی فانهم لایعلمون بار خدایا قوم مرا هدایت کن که آنچه میکنند از روی نادانیست و سنگی دیگر بر بازوی منور آنسرور آمد آنرا مجروح ساختند صدمه شمشیر از دست آنحضرت افتاد و سنگی دیگر آمد بر لب و دندان آنحضرت خورد و لب و دندان مبارک آنحضرت شکست و لب مبارک آنجناب بغایت مجروح

شده آه آه نظیر این جراحتها از برای شهید آل محمد صلی الله علیه و آله در روز عاشورا اتفاق افتاد چنانچه شیخ مفید روایت کرده که چون آنحضرت فاطمه از کثرت قتال و جدال و زخم بسیار ضعف بر او مستولی شد خواست ساعتی استراحت نماید ناگاه سنگی بجانب آنحضرت آمد بر جبهه مبارکش خورد و خون از آن جاری شد جامه برداشت که آنخون را پاک کند ای امان ناگاه تیری زهر آلود که سه شعبه داشت آمد بر سینه بی کینه آنحضرت که صندوق علوم ربانی بود نشست رسول خدا بعد از مجروح بودن چنین عرض نمود اللهم اهد قومی فانهم لایعلمون در حقیقت همچنین بود زیرا کفار قریش بر حقیت پیغمبر صلی الله علیه و آله اقرار نکرده بودند و آن بکوفیان آشنا بودند آه آه از ظلم اهل کوفه و شام ایشان همگی این مظلوم را میشناختند حق شناختن و امید شفاعت از جد او داشتند همینکه تیر بر سینه آنغریب فاطمه رسید فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و تیر را بیرون کشید خون مثل ناودان میریخت گاه خون جبینش را بر میداشت بر آسمان میانداخت و قطره بر نمیگشت بلی لب مبارک پیغمبر بواسطه سنگ مجروح شد اما در مقابل آن بر لب و دندان آنغریب فاطمه بعد از اینکه از سوز عطش خشک شده بود چوب خیزران در مجلس ابن زیاد و یزید خداوند عذاب ایشان و ملعون را زیاد کند میزد دندان بوسه گاه رسول خدا را بواسطه چوب میخستند پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود بجبرئیل **و دوم آنها فاطمه است** از جابر روایت شده است که روزی سلمان بخانه فاطمه علیها السلام در آمد دید که آنحضرت نشسته است و در نزد او دستاس بانی نهاده است و قدری شعیر از برای عیال خود خورد میکند دست مبارکش مجروح شده و خون بر چوب دستاس روان شده است و حضرت امام حسین علیه السلام از ناحیه خانه از گرسنگی گریه میکند اضطراب مینماید سلمان گفت ای دختر رسول خدا دستهای تو از آسیا کردن مجروح شده و پینه کرده است و اینک فضه کنیزک تو حاضر است چرا این خدمت را باو رجوع نمیفرمائی و خود متحمل میشوی فاطمه فرمود که رسول خدا مرا وصیت کرده است که خدمت خانه یکروز با فضه باشد و یکروز با من دیروز نوبت او بود و امروز نوبت منست پس سلمان گفت ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بنده آزاد کرده شما ام یا بفرمائید که حسین را مشغول گردانم یا اینکه آسیا را بگردانم حضرت فاطمه فرمود که تسکین حسین را من بهتر میدانم پس چون آسیا گردانید و قدری جو را آرد کرد صدای اقامه نماز را شنید و برای ادای نماز بمسجد رفت و چون از نماز فارغ شد آنچه دیده بود از برای امیر مومنان علیه السلام نقل کرد و حضرت از استماع آن قصه گریان شد و بخانه برگشت پس تبسم کنان باز بمسجد معاودت نمود حضرت رسول از سبب تبسم آنحضرت سؤال کرد حضرت امیر المومنین علیه السلام عرض کرد که بخانه برگشتم دیدم فاطمه بر پشت خوابیده بود و حسین علیه السلام بر روی سینه اش بخواب رفته

بود واسبابی انکه دستی ظاهر باشد میکردید پس رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز تبسم فرمود و فرمود یا علی مگر
نمیدانی که خدا را ملکی چند هست که در زمین میگردند خدمت میکنند محمد و ال محمد صلی الله علیه و اله را تا روز
قیامت رسول خدا بجبرئیل فرمود که

وسیم ایشان علی علیه السلام
با نخوردن لذاید دنیوی بجهت خوردن تیغ
بیدریغ از ظالم بیحیا مصمم شده باشد و امر دیگر شد
که بعد از انکه ابن ملجم ولد الزنا از بر گزیده خداوند
زاده در میان سجده تیر در محراب مسجد کوفه ضربت
زد و صورت نورانیش بخاک و خون الوده نمود

جناب حسنین علیهما السلام و اصحاب اندر اطراف محراب جمع شده ناله و گریه های کردند که ان بزرگوار از اثر زهر و شدت ضربت غشی
کرد چون بعد از ساعتی بهوش امد فرمود که مرا بخانه برید و بر جای نماز من مرا انجا بخوابانید پس انحضرت را در گلیمی
خوابانیدند یکسران را حضرت امام حسن و یکسر از جناب سید الشهدا علیهما السلام بر دوش گرفتند
و اصحاب در اطراف انجناب بشدت گریه میکردند که نزدیک بهلاکت رسیدند تا انکه جای نماز او را خوابانیدند
پس از میان اولاد مظلوم کربلا گریه کنان پیش امده عرض کرد ای پدر رجا هیچ روز دیگر مثل روز مصیبت شما نیست
مگر روزیکه جد من رسول خدا از دنیا رحلت فرمود ایجان پدر حسین بسیار ناگوار است که شما را اینطور بخاک و خون
الوده ببیند و در حدیث هست که چون نظر امیر المومنین علیه السلام بر سید الشهدا افتاد که انجناب ناله میکنند
فرمود که یا حسین پیش بیا ای فرزند پس انجناب پیش امده حال انکه زخم شده بود هر دو چشم او از بسیاری گریه
وچون نزدیک امد پدر مهربان هر دو دست مقدس خود را بلند کرده و اشک از چشمها و صورت فرزند
مالیده میکرد و دست خود را بر قلب محزون فرزند خود گذاشت فرمود ای فرزند خدا قلب ترا محکم فرماید
بصبر و اجر عظیم عطا فرماید و ساکن گرداند گریه ترا اه اه کجا بود امیر المومنین ع در روز عاشورا
در کجا اشکها خونها از چشم و صورت فرزندش پاک فرماید ملاحظه فرماید که بر قلبها قلبیکه محزون
بودند او را ضی نمود و دست تسلی بر او گذاشت در روز عاشورا در وقت شدت تشنگی نیزه و خنجر و تیر زده
بودند هر چه استغاثه میکرد کسی او را جواب نمیداد و در حدیث هست در انحالت که شنیدند امیر المومنین را جواب
بجانب او نرسید بعد از ان باصحاب گفتند که دختران از شدت تشویش و گریه هلاک شدند پس اصحاب جهه

احرام دختران از خانه بیرون رفتند اه و امصیبتا زینب خاتون و ام کلثوم با گریه و زاری و نوحه و بیقراری
خود را بجده مت پدر رسانیدند میگفتند و ابتاه حزن ما بر مصیبت شما طولانی و علی الدوام اشک
چشم ما جاری است و خشک نخواهد گردید یا ابتاه که را از برای ما معین کردید از برای پرستاری صغیران
معین فرموده تا بزرگ گردانند که را از برای اولاد بزرگ خود معین فرموده تا بزرگ گرداند که در میان ایشان همه معاینه
پدر و همراه نماید مدام نوحه میکردند **نظم** بر فرق ترا همه زینب فغان و زاری داشت ز زخم کاری
او نالهای کاری داشت اه اه بعینه همین کلمات را سکینه خاتون در روز عاشورا در وقت عبور از
قتلگاه با جسد پاره پاره پدر میگفت لکن فرقش این بود که ایشان بزرگ بودند سکینه کوچک و طفل بود
و ایشان در وطن بودند در پناه حسنین علیهما السلام بودند سکینه در دشت اهل کوفه و شام اسیر و گرفتار
بود و امیر المومنین علیه السلام از یکضربت بستر خورده بود و اما مظلوم کربلا با ان حالت و بدن بسیر
در میان خاک و خون در کربلا افتاده بود الی اخر و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله بجبرئیل علیه السلام فرمود

که چهارم ایشان امام حسن علیه السلام است

اه هزار اه که زهر
این مظلوم بعد از پدر بزرگوار چندان مصیبتها رو داد که ملائکه هفت اسمان و زمین در مصیبت او گریه و ناله کردند
چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت شده است که ای پسر عباس بدانکه حسن از منست و فرزند من و قرة العین
و ضیا قلب من و میوه دل منست و سید جوانان اهل جنت است تا انکه فرمود که در وقت شهادت او جمیع ملائکه اسمان
و زمین در مصیبت او گریه خواهند کرد حتی مرغان در هوا و ماهیان در دریاها ای پسر عباس هر کس بر او گریه نکند کور
نمیشود دیده او در روزیکه همه دیدها کور خواهد گردید و هر کسی که در مصیبت او محزون شود محزون نشود قلب
او در روزیکه همه قلبها محزون خواهد گردید و هر کس زیارت کند قبر او را در بقیع ثابت میماند قدمها و بر صراط
روزیکه قدمها ران خواهد لرزید بلی همین بس در مصیبت ان مظلوم از منافقین امت چندان اذیت کشید که از ناچار
از وطن اصلی خود که مدینه طیبه بود هجرت نموده و مکرر باطراف شهرها تشریف برد اه اه ان مظلوم را از ظالمان امت
در غربت چندان اذیت رسانیدند که لاعلاج ان سید جوانان اهل بهشت مضطر گردیده نه در وطن امنی داشت و نه در
غربت مکانی حتی انکه خنجر بران مبارکش زدند **و مرد کوهری** از منافقین باخود گفت که هیچ
بهتر ازین نیست که بموصل رفته طرح دوستی با انحضرت اندازم و بوقت فرصت او را هلاک کنم پس عصای خود را
بزهر اب داده روانه شد و علی الدوام در موصل بنماز انحضرت حاضر میشد و اجابت میشد گریه میکرد
تا روزی انحضرت در دکانی مشغول حدیث کفش بود که ان کور امد عصای خود را بر پشت پای انحضرت گذاشت
مثل کسیکه گویا نفهمیده باشد و چنان فشار داد که پای مقدس انحضرت را سوراخ و بغایت مجروح کرد زهر

امظلوم اهی کشید مدهوش شد و پای مبارکش ورم کرده خون از ان جاری شده و الیان خواستند که ان کوزرا

تبرکا خود برسانند امعلون ظاهر و عنو فرمود که دست از ان بردارید که تبرکا خود خواهد سید بعد از چند

روز جناب عباس از راهی تشریف می برد که انکور انعصار در دست کرفته و میخواهد از مو صل بکربلا بخانه

عصا از دست او کرفت انقدر بر سر و روی ان ملعون زد که پاره پاره شد پس غلامان را امر کرد که سر او را برید

و موالیان جمع شده جسد نحس انشقی را سوزانیدند ای برادر رشید چنین انتقام برادر منکشید اکر

روز عاشورا خود شهید نشده بود و زنده میبودی و میدیدی که منافقان کوفه و شام تیر زهر آلود بر

برادر با جان برابر سید الشهدا میزدند مجروح و خون الود میکردانیدند و او بدن را کفنا نکردند

اسبهای خود را نعل تازه بستند و بر بدن امظلوم تاختند مجموع اعضا و جوارح و استخوانهای ان برورده

کنار رسول خدا را در هم شکستند میدانم بر چه حال میبودی و چکونه انتقام می کشیدی امان از مصیبت الشهدا

زهرجفا چند نفر انجناب را زهر دادند تا انکه اخرالامر بزهر جفا شهید کردند پارهای جکر او در میان طشت

افتاد زهر موج میزد و با بینها اکتفا نکردند که تیرها بر تابوت با امر عایشه ملعونه زدند چنانکه بعضی از

تیرها تابوت را سوراخ کرده بر بدن ضعیف و نحیف زهر خورده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند

جبرئیل **بیچاره از ایشان که بر غریبی و تشنگی کربلا و**

شهادت خویش و اقربا اماده کردان حسین مظلوم

است اما تو ای جبرئیل در فلک الافلاک الاموات

اطلس پوشی و در صوامع سرادقات ملکوت شراب قرب نوشی و حمایل جواهر تسبیح زبر افکنی و بر سریر

سدرة المنتهی عالم علوی ساکنی در عین رفعتی و با پیغمبران هم صحبت و قرین محتی و نزد این شاه تربا این

اقتدار با تخت و دکان چه کار که سیر اکر جاه در ملاء اعلا و مقام تشریف و عظمی است رخاک دان دنیا چرا

از روی زیر عبا است در انوقت روح الامین بکریه در امد عرض کرد یا رسول الله اما با جناب مقدس شما

در جنکهای قریش و دفع اعدا دون با چندین هزار ملایکه اسمان معاونت نموده ام و در خدمت حضرت زهرا

دایما بوده ام یا رسول الله با او قات که بامر پروردکار از ملاء اعلی بجهت جنابان کهواره حسنین علیهما

السلام کذرانیده ام و بسیار وقتها حضرت بتول عذرا در خواب بوده که من دست اسیاب را کردانیده ام

وارمیوهای بهشت بجهت حسنین علیهما السلام کذرانیده ام و بدر زده ام و دنکاه لافتی الا علی لا سیف الا

ذو الفقار امن کفتم و دو ذوالفقار امن بامر خدا بجهت علی اورده ام در وقت وفات شما از این بهشت رامز

خواهم کرد و در مصیبت امام حسن شیون زمین و زمان خواهم انداخت یا رسول الله در وقت شهادت فرزند

حسین علیه السلام من بیاری او خواهم امد اکر چه یاری از من قبول نخواهد کرد و در وقت تنهائی انجناب هنکام

من زیر بغل انجناب را بکیرم و عنان ذوالجناح را اه چه وقت بود وداع اخرین حضرت سید الشهدا میخواست

که سوار شود بهر طرف که نکاه کرد کسیرا ندید که ذوالجناح را حاضر نماید **نظم** طبع زخند اجابت جان

نثار برید زبیکسان حرم ذوالجناح را طلبید شهی که در همه کون و مکان نظیر نداشت سوار میشد یکتن رکاب

کیر نداشت غریب نیست که یکرقت با زوی کلثوم بعید نیست که زینب کاب رکرن چون اهل بیت نا امید

شاه شهید اسوار مرکب شهادت دیدند به یکبار کوه کوچک و بزرک خروش و احسینا بفلک رسانیدند پس جبرئیل

عرض کرد یا رسول الله بعد از شهادت انجناب چهره ام را از خون او رنکین خواهم نمود و بدر کاه رب العزة رابجهت ماتم

حسین من خواهم رسانید مرویست که چون روز عاشورا روح شریف جناب سید الشهدا منزل کرین عالم بالا

و سایه نشین نخل طوبی کردید جبرئیل امین با چهل هزار از ملائکه مقربین بزیارت ان برکزیده رب العالمین

نزول اجلال نمودند و بر سر نعش امام شهید مظهر سید ند براو سلام کردند از حلقوم امام مظلوم جواب

سلام شنیدند پس جبرئیل بان نعش برکزیده رب جلیل خطاب کرد که یا حسین پروردکار عالم عالم را

از برکت نور شما خلق کرد و اخیار دارین و نظام نشاتین را ابدا بشما مقرر فرمود و شما ئید شفیعان روز قیامت

سید جوانان اهل جنت ایا بعد از شهادت ارزوی دیکری داری فرمود ای جبرئیل ارزوی من انست که کاش هزار

مرتبه مرا در راه خدا شهید میکردند تا جان خود را مکرر در راه دوست نثار و فدا نمودمی و لکن عادة

الله بر ان جاری نشده است قادر این کفتکو سروش غیبی و هاتف لاریبی کوش بدین کونه مژده بعوض

با ورسانید که ای بنده شایسته شهادت و شهید راه من بلی من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من

عرفنی عشقنی و من عشقنی قتلته و من قتلته فعلی دیته و انا دیته پس جبرئیل بخدمت حضرت رسول صلی

الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله خدمتکار استان رسالتم و جا کرده دودمان امامتم استدعا از زوار ان

علی است و نور معرفتم از انجناب منجلی است کجا از حال شما غافلم بلکه در همه مصیبتها اهل بیت داخلم

رفعت اسمان عزت و شوکت و شانم بمحبت علی و اولاد علی است اکر دمی در زیر عبا شما بیاسایم سر او

بعرش اعلا و رسانم حضرت بکریه در امد انکاه فرمود یا اخی یا جبرئیل انت منا پس جبرئیل از خدمت دادند

جبرئیل بنشاط بال و فراغ احوال با مصطفی و آل در زیر عبا در امد **نظم** جبرئیل از سر شرف

از عرش در کذشت تا بجا دادیش تو بزیر عبا خویش مرویست که چون حضرت جبرئیل بمقام

خویش رسید پروردکار عزت مقیمان ملاء اعلی را حکم فرمود که جبرئیل را تهنیت و مبارکباد بکویند که

که تشریف قبول اجر خیر حسین تا یا زید و با اهل بیت مصطفی در زمره عباد را مدن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مجلس بیست و سیم در واقعه شدن در میان ملائکه و در جمیع موجودات چهار دفعه بهم رسیدن اضطراب چهار دفعه در اهل بیت بیکس امام مظلوم در وقت وداع و تسلی دادن بجناب زینب خاتون و جواب امام مظلوم در وقت آتش زدن بخیمه‌ها و در حین عبور از قتلگاه شهدا علیهم السلام در کربلای معلی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم حمد لک یا من خلق اللوح والقلم بمشیته وصیر النور والظلم بارادته وانشأ العالم من العدم بحکمته والصلوة والسلام علی اول خلقک ومحل مشیتک ولسان ارادتک محمد اشرف بریتک صلوة کائنة دائمة دوام خلود ربوبیتک ثم صل اللهم علی آله الذین هم عیبة علمک بما یکون وکان خصوصا علی سبط الرحمة والقمر الطالع من الشمس المضیئة الذی اذا وصل القلم الی وقعته حین الکتب فی اللوح المحفوظ ارتعد واضطرب وتحیر وکتب علی قاتله اربع لعنات وعلی اعدائه وظالمیه لعاین اهل الارض والسموات **فبعد** بعد از اینکه خلاق عالم و موجد عالم و آدم قلم را از کتم عدم ایجاد کرده مامور ساخت که بنویس عرض کرد خداوندا چه بنویسم فرمود علم مراد در خلق من گفت خداوندا ابتداء کتاب کلام بچه چیز کنم فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم و چون قلم بسم الله بنوشت از هیبت نام الله منشق شد چندین سال هم چنان سر شکافته بر لوح بماند تا مدت هفتصد سال همچنان سر شکافته بر لوح بماند تا مدت هفتصد سال کتابت بسم الله الرحمن الرحیم تمام شد پس خداوند عز و جل قسم یاد کرد بعزت و جلال خود که هر بنده که از مرد و زن از امت محمد صلی الله علیه و آله که یکبار بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بنویسم در دیوان او هفتصد ساعت عبادت خود و بعد از او نوشت لا اله الا الله و محمد رسولی من استسلم لقضائی وصبر علی بلائی وشکر علی نعمائی ورضی بحکمی کتبته وبعثته یوم القیمة مع الصدیقین ومن لم یستسلم لقضائی ومن لم یصبر علی بلائی ولم یشکر علی نعمائی ولم یرض بحکمی فلیطلب الها سوائی وبعد از آن عدد قطرات باران واعداد لیل ونهار و هر چه خواهد شد تا روز قیامت از الطاف الهی نقل کرده اند که چون قلم نام محمد

را نوشت حقتعالی را سجده کرد و در سجود خود هزار سال بماند پس سر برداشت و گفت السلام علیک یا محمد حقتعالی از جانب آنجناب جواب قلم را باز داد فقال علیک السلام و علیه منی الرحمة او حبیبک رحمتی و لمن صدق به و آمن پس از آن رد سلام سنت و جواب آن واجب شد اما چون قلم در وقت نوشتن بواقعه کربلا رسید مرتعش و مضطرب و متحیر گشته لا حول ولا قوة الا بالله و گویا اضطراب قلم اشاره باشد به چهار دفعه اضطراب و رعشه که در واقعه امام مظلوم در موجودات بهم رسید **اول** آن اضطراب خروش ملائکه بود که آنحضرت در مقام اتمام حجت در برابر لشکر کوفه و شام آمد بعد از گفتگوی بسیار فرمود ای قوم آیا فرزند پیغمبر شما نیستم و آیا فرزند وصی پیغمبر و پسر عم او نیستم آیا حمزه سید الشهدا عم من نیست و جعفر ذو الجناحین عم من نیست آیا بشما نرسیده است قول پیغمبر صلی الله علیه و آله عم من نیست آیا بشما نرسیده است قول پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق من و برادرم حسن هذان سیدا شباب اهل الجنة اگر مرا تصدیق نمی‌کنید و حال آنکه هر چه می‌گویم حق است و اگر قبول نمی‌کنید بپرسید از جابر بن عبد الله و ابی سعید خدری و سهل بن سعد و زید بن ارقم تا خبر دهند شما را پس فرمود بخدا قسم که در میان مشرق و مغرب بغیر از من کسی فرزند پیغمبر نیست پس خروش و اضطراب در ملائکه افتاد عرض کردند الهی در روی زمین فرزند پیغمبر بجز این مظلوم و او را هم مبتلا باین ظلم کافران نموده **دویم** آن اضطراب بود در وقتی که شنیدند که آنحضرت اما من ناصر ینصرنا اما من مغیث یغیثنا فلما نادی هذا النداء تزلزلت ارکان العرش و ... وبکت السموات وضجت الملائکة واضطربت الارض فقالوا اجمعهم یا ربنا هذا حبیبک و قرة عین حبیبک فاذن لنا النصرة **سیم** زمانی که سر امام مظلوم را بر نیزه بلند نمودند و صدای الله اکبر در لشکر مخالف بلند شد اضطراب و رعشه در کل موجودات ظاهر شد زمین کربلا بلرزه در آمد و آفتاب بی نور گردید و ظلمانی شد و از آسمان خون بارید حمره در آفاق آسمان ظاهر شد ملکی از آسمان ندا بلند نمود قتل والله الامام ابن الامام بن الامام اخو الامام و جبرئیل صیحه کنان و احسیناه گویان در میان لشکر منکر بد و منکر زند و بعضی نقل نموده‌اند و او را فریاد کردن فرمود چگونه فریاد نکنم این بنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر میفرماید یکدفعه بآسمان یکدفعه بزمین می‌نگرد نفرین نماید اهل زمین را مرد در این میانه هلاک شوم

چهارم آنوقتیکه در میان ملائکه اضطراب بهم رسید که روح آنجناب را بآسمانها بردند چنانچه

ابوذر غفاری علیه الرحمة فرمود که اگر بدانید حزن و اندوه و الم وارد میشود باهل دریاها در وقت موج آنها و بر ساکنین کوهها و تلها و بیابانها و تلها و بیابانها و اهل آسمانها از شهادت

این بزرگوار هر آینه والله اینقدر گریه کنید که دو چشمهای شما از بدنها مفارقت کند یعنی از گریه هلاک شوید نبود

هیچ آسمانی که بر او بکذرد روح حضرت امام حسین علیه السلام مگر آنکه بفزع و جزع در آمدند از برای

آن مظلوم هفتاد هزار ملک که همه از جایهای خود برخیزند و جمیع بند بند بدن ایشان میلرزد تا روز قیامت

و هیچ ابری نمیکذرد و از او رعد و برق ظاهر نمیشود مگر آنکه لعنت میکند بر قاتل آنحضرت و هیچ ابری نمیکذرد

و از او رعد و برق ظاهر نمیشود مگر آنکه لعنت میکند بر قاتل آنحضرت و هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض

میشود روح حضرت امام حسین علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله با یکدیگر ملاقات

میکنند عزیز من سر فزع هفتاد هزار ملک گویا اینست که ملائکه هفت آسمان روح معصوم و روح مظلوم

پیغمبر و روح وصی پیغمبر و روح شهید دیده بودند اما معصوم مظلوم شهیدی که هزار و نهصد و پنجاه زخم ظاهری

و هفتاد و دو زخم باطنی و رو در عقب با انتظار زنان و خواهران و دختران و زبانش در ذکر و فیت به عهدک او

بعهدک یا الله گویان ندیده بودند معلوم است هر کسی که چنین روحی به بیند تا بقیامت میلرزد و با

از خوف چنانچه جبرئیل منکر و علاوه بر این چگونه میشود که عالم مضطرب نشود و حال آنکه آن بزرگوار

حجت الهی و قلب همه عالم بود و هرگاه بر قلب صدمه وارد شود البته سرایت بهمه اجزا نماید خصوصا

بر اجزائی صدمه که بر هیچکس چنان صدمه واقع نشده باشد الی الحشر و ممکن اضطراب قلم و مرتعش بودن

او ایشان باشد با اضطراب و مرتعش شدن آل رسول چهار دفعه **اول وقتیکه آن**

آنحضرت میخواست اهل بیت بیکس و سرکردان

خود را وداع نماید فرمود ای اهل بیت من بر شما باد از جانب من سلام این است وداع آخر من شما

دیگر مراجعت نخواهم کرد دیگر من غریب را نخواهید دید پس آماده اسیر شدن و ذلیل گردیدن و

بشهرهای غربت رفتن شوید آه آه بعد از این کلام غم فرجام آنغریب یاور نگاه بسیای از درد و حسرت

باهل بیت بیکس خود فرمود ایشان نیز با چشمهای اشکبار نگاه بآنسید ابرار مینمودند چون اهل بیت بیکس

سرکردان آنحالت را مشاهده نمودند بهیئت اجتماع صدا بهما را بناله و افغان بلند کردند چنان اضطراب

در ایشان بهم رسید که جمیع ملائکه زمین و آسمانها بناله و کریه و زلزله در آمدند پس فرزندان آنحضرت

میکفتند ای پدر بزرگوار بکجا میروی و حال آنکه ما را ناصری و معینی نیست واویلاه که خواهران

انسرور شهیدان اعرض کردند ای جان برادر ما ایم خواهران بیکس و حیران تو و نیست رحم کننده بر ما در این

بیابان بکجا میروی ای پناه بیکسان آه واویلاه عیال انغریب بی یاور و دختران عرض میکردند که ای بابا

زنان اشکبار بکجا میروی و حال ما ایم عیال بیغم خوار تو بس ما را در این دریا دشمنان وامکذار و

ان

وآن امام بیکس غریب در میان از زنان حرم ایستاده بود میکریست پس رو بخواهر خود جناب زینب خاتون کرد و فرمود که

ای خواهر جان از خدا بترس و اینقدر جزع و فزع مکن و در مصیبت من صبر کن همچنانکه در مصیبت جدم و

مادرم و برادرم و پدرم صبر کردی پس آن مظلومه جوابی داد که دل عالمی را کباب کرد گفت ای برادر جان

چون جد بزرگوارم از دنیا رحلت نمود دل خود را بمادر و برادر خوش داشتم و چون مادرم رحلت فرمود

تسلی قلب خود را به پدر و برادر مینمودم و چون پدرم کشته شد تسلی قلب شکسته خود را بدو برادر میکردم و

بعد از آنکه برادرم امام حسن را بزهر جفا بدرجه شهادت رسانیدند تسلی قلب داغدیده خود را بجناب تو

مینمودم ای یادگار گذشتگان هر گاه تو کشته شوی تسلی قلب خود بکه نمایم ای پشت و پناه باقی ماندگان پس

انغریب بیکس خواست که سوار شود فنظر الی اطرافه کما هو عادته فلم یر العباس و لا علیا الاکبر و لا القاسم و

لا غیرهم من الاعوان و الانصار یعنی در وقت سوار شدن ملاحظه اطراف خود فرمود بجهت عادتی که خود

که داشت پس نه برادر با جان برابر خود حضرت عباس را دید نه نور دیده خود علی اکبر را دید نه داماد ناشاد

خود جناب قاسم را و نه یاران از اصحاب و دوستان خود دید که امر فرمایند ایشان را حاضر کردانید ذو الجناح

را و اه و امصیبتاه و وحدتاه که دو خواهر آنحضرت یعنی زینب خاتون و ام کلثوم محزون روانه کردانیدند و

ذو الجناح را حاضر کردانیدند پس چون خواست که قدم مبارک خود را در رکاب سعادت انتساب گذارد و

در رکاب هفت کمرغ سفیدی از جانب آسمان نازل شد بمنقار خود رکاب گرفت و روایت شده است که آن مرغ جبرئیل امین بود و

وقتیکه آن بیکسان شنیدند که میخواهند اسب بیاورند

اقای ایشان بتازند همه آن مظلومان مشوش و مضطرب

و متحیر شدند که چه علاج بنمایند از فاطمه دختر سید الشهداء

نقل شده است که چون پدر در هنگی اسیر و مبتلا شدیم که شنیدیم کسی ندا کند که بیایید و پدر خود

را با مال سم اسبان کنید چون ما نیز این را شنیدیم نتوانستیم در جا خود قرار گیریم و من و عمه ام برخواستیم لیکن من

برخواستم که از آن مکان دور شوم تا نه بینم اینعمل را نسبت به پدر بزرگوارم و آه آه عمه ام سر اسیمه روانه

قتلگاه شد و بکمانش اینکه میتواند ایشان را منع نماید **سیم اضطرابی بود از برای**

اهل بیت رسالت وان بودیکه بعد از شهادت خامس

آل عبا اشرار کوفه و شام روی بغارت خیام طاهرات گذاشتند و اطراف خیمه ها از زنان بنوعی احاطه کردند که

راه فرار بر ذریه احمد مختار نبسته ناگاه صدای عمر بن سعد لعین بلند شد که ایشان را آتش زنید چنانکه در

اند

اند که در انوقت مردی گفت که وای بر تو ای عمر سعد آیا کفایت نکرد ترا آن ظلمها که با حسین کردی ای جیبا اراده داری که حرم رسول
خدا را بسوزانی پس انملعون دید که او را بسوزانید ایشان سرزنش میکنند امر کرده بغارت اهل بیت پس ابتدا زنی را که غارت
کردند جناب زینب خاتون بود که چادر و مقنعه از سر او کشیدند و گوشواره را از گوش او بر آوردند و او بلا که
از جهت گوشواره گوش جناب کلثوم مظلومه مجروح نیز را هم پاره کردند و دو شش را چون گوشش رنگین کردانیدند
آه بلکه گوش فاطمه نوعروس را هم بجهت گوشواره پاره کردند اضطرابی در ایشان بهم رسید که جمیع موجودات از احوال
ایشان گریه میکردند یکطرف خیمه‌ها را غارت میکردند و از یکجانب آتش بخیمه‌ها میزدند از طرفی با نوک نیزه و تازیانه
اذیت میرسانیدند **چهارم اضطراب ایشان بود در وقت
عبور از قتلگاه** که همه آن اسیران مانند برگ خزان خود را از پشت شتران بر روی اجساد پاره
پاره شهیدان ریختند هر یک شهیدی را در آغوش جان کشیده نوحه و ناله و وداع میکردند پس جناب زینب
خاتون جسد مقدس شاه شهیدان را چون روح روان در آغوش کشیده و مادر در راز نیاز بود و مادر
جناب علی اکبر آن نوجوان تشنه جگر را در سینه که پرورده بود جا داده و مادر حضرت قاسم جسد پاره پاره در هم
شکسته آن نوداماد را در میان گرفته او را بوسه میداد و در اضطراب آن بیکسان همین بس که جناب سید الساجدین
با آنکه صاحب علم و حلم و صبر بود و حجة الله علی اهل السموات والارض بود از آنچه در انوقت مشاهده کرد که زنان
از اهل بیت جسد پاره پاره شهیدی در بر کشیده اند هر کدام بنوائی نوحه و ناله میکنند و ابدان شریفه پدر
بزرگوار و سایر شهدا را ملاحظه نمود که در بیابان افتاده و بخاک و خون آغشته شده و هیچکس متعرض جمع و
دفن و کفن انها نیست انجناب را حالتی عارض شد که نزدیک بود که از شدت غم و الم جان عقابش از بدن مبارک
بیرون رود مشاهده نمود دست از زبر شهید خود بر داشت و نزد ان علیل بیمار آمد عرض کرد ای فرزند برادر
این چه حالت است که در تو مشاهده میکنم آن اسیر بیمار در جواب فرمود ای عمه جان چگونه ترا این احوال نبوم و
چگونه زنده بمانم و حال آنکه شما زنان را در اینحال اسیری و جوش و خروش و نوحه و وداع با این اجساد شریفه
می بینم و مشاهده مینمایم پدر بزرگوار مرا و عموها و نامداران مرا و اقربا و اصحابم را که همه بخاک و خون مالیده شده
گویا ایشان از مسلمانان نیستند هیچکس متوجه دفن ایشان نمیشود پس جناب زینب عرض کرد که ای فرزند برادر
خبر داد مادر جدت و پدر با سنکه خدا تعالی برمی انگیزاند جماعتی را که دفن میکنند این جسدهای شریفه پاره پاره
را و بر سر قبرهای ایشان نشانه و علامتی قرار میدهند که مرکز انعام امت بر طرف نشود و خلایق از اطراف عالم
بزیارت ایشان می آیند و بر پا کنند قواعد **مجلس بیست و سیم** تعزیه داری الا لعنة الله علی القوم الظالمین

**امدن گروهی از ملائکه باعانت سید الشهدا و قبول نکردن
انجناب و آمدن زعفر جنی و جواب گرفتن و گفتگوی زعفر با
یکنفر از طالب علمان مستدعی اعانت نصرت از سلاطین قیس و ربیعا
نمودن فضه و نازل شدن غذا بجهة اطفال اهل بیت و فرزند
نمودن نصرت برادر زاده یتیمش عبدالله صغیر و شهید
شدن عبدالله** اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی فاتحة صحیفة
الایجاد السلام علی خاتمة صحیفة الارشاد المبعوث علی جمیع الخلایق والعباد السلام علی علی لکل قوم هاد السلام
علی المظلوم الغریب المهجور من البلاد مع البنات والاخوات والاولاد کالامیر من بنیه والعناد المجاهد حمیده
والطرید الفرید الذی استنجد و استنصر لدفع حزب الشیطان معشر الملائکة و افواج الجن و طائفة من الانسان
فلم یعطهم الاجازة الا واحد من الانسان وهو قرة عین لحبه قول سید شباب اهل الجنان وعلی امه
واخیه و شیعته و ناصریه سلام الله الملک المنان ما دام اهل الجنان فی الجنان و سلام فی ما یلیهم و غضب
الرحمن ما دام اهل النیران فی النیران **فبعد** اصل مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که در روز عاشورا
زمانی که قتال و جدال بجائی رسید که باقی نماند از برای جناب سید الشهدا در زمین کربلا نه دوستی و نه یاری و نه
فرزندی و نه هواداری و نه برادری که تواند بجنگ کوفیان رود و انسرور بی یار مظلوم و غریب تنها مانده بود گروهی از
طوایف است که همه اعانت کنند اجازه خواستند که یاری کنند آن غریب فاطمه قبول نکرد **اول** از ملائکه و دوم
فوجی از جن **سیم** طایفه انسان **اما چهارم** هر یک را از ایشان قبول نمود الا اینست او را و جان فدای
او را و کیست نور چشم برادر او است کدام برادر اول سید جوانان اهل بهشت تفصیل این اجمال آنکه اما از طایفه
ملائکه **اول** ملائکه منصور بود که بکی زبر کرده هم ملائکه است با چهار هزار ملائکه نزد انسرور رسیده قرشید
عرض کردند که ما را مرخص فرما چه با دشمنان مقاتله نمائیم و ایشان را بجاله هلاک اندازیم انحضرت ایشان را اذن
نداد پس بعد از مایوسی از اذن قتال بمکان خود باز گشت نمودند و در مکانهای خود ارشاد حزن و غم و گریه و داد
نتوانستند که آرام بگیرند بعد که چون از برای یاری کردن به زمین کربلا باز گشت نمودند آن غریب بیکس را کشته
و در خاک و خون آغشته دیدند پس با موهای پریشان و روها خراشان با ناله و افغان مجاور قبر سرور شهیدان گردیدند
تا بالیوم تا روز قیامت نوحه میکنند که هر کس بزیارت آنحضرت میرود او را استقبال مینمایند و هر کس مراجعت مینماید

اور

اورا مشایعت می کنند هرزا یکه بیمار میشود او را عیادت می کنند و هرگاه فوت شود برای او نماز می کنند و بعد از فوت او بر او استغفار می کنند و علی الدوام بر این احوالند بغیر از ایشان ملائکه بسیار دیگر در اطراف قبر مطهر آنشهید مظلوم با موهای پریشان و دیده گریان از گریهای ایشان اهل هواها و آسمانها گریه میکنند و اگر آدمیان صدای ناله و فریادهای ایشان را بشنوند از طعام خوردن و آب آشامیدن و از همه لذتها باز میمانند چنانچه

ابن قولویه از صفوان جمال روایت کرده است که گفت در راه مکه با حضرت صادق علیه السلام بودم در مابین مکه و مدینه

دیدم آنجناب را بسیار غمگین دیدم عرض کردم یا ابن رسول الله سبب اندوه و حزن شما چیست حضرت فرمودند اگر تو هم

آنچه من میشنوم بشنوی از سؤال کردن از من مشغول میشدی عرض کردم چه میشنوی فرمود تضرع و ابتهال ملائکه را بسوی خدا و ندبه و نفرین کردن و لعنت کردن بر

قاتلان امیرالمؤمنین و قاتلان حسین علیهما السلام و میشنوم نوحه جنیان و گریه کردن ملائکه را که بر دور

قبر حضرت امام حسین علیه السلام هستند و شدت جزع ایشان کی با استماع این صوت و مشاهده این حالات چگونه

گوارا می باشد خوردن یا آشامیدن یا خواب کردن

و اما از طایفه جنیان زعفر جنی بود وقتیکه شنید تنهائی و بیکسی امام غریب را با لشکر خود وارد صحرای کربلا گردید چنین نقل کرده

اندکه زعفر در منزل خود بعیش و عروسی مشغول بودند در پای تخت او دو نفر از جنیان سر برهنه کرده کرده اند بر سر و سینه میزنند مو کنان نوحه و ندبه میکنند گفت ای بر شما در چنین وقتی گریه و ناله میکنید

گفتند ای زعفر خاک بر سر تو تو مشغول عیش و عشرتی فرزند رسول خدا و یادگار شیر خدا در صحرای کربلا در

انبوه دشمنان احاطه نموده اند و یاورانش را شهید کرده اند یکه و تنها مانده و کسی بفریادش نمیرسد جهاد زعفر

با لشکر خویش نزدیک آن امام غریب سید از مرکب بزیر آمده دست ادب بسینه خود نهاده عرض کرد السلام

علیک یا ابا عبد الله و علی جدک و ابیک و امک و اخیک حضرت فرمود علیک السلام ای سعادتمند تو کیستی

در چنین وقتی بر غریبان سلام میکنی عرض کرد یا ابن رسول الله من از پیروان پیغمبر آخر الزمانم و غلام با

اخلاص شاه مردانم مرا زعفر زاهد میگویند سالار جنیانم آنوقتیکه علی مرتضی علیه السلام پای جلال

بر بئر العلم گذاشت و کفار جن را مسلمان ساخت پدر مرا سلطان جنیان نمود بعد از پدرم سلطنت آنقوم

بمن رسیده و آن استغاثه شما را شنیدم با لشکر گران بیاوری شما آمده اجازه میدهید تا انتقام شهدا

از کفار و معاندین بکشم حضرت فرمود ای زعفر خدا ترا خدا جزای خیر دهد اجازه جهاد شما باد امید

از مروت دور است اما این از مروت بود آب فرات را بر روی تو و عیال تو ببستند جگر صغیر و کبیر را از شدت عطش خسته نمایم

بنود هر دو دست برادرت عباس را از بدن جدا کردند و دست قاسم را از خون خویش خضاب نمودند داغ همچون سه ساله

فرزند نوجوانت را بسینه گذاشتند ای سید الابرار پدر و مادرم فدای تو باد اگر اجازه ندادن شما از این جهت است

که ایشان ما را نمی بینند ما نیز صورت خود را بصورت انسان بایشان مینمائیم پس از آن محاربه میکنیم اگر ایشان را بکشیم

ثواب جهاد برده باشیم و اگر کشته شویم شهید راه تو گردیم آن بزرگوار فرمود ای زعفر دلم از زندگانی دنیا سیر

گردیده و شایق لقای پروردگار عالمیان گردیده ام خدا ترا جزای خیر دهد برگرد بمقام خویش پس زعفر

برگشت و از بعضی از اهل علم نقل کرده اند که غالب اوقات در پنهان و آشکار زعفر ملامت و سرزنش میکرده

و تأسف میخورد بجهت رجوع از کربلا و اعانت نکردن بجناب سید الشهدا میگوید شبی در منزل خود نشسته بودم

و ده اول محرم بود بکتاب عقلی نگاه میکردم همانجا که زعفر با لشکرش وارد زمین کربلا نصرت نکرده باز

گشت پس دیدم شخصی در را باز کرده و داخل حجره شد سلام داد بعد رد جواب سلام تعظیم وی نمودم

ولکن تعجب از باز کردن در داشتم در را محکم بسته بودم پس بمن گفت منم من زعفر منم برادر تو زعفر جنی آمده ام

بدیدن تو و شکایت دارم بتو بجهت سبب مرا ملامت میکنی پس از آن گفت ای برادر در حقیقت امر را ندانسته ای حال

پس بدان من با لشکر خویش وارد صحرای کربلا شدم دیدم آن زمین از همه جوانب و اطراف پر بود از لشکر از طوایف

جن و از برای ایشان پادشاهان عظیم الشان بود با لشکرهای فراوان و من با لشکر خود در جنب آنها حقیر و بیمقدار

بودم از جهت رتبه و کمی لشکر و هوا نیز پر بود از ملائکه و جن متصل بود بعنان آسمان در پیش روی هر صف و سایه

ایشان از ملائکه و جن و اهل هر صنفی از نزدیک و دور سلام میکردند بر امام علیه السلام در مکان خویش با

تعظیم و تجلیل مانند رعایای سلطان سلاطین و ملک الملوک را و تضرع و زاری مینمودند در طلب اذن و اجازه

در یاری کردن و قتال نمودن با کفار و آنجائیکه من با لشکرم ایستاده بودم بقدر چهار فرسخ بود تا مکان امام ع

هیچ مکانی خالی نبود نه در زمین و نه در هوا پس ما نیز از آنجا سلام کردیم بر امام علیه السلام با تجلیل و تعظیم پس رد

سلام نمود پس از آن شروع نمود بتکلم و سخن گفتن با اهل هر صنفی از صفوف ملائکه و جن فقال جزاکم الله خیرا

خداوند بشما جزای خیر دهد پس هیچ احدی را از ملائکه و جن اذن جهاد ندادند و همه کی باز گشتند بمکان و مقرهای

خویش و من با لشکر خود در گوشه ایستاده بودیم و گریه و تضرع میکردیم و طپانچه بر روی خود میزدیم پس شد

شد بی بود از امر سید الشهدا و لشکر کفار با حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله کوچ نمودند و با سرهای شهدا

بسمت کوفه روانه شدند و من با اصحاب خود همراه ایشان میرفتیم که شاید اهل بیت را کسی متعرض ایشان

نشود و محافظت نمائیم اطفال را که از پا نیفتند چون لشکر ابن زیاد علیه اللعنه بیرون شهر کوفه رسیدند

افتاب غروب کرد و ممکن نشد دخول کوفه پس جمعی از موکلین اسرا و سرها در خارج کوفه منزل نمودند باکریند وذریه رسول خدارا در گوشه منزل دادند پس ساعتی از شب گذشت جمعی از شهر کوفه بیرون امدند از اجر و سر موکلین طعام اوردند با ظرفها و خوانها پر از طعام و مطبوخها از گوشت و سایر اطعمه و اطفال اهل بیت در انوقت در شدت گریه و جزع بودند از گرسنگی چون ان طعامها را دیدند گریه و جزع ایشان شدید شد پس فضه خادمه فاطمه زهرا امد بجد مادر بانوی خود جناب زینب خاتون و عرض کرد ای سیده من میبینی این جزع اطفال و گرسنگی ایشان را فرمود چکنیم عرض کرد که رسول خدا صلی الله علیه و اله بمن خبر داده بود که از برای من در درگاه پروردگار عالم سه دعا مستجاب است دو تا را اجابت فرموده یکی مانده است پس اذن بده از خدا وند کریم در خواست نمایم فرجی بما عطا نماید بجهت اطفال پس جناب زینب خضت داد فضه رفت در گوشه که انجا تاریک و خلوت بود و دو رکعت نماز نموده از پروردگار رئوف خواهش فرج نموده هنوز فارغ نشده بود پس نازل شد از اسمان کاسه که مملو بود از گوشت و مرق و در بالای ان دو قرص نان و بوی مشک از ان ساطع بود پس تمامی اهل بیت از سید الساجدین و نسوان و اطفال از ان بودند تا روز که بمدینه مراجعت نمودند **و از طایفه ادمیان سلطان قیس بود** در کتب سیر چنین نقلکرده اند که در هند پادشاهی بود قیس نام روزی با سواران عازم شکار شد چون چند راه رفتند اهوی بر خط و خالی بنظر پادشاه امد گفت هیچکس از پی این نیاید تا خود او را دستگیر کنم پس هیبت مرکب داده از پی اهو روان شد از سپاه دور افتاد طرف عصر شد اهو از نظر پادشاه غایب شد ناگاه دید از میان دو شیری قوی هیکل نمودار شده رو بپادشاه امد پادشاه مضطرب الاحوال مرکب از رفتار بازمانده نه قوه بازگشتن و نه تاب ایستادن دستش از همه جا بریده با خود اندیشید که شنیده ام در مدینه پیغمبری پیدا شده و حال از و فرزندی است که او را حسین میگویند روز امیدی نمود عرض کرد السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا حسین ادرکنی امداد انهنگام سرور مظلومان عازم میدان بود که صدای استغاثه قیس بگوش انحضرت رسید و انحضرت دید قیس در اندیشه بود که از دست دو شیر نجات یابد که دید ظاهر شد از میان کرد بلا کفن کفن عرصه کربلا چون عقاب پر برا ورده هر دم میفرمود لبیک لبیک یا قیس مترس قیس نگاه کرد سواری دید از سر تا بپا تیر با شمشیر برهنه امد نهیب بر شیر دادند که انا ابن اسد الله ای شیر هر دو شیر نشیتم مرکب انحضرت مالیدند و راه خود را گرفته روانه شدند قیس پیاده شد گفت فدای تو شوم کیستی که با مداد من امدی حضرت فرمود ای قیس من انکسی ام که تو از من امداد طلبیدی قیس عرض کرد تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود اری حال در میان جنگ که صدای استغاثه تو بگوشم رسید امدم تا ترا نجات دهم قیس گفت که ترا بدین قسم کرده حضرت فرمودند امت جدم

کهٔ

که اب بروی ما ببندند اصحاب و برادران و فرزندانم را کشتند مرا در خون اغشته اند قیس عرض کرد که اذن بده لشکر کشیده همراه تو بیایم دمار از روزگار ایشان براورم حضرت فرمود ای قیس مرا احتیاج بلشکر نیست برود روانه خود ساعت دیگر سرم را بر تفای نیزه کنند و عیال مرا اسیر میکنند و شهر بشهر میبرند تو مشغول بعزاداری باش از نظر قیس غایب شد که در انوقت انحضرت که چوب خشکی بقیس داد و فرمود این انگاه دار هر وقت که دیدی خون از این چار ریشه ببارد انکه مرا شهید کرده اند بعد از اینکه سلطان قیس بلشکرگاه در امد کیفیت را برای لشکر خویش نقل کرد در اثنا ایچوب را در استین خود گذاشته بود دید که از استین پیراهن خون جاری شد نگاه کرد دید از ان چوب تاج را از سر برداشت بر زمین زد از شاهان فانیش خبر داد همه مشغول عزاداری شدند **و اغاثت چهارم محمد را قبول کرد او که بود طفل یتیم امام حسن علیه السلام عبد الله بود** و در حدیث است که در انوقت که اطراف انغریب را گرفته بودند هر یک بابدن بی کس انسرور جراحتی میرسانیدند که ناگاه غلامی از فرزند حضرت امام حسن علیه السلام که کودک بود از خیمه زنان و از سراپرده بیکسان گریان و نالان بیرون امده بسرعت دوید و میخواست که خود را از عم غریب بیکس خود برساند پس جناب زینب خاتون خود را بان غریب بیکس برسانند میخواست که خوهر او را نگاه دارد و انکودک صبر نمیکرد پس انحضرت در میان میدان بصدای بلند فرمود که ای خواهر او را نگاه دار انطفل میگفت والله لا افارق عمی بخداوند عالم قسم که از عمو خود مفارقت نخواهم کرد پس انطفل یتیم خود را بعموی مجروح میرسانید گویا میگفت ای عم بزرگوار ما کودکان و زنان اب میخواهیم بر خیز تا بخیمه برویم پس ملعونی که ابجر بن کعب ملعون بود تیغی حواله سرور مظلومان کرد پس انطفل گفت یا ابن الخبیثة اتقتل عمی ای ولد الزنا میخواهی عموی مرا بکشی و دست با سنت خود را سپر عموی خود کرد پس ان ظالم تیغ فرود اورد و دست انطفل را قطع نمود و در بعضی از احادیث وارد شده است که پوست زیر بغل او جدا نشده باشد و دست او در پهلوی او اویخته بود پس انطفل فریاد کرد که وا عماه ادرکنی ای عمو جان مرا در یاب ای عم بزرگوار دست مرا قطع کردند پس ان مظلوم انطفل را در بغل خود گرفته و فرمود که ای فرزند برادر صبر کن در انچه بتو وارد شده و جزای خیر از خدا بخواه و در اینساعت با پدرت ملحق خواهی کرد دید پس حرمله ولد الزنا تیری زد و انطفل را در دامن مظلوم کربلا شهید کرد و در حدیث هست که زینب خاتون ناله و گریه میکرد و میفرمود که ای فرزند برادر کاش مرده بودم و ترا باینحال مشاهده نمیکردم الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس بیست و چهارم**

اوردا

اول دستار جبرئیل از بهشت عمامه بجهت رسول خدا صلی
الله علیه و آله و بر سر گذاشت در شب معراج و
عمامه که آنجناب باعرابی داد در منبر و دو عمامه
دیگر آنحضرت در روز عاشورا سید الشهداء
یکی را بر سر شبیه پیغمبر نهاد که از عمامه سحاب بود
و اندیگری که او هم سیاه بود بر سر خود نهاد و اخنس
بن مرثد بغارت برد و شستن انما عوز عمامه ای
همه را هم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم بلیتنا بلیة
من بکت علیه السماء بالدماء و قتیل الاعداء و اسیر المحنة و البلاء المذبوح بسیف الجفاء من القفا مسلوب
العمامة التی کانت لسید الانبیاء السلیب العریان و الذبیح العطشان مولینا و مولی الخافقین ابی عبد الله الحسین
صلی الله علیه و آله و علی جده و ابیه و امه و اخیه و لعنة الله علی اعدائه و ظالمیه الی یوم القیمة **فبعد**
مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست حمد مر خدائی را که عظیم کرد اینک بلیه ما را بسبب بلیه کسی که آسمان در
مصیبت او خون گریه کرده کشته اولاد زنا اسیر محنت و بلا و ذبح کرده شده است از قفا و بدن شریفش را عریان نمودند و
لباسهای او را بغارت بردند و عمامه او را تاراج کردند و حال آنکه عمامه از رسول خدا و از سید انبیا رسیده
بود عزیزان از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار عمامه بود **اول** آن عمامه که در شب معراج بسر انور
گذاشت و آن عمامه بود که رضوان خازن جنان هفت هزار سال قبل از خلقت آدم بنا بر آن سید عالم پیچیده بود
و چهل هزار فرشته رحمت سرشته بتعظیم او صف کشیده همه بتسبیح و تهلیل خداوند جلیل مشغول
و از عقب صلوات بر آن سید با تجلیل میفرستادند و آن چهل هزار فرشته با همراه جبرئیل در آن شب بزیارت آن
برگزیده دو دنیا خلیل آمده بودند و آن عمامه را چهل هزار طراز بود و بر هر طرازی چهار خط نوشته بود
خط اول محمد رسول الله **خط دوم** محمد نبی الله **خط سیم** محمد خلیل الله
خط چهارم محمد حبیب الله علیه افضل الصلوات **دویم از عمامه**
بود که باعرابی داد چنانچه وارد شده که آنحضرت در بالای منبر موعظه میفرمود اعرابی داخل مسجد شد که هر

هر دو چشمش کور بود بعد از سلام عرض کرد یا رسول الله کرسنه ام مرا سیر کن هفتاد دینار قرض دارم
قرضم را ادا کن حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت چیزی حاضر نداشت و با صحاب نمود فرمود
اعرابی را خوشنود کنید قرض او را بدهید همه اصحاب ساکت شدند تا سه دفعه تکرار فرمود باز سکوت کردند
کسی باعرابی چیزی نداد بعد از آن آن بزرگوار عمامه مبارکش را از سر بر داشته باعرابی داد اعرابی عمامه را بوسید
و بر هر دو دیده اش مالید هر دو چشمش مانند نرگس شهلا روشن شد بر شکمش مالید سیر شد خواست از
مسجد بیرون رود اصحاب همه بیرون ریختند به اعرابی گفتند ما قرض ترا میدهیم رضا نشد یاد کردند تا به هفتاد
هزار دینار رسانیدند تا بر راضی نشد گفت اول شما هفتاد دینار رسانیدند و ندادند اشتید بجملا اعرابی عمامه را
بسینه چسبانید از مسجد بیرون رفت خواست همینکه از دروازه مدینه بیرون رود بسمت بادیه ناگاه عبد الله
بن سلام تجارت شام رفته بود و چهل بار شتر از متاع شام می آورد عبد الله دید از دروازه مدینه که نفر
بیرون آمد نور از او بطرف آسمان ساطع شده درست نگاه کرد دید که پیغمبر خدا نیست و علی مرتضی نیست
متحیر شد قدری پیشتر آمد دید اعرابی عمامه بسینه چسبانیده و نور او سنت را احاطه کرده پرسید که ای
اعرابی چیست این از کیست گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیفیت را نقل کرد عبد الله گفت ای اعرابی یکشتر
با بارش میدهم این عمامه را بمن ده گفت نمیدهم اعرابی گفت اصحاب هفتاد هزار دینار دادند ندادم عبد الله زیاد
چهل شتر همه را با بارش داد بعد از آن گفت دیگر چیزی ندارم مگر همین شتر سواری منست اعرابی گفت او را
نیز بده تا عمامه را بدهم عبد الله شتر سواری خود را نیز داد عمامه را گرفت اعرابی شترها را با بارش بسمت بادیه
روانه کرد عبد الله بمسجد آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که آنحضرت بر منبر است هنوز بپائین نیامده
بیاورده کیفیت را عرض کرد آن بزرگوار پس آنجناب فرمود هر حاجت میخواهی از خدا بخواه که بر آورده است
عبد الله عمامه را بهر دو دست گرفته عرض کرد الها تو قسم میدهم بحق این عمامه که مرا ایمان ده ناگاه جبرئیل
از جانب پروردگار جلیل نازل شده عرض کرد که یا رسول الله خداوند عالم سلام میرساند و میفرماید
عبد الله چرا خجالت کرد اگر از خدا آمرزش گناهان جن و انس را طلب میکرد و خدا را بصاحب عمامه قسم
میداد همه را می آمرزید آه آه نوشته اند همین عمامه پیغمبر صلی الله علیه و آله دو دفعه خون
آلود شد یکدفعه در جنگ احزاب جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله همین عمامه را بر سر امیر المؤمنین
نهاد بضرب عمرو بن عبد ود خونین شد و دیگر دفعه در شب نوزدهم شهر رمضان المبارک بضرب
ابن ملجم مرادی ملعون باز خون آلود شد الی آخره **سیم عمامه سحاب بود**
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر بر سر مبارک می نهاد همین عمامه سحاب را روز عاشورا جناب

سید الشهدا بر شبیه پیغمبر علی اکبر تنها اورا نقریبا نکاه و فا فرستادی کو یا جهت همین بود چون لشکر ابن سعد
ابتر فروغ جمال باکمال جناب علی اکبر را مشاهده کردند عمامه عمامه پیغمبر و صورت صورت پیغمبر و کفتار کفتار
پیغمبر و رفتار رفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی از لشکر جدا شده پیش عمر بن سعد آمده کفت خدا عذاب
ترا زیاد کند یا ابن سعد ببین آنکاه کن **نظم** بکو ایا کدامین سرو راست این که کو یا حضرت پیغمبر است این
و جمعی دیگر از لشکریان صدا زدند که یا ابن سعد این جوان کیست که ما را بجرب و تحریص میدهی ما انظالم بی ایمان
چون بساحت میدان نظر انداخت جوانی دید چون ماهتاب که بر توسن عقاب سوار باشد چون سرو زان
و رخسار های مانند کل و آواز او بصوت خاتم پیغمبران چون درست ملاحظه نمود خشنا کفت ساکت باشید این پیغمبر
نیست بلکه شبیه پیغمبر است و سرو ریاض خیر البشر فرزند دلبند حسین تشنه جکر علی اکبر است از سخن آن ملعون شور
و خروش در لشکر افتاد و لشکریان کفتند ای ابن سعد بی ایمان ببین که کار امام حسین بکجا رسیده که از فرزند چنین
دست کشیده و بجدال فرستاده مجملا علی اکبر مشغول بجدال در آن اثنا ملعونی که او را منقذ بن مره عبدی می کفتند
ضربتی بفرق مبارک آن شبیه پیغمبر زد سرش چون قمر منشق شد که تا پیشانی بلکه اثر جراحت تا بروی مبارکش رسید
همین عمامه پیغمبر صلی الله علیه و آله خون آلود شد و از شدت آن ضربت برکوه زمین در افتاد الی آخره **چهارم**
عمامه سیه بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر سر می بست و حضرت در روز
عاشورا سرور مظلومان بر سر خود بسته همین عمامه پیغمبر از ضربت مالک بن نسیر حرامزاده خون آلود شد و
که بدنش از شمشیر ستم خسته بود و رنکش از بسیاری رفتن خون شکسته و ضعیف شده بر خاک کربلا افتاده
که ناکاه ملعونی که او را اخنس بن یزید می کفتند آن عمامه را با اینکه تمام خون آلود بود بغارت برد و آن لعین را زنی بود
محب خاندان نبوت آن لعین شب بعد از شهادت امام مظلوم بنزد آن زن رفت پرسید در این روزها کجا بودی کفت
چیزی بیاورده ام کفت مکو شکستی واقع شد کفت نه فتح کردیم و لیکن بجنک او که رفته بودیم چیزی نداشت اما
عمامه بدست آورده ام که از عمامه خورشید برتری دارد و هر تارش با عالمی برابری پس کفت این زن فردا میخواهم که بدلال
برم این عمامه را خوب بشوی که این عمامه را میخواهم بسر به بندم و از امیر جایزه کلی بکیرم پس آن لعین غافل از
کردید بخواب رفت آن زن بر سر آن خورجین آمده کشود دید عمامه بخون آغشته یافته و چون نگاه در شفق یافته هر تارش
بر مظلومی صاحبش با خون دل آمیخته بهر پودش بر غریبی او در رشته طاقت از هم کسسته بر پیش طشتی پر آب کرده و آن
را در آب انداخت آن نکسته خون زاب کردید آب از یخت و باز تا زه با زان آب خوناب کردید آن زن از مشاهده
احوالات خالش دکر کون شده دید آتش غرق خون زن با دست و حنا آلود بر سر بالین آن لعین آمد او را بیدار کرد
و کفت ای ظالم این عمامه از کدام مظلوم است و از کدام محزون ای جفاکار با من بکو که صاحب این چه مدت بوده

ملت و دین داشته آن ملعون در جواب کفت ترا به صاحب این چه کار زن کفت ای ستمکار دست بر ندارم تا مرا آکاه نکنی کفت صاحب
او جناب امام حسین علیه السلام بود زن کفت کدام حسین کفت پسر فاطمه زهرا نور دیده علی مرتضی و پرورده
سید انبیا پس آن زن دست خود را بر سر زد و چاک در کریبان زد و کفت ای لعین بد اثر عمامه فرزند رسول خدا
را دزدیده ای خانمان او را زده و دستم را بجرم او رنکین کرده ای من از تو بیزارم و دست بر خون را بفرق او رد پس چادر بر سر انداخته
از خانه آن بی ایمان بیرون رفت الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس بیست و پنجم در بیان**
روز عاشورا چهار حیوان زحمت و مشقت
بسیار کشیدند و بعضی در عزاداری و بعضی
اعانت بدن ستمدیده رسول صلی الله علیه و آله و حفظ
بدن بجا یا پاره پاره ایشان نمودند الی آخره اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی رسول الله خیر خلق الله السلام علی امین الله و خلیفة رسول الله السلام
علی سیدة النساء السلام علی الحسن المجتبی السلام علی خامس اصحاب الکساء الذی کان نعشه ملقی فی
البیداء و فرسه لیتم راجعا یمرغ فی الدماء و ناحت علیه الطیور بالبکاء والنسور و اقبل الاسد الی مصرعه لیصون
جسده عن ترضیض الکفار و الفجور و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم النشور **فبعد** از حمد و خطبه بعضی
چنین مستفاد میشود که در روز عاشورا در صحرای محنت افزای کربلا چهار حیوان زحمت بسیار کشیدند در
اعانت تن دستمدیده رسول خدا صلی الله علیه و آله **اول** از آنها عقاب است جناب علی اکبر بود در وقتیکه
لشکر کفار اطراف آن شبیه احمد مختار را کرفتند و بدن نازنین او را حربها کران میزدند و از طرف
جسم کاه زار آن حیوان مسند و دکر نه بیس اعیوان ور ابجانب لشکر عمر سعد ملعون زد پس هر یک از آن
کوفیان و شامیان ارجفا که بآن نور چشم مصطفی و پاره تن علی مرتضی و آن جکر کوشه فاطمه زهرا میرسیدند
ضربتی میزدند داری این جوان همانا جوابیست که هر کاه اهل مدینه مشتاق لقای جناب پیغمبر صلی
الله می شدند بر جمال باکمال آن شبیه پیغمبر نظر میکردند و او بدانکه از بسیاری شمشیرها و ضربتها
اورا قطعه قطعه کردند چون اسب دید هر سمتی میبرد صاحبش را شمشیر و نیزه میزنند کویا در عالم
معنی الهام الهی بقلب اسب افتاد که این نوجوان شهید کوی ما را از جنکال کرکان یوسف خوار بیرون

بجانب مدینه برد تا اینکه از نظر یعقوب کربلا یعنی غایب شد اما آن امام مظلوم چون صدا با مادر گفتی فرزند
پاره پاره اش شنید بسمت میدان اسب انداخت تا اینکه اسب علی اکبر از خارج میدان پیدا شد زین و از کوهان
یال کاکل خون آلوده آن یعقوب هجران کشیده را بر یوسف خود دلالت میکرد با ناله مصیبت **دوم**
ذوالجناح بود بعد از اینکه زین خود را از نازپرورده فاطمه زهرا خالی دید رو بقتلگاه گذارده گریه
کنان در میان کشتگان میکردید نعش پاره پاره صاحب خود را می طلبید واویلا چون صاحب خود را
کشته در خاک و خون آغشته دید مجمل بشم را بجمه و بقبله بقیه و بمرغ ناصیه علیه کاری که کرد ذوالجناح
این بود که اول صاحب خود را بوسید بعد اعضا او را بوسید بعد از آن پیشانی خود را بخون آن سرور رنگین
و ناله میکرد مانند زن فرزند مرده و بکیفیتی که همه حاضران بتعجب آمدند پس آن حیوان تیر خورده زین واژ
گون شده بخاک و خون غلطیده خون ریزان و ناله و نوحه و نعره کنان از قتلگاه شهیدان از برای
خبر کردن زنان که ای بیکسان بی صاحب بی پرستار ماندید برخیزید و چادرها بر سر کشید و آماده
اسیری باشید حالا لشکر بخیمه ها میریزند چنانچه قائم آل محمد عجل الله فرجه میفرماید و اسرع فرسك
شاردا الی خیامك قاصدا محمحما باکیا لیس عرف میدید است ای جد بزرگوار در حالیکه از اضطراب
و وحشت رم کرده بود پس روانه جانب خیمه گاه گردید در حالتیکه ناله و حمحمه میکرد و میگریست الفیتون
چنان شیحه می کشید که جمیع صحرای کربلا از ناله او پر شده بود و جناب اقدس سبحانی بحضرت موسی
وحی فرمود ای موسی بقتل میرسانند مظلوم کربلا حسین را امت سرکش طغیان کننده جدا و در زمینی که
اسم او کربلا است پس بجولان در می آید اسب او ناله و فریاد می کند و میگوید که کیست داد خواه من از این ظالمان
بی ایمان که کشتند پسر پیغمبر خود را **سیم** همان مرغ سفید بود که هم جلیسان خود را جمع نمود سر
قتیل فاطمه گریه و نوحه خوانی نمودند چنانچه از منتخب روایت شده که مرغ سفیدی را عبور بقتلگاه افتاد
همین که نظرش بآن بدن پاره پاره افتاد خصوصا بدن نازپرورده فاطمه زهرا که نه سر داشت و نه دست
که بخاک افتاده و خون از زخمهای آن جاری است نمود و لا نبت دانست که این پرورده آغوش پیغمبر خدا و فاطمه
زهرا است بطاقت شده خود را بخون آن مظلوم آغشته نمود پرید بهوا و خون از پر و بال او میچکید
رسانید خود را بمرغهای دیگر که مرغان بسیار در سایه شاخها در جایی نشسته اند و مشغول اب و
دانه اند پس آن مرغ خون آلود ناله بر کشید و گفت یا ویلکم انتشغلون بالملاهی و ذکر الدنیا والمناهی
والحسین علیه السلام فی ارض کربلا فی هذا الحر ملقی علی الرمضا وای بر شما که مشغول شده اید بلهو
ولعب و ذکر دنیا و نافرمانی الهی و حال آنکه سید امام حسین علیه السلام در این هوای گرم در زمین گرم

دختر

بلا بر روی ریگهای گرم افتاده است در حالیکه تشنه کشته شده است و خون او بر اطراف منها جاری است پس
چون آن مرغان این کلام وبیان را شنیدند همگی خود را چون برگ خزان از درختان ریختند و روانه بارض ماریه
کردیدند پس چون وارد زمین کربلا شدند دیدند که عزیز فاطمه بی سر و بی غسل و کفن بر روی زمین افتاده
او واویلاه دیدند که باد و خاک صحرا خاک بر او افشانده و بدن مطهر او پایمال ستم ستوران گردیده و از جراحات
او رواییح تعزیه داری و نوحه کنند بجز وحشیان صحرا و جنیان بیابانها و هواها نیست پس نظر مرغان بر آن
احوال افتاد همگی صدا ها بصیحه و ناله در هم انداختند و خود را در خون مقدسش انداختند و در آن
بغلطیدند پس پرواز کرد آن مرغان مرغی بجانب مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله روانه شد تا اینکه خود
را بر سر مرقد مطهر حضرت رسول رسانید پس بدور مرقد منور پرواز میکرد و قطرات خون از بالش
چکید با ناله جانکاه پرواز میکرد و عرض میکرد الا قتل الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا آگاه باشید
که ذبح کرده شد حسین بکربلا چون سایر مرغان صدای آن مرغ نالان را شنیدند بدور حلقه ماتم را
زدند و همه گریه و نوحه میکردند پس چون اهل مدینه مرغان و ناله کردن ایشان را دیدند آن مرغ در خون خفته
و خون آلوده را مشاهده کردند که از بال او خون میچکد متحیر شدند نمیدانستند که در عالم چه خبر
واقع شده است تا آنکه بعد از چند وقت خبر شهادت آن مظلوم آمد دانستند که آن مرغ خبر شهادت آن بزرگوار
برای ایشان آورده بوده است و آنست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه میفرماید فقام ناعیك عند قبر جدك
الرسول فنعاك الیه بالدمع الهطول ای جد بزرگوار ای حسین پس برپا ایستاد خبر شهادت تو و ندبه تو نزد
جد رسول الله صلی الله علیه و آله پس خبر شهادت ترا عرض نمود با دیده اشکبار با اینکلام که یا رسول الله
کشتند فرزند دختر تو و نوجوان تو و باسیری بردند اهل و عیال و دوستان ترا و چه صدمه ها که وارد
شده بر ذریه تو پس از این خبر وحشت اثر رسول خدا ناله کنان از جای خود جستن و بکریه در آمد قلب مبارکش
که همیشه مطمئن و آرام بود پس از برای تسلیه و تعزیه او آمدند ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و امام مصیبت
که از استماع این قضیه هایله بگریه و ناله در آمدند از برای تو مادرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
جماعتی از ملائکه مقربین تعزیه و تسلیه دادند پدر بزرگوارت امیرالمؤمنین و برپا گریه شد از برای تو
عزاخانه ها در اعلی علیین و در غرفه تو سیلها از غم و مصیبت تو خوردند حور العین **چهارم**
همان شیر بود که محافظت نمود بدن پاره پاره
پای کار پیغمبر خدا را در حدیث چنانچه وارد شده است فضه خادمه زهرا علیها
سلام همسفر اسیران کربلا بود که ناگاه شنید که میخواهند اسب بر بدن مولای و آقای او

بماند **نظم** آه زخمناک زخم تو از اختران فزون   آیا کدام بی مروتان از اسبها دواند   پس
فضه بخدمت خواتین محترمه جناب زینب آمد و کیفیت را بعرض آن مظلومه رسانیده وامصیبتا
همه از بیکسان مشوش و مضطرب شدند متحیر که چه علاج کنند پس فضه عرض کرد ای سیده من
سفینه آزاد کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله کشتی او در دریا شکست و بر تخته پاره چسپیده بود
تا اینکه او را بجزیره انداخت پس ناگاه نظر او بشیری افتاد باو گفت که ای شیر من آزاد کرده رسول خدا
مرا راه نشان ده پس آن شیر پیش افتاده و همهمه میکرد که از عقب سر من بیا پس او را براه رسانید و من
هم در این بیابان شیری گمان دارم آیا اذن میدهی که او را خبر کنم بلکه او ما را یاری کند پس آن مظلومه چون
این کلام را شنید فرمود که ای فضه برو بآن شیر بگو که دختر شیر خدا امیر اسلام میرساند و میفرماید
که در این مصیبت ما را یاری کن پس فضه چون نزدیک آن شیر رسید ناله از دل سوخته برکشید که یا ابا الحارث
ای شیر آیا چون آنحیوان سر خود را بلند کرد فرمود اتدری ما یرید بنی امیه ان یعملوا غدا بابی عبد الله
آیا میدانی که بنی امیه چه اراده دارند که فردا بعمل آورند با بدن ابی عبد الله علیه السلام یریدون ان یوطئوا
الخیل ظهره اراده دارند که اسب بر بدن مجروح پاره پاره او بتازند و در ختهٔ بیشه است که چون آن شیر این خبر را
شنید نعره از دل پر درد برکشید آمد تا داخل قتلگاه شد فوضع یده علی جسد الحسین علیه
السلام پس دستهای آن بدن مجروح نشست هر دو دست خود را از برای محافظت کردن نزد بالای
جسد آن مظلوم گذاشت گویا تنها نوحه خوانی گذاشت و بر زخمهای آن مظلوم از ادب مرهم مینهاد
پس چون آن کافران آمدند که اسب بتازند آن شیر را دیدند و عمر سعد ملعون را از آمدن آن شیر
خبر کردند آن ملعون ازل و ابد گفت این فتنه است از افشا نکنید و برگردید پس آن ملاعین برگشتند

مجلس بیست و ششم در آمدن خواهران سر کشته برادری و مؤمنه و دو کافره و گفتگوی جناب زینب با لشکر کوفه و آمدن سکینه بر سر بدن پاره پاره پدر بزرگوار و وداع نمودن با پدر و التماس نمودن از موکل

خود که مرا واگذار در همین جا بمانم و من طفلم و طاقت سفر ندارم التماس آن طفل معصوم آن ملعون

را **ذکر** اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من امة خاتم النبیین
وسید المرسلین وجعله علی الکفار والفجار غالبین وفتح له البلدان والحصون کالخیبر وغیرها بسیف
الله واسد الله امیر المؤمنین وسید الوصیین وقد کان من فضل الله علی الخلق اجمعین رزقهم البنات و
ومن شانها الرافة والرحمة علی الآباء والاقربین کالاخوات الاربع الغابرات المادرات علی الاخوان المصرعین
المضحیین بانّنا منهن فی الشرك فاخذتهما اخت عمرو بن عبد ود العامری والاخری صفیه اخت المرحب
الخیبری ولعنة الله علی عدو آل محمد من الجن والانس اجمعین **فبعد** حمد خدا و یکی از اسرار آنستکه
قرار داده ما را از امت مرحومه غالب نمودین او را بر ادیان باطله و بواسطهٔ شیر خدا فتح نمود از برای او
شهرها و قلعه‌ها را مثل قلاع خیبر و غیر او و از تفضل او است عطا فرموده است بر همه مردم دختران
و پسران و از شان زنها آنست که رقیق القلب و مهربان میشوند بر پدر و مادر و خویش و برادران خود مثل
آن چهار همشیره که برسر کشته برادران خویش آمدند و نفر از ایشان کافره بودند **اول** خواهر عمرو
بن عبدود بود چون خبر قتل برادر را شنید جامه درید و گریه کنان بسر کشته برادر آمد چون دید که آن
زره پر قیمتی بین العرب مشهور در برش هست بیرون نیاورده اند گفت کفو کریمی او را کشته است چون شنید
جناب علی او را کشته تسکین یافت گفت اگر غیر از علی کسی او را کشته بود تا ابد گریه میکردم خواهر عمرو
بجهت او گریه نکرد یکی بواسطه دزدیدن لباس عمرو و دیگر با عبا کریم بودن قاتل او **دوم**
دختر حیی بن اخطب بود وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه قلاع خیبر شد و در آن قلعه موجود
چون امر محاصره بطول انجامید لشکر اسلام از گرما و گرسنگی شکوه نمودند حضرت رسول صلی الله علیه
و آله ابوبکر را سردار کرده بحرب فرستاد او و جمعی از لشکر اسلام را بد و جنگ شکست رسانیده مراجعت
نمودند روز دیگر عمر را مامور نمود او هم مانند ابوبکر عمل نموده اسلام را ننگ داد چنانکه از صحیح بخاری
نقل شده او نیز گریخته برگشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله روز دیگر رایت نصرت آیات را بشاه ولایت
تسلیم نمود جناب اسد الله عرض کرد یا رسول الله با ایشان مقاتله کنم حضرت فرمود در مقاتله تعجیل مکن اول
باسلام ایشان را دعوت نما پس زره خود را در آنحضرت پوشانید ذوالفقار بر کمرش بست و رایت را بدستش
داد پس امیر مومنان در راه نهاد چون نزدیک حصار رسید علم را در زمین استوار نمود اول
حارث یهودی بود با فوجی بیرون آمد با ضرب ذوالفقار حیدر کرار بدار البوار رسید بعد از آن
مرحب که شجاعتش مشهور و معروف بود او را نیز شیر خدا با شمشیر آبدار نزد حارث فرستاد یهودیان
که شکست خوردند راه ندادند و آنجناب چون شیر خشمناك در عقب ایشان در حصار را کنده سپر خود ساخت بعد

از آن

ازان در را مانند پل در دست گرفته مسلمانان را از خندق گذرانید و داخل قلعه شدند و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مرویست که چون امیر مؤمنان در حصار را بجنبانید تمام قلعه چنان بلرزید که صفیه دختر
حی بن اخطب از تخت بیفتاد و رویش مجروح شد مردم تماشای این امر غریب را مشاهده نمودند
فریاد الامان برآوردند اسلام آوردند سلام الله علیهم را بامر رسول خدا امان دادند و اکثر مسلمان شدند و
حمله سیبها که شیر خدا گرفته صفیه بود پس بلال را طلبید و صفیه را با او داد و فرمود که ببرید او را
نکو بدست رسول صلی الله علیه و آله آورد پس بلال او را از پیش کشتگان از برادر و عمزادگان گذرانید و
چون نظر صفیه بر کشتگان خود افتاد حالتی بروی دست داد که نزدیک بود که روح از بدنش مفارقت
نماید چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و آنحضرت این حالت را در او مشاهده کرد به بلال
عتاب فرمود که مگر رحم از دل تو کنده شده است که زنی را از پیش کشتهای خویشان او میگذرانی **سیم**
خواهر صفیه حمزه سید الشهدا وقتیکه خبر شهادت حمزه سید الشهداء بمدینه رسید صفیه طاقت نیاورد
و رو بکوه احد نهاد خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید زبیر را فرمود که برو و مادرت را بگو نیاید برادرش
را بدین حالت نبیند که طاقت نیاورد و زیاده از حد جزع کند زبیر پیش مادر رفت و کلام آنحضرت را بگفت که
رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان فرمود که باز گردی صفیه گفت ای پسر شنیده ام که برادرم حمزه را شهید
کرده و اندامش را مثله ساخته اند میدانم که این بلا در راه خدا است و بجهت رضای خدا پیش آمده آمده ام تا او را ببینم شاید که
خدا نیز مرا صبر دهد و بدولت رضا او برسم زبیر آمد سخن مادر را بعرض رسانید آنحضرت فرمود که بگذارید تا بیاید
تا آمد برادرزاده دید که گویا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود عمه بلند گریه مکن که مبادا صدای تو را
نامحرمان بشنوند پس صفیه طلب آمرزش از حق تعالی طلبید و استرجاع نمود و لیکن خود را از گریه نتوانست
نگاه داشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از گریه او بگریه در آمد و فاطمه زهرا میگریست حضرت رسالت
فرمود هرگز مصیبتی هیچکس مثل مصیبت تو نخواهد بود **چهارم** دختر امیر عرب قرین رنج و
علیا جناب زینب از زنانیکه بر سر نعش پاره پاره برادر آمد شنیدی که خواهر عمرو بواسطه دو چیز
گریه نکرد یکی بجهت دنیا و دیگر لباس عمرو بواسطه عباس که بمیر بودن قاتل اما این دلسوخته
مظلومه نگاه به بدن برادر میکند می بیند عریان حتی لباس کهنه بیقیمتی که برادرش داده بود
که کسی رغبت در آن نکند اراذل اهل آن لباس کهنه را نیز از بدنش بیرون آوردند و قاتلش را ملاحظه
می نماید می بیند کفو که هم نیست بلکه اراذل خلق ولد الزنا با وجود این مصایب گونا گون چگونه نمی
تواند خود را از گریه منع نماید و نیز مذکور شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بجهت دختر

کافر به بلال عتاب کرده فرمود که مگر رحم از دل تو کنده شده بود که زنی را از پیش کشتگان و خویشان
او میگذرانی و حال آنکه خویشان او همه کافر بودند و مستحق قتل و او هنوز اختیار اسلام نکرده بود و محل ترحم
نبود چه قدر بیرحم و سنگین دل بودند لشکر کوفه و شام که بعد از اسیر نمودن اهل بیت پیغمبر را
از پیش قتلگاه و کشتگان ایشان میگذرانیدند چه اسیران هر یک پردگیان حرم نبوت دختران فاطمه زهرا
و خواهران سید الشهدا و حسن مجتبی و چه شهیدان همگی جوانان هاشمی نسب و چه کشتگان همه یاران و
برادران و فرزندان سید الشهداء و با بدنهای چاک چاک بر خاک هلاکت افتاده اه و امصیبتاه پیغمبر
صلی الله علیه و آله بر عمه اش فرمود مبادا صدای ترا نامحرمان بشنوند یا رسول الله کاش در آن زمان در کربلا
بودی میدیدی که زینب با اهل کوفه و شام میگوید ای امت پیغمبر آخر الزمان آخر ما ذریه پیغمبر شما هستیم
که ما را با این خواری مانند اسیران روم و فرنگ میبرید از گفتار زینب خاتون جمعی از مخالفان صدا را بگریه
بلند کردند پس در این وقت سکینه خاتون آمد و بدور انوادب دیدن نعش پدر بابا پدر نشست الی
آخره

مجلس بیست و هفتم در رسیدن خبر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بکوفه با بن زیاد و بشام بیزید لعنة الله علیهما و بمدینه دو دفعه و شنیدن فاطمه بیمار دو دفعه اول و بمسجد فرستادن ام لقمان دو دفعه دیگر خبر بشیر جزامی با اهل بیت و گفتگوی بشیر با کنیز شبیه پیغمبر و گریه کنیز بجهت آقای خود جناب علی اکبر شبیه پیغمبر

الحمد لله یا من حبه لنا سبیل
وحبنا الیه دلیل وطاعتنا له قلیل وعطاؤه علینا جزیل وصل اللهم علی سید الوری وسند الاصفیا
وعلی آله واولاده سیما الامام المقتول الموعود بشهادته قبل استهلاله وولادته واخبر الله سبحانه
الانبیاء برزایاه ولم یبق فی السموات ملك الا ونزل الی جده وکل یعزیه فی ولده والعن اللهم علی
قاتلیه وظالمیه من الان الی یوم القیامة **فبعد** بعضی از مضمون فقرات خطبه اینست که صلوات
فرستادی پروردگار من بر امام مقتول آنچنانکه پیش از ولادتش وعده شهادتش را دادند و خبر شهادت

اورا خدا اند عالم و مصایب او را بر جمیع پیغمبران رسانید هیچ ملکی در آسمانها نماند مگر اینکه بر جدّ او و مادر
شد و خبر شهادت تعزیه داد بر آن بزرگوار و امّا بعد از شهادت آن بزرگوار چهار نفر خبر شهادت آن مظلوم
کاه و بید خواه بجهاکرد و چهار شهر رسانیدند **اوّل** حرمله ولد الزنا با منقذ بن مرّه عبدی قاصد
فتح بودند در کوفه با بن زیاد ولد الزنا رسانیدند **دوّیم** قاصد ابن زیاد ملعون بود نزد شوم یزید
میشوم فرستاد گویا با این مضمون که ای امیر نابکار با دستور آنکه حسین را با همه یارانش در یکروز کشتم و سرهای
ایشان را از تنها جدا و بر نیزه‌ها نمودم **نظم** [illegible] چه بیداد من به نبی اکرم کردم چهار دکر بلا باعتراف
خیر البشر کردم کشتم دست کین بر خاندان مرتضی یکسر بیکدم خانمانش را همه زیر و زبر کردم چه
مشکین خط جوانانی که بی جرم گنه کشتم چه شیرین طفلکانی را یتیم و بی پدر کردم چه مه سیمای نازنینان را
کشیدم از حرم بیرون چه نورس دختران را اسیر در بدر کردم در اوّل تاختم خصمانه بر عبّاس و اکبر
بیکساعت حسین را بی برادر بی پسر کردم پس آنکه تشنه لب کشتم حسین را با دو صد خواری ز مرکب سرنگونش
راهم خونین جگر کردم بعیشش تاختم اسب ندم بر خیمه‌اش آتش بر او ظلم امیر تو میخواستی من بیشتر کردم
غرض یک آتشی افروختم در کربلا ناگه که آفاق جهان را از شرارش پر شرر کردم **سیّم** قاصد فتح نامه
بر امیر مدینه نوشت عمر بن سعد بن عاص و چون نامه آن ملعون رسید امر کرد که در کوچه و بازار مدینه
ندا کردند تا اهل مدینه در مسجد پیغمبر خدا جمع شوند کیفیّت غلبه یزید و مقتولی امام شهید ابشنوند
و چون این خبر توسّط منادیان در مدینه شایع شد اولاد مهاجر و انصار گریان و بیقرار متوجّه مسجد سیّد
ابرار شدند و فریاد و شیون از خانه‌های بنی هاشم بلند شد که خبر یوم نشور رسید تا چون فاطمه دختر امام
تکلّم منادی را و صدای شیون اهل مدینه را شنید مضطرب شد پس گریان و بیقرار نزد امّ سلمه
زوجه رسول خدا [illegible] صلّی الله علیه و آله آمد و گفت ای جدّه مهربان منادی ندا میکرد که قاصدی از کوفه
آمده و مژده فتحی آورده [illegible] مرا بمسجد رسول خدا ببر تا ببینم از پدر بزرگوارم چه خبر آورده اند
و چون امّ سلمه این سخن را بشنید [illegible] دید فرمود ای نور دیده تو از شدّت بیماری قوت رفتار نیست
بگذار تا امّ لقمن خواهر مسلم را بمسجد [illegible] تم تا خبری آورد پس امّ سلمه امّ لقمن را بمسجد فرستاد و
پنهان از فاطمه باو فرمود که ای خواهر اگر [illegible] ده خبر ضرر رسان باشد که باید مدّعا بفاطمه اظهار
نکنی که بعد از این زندگی بر وی دشوار آید [illegible] چون امّ لقمان از حرم سرا قدم بیرون نهاد دید که اهل
مدینه فوج فوج ایستاده اند و احوال شه [illegible] تل میکردند یکی میگفت دریغ از رنگ گلگون علی
اکبر که بر خون [illegible] آلوده گردیده و دیگری میگفت [illegible] سوس از قد موزون عبّاس که بی دست و بیسر

در کنار فرات افتاده و یکی با حسرت تمام شهادت قاسم را حکایت میکرد که عروسش بعزا مبدّل شد و دست
و پایش بخون خضاب شد و یکی میگفت علی اصغر را از آب پیکان سیراب نموده اند امّ لقمان از استماع این سخنان
هوش از سرش پرید و بیتابانه خود را بمسجد رسانید در گوشه قرار گرفت که عمرو بن [illegible] بالاخره بر منبر پیغمبر
بر آمد نامه ابن زیاد را برای مردم خواند گویا با این مضمون نوشته بودند که ای والی مدینه و سایر بلاد
و والیان یزید بدانید که در این اوقات حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام بجهت تسخیر ممالک عراق
توجّه بسمت کوفه نموده خلیفه زمان فوج فوج لشکر خونخوار باستقبال آن مستبد بی اعتبار ارسال کرد بهمین لشکر
نصرت آثر ما در زمین نینوا که او را ارض کربلا گویند بر وی دچار شدند او را در میان گرفته و بیعت یزید بر وی
عرض کردند امتناع نمود لاجرم حکم نمود جنود نامسعود ما آب فرات را بر وی و اولادش بستند و از آتش عطش صغیر و کبیر اهل
بیت سالت را سوزانیدند عاقبت در روز دهم محرّم الحرام غازیان کوفه و شام عرصه را بر وی تنگ کردند
و در آنوقت زمانی یاوران او را از پا در آوردند و در آخر کار آن بزرگوار بجائی رسید که خونریزی
تشنه و جگر خسته بخون غلطان گردید و بعد از شهادت آتش بر خیمه‌ها زدند و اموال او را غارت
کردند عیالش را اسیر کرده بر ناقه‌ها سوار نموده بکوفه آوردند [illegible] همینکه
[illegible] صحرای کربلا بنزدیک شهر مدینه رسید بشیر را طلبیده فرمود داخل شو مدینه و خبر شهادت ابی عبد الله
را باهل مدینه برسان امّا بشیر چون نزد مسجد رسول صلّی الله علیه و آله رسید صدا بگریه بلند کرده و
خبر مرگ را باین عبارت انشا نمود ای اهل مدینه اقامت ننمائید در مدینه که جناب امام حسین علیه السّلام کشته
شده و باین سبب اشک از دیدهای من روانست و بدن مبارکش در کربلا میان خاک و خون افتاده و سرش بر نیزه
و میگردانند در شهرها آنگاه گفت اینست علی بن الحسین با عمّها و خواهران نزدیک دیار شما رسیده اند
خروش از اهل مدینه بلند شد بشیر گوید که هرگز گریه کننده بیش از او ندیده بود و هرگز روز تلخ
از آن ندیده بودم بر مسلمانان و شنیدم که کنیزی باین اشعار بجناب سیّد الشهدا نوحه میکرد نعی سیّدی
ناع نعاه فاوجعا و امرضنی ناع نعاه فافجعا یعنی خبر شهادت آقای مرا او زد خبر مرگ او رنجانید پس بدرد آورد
مرا خبر او و بیمار و ناخوش گردانید مرا فعینیّ جودا بالدموع واسکبا وجودا بدمع بعد دمعکما
پس ای دو چشم من کرم کنید بر من باشکهای خود و بریزید اشکهای خود را و بیک گریه نکنید بلکه
هر دو اشک ببارید علی بن نبیّ الله وابن وصیّه وان کان عنّا شاحط الدار اشسعا لئی
چشمهای من گریه کنید بر فرزند پیغمبر صلّی الله علیه و آله و وصیّ او اگر چه منزل و دیار او دور و اشدّ
پس آنکنیز روی به بشیر کرده گفت که ای خبر شهادت او زنده تازه گردانیدی حزن قلب ما را در مصیبت امام

ابی عبد الله وارد شده اند و در فلان مکان منزل کرده اند در بعضی از کتب اصحاب است که بشیر از او سؤال نمود که تو کنیز کیستی که باین شدت ناله و گریه و نوحه میکنی او آه جواب داد که من کنیز نوجوان شهید علی اکبرم کر در مصیبت آقایان خود گریه و زاری میکنم انا لله وانا الیه راجعون

مجلس بیست هشتم

بسیار گریه کننده گان در این محنت سرا کسانی چند بودند سوز ناکتر از همه انها گریه جناب آدم بود و جناب فاطمه زهرا و حضرت یعقوب و اذان گفتن بلال و بوئیدن پیراهن پیغمبر صلی الله علیه و آله و گریه سید الساجدین علیه السلام

الی آخره اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی من بکی علیه آدم ابو البشر مائتی سنه وبکی علیه ابو الکوکب الاحد عشر ثمانین سنه السلام علی من بکت علیه فاطمه ام الائمة الاثنی عشر الی یوم المحشر وبکی علیه علی بن الحسین احد الثقل الاصغر الی اربعین سنه الصلوة والسلام علی سید البشر و علی وصیه قامع باب الخیبر و علی ابنه الحسن الزکی الاطهر و علی عترته الانجم المضئ الانور والعن اللهم علی اعادیهم الابتر واسکنهم فی اسفل السقر **فنعد** بدانکه بسیار گریه کنندگان در این محنت سرای عالم فنی بقا و فنا چند نفر بودند از جمله انها آدم نبی بود چنانچه ابن عباس روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اگر بکاء جمیع اهل زمین را بگریه داود نبی ضم نمایند بکاء داود زیاده ازو باید و او چهل سال گریست چنانچه کوهها از ناله او بگریه در آمدند آغاز گریه و نوحه بشکندر آنکوهها و مرغها با او هم ناله و آواز شدند تا اینکه چهل روز بیک سجده گذرانید و همچنین گریه نوح نجی از بسیاری گریه نوح گفتند گریه اسمش عبد الغفار بود و از جمله گریه کنندگان حضرت شعیب بود و از جمله گریه کنندگان حضرت شعیب بود که از شوق جمال الله انقدر گریست که نور بصر او عاطل شد خطاب الله بجبرئیل رسید که نور بصرش را اعاده نما جبرئیل بر حد قراش دمید روشنا ظاهر شد باز گریست تا سه مرتبه تمام عمر را دل زلیخا نها و مادر اینجا چهار نفر از بسیار گریه کنندگان ذکر میکنیم زیرا که گریه ایشان بسیار و سوزناکتر است **و ا** ایشان جناب آدم بو که دویست سال

منصل گریست تا انکه از آب دیده او در تو خانه ها در سرازیر شد جائی رسید مرغان می آشامیدند می گفتند هر گریه ای بدین خوشگواری نوشیده ایم آدم عرض کرد الها اگر این مرغان بمن توبیخ می کنند خطاب الهی رسید ای آدم بعزت و جلال خودم که ابی الابد آب چشم تا ایشان بیست و مدت سیصد سال از شرم سر بالا نکرد **دوم** از ایشان حضرت یعقوب بود روایتی تا هشتاد سال بفراق یوسف مبتلا در زاویه بیت الاحزان انقدر نالید که مصداق و ابیضت عیناه ظهور رسید **سیم** ایشان خاتون محشر بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله از ناله او اهل مدینه بشکوه نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمدند تا انکه بیت الاحزان در بقیع ساختند هر صبح جناب فاطمه حسنین را با خود میبرد تا شب گریه میکرد و امیر مؤمنان ایشان را بخانه می آورد چنانچه تفصیل گریه معصومه در مجلس دیگر ذکر شده است و انیت فضه الی اخره ای برادر من گریه جناب فاطمه بجا بود و فاطمه می بایست گریه کند زیرا که اطراف فاطمه را مصائب احاطه نموده چنانچه مخدره خودش فرموده صبت علی مصایب الی آخره **فاطمه** بجانب دیگر چندان مصیبتها که گرد بر دور هار زینب کرده دیر همچون شبها یکطرف مفارقت پدر بزرگوار و صوت قرآن خواندن پدر استماع نمیکند و از طرفی حسنین را نگاه می کند می جد بزرگوار میفرمودی کجا است پدر رسول پیغمبر خدا که شما را بدوش می کشید و نمیگذاشت که بزمین راه بروید از یکجانب ابو بکر را در محراب پدر و در بالای منبر میدید از نخاع امیر مؤمنان را در خانه بی معین و حق انحضرت را غصب نموده اند و از طرفی عمر ملعون با جمعی از اشرار همیشه در در خانه انمظلومه جمع نموده میخواهد آتش در انخانه زنند و خانه را با اهلش بسوزانند و شیر خدا را به بیعت ابو بکر تکلیف مینمایند ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد بلال مؤذن انحضرت امتناع کرد از اذان گفتن و گفت اذان نمیگویم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس فاطمه زهرا سلام الله علیها روزی فرمود من میخواهم بشنوم صدای اذان بلال مؤذن پدر خود را این خبر به بلال رسید شروع کرد باذان گفتن چون بلال الله اکبر گفت پدر خود را و ایام معاشرت انحضرت را بیاد آورد و خود را از گریه ضبط نتوانست کرد چون بلال به اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله رسید فاطمه نعره زد و بیهوش شده در افتاد و غش کرد و مردم گمان کردند که انحضرت از دنیا رفته به بلال گفتند که ترک کن اذان را که دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت پس بلال اذان را قطع کرد و تمام نکرد بعد از آن بوئیدن پیراهن پدر بزرگوار الی اخره و خبر دادن از وفات خود در مجالس دیگر ذکر شده است **چهارم** از ایشان جناب امام زین العابدین علیه السلام بر مصیبت پدر بزرگوارش چهل سال گریست و روزها روزه میداشت و

شبها بعبادت حق تعالی احیا داشتند چون غلام انحضرت اب و طعام برای انحضرت می اورد که افطار نماید عرض
میکرد ای مولای من تناول نما انحضرت قطرات اشک از دیده می بارید و میفرمود قتل ابن رسول الله
جایعا قتل ابن رسول الله عطشانا چگونه طعام خورم که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله
گرسنه شهید شد چگونه اب بیاشامم که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله تشنه کشته شد
و این سخنان را می فرمود و میگریست تا ان طعام و اب را با اب دیده خود مخلوط میکرد چون مدت گریه انحضرت
بطول انجامید یکی از موالیان انحضرت عرض کرد که یا ابن رسول الله ایا وقت ان نشد که گریه تو تخفیف یابد و الم
تو کم شود حضرت فرمود وای بر تو جناب یعقوب دوازده پسر داشت و یکی از ایشان از پیش او ناپدید شد و از فراق
او انقدر گریست که چشم مبارکش از گریه بسیار گردن سفید شد با انکه میدانست که پسر او زنده است و من
بچشم خود دیدم که پدر و برادران و اعمام و هفده نفر از خویشانم را کشتند و بخاک و خون غلطان کردند
پس گریه من چگونه کم شود و اندوه من بنهایت رسد ای غلام من در بستر بیماری خوابیده بودم دیدم
یک کسی دستها و پاهایم را میبوسید و چشم باز کردم دیدم برادرم علی اکبر است ساعتی نگذشت دیدم بکسی
نعش پاره پاره انجوان هجده ساله را بدر خیمه اورد ای غلام من در بستر بیماری خوابیده بودم دیدم مرغ
زلف پر و بالی مرا در اغوش کشید چون بدنش ملاحظه کردم دیدم پدر غریبم از بسکه تیر جفا بر سینه
مبارکش تا پر نشسته کانه ان شاهباز اوج سعادت بجهت صید طایر بلند اشیان قرب الهی پر و بال گشوده است
و نیز روایت شده که جناب سید الساجدین علیه السلام روزی سوار شده با جمعی از اصحاب بمزرعه تشریف
میبردند راوی میگوید ان روز بسیار گرم بود و ان راه که میرفتیم بغایت بی اب بود تشنگی بما غالب شد هر چند سعی
کردیم اب پیدا نشد چون بوسط راه رسیدیم دیدیم انجناب پیاده شد سر بسجده نهاده و سجده را بسیار طول
دادند وقتیکه سر از سجده برداشتند ملاحظه نمودیم که انحضرت بسیار گریسته حتی رنگها ترشده بود
عرض کردیم یا ابن رسول الله باعث گریه چیست فرمودند بخاطرم افتاد روز عاشورا انوقتیکه پدر مظلوم
با لب تشنه و جگر گرسنه با چشم خالی بر روی خاک افتاده بودند لبهای مبارک خود را می مکیدند
و از تشنگی و بی تابی فریاد می کردند کسی بفریادش نرسید راوی گوید چون اینکلام را از ان امام
شنیدیم دنیا بچشم ما تیره و تار شد و بسیار گریسته روانه شدیم انا لله و انا الیه راجعون

مجلس بیست و نهم در بیان رسیدن چهار ضربت در روز عاشورا بدستهای جناب سید

الشهداء سلام الله علیه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن
الرحیم السلام علی ابن خاتم الانبیاء السلام علی ابن سید الاوصیاء السلام علی ابن سیدة النساء
السلام علی اخی الحسن المجتبی السلام علی غریب الغرباء السلام علی ساکن کربلاء السلام علی
خامس اصحاب الکساء السلام علی مقطع الاعضاء السلام علی مقطوع الاصبع والبدن
مولینا ابی عبد الله الحسین و علی جده و ابیه و امه و اخیه صلوات الله و علی اعادیهم الاشقیاء
لعنة الله من المبدء الی الانتهاء **فبعد** مضمون بعضی از فقرات سلام ترکیبیکه پنجم
ال عبا است سلام بر انکسیکه اعضای شریف او را قطعه قطعه کردند سلام بر کسیکه انگشت
او را بجهت انگشتر قطع نمودند سلام بر کسیکه بعد از همه این زخمها هر دو دست او را از بدن
جدا کردند بلی در روز عاشورا بدستهای جناب سید الشهداء علیه السلام چهار ضربت و زخم رسید
اند دستهاکه جبرئیل انها را می بوسید و ملائکه مقربین تبرکات می جستند و می بوسیدند

اول وقتیکه طفل شیرخواره خود را بر روی دست گرفته و بجانب لشکر عمر سعد اورده از برای
اتمام حجت بایشان فرمود ای قوم اگر بزعم شما من گناه کارم این کودک شیرخواره بنا بر هیچ
مذهبی گناهی نکرده است و از بی شیری در پستان مادرش خشک شده و این طفل شیرخوار من از بی
شیری نزدیک بهلاکت رسیده چه میشود که از این اب فرات جرعه ای بحلقش بچکانید که بر روی دست من
هلاک نشود ناگاه حرمله ملعون تیری بجانب ان طفل بی شیر تشنه لب از کمان نفاق رها کرده امد از گلوی
نازک علی اصغر در گذشت و بر بازوی سید مظلومان نشست و امصیبتا امظلوما غریبا تیر را از حلقوم
ان طفل چشمها خود را بر روی پدر بزرگوار خود گشود و روح ان بیگناه از قفس بدن پرواز نمود بر شاخسار
شجره طوبی جای گرفت **دویم زمانیکه از کثرت مقاتله و مجاهده و تشنگی ضعف بر ان مظلوم غالب شده بود و دست از قتال کشیده** پس شمر ملعون فریاد کرد و بر لشکر
شقاوت اثر بانک زد و گفت سبب توقف شما چیست و چرا انتظار میکشید ایا نمی بینید که پسر
ویرا چگونه بحال ضعف نگرانید و قدرت بر مجاهده از برای او نیست و ایا مشاهده نمیکنید
که چه قدر تیر بر بدن شریفش جای گرفته مادرهای شما بعزای شما بنشینند حمله کنید بر او ناگاه انملاعین

از چهار جانب بر آن عزیز فاطمه حمله کردند ابو ایوب غنوی تیری بر حلقوم آن تشنه مظلوم زد و سنان بن انس
حرامزاده نیزه بر سینه بی کینه اش زد که صندوق علوم ربانی درهم شکست و زرعة بن شریک ولد الزنا
ضربتی بر فرق همیونش زد که مانند فرق بن ملجم شکافته پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام
شکافته شد و غلغله و شورش در سکان سموات و ارضین افتاد واویلاه این ظالم بی مروت از پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله شرم نکرده و بان ضربت اولی اکتفا نکرده دفعه دیگر حمله کرده و ضربتی بر کف دست
آنجناب زد که کف دست آنجناب را مجروح ساخت **سیم ضربت بجدل بن**
سلیم بود آن ظالم وقتی رسید به نعش پاره پاره آن شهید دید که همه لباسهای او را بغارت
برده اند باقی نمانده دیگر چیزی ناگاه نظر آن ظالم بی مروت بانگشت مبارک آن مظلوم افتاد دید انگشتری
در انگشت آنحضرت باقی مانده دیگر عرض میکنم آن ولد الزنا انگشتر را با انگشت بغارت برد **چهارم**
با همه این ضربتها و جراحتها و اذیتها که بان دست
های مبارک رسیده بود آخر الامر جابر ملعون
هر دو دست آن شهید غریب را جهت غارت
بردن بعضی لباسها از بدن آن مظلوم جدا نمود
آن ظالم میگوید همینکه دستهای آن عزیز فاطمه را قطع نمود دیدم که لرزه بر زمین و آسمان افتاد و
غلغله عظیم صدای گریه و ناله بلند شد پس شنیدم گوینده می گفت وا ابناه وا مقتولاه واذبیحاه وا
حسیناه وا غریباه یا بنی قتلوک ای فرزند ترا کشتند از آب فرات ترا منع کردند پس آن خبیث میگوید
این احوال را دیدم خود را در میان کشتگان انداختم پنهان شدم پس دیدم که سه مرد و یک زن حاضر
شدند در اطراف ایشان خلق بسیاری صف کشیده اند پس شنیدم که یکی از آن سه نفر میفرماید یا ابناه
یا حسین فداک جدک وابوک وامک واخوک ای فرزند ای حسین منم که توشوی جد تو و پدر تو و مادر تو
و برادر تو پس ناگاه دیدم که آن شهید برخواست و سر او بر بدن او قرار گرفت و جواب داد که لبیک ای
جد بزرگوار ای رسول خدا ای پدر جان وای امیر مؤمنان ای مادر ای فاطمه زهرا وای برادر شهید
بزهر جفا از جانب من بر شما ها سلام الهی باد پس دیدم آن مظلوم گریست و گفت عرض کرد ای جد بزرگوار
شبیه تو علی اکبر جوانم را کشتند یا علی دستهای فرزند تو عباس را از بدن جدا کردند و ای برادر دریای
عروسی قاسم را بعزا مبدل کردند ای مادر ای فاطمه لباسهای دختر زینب را با بنات بردند و او را با اشتر

زنان

زنان و دختران اسیر نمودند بکوفه و شام بردند پس فاطمه زهرا عرض کرد ای پدر یا رسول الله آیا می بینی که چه رفتار
کرده اند امت تو با فرزند من ای پدر آیا اذن میدهی مرا که از خون ریش او بگیرم و پیشانی خود را با آن رنگین نمایم
و خداوند را با آن ملاقات نمایم در حالتی که خود را با آن رنگین نموده باشم پس آنحضرت فرمود که هر چه خواهی
بکن که ما نیز چنان خواهیم کرد پس فاطمه زهرا علیها السلام را دیدم بر سر آن نعش بی سر آمده و از خون
فرزند خود میگرفت و بر پیشانی خود می مالید پس رسول خدا و امیر مؤمنان و حضرت امام حسن علیهم السلام
همگی از خون ریش آن مظلوم می گرفتند و بر گردنها و سینهها و دستها و رو میمالیدند پس رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که نفدک انوشوای حسین والله که بر من ناگوار است اینکه ترا مشاهده کنم سر بریده و دستها
از تن جدا شده و پیشانی بر خاک و خون مالیده شده جسد بر خاک افتاده و باد خارها بر آن افشانده الا لعنة الله علی
القوم الظالمین **مجلس سیم در ذکر التفات و دست رحمت**
کشیدن چهار بزرگوار بر سر چهار طفل
یتیم و صغیر یکی خاتم انبیاء و دیگری جناب
سید الشهداء و بای دختر صغیره مسلم بعد از
رسیدن خبر شهادت مسلم سیم امیر مؤمنان
و چهارم هر دو دست بر سر سکینه کشیدن در وقت
میدان رفتن و امر نمودن زید که ریسمان را
از گردن سکینه بر دارند و راضی نشدن سکینه
مگذارم تا از گردن عمه هایم بر ندارید اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الراحم علی الارامل والیتامی بعبرتهم و علی الشهداء الباذل مهجهم
و علی المسلوبین الثیاب بضجتهم والصلوة والسلام علی خاتم الانبیاء و خاتم اوصیائه و وصیائه الذین هما ابو الارامل
والایتام و یؤثر علی انفسهما و اهل بیتهما فی الدهور والاعوام خصوصا سبطه الذی نهبوا ... له وذرار
بهن فی القفار والبراری و سبوا نسائه کالاماء و لعنة الله علی قاتلیه و ظالمیه من اول الدهر الی یوم القیمة

فید

نبعد مضمون بعضی از فقرات حمد مر خدا را سزد که رحم کننده است بر بیوه زنان و یتیمان باعتبار
اشک چشم ایشان و صلوات و سلام بر پدران بیوه زنان و یتیمان که همیشه اظهار ابرار اهل بیت خود شان احیا
میکردند خصوصاً بر سبط او که غارت کردند مالهای او را و یتیم نمودند طفلان او را بلی چهار نفر طفل یتیم را
چهار بزرگوار التفات نموده دست رحمت بر سر ایشان کشیدند **روایت** از انس بن مالک روایت کرده اند که
رسول خدا صلی الله علیه و آله بنماز عید تشریف می بردند جمعی از اطفال مشغول بازی و لهو و لعب بودند
یک طفلی در گوشه نشسته بود با لباس کهنه و گریه میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با نهایت التفات
فرمودند سبب گریه چیست چونکه آنحضرت را نمی شناخت گفت ای شخص مرا واگذار با خودم و سؤال مکن پدرم
در غزوه فلان در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده و مادرم شوهر دیگر اختیار کرده و
مرا از خانه خود اخراج کرده نه طعام دارم و نه شرابی و نه منزلی و چون نظر با طفال می کنم هر یک پدر دارند و
بخوشحالی بازی می کنند پدر بخاطرم افتاده از این جهت گریه میکردم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
دست آن یتیم را گرفتند فرمودند آیا راضی میشوی که من پدر تو باشم و علی علیه السلام عم تو و حسن و حسین علیهما
السلام برادران تو باشند عرض کرد چگونه راضی نمیشوم یا رسول الله پس پیغمبر خدا او را بخانه در
نهایت التفات یاد کرده دست مرحمت بر سرش کشیدند و لباس بر بدنش پوشانیدند و سیر و سیراب نمودند
آن طفل با زینت تمام بیرون آمد مسرور و خوشحال و قتیکه اطفال او را دیدند گفتند تو الحال گریه
میکردی بجهت چه خوشحالی میکنی گفت گرسنه بودم سیر شدم برهنه بودم لباس پوشیدم و یتیم بودم
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرم شد علی علیه السلام عمویم و حسن و حسین علیهما السلام برادران
من شدند پس جمله مسرور شدند اینها همه نیز آرزو کردند که کاش پدران ما نیز در آن غزوه کشته شده
بودند تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر ما می شد **دیگر** نظیر گفتگوی جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله با این یتیم گفتگوی جناب سید الشهدا است با دختر مسلم چون خبر شهادت مسلم و
هانی در منزل ثعلبیه بآن بزرگوار رسید آنحضرت پسران او برادران مسلم را از قتل او با خبر کردند و تسلیه
و تعزیه داد و بعد از آن فرمود که رای شما چیست همراهی ما می آئید یا برمیگردید ایشان عرض کردند که
والله ما برنمیگردیم تا خون خواهی پدر خود را نکنیم یا بچشیم آنچه که او چشیده آورده اند که مسلم را
دختری بود صغیره که بسیار او را دوست میداشت دایم بهانه پدر را میگرفت و اهل بیت او را تسلی
میدادند حضرت آن طفل را طلبیدند دست محبت بر سر و روی آن میکشیدند با او ملاطفت میکردند آن
طفل عرض کرد یا ابن رسول الله با من ملاطفت میفرمائی که مناسب حال یتیمان است مگر پدر مرا شهید کردند

حضرت طاقت تحمل نیاوردند بی اختیار گریان شدند سید الشهدا اشک از دیده ها شریف جاری شد فرمود
غم مخور که من بجای پدر میباشم ترا چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن یتیم فرمودند فرمود خواهرم
بجای مادر تو دخترانم بجای خواهر تو پسرانم بجای برادرانت آن طفل بی انیس ناله از سینه
برآورد و اشک از دیده ها فرو ریخت از گریه آن طفل بیکس ناله از مخدرات سراپرده عصمت و پرده نشینان
سرادق غیرت بلند شد شیون و شور در میان زنان و دختران بلند گردید که حاضران همه بگریه در آمدند
آه آه بعد از مسلم عیال او مانند سید الشهدا علیه السلام و همه اصحاب داشتند که ایشان را جمع و در
میکرد و تعزیت و تسلیه میگفت اما بعد از آن مظلوم کسی عیال و اطفال آن حضرت را تعزیت نداد مگر
اذیتها اذیت کردند و خیمه های ایشان سوختند و اسباب و اثاث ایشان را بغارت بردند و ایشان را نگذاشتند
بر سر اجساد شهیدان مشغول عزاداری شوند بلکه مانند اسیران ترک و دزدان هند بیرون بردند
جناب مسلم فرمودند من بجای پدر تو با نهایت شفقت و لکن سکینه مظلومه را بعوض نوازش و تسلی
صورتش زدند و بار یسمان جفا دستهایش را بستند در مجلس نامحرمان نگاه داشتند الی آخر
عبد الله بن زید روایت کرده است که در طواف کعبه دو زن را دیدم که با یکدیگر تکلم میکردند
یکی بدیگری میگفت که چنین نیست که میگوئی قسم بحق برگزیده و صاحب حیا که بر خلایق نماید عدل و
عدل کننده در قضایا امت بحق علی که پسر فاطمه راضیه پسندیده است من از آن پرسیدم که کیست
صاحب این صفات که تو بر زبان جاری کردی آن گفت والله که صاحب این صفات نشانه هدایت
الهی و دروازه شهرستان علم و ساتین نامتناهی و قسیم نار و جنت و کشنده اهل ضلالت تادیب کننده فجره و ارباب
بدعت سید و سرکرده امت پادشاه مؤمنان و پیشوای مسلمانان شیر خدا داماد مصطفی علی مرتضی
است راوی گوید که پرسیدم که او را کسی از کجا میشناسی گفت چگونه نشناسم علی را و حال آنکه پدرم
از جمله چاکران و خادمان او بود و در جنگ صفین در خدمت آنحضرت جهاد میکرد تا بدرجه شهادت فایز
گردید بعد از شهادت پدرم بخانه ما آمده بمادرم فرمود ای مادر یتیمان چون میگذرانی مادرم عرض
کرد یا علی بخیر و خوبی دست مرا گرفته بخدمت آنحضرت آورده و هر دو چشم از آبله نابینا بود آنحضرت دست
مبارک بر دیده من مالیده چشم من بینا شد بسیار التفات فرموده و دست مرحمت بر سر و صورت من
مالیدند آنحضرت از بیت المال وظیفه از برای من مقرر فرمود و بعد از آنکه آنحضرت رخت اقامت
بدار القرار کشیدند حسن بن علی علیه السلام از حال من خبردار بود همیشه مرا امداد میکرد و میکند پس
از آن زن بتهایی مکرر بیست و چند بیت در مدح شاه ولایت بر زبان جاری نمود و من یافتم که در

علی بن ابیطالب علیه السلام در رگ و ریشه‌اش اثر کرده **چهارم** سکینه خاتون دختر حضرت
امام حسین علیه السلام بود چنانچه در بعضی از کتب مصیبت ضبط کرده اند که در وداع آخرین که چون آن
حضرت از خیمه‌ها دور و بمیدان نزدیک شد شنید صدای خفیف ضعیفی را از جانب پشت سر خود
چون نظر کرد دید که دخترک صغیرهٔ خود سکینه خاتون محزونه با پای برهنه میدود و فریاد می کند
و میگوید ای پدر اندکی صبر کن یا ابت مهلاً مهلاً ای جان پدر آهسته برو که من یک حاجتی دارم و عرض
کرد که حاجت من آنست که یکدفعه دیگر از ذوالجناح پیاده شوی و مرا بدامن خود بنشانی و دست لطف
و مهربانی بر سر من بکشی همچنانکه عادت داشتی پس آنسرور پیاده شد و بر خاک کرم کرید و نشست
و دست مرحمت بر سر و صورت آن طفل کشید بعد پدر بزرگوار نوازش کردن دختر غریب تشنه و بی کس
خود از لشکر مخالف شنید که یکی میگفت که ای حسین اکبر ترا یاوری و یاری نمانده خود بمیدان جدال بیا پس چون
خیره کی اعدای لعین از حد گذشت آنجناب آن طفل صغیره خود را از دامن خود برداشته بر خاک کربلا نشانید
خود روانهٔ میدان شد ای عزادار نقد دیگر بی‌بی سکینه مخزونه التماس آن شد که بود در مجلس یزید ولدالزنا ملعون
پیش آمد رو به یزید ملعون کرد و اشاره به سکینه صغیره حسین و گفت ای امیر این کنیزک را از برای خدمتکاری
خانه من عطا فرما که این غنیمت من بوده باشد زمانیکه این اسیران او ویلاه سکینه مضطرب شد حالت
عرض خود را بسر مبارک پدر بزرگوار خود عرض نماید یا ابتاه حال دختر خود را ملاحظه بنما سکینه و التفات
بجانب صغیره خود نمی نمائی یا اینکه روی خود را بجانب سر شبیه مغتبر کرای علی جان بغیرت تو سکینه که سکینه را
بکنیزی خواهش نماید پس آن مظلومه خود را بعمه‌اش ام کلثوم چسبانید و گفت ای عمه جان از کجا روا است که نسل انبیا
خدمتکاری کنند در خانهٔ اعدا پس جناب ام کلثوم در غضب شد و رو به آن شامی کرده او را نفرین نموده
هنوز کلام آن مظلومه تمام نشده که خداوند عالم دعای او را مستجاب کرد و نمود در کتاب بعضی از اصحاب است
که نظر یزید ملعون به سکینه خاتون افتاد دید که یک دست بگردن خود گذاشته آن لعین گفت ای سکینه چرا
یکدست بگردن آن مظلومه جواب داد که ای یزید این ریسمانی است تو که بر گردن من بسته اند گردن مرا مجروح کرده
پس آن ملعون امر کرد که ریسمان را از گردن او بردارند آن طفل بپدر و دستان رنگینش را گرفت و بنالید و بحزین
فرمود که ای یزید تا ریسمان از گردن عمه‌هایم برندارند نخواهم گذاشت که از گردن من باز کنی پس آن شقی امر
کرد که ریسمانها را از بازو و گردنهای همه اسیران برداشتند الا لعنة الله علی یزید و آل یزید و تابعیه اجمعین

مجلس سیم و یکم منور شدن چهار خانه از نور سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام تنور خولی

غرفه یزید ابن ام قرو و اسلام آوردن راهب نصرانی و خواب دیدن هند زوجه یزید و مختیر نمودن ملعون اهل بیت را

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نور قلوبنا بنور الایمان و جعلنا من امته سید
الانس والجان و شیعة قسیم النار والجنان و محبی عترتهم امنا الرحمن والصلوة والسلام علیهم من الان الی
یوم اقیم المیزان سیما سبطه الذی دار و ابراسه البلدان و سطع النور من راسه الشریف فی مواطن متعدد
و اماکن متکثره و لعنة الله علی اعادیهم و ظالمیهم من الان الی بقاء النیران **فبعد** حاصل بعضی از قرات
صلوات و سلام بر سبط او آنجناب کسی که از نور سر مبارک او مکانهای بسیار روشن و نورانی گردید یکی
از نور سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام چهار خانه روشن شد **اول مطبخ خولی
ولد الزنا بود** چنانچه زن حضرمیه خولی که عادت زنها شب بود گوید نیم شب بجهت حد
بیرون آمدم دیدم که نور از مطبخ خانه تنور میکشد با سمان که گویا مشعلها و چراغها افروخته اند در
داخل مطبخ شدم دیدم از روشنی از تنور می آید گفتم سبحان الله من که در این تنور آتش نکرده بودم دیدم
ملائکه چند بصورت مرغان سفید دور تنور میکردند و نوحه مینمایند حیرت افزود دیدم غلغله
واحسینا و واشهیدا و واغریبا بلند شد چهار زن فرود آمدند و در تنور یکی از آنها سر از تنور بیرون
آورد می بوسید و بسینه خود می گذاشت زار زار میگریست و می گفت ای غریب مادر ای مظلوم مادر دست
از قائمه عرش الهی برندارم تا داد تو نستانم ای عزادار فاطمه زهرا علیها السلام در مرض الموت گله میکرد
و گیسوان حسین را شانه میکرد که مبادا بعد از او غبار بنشیند حال چگونه در تنور پر از خاکستر و خون بیند
و آن لب دندانها که همیشه فاطمه می بوسید حال نظر مینماید خون آلوده پس گریه بسیاری نمودند سر را
گذاشته غایب شدند زن خولی گوید من نزدیکان سر رفتم چون مکرر خدمت امام حسین علیه السلام
رسیده بودم درست نظر کردم شناختم که سر امام منست نعره کشیده بیهوش افتادم تنها آواز دادای زن
بر خیز تا بعمل شوهرت مواخذه نمیکنند زن خولی گوید از هاتف پرسیدم این چهار زن کیان بودند
که بر دور این سر ناله و گریه می کردند گفت آن زن که گریه‌اش از همه بیش بود و سر را بسینه خود گرفته
نوحه و بیقراری داشت فاطمه زهرا مادر حسین علیه السلام بود و آن دیگر که با او هم نوحه و آواز
بودند جده او خدیجه کبری و مادر عیسی مریم و آسیه زن فرعون بودند پس زن خولی بهوش آمد
کسندنیده سر را از تنور برگرفته خاکستر از جبین و محاسن مبارکش پاک نموده می بوسید بمشک و گلاب
شسته غالیه کافور بر او مالیده در موضع پاکی گذاشت و زن بر سر آن ظالم آمد الی آخره **دوم**

از انمکانها غرفه زید بن ارقم بوده میکوید که من در غرفه خانه خود نشسته بودم ناکاه صدای هجوم عام وخروش
مردم بکوش من رسید چون سر از غرفه بیرون کردم دیدم که سرهای شهدا را بر نیزه کرده اند و یک سر در
میان انها بمانند افتاب می درخشید و نور از ان ساطع بود چون نزدیک غرفه من رسید ان غرفه از
ازشعاع انسر منور روشن و منور کردید **امام سیم** دیر راهب نصرانی بود وقتیکه سر سرور
مظلومان از شام شوم می بردند لشکر شقاوت اثر منزل به منزل نمودند در انجا دیری بود از راهب نصرانی
در حوالی ان دیر فرود امدند نیزه که سر انحضرت بر ان نصب بود بر زمین استوار کردند راهب
ببام دیر امده انکروه را بدید نظر او بر سر مبارک امام حسین علیه السلام افتاد دید که نور عظیم از ان
سر مبارک بجانب اسمان بالا میرود و هیبتی از ان سر بر دل مبارک راهب افتاد پس راهب ان لشکر را ندا داد
که شما کیستید و از کجا می ائید و این سر کیست کفتند از عراق می ائیم و بحرب جماعتی از دشمنان والی
شام رفته بودیم و این سر بزرگ ایشان است که بجهت یزید می بریم پس کفت اسم بزرگ ایشان چه بود
کفتند حسین علیه السلام کفت این ان حسین است که پدرش پسر عم پیغمبر شما است و مادرش دختر پیغمبر
شما است کفتند اری کفت لعنت خدا بر شما باد اکر عیسی را فرزندی می بود ما او را بر دیدهای خود می نشاندیم
شما با پسر پیغمبر خود چنین میکنید پس راهب کفت التماس ان دارم که شما بسر کرده خود
بکوئید که ده هزار درهم از پدرم بمن میراث رسیده است انرا از من بکیرد و سر این سرور را بمن بدهد که
امشب نزد من باشد چون وقت رحیل شود من باو پس دهم چون شمر ملعون کفتند کفت زر را بکیرید
و سر را بدهید که نزد او باشد تا هنکام رحیل پس راهب و همیان زر را که ده هزار درهم بود از
دیر بر اند اخت و شمر لعین ان زر را تصرف کرده سر شریف را مهر کرد و بیکی از معتمدان خود سپرد و سر انسرور
را بان نیکاختر داد راهب ان سر را بدیر خود برد و صومعه او از نور انسر منور و نورانی کردید و صدای
هاتفی را شنید که ای پیر خوشا حال تو و خوشا حال کسی که حرمت ان بزرکوار را بدارد پس راهب انسر مطهر را
بکلاب شست و با مشک و کافور معطر نمود و بر سجاده خود کذاشت و خود بخانه دیکر که در جنب انجا
بود رفت بعد از زمانی دید که سقف انخانه شکافت و ان خانه که انسر مطهر در ان خانه بود روشن شد و نوری
در ان ظاهر کردید که دیده تاب دیدن ان ندارد و ان پیر از روزنه خانه می نکریست بعد از غلبه نور
سقف انخانه شکافته و عماری نازل کردید و خواتین زیبا روی و از ان عماری نازل کردیدند خواتین زیبا روی
از ان عماری بیرون آمدند و حوریان بسیار از اطراف و جوانب فریاد میزدند که طرق و اطرقوا راه دهید
که مادر همه ادمیان حوا می آید و همین طریق ساره حرم محترم حضرت خلیل و هاجر مادر اسماعیل

واسیه زن فرعون و مریم مادر عیسی فرود امدند همه محزون و غمناک هر یک از ان خواتین معظمه انسر را
زیارت می کردند و احترام ان بجا می اوردند ناکاه خروش و فغان دیکر بر امد عماری دیکر رسید خدیجه
کبری و بعضی از ازواج محمد مصطفی صلی الله علیه و اله فرود امدند و انسر منور را طواف نمودند و
زیارت می کردند ناکاه خروش و نالهٔ عظیم بکوش او رسید غلغله و ولوله در زمین و زمان افتاد و
و عماری نورانی پدید امد یکی بانک بر راهب زد که دیده بپوش که دختر رسول خدا صلی الله علیه
واله و بانوی سراپرده عزا خاتون قیامت میاید پیر راهب از ان صدا بلرزید و بیهوش کردید چون
بهوش امد حجابی در پیش نظر او بود که کسی را نمیدید اما خروش و افغان را می شنید و اواز یکی از جکر
سوختکان می امد که می کفت السلام علیک ای مظلوم مادر و ای شهید مادر ای نور دیده ای
فرزند پسندیده غم مخور که من داد تو از قاتلان تو بستانم از سخنان جانکداز او پیر باز بیهوش شد چون
بهوش امد از مسافران عالم بالا و عماریهای نشانی نیافت بر خواست با دیدهای کریان نزد انسر مطهر
امد و بر انور ادب در امده و عرض کرد ای سر سروران عالم و ای بهتر و مهتر بنی ادم چنان کمان دارم که
تو از ان کسانی که وصف ایشان را در توریت موسی دیده ام و در انجیل عیسی خوانده ام و بحق خداوندی
که ترا این قدر و منزلت داده که محرمان سرادق عزت و خواتین سراپرده نبوت برای تو زاری می کنند که
مرا خبر دهی که چه کسی و بزبان شریف یا من تکلم کن فی الحال ای بیچاره کان این قیود چیست انهوالی خود
فرمان وعین اذن اله هستند خلاصه بفرمان خداوند ذوالجلال سر امام حسین علیه السلام بسخن در
امد فرمود ای پیر منم مظلوم دیار بلا منم کشته قوم دغا انا الغریب انا الشهید منم غریب و دور از وطن و دیار
و شهید کروه قوم جفاکار پیر عرض کرد ایها الراس المبارک زدنی بیانا ای سر مبارک بیان را زیاده کن
میخواهم بکوش خود م از زبان معجز بیان حسب و نسب ترا بشنوم انسر مبارک فرمود انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی
المرتضی منم فرزند محمد مصطفی منم نور دیده علی مرتضی و منم جکر کوشه فاطمه زهرا پیر راهب که این سخنان
را شنید فغان بر اورد و روی خود را بر روی مبارک انسر کذاشت و کفت روی خود بر نمیدارم تا نکوئی که
من فردا شفیع تو ام ناکاه از سر مبارک امام حسین ع اوازی بر امد که بدین جدم در ائی تا ترا شفاعت کنم در
روز جزا راهب کفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم
امام چهارم خانه هند بود مرویست که در ان زمان که اهل بیت رسالت در شام بودند
هند زوجه یزید ملعون شبی در خواب دید که درهای اسمان کشوده شد و فوج فوج ملائکه نازل می شدند
و در برابر سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام ایستاده اند و میکفتند السلام علیک یا ابا عبد الله

ای جد ما حسین ع من قبول شفاعت او را کردم

السلام علیک یا بن رسول الله صلی الله علیه وآله ناگاه ابری از آسمان فرود آمد مردان بسیار در میان او بودند
و در میان ایشان مردی بود در میان ایشان در نهایت صباحت و نور و صفا و چون بزمین رسید از ابر فرود آمد و خود
را بان سر منور رسانید دندان او را می بوسید نوحه و زاری میکرد و میفرمود ای فرزند گرامی ترا کشتند
و از آب فرات منع نمودند که ترا نشناختند ای نور دیده منم جد تو رسول خدا صلی الله علیه وآله
و این پدر تست علی مرتضی و اینست برادر تو حسن مجتبی و اینها عموهای تو جعفر و عقیل و حمزه اند
و یکیک اهل بیت خود را میشمرد و هند از وحشت دهشت آن خواب بیدار شد و نزد سر بزرگوار آن
حضرت آمد دید که نوری از آن سر منور باسمان میرود و خانها و حجرها از آن نور منور شده است پس هند
رفت که یزید را بیدار کند از این خواب هولناک مطلع سازد و او را در جای خود نیافت بعد از آن تفحص بسیار
کرد دید آن ولد الزنا بخانه تاریک برامده و رو بدیوار نشسته با کمال خوف و هراسانی گوید مالی وللحسین
بن علی علیه السلام مرا با حسین بن علی چکار پس هند سر و پای برو زد گفت ای ملعون برخیز انچه در عالم
خواب دیده ام برای تو نقل کنم چون یزید پلید انخواب را بشنید خوف و بیم او زیاده تر شد و هیچ نگفت
چون صبح شد اهل بیت را بمجلس خود طلبید و ایشان را مابین توقف دمشق و مراجعت بمدینه مخیر کردانید
جناب زینب خاتون چون این کلمات را شنید فرمود ای یزید اول میخواهم مارا رخصت دهی که تعزیه
برادرم را بکیریم و در عزای آن مظلوم نوحه و ندبه نماییم بجهت آنکه بعد از شهادت برادرم مارا فرصت
گریه و عزاداری ندادند **مجلس سی و دویم در ملاقات چهار**
فرزند خود با ملائکه آسمان خروش و ناله نمودند
یکی پدر ما آدم علیه السلام الی آخر و کیفیت عمر
علقمه و تعجب او و دیدن کیفیت شهدای کربلا
الی آخره اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الدنیا دار محن و
بلاء ومحل ابتلاء وعناء فاول قادم الی الدنیا ابونا آدم علیه السلام ابتلی بمصیبة ولده هابیل
والثانی ابرهیم الخلیل امر بذبح ولده اسماعیل والثالث یعقوب النبی الشفیق ابتلی بفقد
یوسف الصدیق والرابع حبیب رب العالمین اخبر عن الله جبرئیل الامین بشهادة ابنه سید
المظلومین المجروحین آه وا اسفاه ضجت ملائکة السماء عند لقاء الاباء مع الابناء ولعنة

الله علی اعدائهم من الیوم الی یوم البقاء **فصل** مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که دنیا دار محنت و
بلا است **اول کسیکه قدم بدنیا نهاد حضرت آدم**
بود بمصیبت فرزندش هابیل مبتلا گشت **دویم** ابرهیم خلیل مامور بذبح فرزندش
اسماعیل شد **سیم** جناب یعقوب پیغمبر مبتلا بمفارقت یوسف شد **چهارم**
پیغمبر ما صلی الله علیه وآله جبرئیل امین از جانب رب العالمین خبر شهادت فرزندش را باو رسانید
آه و تاسف و اندوه و ناله و خروش نمودند ملائکه آسمان در ملاقات چهار پدر با فرزندان خود را **اول**
بطریق اجمال جناب آدم بزیارت بیت الله رفته بود قابیل ملعون فرصت یافت در روزیکه هابیل در خواب
بود سنگی بر سر او زد و ویرا بکشت و بعد از آن ندانست که چه بکند و چه باید کرد اما گفته اند که او را
بپشت گرفته بود و در بیابانها میگردید تا روزی دو زاغ باهم جنگ میکردند یکی از انها دیگری را کشت و
با منقار خود زمین را بشکافت و زاغ کشته را در میان الحفره بگذاشت و خاک و ریگ بر سر او ریخت بعد
آن زاغ پنهان شد پس گفت یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب پس قابیل بر مثال گوری کند و هابیل
را در انجا پنهان کرد و سر او را پوشانید اما چون جناب آدم مراجعت نمود از زیارت و اولاد او متفقد
نمودند هابیل را ندیدند در میان فرزندان آدم هیچیک بصورت و سیرت و خوی هابیل نبودند آدم علیه السلام
چون هابیل را ندید سوال از احوال او نمود گفتند مدتی است او را ندیده ایم پس حضرت آدم هفت شبانه
روز در صحرا میگشت تا در شب هشتم خواب دید هابیل در مکانی ایستاده فریاد مینماید یا ابتاه الغیاث
حضرت آدم از هول از خواب برجست و مدهوش شد خطاب الهی بجبرئیل رسید نازل شد بپرسید
آدم از هابیل خبری داری گفت اکنون در خواب دیدم همچو مظلومان استغاثه میکرد و فریادرس میخواست
جبرئیل عرض کرد که یا آدم قابیل خدا لعنت کند هابیل را مقتول نمود حال سر برآید او از زمین ظاهر و فریاد کنان در
قیامت بعرصه محشر آید فبکی آدم صائحا قال یا اخی جبرئیل قبر او را بمن نشان ده جبرئیل او را بسر قبر
هابیل آورد و خاک را عقب نمود هابیل را دید سر کوفته و تمام اعضایش بخون آغشته آن پدر
مهربان خود را باو میمالید و ناله میکرد بنوعیکه ملائکه آسمان بخروش آمدند عرض کردند الها
ما را دیگر طاقت گریستن این پیغمبر مبتلا بمحن نیست **دویم مظلوم صحرای**
کربلا بسر نعش نوجوان هجده ساله خود آمد او را
پاره پاره غرقه بخون دید حضرت آدم یک زخم دید و این مظلوم می بیند که فرق علی اکبر شکافته و
اعضای او مجروح و مجموع قطعه قطعه خود را باو میمالید و سر او را بدامن گرفت اشک از چشمان

مبارکش

مباکش جای و میفرمود علی الدنیا بعدک العفا البته ملائکه آسمان بخروش آمدند آدم بگیسو
غرقه بخون دید اما اینمظلوم چندین پسر جوان علی اکبر و علی اصغر عبدالله و برادرزادهها
بدنهای خون آلوده شهیدان را همه در پیش روی خود بر ریگهای گرم کربلا پس آنمظلوم آنجسد قطعه قطعه را بدر
خیمه آورد راوی میگوید دیدم زنی با قامت خمیده از خیمهها بیرون دوید و رویهای نورانیش چون
آفتاب تابان می درخشید فریاد واویلاه واقره عیناه واثمره فواداه میکشد و آمد خود را بر
نعش آنشهید انداخت پرسیدم که این زن کیست گفتند جناب زینب عمه این نوجوانست و مظلوم کربلا آمد
خواهرش را گرفته او را بخیمه آورد و آنچه از اخبار وارد و ظاهر میشود اینست که شهادت جناب علی اکبر از همه
شهدا بر همه اهل بیت صعبتر و دشوارتر بود زیرا که جناب زینب خاتون از شنیدن شهادت هر شهیدی
در خیمه ناله و زاری میکرد بیرون نمی آمد از قتل علی اکبر بی اختیار بجانب قتلگاه دوید آن بدن پاره پاره
را در بر کشید و آه و ناله از جگر برکشید از شیخ مفید ره روایت شده بعد از شهادت جناب علی اکبر
پدر بزرگوارش داخل خیمه شد با شدت حزن و گریه و ناله و مانند کسی بود که از زندگانی خود مایوس
شده باشد چون سکینه خاتون پدر بزرگوار خود را بر آنحالت مشاهده نمود عرض کرد که ای پدر جان
چه شده است که جناب شما را بر حالی می بینیم که از زندگانی خود بیزار شده و خبر از مرگ خود میدهی
و چشمهای خود را باطراف میگردانی گویا گم شده داری و دامی جوئی آنجوان پدر کجا است برادرم علی
اکبر و چه شده است که مخفی شده است از نظرم پس مظلوم کربلا متحیر شد که سکینه را چه جواب گوید
پس چون مبالغه و اصرار از حد گذشت لابد شده فرمود ای سکینه بدانکه اینقوم بی ایمان برادر ترا
بقتل رسانیده اند چون سکینه شهادت برادر خودش را شنید چنان ناله از قلب سوخته تشنه
برکشید که از شرارش جانهای اهل بیت کباب گردید پس بنای بلند کردن وا اخاه وا مهجة قلباه بکجا رفتی
پس از شدت حزن و گریه خواست که از خیمه بیرون رود بجانب قتلگاه و برادر خود را در بر کشد دید
مظلومان بر حسب دختر دلسوخته خود را در آغوش مرحمت گرفته او را بخیمه برگردانید پس فرمود ای
سکینه صبر کن پس سکینه عرض کرد ای پدر جان چگونه صبر کند دختری که مثل علی اکبر برادر با جان برابرش کشته
شده باشد و پدر بزرگوارش از وطن و دیارش دربدر گردیده باشد همه دوستان و یاوران او متفرق
شده باشند و هر یک کشته شده و در اطراف و بیابان افتاده باشند پس فرمودند انا لله وانا الیه راجعون

واما ششم در ملاقات حضرت یعقوب بود یوسف خود را

چون هر دو را نظر بیکدیگر افتاد از پا در آمدند مدهوش در میان

میدان افتاده اند وارد شده که سکان طبقات سموات از زمین دوتا حیران بخروش آمده بدرگاه الهی نالیدند که الهی
نوع اشتیاق و شادی و فراق و وصل میان پدر و پسر اتفاق افتاده آیا در هیچ وقت میانه دو دوستی رسیده
هیچ کس باین شادی و سرور نرسیده **واما چهارم در ملاقات امیر مومنان علیه السلام**
با بدن پاره پاره فرزند مظلومش تعجب و خروش ملائکه آسمان در آنوقت است که بار الها این
نوع اشتیاق و ملاقات در میان هیچ پدر و فرزند اتفاق افتاده چنانکه زارع علقمی میگوید من با
عیال خود تنها در آنصحرا بودم و چنین شهرت یافته بود که اینها خارجی بوده اند که با امام زمان
خروج کرده اند لکن مشاهده نمودم که چون باد بان بدان شریف میوزید بوهای خوش بمشام
میرسید چون مشک و عنبر چون باد ساکن میشد میدیدم که ستارهها از آسمان بزمین فرود می آمدند
و مثل این ستارهها از زمین بالا میرفتند و من کسیرا نمیدیدم که استکشاف حقیقت این اوضاع
نمایم چون نزدیک غروب آفتاب شد سیاهی شخصی را میدیدم که از جانب قبله پیدا شد گویا یک
من بصورت شیری آید در میان شهدا داخل میشد تا صبح بناله و افغان بر سر شهیدان دور میزد چون
بیک نوجوان کشته و یعقوبی که از پی یوسف گم گشته خود میگشت اما کجا ان یعقوب بوصل یوسف
خود رسید در حالتیکه تاج پادشاهی بر سر جلالت شوکت سلطنت اقتدار عزت با او بود و این یعقوب
رسید نزدیک نعشی که چون آفتاب درخشید اما بدن پاره پاره بخون آغشته او را در بر گرفته بود
دیدم روی خود را بان نعش پاره پاره می مالید بصدای حزین مینالید کانه میفرمود ای عزیز پدر تو
بودی که مادرت فاطمه زهرا علیها السلام در مرض الموت کل ترمینمود که گیسوانت را بشوید که بابا
بعد از او گرد و غبار بگیسوانت برسد و خمیر کرد که بابا در تعزیه او گریستی بمانی حال کجا است
مادرت که گیسوان و لب و دهانت را از خون و خاک ببیند ای عزیز پیغمبر تو بودی که در طفولیت بمنبر
پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدی و آنجناب بر منبر بود و بسبب آن حجام خلق بر زمین افتادی آنجناب
خود را بر زمین انداخت که مبادا عضوی از تو بدرد آید حال کجا است جدت مهربان که عضوهای ترا
بدن نیسان بر ببیند بلی چنین است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله راضی نمیشد که باران ببدن حسین
برسد یا رسول الله در بدن نور دیده ات چهار هزار زخم تیر قطع نظر از سایر زخمها اما راوی
گوید چون این احوال را دیدم تعجب نمودم گفتم الله اکبر عجب است این امر آنگاه هوا تاریک شد دیدم
شمعهای بسیار در آنصحرا افروخته و صدای گریه و افغان و طبل بجهت زدن بلند شد اما کسی را ندیدم
در آن وقت متوجه شدم دیدم از زیر زمین صدای واحسینا گویان و وامامنا بلند شد بدن پاره

درآمد رفتم سؤال کردم شما را قسم میدهم کیستید گفتند ما طوایف جنیان هستیم گفتم سبب نوحه و افغان
شما چیست گفتند ما طوایف جنیان برای این حسین ذبیح عطشان است که تعزیه‌دار اوست روز و شب و با دلهای
گفتم آن شخص که بصورت شیر بنظرم میاید میان کشتگان میگردد و آن نعش پاره پاره درخشان را در آغوش
گرفته بصوت حزین ناله میکند کیست گفت پدر حسین علی بن ابی طالب علیهما السلام است آنگاه بلند
از دیده گریان سیلان نموده حزن و اندوهم افزون گردید و گرفتم آن زارع شروع بتعزیه‌داری و لوای ماتم فرزند
فاطمه زهرا و چون شیعیان خالص برپا نمود انا لله و انا الیه راجعون **مجلس بیست و سیم**

در سوختن دل دشمن یعنی شمر ولد الزنا بر احوال مظلوم کربلا در چهار جا و گریه آنحضرت علیه السلام خود در چهار موضع

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بمصیبة سبط سید الکونین الشفیع فی الدارین جد الحسن و الحسین صلوات
الله و سلامه علیه و علی وصیه و ولیه الضارب بالسیفین و الطاعن بالرمحین و علی اوصیائه المنتجبین
لا سیما علی غریب العراقین معفر الخدین ظمآنا الذی النهرین ریحانة رسول الثقلین ابی عبد الله الحسین یا
سبط نبینا و سیدنا و امامنا یعز و الله علینا قتلک فریداً غریباً وحیداً بین الاعداء یا من بلغ رزیتک
الی حیث احترق منک قلوب الکفار و احزن الیک فؤاد الفجار کما تلک حین سئل عنه یزید اللعین و نعمه
الله و لعنه کل لاعن علی اعداء آل محمد الی یوم الدین **و بعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه یا ابا عبد الله
وای فرزند پیغمبر ما و آقای ما قسم بخدا دشوار است بر ما کشته شدن تو تنها مظلوم و غریب در میان
دشمنان ای مظلومی که مصیبت تو بمرتبه رسید که خلق همه را سوخت و محزون شدند کفار و فجار بر احوال
غریبی و بیکسی تو مانند دل قاتل تو شمر لعین نابکار وقتیکه سؤال نمود از او یزید فاجر غدار چنانچه در
بعضی از کتب مصائب نقل کرده اند که بعد از آوردن اسیران کربلا را بشهر شام روزی یزید پلید از شمر کافر
عنید سؤال کرد که ای شمر آنوقت که مصائب و بلایا بر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد آمد هیچ دلت
باحوال وی سوخت گفت بلی ای یزید بخدا قسم که دلم باحوال این غریب بی نوا در چهار جا بسوخت **اول**
وقتیکه هر دو دست علمدارش را قطع نموده او را از پا در آوردند و بیچاره ماند دست بر کمر گذاشت و
فریاد کرد الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی و خویش و اهل بیتش نیز مایوس شدند و هر چه خواست نعش
برادرش را مثل سایرین ببرد لشکر مانع شدند چند قدمی راه رفت برگشت نظر حسرت بجانب برادر کرد و آهی
کشید و از غایت دلم باحوال او سوخت ایضاً از آن صاحب مخزن نوشته که آنحضرت از شدت الم مصیبت

جناب عباس غشی نموده و از کثرت گریه بیحال شدند در بحر المصائب نوشته که جناب سید الشهداء
در چهار جا بجهة جناب عباس گریه نمود **اول** در وقت وداع جناب عباس اقدس گریه کرد که محاسن مبارکش تر شد
از ریاض المصائب و طوفان و مصباح الابرار منقول است در وقت میدان رفتن جناب عباس قدری راه رفته بود
که از عقب صدای ناله حزینی شنید چون عنان گردانید دید که گوشواره عرش خدا بطریق
مشایعت گریه کنان و اشک ریزان می آید پس جناب عباس برگشته از آن پادشاه عرش اساس التماس
کرد که عباس را عرضه مشایعت چون تو بزرگواری کجا و علاوه بر این اهل بیت بیکس و بیچاره را
ببین که بغیر از تو دیگر یاوری ندارند بطرف خیمه‌ها مراجعت فرما تسلی دل ایشان باشد حضرت فرمود
ای برادر بیا همدیگر را وداع نمائیم که وعده دیدار من و تو بروز قیامت ماند پس هر دو سرافراز مرکب
پیاده گردیده دست در گردن همدیگر کرده یکدیگر را بوسیده و می گریستند چون اهل حرم آن
هر دو برادر را چنان دیدند همچنان ناله وا غوثاه و اعباساه و احسیناه کشیدند که عرش بلرزه در آمد
پس جناب عباس برادر را وداع کرده سوار شده عزم کارزار نمود **دویم** گریه آنحضرت بود وقتیکه
که جناب عباس در شب عاشورا از موعظه آنگروه ناسپاس برگردید جواب ملاعین را با امام مبین
عرض کرد حضرت گریست **سیم** زمانیکه ناله جناب عباس را شنید که یا اخا ادرک اخاک **چهارم** هم
آنکه چون بر بالینش رسید آنقدر گریست که بیهوش شد الحاصل شمر ملعون گفت یا یزید **دویم** چون
همه یاوران و برادران آن سید ابرار را کشتیم ندیدیم که ناله و فریاد آن شهید قوم عدا بلند شود مگر در
شهادت فرزند هیجده ساله خود علی اکبر وقتیکه بر سر نعش آنجوان رسید و پیکر خون آلود او را دید
میان ریگها خود را از اسب انداخت پیکر پاره پاره او را در آغوش کشیده و رو بر رویش نهاد بنالید که دل
عالم و عالمیان را کباب کرد و بی اختیار آن امام اخیار هفت مرتبه صدای واعلیاه و اولداه را چنان از سینه
بلند نمود که زمین و آسمان لرزید بخدا اگر اطاعت امر الهی را لازم ندانستم هر آینه بر آنحال حسین ترحم منیکردم **و سیم**
آنکه ای یزید کار آن امام غریب وحید بجائی رسید که طفل شیرخوار خود را گرفته بدست بر سر
لشکر شقاوت اثر آمده یک جرعه آب از برای طفل تشنه دلکباب طلب نمود بجای آب تیر جوابش دادند و در
کنار آنجناب سیراب کردند آن مظلوم بیکس بعد از مشاهده آن حال چنان آه سرد از سینه پر درد کشیده بود
که زمین بسکون و عالم سرنگون شود **و چهارم** آنکه ای یزید بعد از آنکه تنها ماند
پس منتظر آن بودیم که حسین بن علی علیهما السلام با اینهمه بی یاری ببینیم چه فکر خواهد کرد یکدفعه
دیدیم که ناگاه از خیمه‌ها ناله زنان بی پناه بلند و بعرش الهی رسید تا آنوقت فریاد و فغان اهل

وعیال الحسین بدان منوال بلند نشده بود همه ما هرا کشته با چند نفر سواران بربار آنکه میان ایشان بود روانه شدیم چه دیدیم که هیچ دیده نه بیند که انغریب بی یار دیگر و تنها میخواهد سوار شود نه کسی دارد که اسب او بدست دهد نه علمدار که علم بردارد و نه علی اکبر که رکاب بگیرد و علاوه بر این قریب بچهل نفر زنان و طفلان پریشان که ایشان چاله چاه دیده ها مانند ماهیها ما نند هاله دور او گرفته اند یکی بدامنش چسبیده و یکی رو بپایش نهاده یکی عنان مرکبش گرفته و یکی از رکابش آویخته چنان ناله و فغان میکنند که زمین و آسمان را بلرزه می آورند و ندای بر یدیه بجد اقدس را انتا گوئیا قیامت کبری قیام کرده بود و یکدختر صغیره را دیدم که دست بکمر آن غریب و از وطن انداخته چنان ناله و ابتار اما بند می کند که عالم و آدم را بدمیارد و حسین بن علی علیه السلم سر بر آنکه اخته چنان میگریست که ساکنان صوامع ملکوت را میگریانید گاه میدیدم که آن دختر مضطر از دامن انغریب بی یار چسبیده میگوید ای پدر مهربان اگر میسوزی اما بمدینه برسان و از دست این ظالمان برهان در حدیث است در آنوقت وداع بخواهرش جناب زینب خاتون فرمود یا اختاه هل عندک ثوب خلق ای خواهر جان بیاور نزد جامه کهنه هست و عن البحار فرمود بیاورید از برای من جامه کهنه که کسی در آن رغبت نکند زیرا که من در زیر جامه خود بپوشم که بدن من برهنه نماند پس لباس آوردند کهنه با این که کهنه بود بدن مقدس خود را پاره پاره کرد که دیگر اصلا هیچ کس در آن طمع نکند او را در زیر جامه ها خود بر بدن نازنینش پوشانید گانه سروال حدید محترقه ایضا لئلا یسلب منه فلما قتل علیه السلم عمد الیه رجل فسلبها منه و ترکه عریانا بالعراء مجردا علی الرمضاء فشلت یداه فی الحال وحل به العذاب و النکال الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس سی و چهارم در کیفیت سیدات نساء و وفات مریم و دفن او و مناسب با وفات فاطمه زهرا و وفات خدیجه نیز مناسب با فاطمه زهرا علیها السلم و حدیث فضه در شدت گریه او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از اینها کیفیت چهار بانو جناب زینب و زار او با سر برادر و اقر لیلا و مادر قاسم در مجلس یزید و گریه ام کلثوم در سر نعش عباس

ذکر ام البنین در مدینه بایست دید الی آخره

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله لا یزول و لا یزال و هو الکبیر المتعال الذی فضل بعض النسا علی کثیر من الرجال و اجتباهن من بین النسوان من سیدات النسا و مصدقات الانبیا اللاتی قال فی شانهن رسول الانس و الجان الجنة مشتاقة الی اربعة من النسوان احدیها مریم بنت عمران و ثانیها آسیة زوجة فرعون و ثالثها خدیجة الکبری حلیلة سید الانبیاء و رابعتها ام الائمة النجباء النقباء و الشفیعة للمحبین یوم الجزاء سیدتنا و مولیتنا فاطمة الزهراء صلوات الله و سلامه علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها و ذریتها و محبیها و لعنة الله علی اعدائها و غاصبی حقوقها و مبغضیها **و بعد** مضمون بعضی از فقرات اینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که بهشت مشتاقست بسوی چهار کس از زنان یکی مریم دختر عمران دویم آسیه دختر مزاحم که در آخرت زوجه رسول خدا خواهد بود سیم خدیجه کبری که زوجه آنحضرت است در دنیا و آخرت چهارم فاطمه زهرا دختر محمد صلی الله علیه و آله و نیز از آنحضرت با سانید بسیار عامه روایت کرده اند که بهترین زنان بهشت این چهار زنند این مخدرات با این شان و منزلت و مقربان درگاه احدیت در دار دنیا از مشرکین و از معاندین اهل زمان خود زحمت بسیار و اذیت بی شمار کشیدند

اول آسیه زن فرعون از اولاد پیغمبر بود

و در مصر از همه جمال تر بود و هر گز به بت سجده نمیکرد و قریب سی سال در خانه فرعون بود پنهانی عبادت میکرد پنهان خدا را عبادت میکرد یکوقتی فرعون فهمید و از ایمان او مطلع شد هر چه نصیحت کرد که اسلام را انکار کند نپذیرفت امر کرد که او را بیچهار میخ کشیدند و با ناخن کبر آهنین گوشت اندام او را می بریدند و اثر بر آن میریختند او صبر میکرد تا اینکه روح او بجنة الفردوس قرار گرفت

دویم مریم بعد از اینکه حضرت عیسی علیه السلم متولد شد

او را برداشته او را نزد قوم خود پس بنی اسرائیل جمع شدند او را تشنیع می کردند و ابا کهان نمودی شر نفتش میاندا اختند حضرت مریم مطلقا با ایشان سخن نمیگفت تا داخل محراب شد پس حضرت زکریا و بنی اسرائیل نزد او آمدند گفتند ای مریم کار بدی کردی این چه بدی و عادت از برای بنی اسرائیل ظاهر کردی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که هفتاد زن بودند از بنی اسرائیل که افترا کردند بمریم پس حقتعالی عیسی را بسخن در آورد و بآنزبان خطاب کرد که وای بر شما افترا می بندید بر مادر من منم بنده خدا که مرا پیغمبر گردانیده است و کتاب بمن داده سوگند میخورم بخدا که هر گاه یا از شما را حد خواهم زد بر فحشی که بمادر من گفتید بعد از من همه را

حلهٔ میز سنر بهشتی که برقرار من کفنید بعد از پیغمبری همه را احد فخر زد چون این معجزه را دیدند که حضرت
عیسی علیه السلام این سخنان فرمود که من بندهٔ خدایم کتاب داده است مرا و وصیت کرده است بکردن نماز و دادن
زکوة و نیکوکاری بمادرم پس دانستند که حضرت مریم بهیچ زینت آنها بیخبر بان کمان برده اند و از آیات قدرت الهی
که بظهور آمده است و از وهب بن منبه روایت شده است که من در بعضی از کتب دیدم که عیسی بن مریم بمادر خود
فرمود ای مادر من دانستم از علمی که حقتعالی بمن داده است که این دنیا فانی نیست و خانه آخرت باقی است و هرگز
زوال ندارد پس هر دو روانه شدند بکوه لبنان و در انجا بعبادت حقتعالی مشغول گردیدند روزها روزه میگرفتند
و شبها بعبادت بسر میبردند و خوراک ایشان پوست درخت و سبزی بود و آب باران پس زمان طولانی بهمان
احوال بودند تا روزی جناب عیسی علیه السلام از بالای کوه قدری پائین آمد بجهت تحصیل پوست درخت
و سبزی چیدن بواسطه افطار شب بلی افطار این مادر مریم کبری فاطمه زهرا با همه دو نور دیده اش شب
متوالی با آب خالص بود کلامی از این سوزناکتر بگو بمیرد در غروب روز عاشورا از برای دختران فاطمه زهرا
آب هم ممکن نبود با که همه گرسنه و تشنه بی پرستار در نهایت خوف و تشویش خیمها سوخته لباسها غارت شده
گوشها بجهت گوشوارها پاره پاره شده داغ دیده برادر مرده دشمنان اطراف ایشان گرفته الی آخر
در انوقت حضرت مریم در محراب عبادت نشسته بود ناگاه ملک الموت نازل شد فقال السلام علیک
یا مریم الصائمة القائمة مریم را غشی عارض شد چون بهوش آمد گفت کیستی تو اقشعر جلدی من صوتک
و بدنم بلرزه در آمد و عقل از سرم پرید گفت منم که رحم نمیکنم بکوچکها بجهت صغر ایشان و تعظیم نمیکنم
کبیرها بجهت کبر ایشان و از پادشاهان اذن نمیگیرم و از جبابره نمیترسم منم خراب کننده قصرها و تعمیر کننده
قبرها و جدا کنم ما بین پدران و مادران و اجداد و منم ملک موت حضرت مریم گفت یا ملک موت بدیدن
من آمدی یا میخواهی مرا قبض روح کنی گفت بواسطه قبض روح تو پس مهیا مرا باش مریم گفت یا ملک
الموت آیا اذن نمیدهی تا حبیب من و نور چشم من و میوه قلب من عیسی بیاید تا آنکه او را وداع نمایم
و توشه از دیدار او بردارم ملک الموت گفت مامور نیستم بر این بدرستیکه امر کرده است مرا پروردگار
کار من که قدمی بر ندارم تا روح ترا قبض کنم مریم تسلیم میکنم امر خداوند خود را پس ملک الموت روح
او را قبض نموده باسمان رفت و حضرت عیسی علیه السلام آمد فعه دیرتر آمد وقت شام بود بالای کوه رسید
دید مادرش در کوه خوابیده است در محراب چنانکه گمان کرده که او اجبار العمل آورده است بجهت قوت روزه
در عبادت آخر شب خوابیده است پس جناب عیسی آنچه از حشیش و بقول آورده بود بر زمین گذاشت
پس رو کرد بمحراب عبادت پروردگار رشد تا نصف شب نگاه کرد دید که مادرش خوابیده

امد بالای سر مادر پس ندا کرد بصدای حزین از قلب محزون گفت السلام علیک یا اماه قد هجم اللیل و روزه
داران همه افطار نمودند چه شده است امشب نمیخیزی بعبادت پروردگار رحمن پس فکر کرد و گفت
برای هر کس که میخواهد شیرینی هست بازگشت بمحراب عبادت و افطار نکرد میخواست با مادر خود افطار
نماید بی مادر هر که خیره نمیخورد نظر حسنین علیهما السلام اسما عرض کرد ای نور دیده کان
طعام میل نمائید فرمودند ای اسما عمر که شده است که بی مادر طعام نا رد کنیم جناب عیسی باز
مشغول عبادت شد حتی مضی ثلث اللیل پس نظر نمود بمادر دید بر نخواسته باز بالای سر مادر آمده
بصدای خفی و قلب مکروب گفت السلام علیک یا اماه قد افطر الصائمون و قام العابدون بتهجد
ترا بر نمیخیزی بر عبادت پروردگار رحمن باز رجوع بنفس خود نموده گفت هر کسی که میخواهد لذتی و
شیرینی برای او هست و از برای چشم من حظی است پس داخل محراب شده افطار هم نکرد نماز کرد تا طلوع
فجر باز آمد پیش مادر فهمید که از دنیا رحلت نموده پس صورت خود را بصورت مادر نهاد و لبها را بلبها
مادر نهاد نمود و گفت السلام علیک یا اماه چه قدر زحمت مرا کشیدی انوقتیکه در شکم تو بودم و در زمان
شیر دادن شبها بیدار کشیدی و روزها مشقت آه آه نظیر این امد حسنین است بر سر نعش فاطمه
زهرا علیها السلام وقتیکه از اسما شنیدند از دنیا رحلت نمودن مادر را داخل خانه شدند دیدند
هر دو برادر خود را بروی مادر انداختند پس حضرت امام حسن علیه السلام دست دراز کردن مادر کرده و
روی انورش را می بوسید و می گفت که ای مادر بمن سخن بگوی پیش از آنکه روح از بدنم مفارقت کند و
جناب سید الشهداء علیه السلام پاهای مادر را می بوسید ما کریه و نالهٔ می گفت ای مادر مظلومه
منم فرزند تو حسین با من سخن بگوی پیش از آنکه قلبم شکافته و بمیرم الی آخر پس عیسی علیه السلام
گریه میکرد و ملائکه در آسمانها بگریه او شروع بگریه نمودند و کوه بحرکت آمده و شروع بصیحه
کرد پس وحی نمود حقتعالی بملائکها چرا گریه می کنید عرض کردند الها می بینی روح خود را که نالها
گریه می کند فاوحی الله انه روحی و کلمتی و انا ارحم الراحمین پس منادی از آسمان ندا کرد ای عیسی از کوه سلیمان
خداوند اجر عظیم دهد پس جناب عیسی میگریست و می گفت باکه انس بگیرم در تنهائی که یاری من میکند
در طاعت پروردگارم پس حضرت عیسی پائین آمده بقریه بنی اسرائیل فنادی بصوت حزین سلام بر شما
باد ای بنی اسرائیل پس زنان از پرده ها بیرون آمده گفتند تو کیستی ای بنده خدا که نور روی تو خانها
ما را روشن نمود فرمود انا روح الله عیسی بن مریم مادرم فوت شده است غریب است پس یاری نمائید

و فرزند سبزه و پوست درخت ولکن افطار صحیح

مرا و مرا در غسل و کفن و دفن او گفتند یا روح الله در اینکوه افعی بسیار است و ما هم از ترس ایشان پنهانیم
حالا سیصد سال است که بر اینکوه رفته اند بکبر این حنوط و این کفن آه آه بنی اسرائیل حنوط و کفن
دادند بجهت مادر عیسی لکن در کربلا سید الساجدین علیه السلام کسی را نیافت بفرماید که ایشان
غریب هستند ذریهٔ پیغمبر اینهارا دفن نمایند کسیرا نداشتند گویا جهت آن بود که عارض شد که زینب زن دیدن
بود روح شریفش از بدن مفارقت نماید الی آخره پس جناب عیسی ع از آنها اعراض نموده بیالای کوه آمد دید
دو جوان خوش صورت خوش سیما در آنجا ایستاده اند پس سلام داد بر ایشان بعد از رد جواب سلام فرمود
بایشان فرمود که مادرم مرده است غریب است یاری کنید بمن در غسل و دفن و عرض کردند ما بهر
مطلب آمده ایم منم جبرئیل و اینست میکائیل و اینها حنوط و کفن بهشت است یا عیسی اعرض چه کند
تا حور العین غسل دهند پس جناب عیسی و کرو بیند و حور العین غسل دادند مریم را و کفن کردند
جبرئیل قبر کند و نماز کردند عیسی و جبرئیل و میکائیل با ملائکه پس وقتی که دفن نمودند جبرئیل
با سایر ملائکه عروج کرد و حور العین گریه کنان به بهشت آه آه امیر مومنان بدن نازنین خاتون محشر را بقبر
گذاشت بر لب قبر نشست و زمزمه کرد که ای زمین با امانت می سپارم این امانت خود را در نزد تو با خبر
باش که این امانت رسول خدا است پس صدائی از قبر بر آمد که یا علی من مهربانترم از تو بر کردید بمنزل خود
خواطر جمع مناسب بود صدا از قبر بیاید یا علی انوقت که امانت را بتو سپردم پهلو شکسته نبود و بازو زیر
ضرب تازیانه سیاه نشده بود الی آخره پس امیر مومنان با اهل بیت خود و اصحاب گریه کنان روانه شدند
آه آه و اویلاه یا علی فاطمه را غسل دادی و کفن و دفن نمودی و در قبر سپردی اینحسین نالها و گریها نمودی
نمیدانم اگر در کربلا می بودی و بدن فرزند مظلوم خود جناب امام حسین را پایمال سمهای اسبان نو جوانان
خود بر خاک هلاک مشاهده میکردی که احدی کشتهای ایشانرا جمع نکرده و غسل ایشانرا با خون
رگهای ایشان و کافور خاک کربلا و در عوض آنکه ایشانرا کفن کنند برهنه کرده در آفتاب انداخته بودند
و بجا آنکه او را در قبر گذارند اسبها بر بدنهای ایشان تاختند پس چگونه نالها و گریهای کردی الحاصل جناب
عیسی عرض کرد ای پروردگار من در وقت وفات مادرم حاضر نبودم اذن بده تا با مادرم تکلم نمایم
پس خداوند عالم اذن داد در جواب گفت مریم حضرت عیسی را حضرت عیسی ندا کرد مادرش را السلام
علیک یا اماه جواب آمد از قبر حبیبی و قرة عینی چرا مرا از قصر مرقد بیدار کردی گفت بیمار چگونه وارد شدی
بپروردگار خود گفت حبیبی خیر مصیر وارد شدم بخداوند کریم از من راضی قال یا اماه کیف وجدت طعم

الموت مزه مرگ را چگونه یافتی قالت و الذی بعثک بالحق هنوز حرارت مرگ از کام و نیمه زبانم و معاینه ملک الموت
بین عینی و السلام علیک الی یوم القیمه سیمراز ایشان خدیجه دختر خویلد
بود بعد از آنیکه اختیار زوجیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نموده زنان مکه از عداوتی که با آن
حضرت داشتند از او هجر نمودند بر او سلام کردند و نمیگذاشتند که زنی نزد او برود پس خدیجه را
باین سبب وحشت عظیمی عارض شد و لکن عمده غم و جزع خدیجه برای حضرت رسول بود که مبادا آن
حضرت از عداوت ایشان آسیبی بآنحضرت برسد پس چون بفاطمه زهرا ع حامله شد فاطمه در شکم او با او سخن
میگفت و مونس او بود و او را امر بصبر فرموده و خدیجه اینحالت را از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله پنهان میکرد تا آنکه روزی حضرت داخل شد در صحن سرا و شنید که خدیجه با کسی سخن میگوید چون بخانه
داخل شد کسیرا نزد خدیجه ندید فرمود که خدیجه با که سخن میگفتی گفت با این فرزند که در شکم منست
و با من سخن میگوید مونس منست مرویست که چون خدیجه را عمر بپایان رسید ای دانستی که وقت رحلت
سید عالم را گفت که یا رسول الله دعنی بتیش من بنشین تا دیدار آخرین تو ببینم حضرت پیش وی بنشست خدیجه
عرض کرد یا رسول الله من از دختران خاطر جمع کرده ام که هر کدام سامانی و خانمانی دارند اما فاطمه
من هنوز سر انجامی ندارد و او را بتو میسپارم و توقع میدارم که دست شفقت از سر او باز ندارای حضرت
در خصوص فاطمه را طلبید فرمود که فاطمه جگر پاره منست آه آه همین فاطمه در وقت رحلت از این
دار فنا بخدمت امیر مومنان عرض کردند که ای پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیتی میکنم
اول ترا باینکه چون مردان را چاره نیست از زنان اما مهر را بعقد خود در آوری که با النسبه با اولاد من
در مهربانی مثل منست لکن یکشبانه روز با او بگذرانی و یکشبانه روز با اولاد من آه یا فاطمه بعد از تو با اولاد
خود رضا شدی نمیدانم دختران کوفه و شام جا بود که ببینی دختران و کودکان خود را بیکس و دربدر
و در مار یکینها بر روی خاکها پس فرمود یا ابا الحسنین وصیت دوم آنستکه گرامی دار حسن و حسین
مرا و هرگز نعره و صیحه بر روی ایشان نزنی که بعد از من شب را بروز می آورند در خانه که هر دو یتیم
و غریب هر دو دلشکسته اند لعنت خدا بر امتی که از کربلا تا کوفه و شام همین اطفال نعره و صیحه بر روی
اولاد امجاد فاطمه کردند بلکه بنوک نیزه بر کتف اولاد فاطمه زدند و نیز مناسب است فاطمه زهرا علیها
سلام وصیت جناب زینب خاتون را با امیر مومنان علیه السلام کند که بسیار محنت خواهد کشید و چند
دفعه معجر سیاه بر سر خواهد انداخت و در وقت اسیری پرستار یتیمان حسین خواهد بود بعد از آن عرض
کرد ای پسر عم چون روح من از بدنم مفارقت کند بدست خود مرا غسل بده هی او در خانه و اده رسالت

دو نفر در سن هجده سالگی از دنیا رحلت نمود یکی جوان هجده ساله حضرت امام حسین و یکی هم فاطمه و در حدیث است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود وقتیکه فاطمه را کفن نمودم و حسنین علیهما السلام از برای وداع نزدیک جسد مادر رسیدند من خداوند را شاهد و گواه میگیرم دیدم فاطمه دستهای خود را چنان بر کفن زد که از سر تا پای کفن کشوده شد هر دو دست او بلند شد دو میوه دل خود را تنگ بر سینه گرفت و ایشان را رها میکرد که ناگاه منادی از آسمان ندا کرد که یا ابا الحسن حسنین را از روی سینه فاطمه بردار که وداع ایشان بگریه در آورده همه ملائکه آسمانها را اجملا خدیجه عرض کرد یا رسول الله عمری در قدمت بسر برده ام ملتمس من اینست که در قیامت مرا از خود جدا مکن و مرا در خواست کنی و مرا هم من بشفاعت در است کنی و در خدمت حضرت شما هر تقصیری که از دست من باشد عفو فرمائی و مرا حلال کنی انگاه گفت که کلمه بزرگی هست که بشما نمیتوانم بگویم بفاطمه گویم بعرض شما رساند پس چنینکه رسول خدا حاضر نبود بفاطمه گفت ای دختر پدر را عرض کن که مادرم گوید که چون من بمیرم ردای مبارک را که بوقت نزول وحی بر فرق همایون می کشید کفن من کند شاید خدا ببرکت آن بر من رحمت کند فاطمه این سخن را بعرض پدر رسانید سید عالم گریان شد و ردا را بفاطمه داد که برو بمادرت بنما تا دل او خوش شود فی الحال جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله خدا ترا سلام میرساند که تو ردای خود را نگاهدار که خدیجه اجر داشت زراه ما فدا کرده و کفن او با ماست ما او را لباس کرم خود بپوشانیم کفن او را از بهشت میفرستیم بعد از آن خدیجه از دنیا رحلت نمود

چهارم از ایشان شفیعه روز جزا فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از پدر بزرگوار چه اذیتها و چه مصیبتها از امت بیوفا یعنی از خلیفه خلق بان یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید با آنکه پیغمبر خدا همیشه میفرمود فاطمه پاره جگر منست هر کس

او را اذیت کند مرا اذیت رسانیده است مکرر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند اول کاری که کردند در خانه اش را سوزانیدند و بی اذن و داخل خانه شدند و استخوانهای پهلوی او را شکستند بازو کتف او بضرب تازیانه شکستند این مصیبتها که بان مخدره رسید وقتیکه عصابه مصیبت که بان مخدره رسید وقتیکه عصابه مصیبت بر سر و لباس عزا در بر و از کثرت شدت

گریه چشمها ضعیف و بدن نحیف با درد و الم همدم و غریق بحر هم و غم مشغول تعزیه پدر بزرگوار چنانچه از فضه خادمه مظلومه نقل کرده اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود در تمامی روی زمین احدی نبود که حزن و اندوه او و ناله و گریه او مثل خاتون من فاطمه بوده باشد در حزن و اندوه و ناله او کوچک بود همه خزینها گریها تا هفت روز از برای تعزیه داری از خانه بیرون تشریف نیاورد علی الدوام گریه و ناله مینمود و هر روز زیاده از روز گذشته افغان مینمود چون روز هشتم طالع شد گویا حزن نهاد در قلب خاتون من پنهان بود از روز اول ظهور آن بود زیرا که از هجوم هم و غم و المها بجائی رسید نتوانست در خانه صبر نماید پس از حجره طاهره بیرون آورده و ناله های شرربار می کشید چون صدای ناله خاتون من بیرون از حجره طاهره ظاهر شد جمیع زنان مدینه با اطفال کوچک از پسران و دختران خود با گریه و ناله روانه خدمت آن مظلومه می شدند و چون مردان مدینه از مهاجر و انصار از خانه و بازار و اهل هر کسب و کار آن ناله های شرربار را استماع نمودند از شغل و عمل خود دست بر داشته با گریه و ناله روانه اطراف حجره طاهره شدند چون نوحه عظیم برپا شد هر کس که در اطراف شهر مدینه بودند با خبر شدند پس مردان و زنان اطراف نیز با گریه و زاری ازدحام نمودند پس شب در آمد و در آن تاریکی شب چنان ناله از زمین مدینه باسمان بالا رفت که خلق را گمان آنشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبر بیرون آمده پس وحشت عجیب و حیرت غریب همه خلق را عارض گردید و ناله آن معصومه مجروحه علی الدوام بلند بود بگفتن وا ابتاه وا ابا القاسماه و بجانب قبر پدر بزرگوار خود کرده و راه میرفت و از هجوم اشک پیش پای خود را نمیدید کوشه مقنعه خود را نمی توانست جمع نماید و بر خاک می کشید چون نزدیک قبر مقدس رسید ضعف بر آن مظلومه علیها پهلوی و بازوی شکسته غالب شد و چنان صیحه زد که افتاد و غشی کرد پس زنان مدینه در اطراف هجوم آوردند و آب بر سر و سینه از آتش هجران سوخته بریختند که اندک بحال آمد آه آه یا فاطمه بمحض دیدن قبر مبارک افتادی غشی کردی اگر در روز عاشورا در کربلا می بودی و بدن پاره پاره فرزند ترا میدیدی که لباسها غارت شده و استخوانهای سینه خورد شده و دستها از بدن جدا شده و خیمه ها سوخته و دختران پا برهنه سر برهنه بیابان گذارده و سر منور بر سر نیزه چگونه می توانستی طاقت بیاوری و بعد از آن خاتون محشر فرمودند که ای وای دیگر قوت در بدنم نیست و در شماتت اعدا واقع گردیده ام ای پدر جان باقی مانده ام تنها و زنده مانده ام بیکس و سرگردان و در هم شکست پشت من و تیره و تار شد روزگار من آه وا ویلاه وا مصیبتاه خاتون قیامت با وجود

امیر المؤمنین و دو گوشوار عرش رب العالمین الحسن و الحسین و با حاضر بودن دختران و پسران
و بابا گریه کردن جمیع اهل مدینه از پیر و جوان امثال این سخنان در معرض بیان در او زده پس چه بسیار
مناسب است که سکینه محزونه در قتلگاه در وداع آخر بجسد مجروح پدر خطاب نموده عرض کند ای پدر
جان بنی امیه پوشانیدند اندر قامت من لباس یتیمی را ای پدر جان بغارت بردند گوشوار گوش
مرا و کشیدند از سر من چادر و مقنعه مرا ای پدر جان نظر التفات بجانب عمه ام نما که کتفش از
از ضرب نیزه و تازیانه سیاه شده و گوشهای خواهرم فاطمه را بواسطه بردن گوشوارش خون آلود نمودند
ای پدر جان بفرزند علیل بیمارت نگاه کن که غل و زنجیر کرده اند الی آخر انا لله و انا الیه راجعون عزیز
برادر کیفیت معاشرت چهار بانوی محترمه آل محمد را با اهل زمان خودشان و زحمت قوم را بر ایشان شنیدی مستمع
باش تا کیفیت معاشرت چهار نفر خواتون دیگر را بطریق اجمال بشنوی تا بدانی که از چهار نفر
مظلومه مخدره محنت و مصیبت ایشان از آن چهار نفر اولی بیشتر زینت مستمعین ایشان از آنها افزون
تر و از همه زنان عالم مظلومه تر که دیدند روزگار کجدار و گوش ایشان از چرخ ناپایدار و در هیچ شهر و دیار مانند
ایشان بلاکش و مصیبت کش ندیدند و نشنیدند اول ایشان دختر زهرا

از زهرا ناموس خدا و نداکبر خواهر حسین تشنه جگر پرستار یتیمان بی پدر عمه مهربان شبیه پیغمبر قرین رنج و تعب دختر رشید امیر عرب جناب زینب خواتون

بود و اصحنت در دنیا بسیار خواهرها بی
برادر شده اند اما کدام خواهر بود که در پیش چشم او سر برادر را از بدن جدا ساختند و بر سر نیزه زدند
و بدنش را با زخمهای کاری بی غسل و کفن در میان ریگها بگذارند با همه اینها اکتفا نکرده آن بدن
پاره پاره را در زیر سم اسبان پایمال نمایند خود نیز اسیر و در دست ظالمان دستگیر و سر برادر
در سر نیزه در پیش روی او شهر بشهر و دیار بدیار گردانند از کتاب سیل الدموع فاضلی نقل کرده
از حضرت امام زین العابدین علیه السلام حضرت فرمود وقتیکه ما را بشام میبردند در یکی از منازل ما را
در زمین خار مغیلان منزل دادند نه فرش و نه چراغی نه لحافی نه بالشی و لشکر کفر خود خیمهها را
برپا نمودند مشعلها روشن نمودند و در بیرون خیمهها نشسته مشغول شرب خمر و قمار و نرد شدند

وسر پدر بزرگوارم را در صندوقی نهاده بودند و مقفل بود و عمه ام زینب و ام کلثوم دور اطراف آنها
بودند و حراست ایشان میکردند چون پاسی از شب گذشت سرمای شدیدی در هوا ظاهر گشت
و اهل بیت و اطفال کوچک از سردی هوا اذیت میکشیدند خوابیدن ممکن نشد عمه هایم از اطراف
قدری علف و خار و خاشاک جمع نموده عمه ام زینب آتشی روشن کرد و اهل بیت و اطفال را بدور خود
جمع نموده فی الجمله آرامی گرفتند و خوابیدند از جناب زینب خواتون روایت کرده اند میفرماید
آن شب جهان در نظرم تیره و تار گشته گویا غم و غصه عالم در دل من جا کرده و کسی را ندیدم که
درد دل خود را با او بگویم چون لشکر کفر و نفاق بخواب رفتند سر برادرم در صندوقی بود گفتم
میروم محبت برادرم و درد دل خود را ببرادرم عرض میکنم که ای سوزش قلبم آرام گیرد آهسته
آهسته ترسان و لرزان رفتم نزدیک آن صندوق و عرض کردم السلام علیک یا ابا عبد الله ای
جان برادر آیا از خواهر ستم کش داغ دیده ات خبر داری که چگونه شب را بروز میآورم و دردهای
چه مصیبتها بمن وارد میشود میفرماید برب العرش قسم بپروردگار عرش عظیم قسم دیدم که سر صندوق
باز شد و قفل بزمین افتاد سر برادر بزرگوارم بلند شد فرمود علیک السلام ای خواهر غریبم
والم رسیده ام ای پرستار یتیمان ای جان خواهر صبر کن بر مصیبتهای روزگار و زود رجوع نما بجانب اهل
بیت که سکینه از خواب بیدار شده و اضطراب میکند و گریه می کند تعجیل نما در برگشتن زینب خواتون
میفرماید چون برگشتم باز سر مبارک برادرم داخل صندوق شد و در صندوق بسته شد پس
آمدم بمنزل دیدم سکینه روی خود را بخاک گذارده گریه می کند و میگوید ای پدر جان از یتیمانت
خبر داری چگونه از ما روگردان شدی ای جان پدر منم سکینه دختر نازپرورد تو زینب خواتون میفرماید
هرچه آن طفل یتیم را تسلی دادم ساکت نشد پدر را میخواست که بیدار شد سکینه را برداشتم آوردم
بکنار صندوق بخدا قسم دیدم باز در صندوق واشد سر مبارک برادرم بالا آمد و کم کم نزدیک
کرده و آورد آن لبها که از تشنگی خشک شده بود بلبهای دخترش سکینه گذاشت فرمود ای دختر یتیم
صبر کن در این مصایب خدا صابران را دوست میدارد زینب خواتون میفرماید بعد از تسلی
سکینه را برداشتم و آوردم نزد اهل بیت دویم از آنها ام لیلا مادر

علی اکبر بود داغ مانند علی اکبر نوجوان

را دید از کتاب حزن المؤمنین چنین نقل نموده اند که کسی از بلاد بعید او از جمال

عدیم المثال جناب علی اکبر را شنیدند بعزم زیارتش بسمت مدینه روانه گردیدند چون بمقصد رسیدند اسب ورا
دیدند یکه و خالی است و نعش کشیده بخود گردیده جناب سید الشهدا علیه السلام فرمود معلوم است که ترا خوش آمد از
صورت نیکو و شمایل دلجوی آیا ظالمی که خداوند بتو چنین نوجوانی کرامت فرماید عرض کرد بلی ولیک فدایت شوم
فرمود آیا راضی هستی که بجای بپاکش خلد عرض کرد راضیم ان‌شاءالله بخشم من خلد بین کو یا فرمود جای
از برای من خواهد بود در آن زمان که او را با فرق شکافته و بدن پاره پاره ملاحظه کنم عمه‌های
نالان و خواهران گریان و مادرش مویه کنان در بحر المصایب نوشته که سید الشهدا بجهت علی اکبر
در جهار جا گریستند اول در وقتی که جهاد کرفتن دویم در وقتی که جهاد کرفتن سیم در وقتی که مادر
لیلا را بید ریز کوارش سفارش نمود و او را سپرد چنانکه فاضل لبسطامی در کتاب امواج البکاء روایت
نموده که روی عن زینب بنت علی علیه السلام انها قالت فلما ان جدی بکی الحسین بکاءً شدیداً
وما صاح وما صرخ وکذا فی موت ابی وامی واخی فلما اراد علی اکبر البارز قال کلاما فصاح الحسین
وصرخ وخر مغشیاً علیه فوثبت واخذت راسه من التراب فلما افاق سئلته عن سبب صراخه
وصیحته فقال وصانی المنامه لیلا وانها ما کانت من اهل بیت النبوة فطار الروح والاحیاء
ورانما رایت سیم گریه آنجناب بود در وقتی که خواستند جناب علی اکبر که زبان علی را در دهان گرفت
چهارم در سر بالین علی اکبر و بعد از اینکه داخل خیمه شد بروایت شیخ مفید الی آخره بیجاره لیلا
چون بدن پاره پاره چنین جوانی را در خاک دخون دیده و سرش بر نوک نیزه و خود اسیر و کعب نیزه
بر کتفش زنند

ستم ایشان مادر نو داماد امام حسین

بود که سید الشهدا بجهت او در چهار جا گریه کرده **اول در وقت وداع** وجعل یبکیا حتی غشی علیهما **و سیم در وقت** دیدن خط جناب امام حسن
تعویذ قاسم **ستم** در وقتیکه ازرق را بدو زخ فرستاد و آمد از عم آب خواست انکشترش
را داد **چهارم** در وقتیکه نظرش ببدن خورشیده در زیر سم اسبان افتاد او را بخیمه
آورد و جمیع زنان می‌گریستند حتی عروس و مادر وی نوجوان خویش را دستها بخون خضاب دیده و
گوش عروس پاره بجهت گوشواره و سر نو داماد در بالای نیزه در پیش مادر و عروس شهر بشهر بردند آخر
الامر کار بجائی رسید که از نو عروس توقع کنیزی داشته باشند از فاضلی شنیدم که در آنوقت که اهل بیت
حضرت رسول را دستها بسته بمجلس یزید لعین میبردند در اثنای راه رفتن رسیدند بکربلا در آنجا جناب زینب
خاتون بر زمین نشست حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود ای عمه چرا نشستی عرض کرد ای نور دیده

چوب بر سرم زنند از ستمکاران چنینها نازیبائی شده سر جرح میزنند نتوانستیم راه رویم فرمود ای عمه سر تو از
سر پدرم عزیزتر نیست یکدفعه بر سر نیزه دفعه دیگر به اجرا پاره پاره و در بعضی از اوقات در طشت طلا
با چوب خیزران انواع و اقسام اذیتها و اهانتها میرسانند **چهارم** از آنها دختر دیگر خواتون محشر
ام کلثوم غم پرور بیکس و بی برادر اسیر دربدر بعد از رحلت مادر را که میگویند ام کلثوم را دیدند که چادر
بر سر کرده بود و تسبیح در دست در گوشه‌ای نشسته بود از حجره طاهره گریان بیرون آمد و میگفت یا جداه یا
رسول الله بعد از ارتحال مادر ما را است شده مصیبت و مفارقت از حضرت تو بعد از این دیگر محروم ماندیم
از خدمت جناب تو و خدمت مظلومه ما را ایذا دادند همین ام کلثوم بکرمه وزد در مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و
آله ناله میکرد روز دیگر در مصیبت مادر و زمانی قلیلی گذشت که در اطراف خانه راه میرفت و از برای فرق حیی
شکافته پدر بزرگوار با گریه و ناله دو از عقیب میدان پس از اندک فرصتی بر سر طشت برادر در خود حضرت
امام حسن ع نوحه میکرد و دفعه دیگر در کربلا بدر ذوالجناح میکردید و می‌گفت ای ذوالجناح برادرم
وقت میدان رفتن تشنه بود آیا کسی او را آب داد ای ذوالجناح چه خاک کردی تو او را از میدان و سنبر دی در
میان دشمنان کذاشتی آه در روز عاشورا چون اشیای آل محمد از قتلگاه گذرانیدند ام کلثوم در خون
اول گریه بپای بر سر جسد پاره پاره برادر با جان برادر خود جناب سید الشهدا علیه السلام کرد پس
ناگاه او را نیافتند ناپدید شد صدا ناله‌اش از کنار نهر فرات بگوش لشکریان رسید چون از اثر انصار
رفته دیدند که آن مظلومه بر سر نعش بی سر و دست برادر خود حضرت عباس نوحه و ندبه میکند
الشهید او داع کرده بجا اسیر الملحوق شد آه آه شهادت جناب عباس همین ام کلثوم را تاثیر کرد بلکه ما
ام البنین را بیشتر تاثیر کرد وقتیکه در شهر مدینه شهادت حضرت عباس و فرزندان دیگر را
شنید هر روز بیرون میرفت بقبرستان بقیع و بر فرزندان خود نوحه در داو زنان در دند بر سر را
مینمود و اهل مدینه چون صدا نوحه و ندبه او را شنیدند بر او جمع می‌شدند بر او در آنحالت می
گریستند حتی مروان که حاکم مدینه بود حاضر میشدند با آن شقاوت و عداوتی که داشتند با اهل بیت
رسالت از ناله و زاری ام البنین بیتاب شده میگریستند اما ایذا دادن از تاثیر شهادت جناب عباس بر
حضرت امام حسین از جمیع دوستان و یاران بیشتر بود زیرا که آن مظلوم بخواطر مبارک خود می‌گذرانید
آن مهربانیها و جانفشانیها که آنحضرت را از آن جمله اول سر برادر مادری خود را یکیک بمیدان فرستاد
و بعد خود شنید صدای العطش طفلان بی تاب و مشک را برداشت و بمیدان رفت بعد با آن تشنگی
و جگر سوختگی که داشت کفی از آب برداشت که بیاشامد چون تشنگی آنحضرت را و اهل بیت او را بخواطر

کند را ندا ب را بریخت بعد جد جهد تمام که داشت که شاید آب مشک را بآن کودکان تشنه برساند و دست
انمظلوم را انداختند بعد از زخمها شاید آب را بآن طفلهای دلکباب تشنه برساند مشک را بدندان گرفت و آن
را بار کاب میراند و دفع دشمنان را مینمود و همین حالت را امام مظلوم تصور میفرمود نمی توانست
خود را محافظت نماید بی اختیار انا لله و انا الیه راجعون گفته و گریه و زاری مینمود و چندان تضرع و بیقراری آن مظلوم شد که بیکبار
مدهوش گردید شهادت آن بزرگوار چنان بر عم بیکس آن امام مظلوم شهید اثر کرد که کلام الآن انکسر ظهری
و قلت حیلتی را می گفت و زار زار میگریست

مجلس سی و پنجم در بیان رشتن بوی دردی و ازرنها پیغمبر خدا و فاطمه زهرا و جبرئیل همه مسرور و خوشحال و دردی و ازرنها محزون و غمگین و خبر دادن جبرئیل بعضی از مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام و شستن فاطمه زهرا جامهای خون آلود او و تکلم او با آنمظلوم و اسیر شدن اسیران بشهر کوفه با سرهای بریده بر سر نیزهای بلند

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی محمد رسول العالمین السلام علیه و علی آبائه
الطاهرین السلام علیه و علی ابنائه المستشهدین السلام علی شهید الشهدا السلام علی من بغیر
علی جده خاتم الانبیا و علی امه سیدة النسا و علی امین وحی الله ان یراه و ترا کبیا حزینا
و لا شعثا و لا مغبرا و لا غبرا و لعنة الله علی اعدائه و ظالمیه الی دار البقا **فصل** مضمون بعضی از
فقرات این سلام بر آنکسیکه رشتن بود بجد شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محزون و غمگین
و گیسوهای او را و گیسوهای برادرش را غبار آلوده ببیند و فاطمه زهرا مادرش نیز طاقت ندارد که ببیند
گیسوان او را غبار آلوده ببیند و همچنین جبرئیل امین وحی الهی هم رضا نشد بلکه خداوند عز
هم رضا نمی شد که گیسوان ایشان غبار آلود باشد بلکه پروردگار جلیل راضی نشد که گیسوان
حسین با آب دنیا شسته شود و جبرئیل مامور شد که از بهشت آب سلسبیل بیارد و گیسوان ایشان را
با آن بشویند عزیز من تفصیل این اجمال آنکه چهار شستن بود که بعد و شستن پیغمبر خدا فاطمه زهرا
مسرور و خوشحال و جبرئیل نیز مسرور و جبرئیل نیز مسرور بودند و شستن دیگر پیغمبر خدا

و فاطمه زهرا همه محزون و غمگین بلکه ملائکه آسمانها گریان **اول** در رشتن جامهای حسنین
چنانچه منقولست که روز عیدی بود که حسنین آمدند بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض
کردند ای جد بزرگوار امروز عید است و اطفال عرب خود را بجامهای نو زینت داده اند و لباسهای رنگارنگ
پوشیده اند ما را لباسی نیست و آمده ایم از شما لباس عید بگیریم چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
لباسی که مناسب ایشان باشد نداشت و نا امیدی ایشان را نمیخواست لهذا گریان شد و متوجه بارگاه
شد و عرض کرد پروردگارا حسنین و مادر ایشان را در باب غم و غصه ایشان را مبدل بشادی گردان
الحال جبرئیل نازل شد و دو جامه سفید که آورد از جامهای بهشت که موافق قامت ایشان بود سید عالم
شاد آن بزرگواران را طلبید و فرمود ای سید جوانان بهشت اینک جامهائیکه قدرت پروردگار
شما دوخته از عالم غیب رسیدند و دیدند که همه چون جامهها سفید را دیدند عرض کردند که ای جد بزرگوار
این جامهها نیکوست اما اطفال عرب همه جامهای رنگین پوشیده اند ما را نیز خواهش با لباس رنگین است
حضرت رسول صلی الله علیه و آله متفکر شد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله غم مخور از این خلعتها را در
طشت کن و خواطر مبارک را جمع دار این مهم زود بانجام میرسد بفرما تا طشتی و ابریقی حاضر سازند چون
حاضر نمودند جبرئیل گفت یا رسول الله غم مخور این جامهها را در طشت میگذارید من آب میریزم شما
بمالید هر رنگی که مطلوب باشد بظهور میرسد پس رسول خدا جامه امام حسن را در طشت گذاشت و فرمود
ای نور دیده چه رنگ مطلوب است عرض کرد رنگ سبز میخواهم پس جبرئیل آب بریخت و پیغمبر
صلی الله علیه و آله بدست مبارک میمالید بقدرت الهی مانند زمرد سبز شد از طشت بیرون آورد
بامام حسن علیه السلام داد در آنوقت پیغمبر و علی و جبرئیل در کنار طشت نشسته اند در نهایت
خوشحالی و سرور و دفعه دیگر در کنار طشت امام حسن علیه السلام زینب ظاهر نشسته در برش
میکند یا رب چگونه بطشت نظر بر حالت زینب ملاحظه کن و دفعه دیگر بر سر طشت استاده بود در
مجلس یزید ولد الزنا الظالم در برابر زینب با چوب خیزران بلب و دندان برادر زینب اشاره میکرد زینب
فرمود چوب مزن الی آخره پس رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه امام حسین را در طشت نهاده
رو بجانب وی کرده فرمود ای جان جد تو چه رنگ میخواهی عرض کرد رنگ سرخ میخواهم پس جبرئیل
آب بریخت و حضرت دست مبارک بر آن میمالید فی الحال بقدرت پروردگار و اثر دست
ابرار آن جامه مانند یاقوت رمانی سرخ شد حضرت از آب بیرون آورده بدست امام حسین علیه
السلام داد حسنین مسرور و جد امجد و مادر ایشان و جبرئیل همه مسرور و خوشحال و لکن

در

در اینجا مذکور میشود که باید ذکر نمود دانست همین امام حسین وقت دیگر دو دفعه دیگر نیز جامه
لباس طلب نمود اما اینکه دفعه لباس کهنه الله اکبر آن در مدینه بود و این در کربلا آنجا از جد بزرگوار خود
لباس نو میخواست اینجا از خواهر مظلومه اش لباس کهنه آنجا روز عید بود اما اینجا روز عاشورا
آنجا همراه برادرش بود و اینجا غریب و بیکس بی برادر آنجا بواسطه زینت لباس رنگین اینجا همین بجهة ستر
که بدنش در آفتاب عریان نماند چنانچه از کتاب منتخب وارد شده که چون اصحاب و یاران آنحضرت همه
بدرجه شهادت رسیدند احدی از یاران باقی نماند آنحضرت استغاثه نمود و کسی بفریادش نرسید در آنحال
بسوی خیمه آمد بخواهر خود فرمود ای خواهر جامه کهنه ای برای من بیاور که رغبت ننماید احدی در آن جامه
و من آن جامه را در زیر لباس خود بپوشم تا اینکه بعد از کشتن آن جامه را بیرون نیاورند و بدن من عریان
و برهنه نماند بدرستیکه مرا خواهند کشت و برهنه خواهند نمود چون از زبان دلسوخته این کلام را شنیدند
صداها بگریه و زاری بلند نمودند و فریاد و اجداه و ناله وا علیا از دل برکشیدند پس آنحضرت فرمود
مهلا فان البکاء امامکن آرام گیرید تعجیل در گریه نکنید که گریه بسیار در پیش روی خود دارید
پس جامه آوردند و آن را پاره پاره کرد و اطراف آن را دریده در زیر جامهای خود پوشید الی آخره
و دیگر مسرور و خوشحالی ایشان در شستن ذوالفقار بود چنانچه از صادق آل محمد صلوات الله
وارد شده وقتیکه شیر خدا اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام عمرو بن عبدود را کشت
و روح پلیدش را بدرک فرستاد ذوالفقار را که خون آلود گردیده بود بحضرت امام حسن
علیه السلام داد و فرمود برو نزد مادرت فاطمه زهرا علیها السلام و بگو که بشوید
این شمشیر را پاک نماید از خون آن پلید نجس پس از شستن بخدمت امیر مؤمنان علیه السلام آورد
وآنحضرت در نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله بود ذوالفقار را گرفت و نگاه کرد دید یک
نقطه خونی در وسط او نمایان است و پاک نشده فرمود آیا فاطمه زهرا نشسته اینرا عرض کرد بلی
شسته فرمود چه چیز است این نقطه خون رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود یا علی از ذوالفقار
سؤال کن وجهش را عرض میکند خبر میدهد پس امیر مؤمنان ذوالفقار را حرکت داد و فرمود
آیا فاطمه طاهره ترا نشست و پاک نکرد از خون آن پلید نجس پس خدا اورا گویا کرد باینکه بنطق
آورد ذوالفقار عرض کرد فاطمه مرا شست و لکن تو نکشتی با من کسیرا که مبغوض تر باشد در
نزد ملائکه آسمان از این ملعون پس پروردگار من مرا امر فرمود که آشامیدم این نقطه را از خون
او که حصه و نصیب من باشد هر زمان که از غلاف بیرون میآوری مرا نظر ملائکه بآن خون

آمدند و صلوات فرستادند بر تو و لعن نمایند بر آن پلید و فی بعض الاخبار انه لم یبق بیت من بیوت المسلمین
والمسلمین
الا وقد دخله الفرح بقتل امیر المؤمنین عمرا و لم یبق بیت من بیوت المشرکین الا وقد دخله الحزن
منقولست که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله از مسجد بیرون آمد و حسنین علیهما السلام در خدمت
آنحضرت بودند که ناگاه باد عظیمی وزیدن کرد و غبار شدیدی ظاهر گردید و گیسوان حسنین
علیهما السلام پر گرد و غبار گردید آنحضرت چون گرد و غبار در گیسوان دو بزرگوار دید ملول و
غمگین گردید پس وارد حجره حضرت فاطمه گردید و بآن حضرت فرمود که آب بیاور تا گیسوان نور دیدگان
خود را از غبار بشویم که من نمیتوانم گیسوان ایشانرا غبار آلود ببینم پس فاطمه زهرا علیها السلام آب و طشتی
حاضر نمود که ناگاه جبرئیل از جانب رب جلیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله حقتعالی سلام میرساند
میفرماید چنانچه تو نمیتوانی گیسوان حسنین را غبار آلود ببینی من نیز نمیتوانم اورا باین صورت مشاهده
نمایم و سزاوار نیست که گیسوان ایشان بهر آب نیاشسته شود پس جبرئیل عرض نمود که یا رسول الله من
مامورم که بجهة شستن گیسوان حسنین آب از آب سلسبیل بیاورم فرمود بیاور که مامور گشته اما پس جبرئیل
بعد از عروج نزول نمود و با خود داشت طشتی و ابریقی از آب سلسبیل پس آنحضرت اول جناب امام حسن را
نزد خود طلبید عمامه را از سر نور دیده خود برداشت پس گیسوان او را واکرد و نصفه کرده نصفی را
بدست فاطمه زهرا داد و نصفی را بدست خود گرفت پس جبرئیل از ابریق آب میریخت و آنحضرت با فاطمه
زهرا میشستند تا اینکه فارغ شدند پس آنحضرت رو بامام حسین علیه السلام نمود و فرمود بیا
الی یا الحسین بسوی من ای فرزند من چون آنحضرت بخدمت جد بزرگوار خود آمد عمامه از سر او برداشت
و گیسوان او را از هم گشود و مجموع آن را بدست مبارک خود گرفت و فرمود ای برادر من یا جبرئیل آب بریز پس
جبرئیل از آب سلسبیل میریخت و آنحضرت بدست مبارک گیسوان نور دیده خود می شست در
اثنا نظر رسول خدا صلی الله علیه وآله بجبرئیل افتاد دید که نظر بر گیسوان حسین میکند و اشکهایش
بر رخسار وی جاری است آنحضرت پرسید یا اخی یا جبرئیل سبب گریه تو چیست در شستن گیسوان حسن
مسرور و خوشحال بودی و در شستن گیسوان حسین محزون و گریانی جبرئیل عرض کرد سبب گریه من
آنست که متذکر شدم که اسرار مکنونه حقیقت واقعه بر حسین است و طلب کشف آن راز نمودم آنحضرت
فرمود از حزن خود مرا محزون کردی و فشرده خواطر نمودی البته باید از این سبب با من بگو جبرئیل گفت یا
رسول الله همین گیسوانیکه خداوند عالم و تو که پیغمبر اوئی و من که امین وحیم نتوانستیم غبار آلوده
دیدن بآب ناشسته کرد بباید یا رسول الله روزی که همین سر را به تیغ جفا از پیکر جدا کنند

وبر سر نیزه نمایند همین گیسوان بخون حلقوم حسین آغشته گشته در اطراف انسر بر اطراف نیزه افشان کرده ۷
وبادها گرد و غبار بران ریزند **نظم** پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل شوید غبار گیسویش
از آب سلسبیل آه آه جبرئیل از مصیبت وارده بر سر حضرت امام حسین علیه السلام و خبر اجداد مثل پیغمبر
عرض نمود یکی خون آلود بودن و دیگری غبار آلود ولکن کیفیت تنور خولی را که همین سر مبارک را بر سر
خاکستر میگذارند چنانچه زن انصاریه خولی نقل میکند که من از خانه بیرون آمده دیدم از مطبخ نور ساطع است
وعرض نکرد یا رسول الله همین سر را شمر ولد الزنا در خانه خراب شده خود در زیر تغار خواهد گذاشت
زن شمر نقل میکند از خانه بیرون آمد الی آخر وعرض نکرد یا رسول الله همین سر مبارک حسین را در طشت
طلا در برابر یزید ولد الزنا می گذارند و با چوب خیزران آن حرام زاده بهمین لب و دندان حسین اشاره
خواهد کرد وهم چنین احوالات بدن پاره پاره حسین مظلوم را عرض نکرد که بر روی ریگهای گرم کربلا
وبادها خاکها را بر زخمهای آن شهید میریزند و بران کفنی نکرده لباس بدنش را غارت می کنند دیگر نمیگوید
که اسب بالای سینه حسین میدوانند استخوانهای سینه او را که صندوق علوم ربانی است خورد میکند
چهارم مرا از طریحی مرحوم نقل شده می گویند که من در اوایل
شبابم که هنوز به مرتبه بلوغ نرسیده بودم در مجالس تعزیه سید الشهدا حاضر میشدم واستماع مصائب
مصائب آنحضرت را می نمودم و ماتم آنحضرت را بر پا میداشتم تا آنکه وقتی خوابیدم در عالم رؤیا دیدم که گذار
من بباغی افتاد درختهای پاکیزه و انواع درختها دران بود که شاخهای آن پر از میوه های پاکیزه بود و من
دران بوستان بخوشحالی بودم وغافل از آنکه این بوستان از کیست واینجا کجا است ناگاه زن خوش روئی دیدم
که جامه خون آلودی در دست دارد زاری میشوید وما نند دلسوختگان آه سرد از جگر پر درد می کشید و
باسمان نظر میکند واشک او چون سیل بر صورتش جاری میشود وشنیدم که بخدا استغاثه می کند واز مصیبت
خود بحق تعالی شکایت میکند پس آن نهرها را دیدم که چون خون تازه در میان نهرها جاری میشود با خود گفتم که
اگر این ضعیفه ببیند که تو در این باغی کار تو چگونه خواهد شد خصوصا اگر او صاحب این بوستان
باشد پس رفتم در سایه درختی پنهان شدم ناگاه دیدم که آن زن می گوید لم لا تسمیتنا و لکن عساهم
ما عرفوک من الما منعوک فلذلک قتلوک ای فرزند من چرا حسب و نسب خود را بیان نکردی از برای اینها
تا ترا بشناسند شاید ترا شناختند و از آب منع کردند چون ترا نشناختند باین سبب ترا بقتل آوردند
وهمین که آنخاتون این کلام را تمام کرد ناگاه دیدم کسی در جواب گفت یا اماه اترک سنن جدی رسول
والانبیاء من قبله ایما در جان آیا ترک می کنم طریقه جد خود رسول خدا صلی الله علیه وآله و پیغمبران پیش از آن

او که همه انبیا خبر میدادند که بر چه دین انسان شده اند از برای چه مبعوث گردیده اند میگوید من نگاه
کردم جوانی را دیدم که در برابر آن زن در جانب شرقی آن بوستان ایستاده است و جبه قرمزی پوشیده و خون
بر حلقوم مبارکش خشکیده است و محاسن شریفش بخون خضاب شده است و میگوید با ایشان گفتم که
ای قوم جد من محمد مصطفی است و پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه زهرا است و جده ام خدیجه
کبری و برادرم حسن مجتبی است ایشان کلام مرا نشنیدند و در قدر و منزلتم تفکر ننمودند و
رتبه و مقام مرا کوچک شمردند و بقتل آوردند مرا و هشموا ابنا الب خیلهم عظامی و نسم
اسبان خود استخوانهای مرا خورد کردند ومیگوید من چون این کلمات را شنیدم از آن جوان مو
بر تنم راست شد و وحشت کردم و گفتم که کاش این زن جگر سوخته واین جوان مظلوم را میشناختم
چون آن مخدره علیا بمن نزدیکتر بود از روی حسرت واندوه بنزد آنخاتون رفتم و سلام کردم
وجواب سلام مرا باز داد و گفتم سؤال میکنم از تو بحق خدا که بفرمائی تو کیستی واین جوان کیست
بگریه در آمد و فرمود منم دختر سید انام فاطمه زهرا واین جوان فرزند من حسین است که
اشقیاء امت بعد از ما او را بقتل آورده اند چون ما نبودیم او را تنها یافتند او را کشتند
قتلوه بطف کربلا و مسلوب العمامة والرداء و منزوع الخاتم والحذاء کشتند او را در صحرا
کربلا عمامه و ردا او را بردند خاتم و نعلین او را بیرون آوردند چون فاطمه زهرا علیها سلام
اینها را میفرمود و صدای خود را بگریه بلند مینمود ناله و شور و غلغله عجیبی برپا شد و من بتعجب نگاه کردم
فاطمه زهرا علیها السلام رسیدند بعضی جامه او دریده و بعضی سر برهنه و همه ایشان صیحه
او زدند نوحه نمودند واز جوش گریه وناله و شور و غلغله عجیبی برپا شد و من بتعجب نگاه کردم
فاطمه زهرا رفتم عرض کردم ای سیده من این زنان مو پریشان دریده گریبان کیانند واز کدام
دودمانند فرمود این زنان مو پریشان اهل بیت حسین اند ام کلثوم سکینه و رقیه که بر حسین میکنند
آه آه همین زنان مو پریشان دریده گریبان سینه سوزان بهمین هیئت ایشان را داخل شهر کوفه
نمودند چنانچه ابو مخنف از سعید روایت کرده است که گفت من در رمضان سالی که حضرت امام حسین
را شهید کردند اراده حج بیت الله نمودم چون وارد شهر کوفه شدم دیدم که مردم دکانها را بسته
اند وخلق حلقه حلقه جمع شده اند و بعضی در زیر بغلها میگریند و بعضی در اشک را از دیده می بارند
چون اینحالت را مشاهده نمودم بنزد پیر مردی رفتم و با او گفتم مرا خبر ده که چرا مردم حلقه حلقه اند
و بازارها را معطل گذاشته اند و دکانها را بسته اند مگر بجهت شما عیدی است که بجهت مسلمانان

نیست پس آن مرد پیر دست مرا گرفت و روانه شد چون از مردم دور شدیم متوجه من گردید و فرمود یا حبیبی ما لنا عید ثم بکا بکاء شدیدا بحرقة و نحیبا ای حبیب من عید بجهت ما نیست پس شروع نمود بگریستن و با سوزش قلب گریه شدیدی کرد پس شروع نمود بگریستن و با سوزش قلب گریه شدیدی کرد پس من با مرد گفتم اخبرنی یرحمک الله خدا ترا رحمت کند مرا خبر ده از این حکایت پس فرمود ای حبیب من گریه من بجهت دو لشکر است که یکی از آن دو لشکر غالب و منصور است و دیگری مغلوب و مقهور است فقلت لمن العسکران بان مرد پیر گفتم این دو لشکر از کیست فرمود عسکر الحسین مقهور و عسکر ابن الزیاد لعنه الله منصور این لشکر امام حسین علیه السلام مقهور و لشکر ابن زیاد منصور می باشند بعد فرمود و احسرتاه الان سر امام علیه السلام را وارد شهر مینمایند و هنوز کلام آن مرد پیر تمام نشده که شنیدم آواز بوقهارا میزدند علمهارا بجلوه در آوردند چون ملاحظه نمودم و اذا براس الحسین قد اقبل به علی رمح و قد لاحت شوارقه و النور یسطع منه ناگاه دیدم سر مبارک امام حسین را که بر سر نیزه نموده اند و شعاعهای نور از آن ساطع بود سعد گفت چون سر مبارک آنحضرت را بآن حالت دیدم گریه در گلویم گره زده و گریستیم و بعد از آن سر مطهر دیدم که اهل بیت را آوردند حضرت امام زین العابدین از پیش روی ایشان میرفت و بعد از آن بیمار ام کلثوم را دیدم که برقع خز بر روی خود افکنده بود و میفرمود یا اهل الکوفه غضوا ابصارکم عنا و عن النظر الینا ای اهل کوفه ما اسیران حسین علیه السلام میباشیم پس بپوشانید چشمهای خود را از ما و از نظر نمودن سوی ما پس مردم دیدهای خود را بپوشانید ندا از نظر نمودن بسوی ایشان الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سی و ششم در ذکر عظمت چند چیز را عظیم شمرده زلزله قیامت و قسم دادن پیغمبر جهنم را و دیگر خلق پیغمبر خدا و مناسبات شبیه پیغمبر و روانه شدن علی اکبر بجانب میدان الی آخره و طلب نمودن آب از پدر بزرگوار و دیگر عظمت عرش و حاملان وی بواسطه تسبیح زین العابدین

۱۷۳

و فضیلت جو تله و خواب دیدن طفل یتیم در خرابه شام خراب و حکایت طاهر بن جارث و تکلم راس مبارک با یزید ملعون و فرستادن راس انمظلوم را بجا به اسیران و وفات دختر صغیر امام علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی العظیم والصلوة علی نبیه الرؤف الرحیم و رسوله الجواد الکریم و علی وصیه قسیم الجنة والنار و علی آله و عترته خصوصا علی شبله الکریم الذی اهتز العرش العظیم حین بکت صغیرة المظلوم فی المسجد الخراب هو کان المجلس والسجن لاولاد الاطیاب فهی الاطفال والبنات الفاطمیة والایتام الهاشمیة قرة عین لابی تراب و لعنة الله علی اعدائهم من المبدء والماب **فبعد** مضمون بعضی از فقرات صلوات بر محمد رؤف و مهربان خصوصا بر سبط انجناب انجنابی کسی که بتزلزل در آمد و لرزید عرش با عظمت در زمانیکه گریه نمود دختر صغیر انشهید مظلوم در خرابه شام که خرابه زندان اسیران آل محمد بود همان آگاه باش ایشان را دختران کیانند این اسیران دختران فاطمه زهرا و یتیمان بنی هاشم و نور دیدهای علی مرتضی اند بلی بر ورود عظیم در کتاب کریم چند چیز را عظیم شمرده و عمده آنها چهار است **اول عظمت و جلال ذات بیمثال خود فرموده** و هو العلی العظیم **دویم زلزله** قیامت را میفرماید ان زلزلة الساعة شیء عظیم که جمیع کوهها و زیر زمین و فوقا و چون غبار بحرکت عظیم آید از هم ریخته و پخته شود و مضمون یوم کل مرضعة عما ارضعت بعزیز ظهور در آید و مدلول تری الناس سکاری آشکار شود و جهنم را بجهت سوختن چنان جوش و خروش ابعرصه محشر در آورند که از هیبت آن عقلها حیران و دلها طپان و دیدها گریان هر امتی بجانب پیغمبر خود روان و هر پیغمبری در میان امت خود وانفسی گویان و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اقفی گویان در آنوقت پیرا حشت شفیع کونین و جد حسن و حسین علیهما السلام قدم بکنار جهنم گذارد و زبان بخطاب نماید که ای جهنم ترا قسم میدهم بانکسا که در دنیا خمس اولاد من دادند با ایشان احسان نموده اند که دور شو و امتان مرا پیش از این متر سان و لیکن که جهنم با کمال مهابت ایستاده دور نشود بار دیگر آنسرور زبان بر گرد گوید ای جهنم ترا قسم میدهم بانها که زکوة داده اند و در راه خدا حج و جهاد نموده اند که از امتان من دور شو باز جهنم بتابش زیاد بیش آید چنانچه گروه خلایق از مشاهده

اهل بیت

او دل از جان بر دارند در انحال رسول خدا مضطرب الاحوال شود با چشم تر و سینهٔ پر شرر خطاب
بجهنم کند ای نایرهٔ غضب ترا قسم میدهم بان قطرهای اشک که در عزای فرزند شهیدم ریخته اند و بران آه سینه های
امت من در مصیبت از دل پر درد اورده اند و رشو بر کار رو که دوستان حسین تاب دیدن نور ندارند
مرویست که چون جهنم اسم تعزیه شهید کربلا را میشنود نعره کشد که تمام اهل محشر بر روی در افتند
از نظر ایشان هفتاد سال راه دور شود ای عزادار پس هرگاه تعزیه داری سید الشهدا علیه السلام این قدر
و منزلت هست پس خود را در سلک عزاداران بیار و اشک حسرت در مصیبت انمظلوم از دیده
ببار بخاطر بیار انوقتی را که انمظلوم بیکس را از بالای ذو الجناح بخاک کربلا انداختند با انکه در
زمین زدن امکانی نمانده بود مگر انکه تیر جا گرفته بود هر یکی بنوعی ضربت بر بدن نازپرورده فاطمه
میزدند از انجمله حصین بن نمیر تیری بر دهان معجز بیانش زد و اندهان که از زبان و انگشت رسول
خدا مکیده بود مجروح و پر از خون شد و سنان بن انس حرامزاده نیزه بر سینه بی کینه اش که صندوق
علم ربانی بود زد هم شکست دیگر باقی را عرض نمیکنم و جمعی از ان کافران بیحیا که الت حربی نداشتند
دامن خود را پر از سنگ کرده بران بیکس و غریب میزدند و جماعت دیگر از بی شرمان چوبها
عصاهای خود را بر داشته بر انمظلوم میزدند در انوقت عبد الله فرزند حسن مجتبی رحمه
نعره زنان خود را بعمش رسانید الی اخره

سیم اخلاق پسندیده جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله را پروردگار کریم عظیم شمرده انک لعلی خلق عظیم

از امیر المؤمنین علیه السلام شخصی سوال کرد که خلق پیغمبر خدا را بجهت او وصف کند امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند که تو اول متاع دنیا را وصف کن انشخص عرض کرد یا علی کی توان متاع دنیا را
وصف کرد انحضرت فرمود پروردگار عالم قلیل فرموده که قل متاع الدنیا قلیل و تو وصف
نمیتوانی کرد من چگونه وصف کنم خلق رسول خدا را و حال انکه خدا او را عظیم فرموده انک لعلی
خلق عظیم مفسرین در شان نزول این ایه شریفه فرموده اند و چنانچه جبر ذکر کرده اند از انجمله روزی حضرت
اقدس نبوی صلی الله علیه و اله و سلم با یکی از اصحاب در شهر مدینه میگذشت بر زنی بر سر
چاهی دید که میخواست دلوی کشد و نمیتوانست فرمود که ای عجوزه من از برای ثواب بکشم گفت ان
احسنتم احسنتم لانفسکم پس انجناب اب کشید مشک را پر کرده بدوش مبارک بر داشته نزد ا کفه

پیش باش و راه خیمه خود را بنما پس رسیدند تا بدر خیمه و مشک را انجا گذاشته مراجعت فرمودند
و زن بخیمه رفته فرزندان را گفت بر خیزید و اینمشک را بدرون اورید ایشان گفتند این بار مشک
را چگونه اوردی گفت جوانمردی خوبروئی با من تلطف بسیار کرد و این خیلک را برداشته اینجا اورد
گفتند کجا رفت گفت انست که میرود ایشان از دنبال دویدند و انحضرت را شناختند بدر خیمه دویده
گفتند این بار انکسی است که تو بوی ایمان اورده و میپرستی از زومند بیدار و پسر هر زن از خیمه بیرون
دوید با فرزندان سر بدنبال انحضرت نهادند خود را بو رسانیدند و در پای انحضرت افتادند
عجوزه بسیار گریسته عذرخواهی نمود و انجناب در حق او و فرزندان وی دعا فرموده با لطف باز
گردانید پس پروردگار عزت این ایه شریفه را در شان ان بزرگوار فرستاد و مانند حسن خلق
انحضرت بود حسن صورت وی چنانچه وارد شده روزی جبرئیل فرود امد و با انحضرت عرض کرد
که خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید یا حبیب من هیچ مخلوقی بنا فریدیم که از تو نیکوتر باشد
در حسن خلق و صورت یعنی در نگارخانه غیب نقشی بهتر از صورت تو نبسته معنی زیباتر از کمال سیرت
تو بظهور نرسیده بعضی از شیعیان حسن خلق حبیب خدا را و حسن صورت انجناب را هیچ مخلوقی
در خلق و در حسن صورت او و اخلاق عالم در عالم دنیا نیافرید لکن بعد از ان بزرگوار خلاق زمین
و اسمانها افریننده انس و جان در عالم امکان شبیهی بحبیب خود در صورت و سیرت و گفتار و رفتار
در خانواده رسالت خلق فرموده ان فرزند همنام جناب امام حسین علیه السلام علی اکبر بود
شاهد بر این مدعا تصریح نمودن خود ان بزرگوار در روز عاشورا با اینکلمات بعد از انکه
فرزند شیرین تر از جان شریفش را بر اسب عقاب سوار نموده روانه میدان کوفیان و شامیان میکردید
در حینیکه بمجرد روانه شدن جناب علی اکبر بمیدان اقای شهیدان اهی از سینه سوزان خود کشیده
پس از ان اشکهای بیشمار بر گلگونه الوده بر غبار جاری کرده پس روی خود را بجانب اسمان کرده اند
و مشغول مناجات با قاضی الحاجات شد و راز و نیاز خود را بدرگاه بی نیاز او برده عرض کرد که
ای خداوند من گواه باش بر اینقوم بتحقیق که فرستادم بجانب ایشان جوانیکه شبیه ترین همه مخلوقات
از جهت خلقت و صورت و سیرت و گفتار به پیغمبر تو جناب رسول صم پس از ان عرض کرد که ای خدا
وند من عادت ما اهل بیت بر این جاری شده بود که هر گاه مشتاق لقای پیغمبر تو می شدیم
نظر بجمال با کمال عدیم المثال این نوجوان می کردیم پس بعد از شهادت او قلب خود را بدیدار که

خورسند نمائیم ابعزادار لشکر نیزکان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کردند در حدیث است که چون شمر
فلک امامت و قمر برج هدایت آن نور جمال خود عرصهٔ میدان را منور و مزین فرموده صدا بهلهو
را بگفتن سبحان الله بلند کردند چون محو جمال یوسف مثال اشبیه رسول ذو الجلال شدند
جمعی از ایشان متحیر شده گفتند ای پسر سعد این جوان شبیه کیست که ما را امر بجنگ او میکنی و قتال او کو بالجمله
از ایشان متحیر شده گفتند ای پسر سعد این شبیه کیست که گویا که رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر گردیده و
بر ناقهٔ غضبا سوار شده بیاری فرزندش آمده آن ملعون از انجا خود برخاسته بکنار میدان آمد
و گفت این نوجوان پیغمبر نیست بلکه علی اکبر حسین است که آن یادگار حیدر کرار شمشیر آبدار را
از غلاف کشید چون شیر خشمناک در میان آن روبه صفتان ناپاک افتاد و بهر طرف که حمله فرمود
از کشته پشته می ساخت صد و بیست و آنقدر وارد شد که آن بزرگوار مانند حیدر کرار با آن تشنگی یک صد و
بیست نفر از اشقیا را بدرک نیران فرستاد پس از کثرت جراحت که بر بدن نازنین او رسیده بود و
تشنگی که بر او هجوم آورده بود ضعف بر او غالب شد لهذا روانه خدمت پدر بزرگوار شده
عرض کرد ای پدر جان شدت تشنگی مرا کشت و سنگینی زره و آلات حرب مرا خسته کرد آیا در
این بیابان بجرعهٔ از آب میتوان برد که تا قوت همرسانم از برای مقاتله با اعدا آه آه همینکه آنحضرت
اظهار شدت تشنگی از فرزند ناکام خود استماع نمود بی اختیار اشک از چشمهای آن مظلوم بی یار جاری
شد و فرمود ای شبیه جد بزرگوارم و ای عزیزتر از جانم ای فرزند ناکامم ای علی اکبر والله که بسیار
دشوار است بر جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر جدت دیگرت علی مرتضی و بر من که تو ایشان را
بخوانی و نشنوی که ایشان ترا جواب بگویند تو با ایشان استغاثه کنی و جرعهٔ آبی طلبی و نشود که بفریاد
تو برسند در ملهوف روایت کرده است که جناب سید الشهدا فرمود و اغوثاه ای جان پدر اندکی
زمانی دیگر مشغول مجاهده و مقاتله شو که بسیار نزدیک است که بخدمت جدت محمد مصطفی
مشرف شوی که هرگز بعد از آن تشنه نشوی الی آخره **چهارم عرش عظمت**
پروردگار عالمیانست ذو العرش العظیم از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت شده که چون حق سبحانه و تعالی عرش را ایجاد کرد خطاب بجمیع
ملائکه نمود که از او بردارید ایشان از حمل آن عاجز گشتند پس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل فرمود که عرش را بردارید بر دوش حمله هشتند پس جبرئیل یک گوشه بگرفت و گفت
سبحان الله و میکائیل گوشهٔ دیگر گرفت و گفت الحمد لله و اسرافیل گوشه گرفت و گفت لا

اله الا الله و عزرائیل طرف دیگر گرفت و گفت الله اکبر و عرش را برداشتند بر دوش حمله نهادند
و چون گرانی عرش بجا رسید گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آن گرانی با ایشان آسان
گشته پس هر بنده مؤمن یکبار این کلمات را بگوید ثواب حمله عرش و ثواب جمله ملائکه در نامهٔ اعمال
او بنویسند و اثقال دنیا و عقبی بر او سبک گردد و مستغرق دریای رحمت الهی گردد و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمودند در عظمت عرش آن بمثابه ایست که خرقائیل که فرشته ایست که
او را هشتاد پر است و از پری تا پری دیگر هشتاد هزار سال راه است بخواطر او رسید که طول عرش را
بداند از خدا استعانت طلبید تا پرهای او را مضاعف کرد اند حق تعالی صد و شصت هزار پر باو داد
و او هشتاد هزار سال پرید آخر از پریدن سست شد باز دیگر از خدا امداد طلبید از جانب حضرت
عزت خطاب رسید که ای خرقائیل تا انقراض عالم پرواز کنی هنوز نتوانی که تمام عرش را پرید باشی
آن فرشته گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده حق تعالی امر نمود که مادام که در سجود این تسبیح را بگویند تا
ثواب خرقائیل آنها را باشد و عظمت حمله عرش بر وجهی است که از دوش تا گوش هریک از ایشان
هفتاد هزار ساله راه است که برادر عزیز عرش با این عظمت دو چیز را بلرزه در می آورد یکی استغفا
و توبه و ناله تائبان مؤمنان در اوقات سحرگاه دوم ناله و گریه یتیمان بی پدر خصوصا یتیمی باشد که
علاوه بر یتیم بودن غریب هم باشد و اسیر و دستگیر و منزل و مأوی نداشته باشد مگر خرابه شام و
الحزابه نیز نه سقفی و نه فرشی نه طعامی و نه آبی نه چراغی و گریه آن یتیم بواسطه پدر باشد یعنی
پدر را بخواب دیده و راز و نیاز با پدر کرده و گویا از احوالات خود بعرض پدر رسانیده که
ای پدر جان بعد از رفتن تو ما را اسیر کردند و لباس عمهها را غارت کردند و اسیر فرنگ
شدیم آن یتیمی جان از شوق ملاقات پدر بزرگوار شده از خواب دید پدر حاضر نیست آمد
از حالات نصغیره شروع نمود بصیحه زدن و گریستن از آن سؤال نمودند چرا آرام نمیگیری
گفت آشوب بی بردی پس دانستند که پدر را بخواب دیده انجمن تسلی دادند گریه او زیاده می شد
اهل بیت مصیبت دیده چون دیدند تسلی مفید نیست چاره ندارند بدشان نیز منتظر
بهانه بودند بیکدفعه چون مرغان پر و بال شکسته گریه آمدند بناله تا بنالیم همه گریه
خود را بر ایشان نمودند خاک خرابه بسر ها خود بخشیدند و طپانچه بر روی ها خود میزدند با
انصغیره هم آواز شدند از صدای گریه و نوحه ایشان در آن نیمه شب که نه سموات بغلغله و ندبه
در آمدند و عرش الهی با آن عظمت بلرزه در آمد از کتب معتبره بعضی حکایتی از این واقعه ذکر کرده

کرده اند که دلهای شیعیان را کباب کند و تاب شنیدن ندارد طاهر بن حارث گوید همین شب را
که اهل بیت در خرابهٔ شام صدا بگریه و ناله بلند نمودند من در نزد یزید بودم چون خواب بان
ستمگر شد گفت ای طاهر بیا سر خود بدامن تو نهم پس نشستم و آن لعین سر خود بدامن من نهاد بخواب
رفت اما سر مبارک مظلوم کربلا در میان طشت طلا پیش یزید ولد الزنا بود چون برخی از شب
گذشت که به یکبار صدای غلغلهٔ ناله جان گداز یتیمان چنان لرزه بر اندام یزید افتاد که بمقدار چهار
ارش بلند شد در میان هوا ایستاد و چون بر بیهاران گریان و بناله حزین رو بخدا نمود و می گفت
اللهم هؤلاء اولادنا و اکبادنا و رسول الله واصحابنا از این حالت وحشت و اضطراب بر طاهر مستولی
شد گویا عاقبت گویی با سینه کرده ام و جان از تن در ندیدم گویا خرابه نزدیک بخرابهٔ یزید لعین بوده و صدا
بلند باهل بیت و سیران گفتم ای مظلومان شما چه حادثه رو داده که پس جریمه با آواز بلند گفتند
جناب امام حسین را دختر صغیره دو ساله یا سه ساله بود و آنجناب او را بسیار دوست می داشت و شوق
پدر از شدت نمود و حال میگوید پدر من کجا است پدر را میخواهم اما از شدت فریاد و شیون اسیران
یزید از خواب بیدار شد سر مبارک جناب امام حسین علیه السلام همچنان در هوا ایستاده بود
رو بیزید نمود فرمود ای پسر معویه من در حق تو چه بدی کرده بودم که تو با من اینهمه ظلم نمودی
یعنی تن بی سر مرا در خاک کربلا انداختی و سر مرا بهمراه تمام لشکر شام آوردی و پرده گیان حرم
اسیر و خیمه ها را غارت نمودی پس متوجه پروردگار شد عرض کرد الهی داد مرا از وی بستان
بیک لرزه باندام آن لعین افتاد بروایت منتخب پرسید چه خبر است این نالها و صداها گفتند جناب
امام حسین را دختر صغیره ایست پدر خود را در خواب دیده چون بیدار شد پدر ندید و صیحه
کشید و طلب پدر میکند پس امر نمود سر مطهر را از حریم جناب امام حسین علیه السلام را ببرند
پیش آن صغیره گذارند تا بدیدن آن تسلی شود پس ملاعین بامر یزید سر آنجناب را بمجموع گذاشتند
بمندیلی پوشانیده بخرابهٔ اسیران رسیدند ندای میگویند چون آن سر منور را از در خرابه
خواستند داخل خرابه نمایند دیده از چشمها آن مظلوم اشک جاری شد نکته جریان اشک آیا بدید
فرزند علیل بیمار بود الخ انا لله و انا الیه راجعون **مجلس سی و هفتم سه
نفر از چهار نفر با زوی ایشان بر ریسمان از جفا
بسته را برابر سه نفر کافر نگاه داشته**

**اند امیر مؤمنان در برابر ابو بکر و اما فاطمه
زهرا با ازهیئت بمسجد الی آخره و نگاه داشتن
سید الساجدین را در برابر یزید و تکلم فاطمه
و بلند شدن صدای ناله زنها شمیمه از خانه یزید
و گریستن اهل مجلس و شکایت از کوفیان الخ** اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من امة النور المبین و خاتم النبیین من الانبیا
والمرسلین و رحمة للعالمین و صل اللهم علیه و علی وصیه خیر الاولیاء و علی بنته سیدة النساء
فاطمة الزهراء و علی ذریته و عترته خصوصا علی سبط الممنوع من ماء الفرات المقتول فی ارض
الفضا و صل اللهم علی علی بن الحسین العلیل المکروب المحزون المغلول زین العابدین و العن
اللهم علی اعادیهم و مبغضیهم اجمعین **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه صلوات
و سلام بر ولی آن پیغمبر صلی الله علیه و آله که بهتر انبیا و اولیاء است بر اولاد آنجناب خصوصا بر
فرزند او که آب فرات از او و عیال او منع کردند و شهید شد رد شنع عقاب بر سر او ان قوم بست
ای پروردگار من بر علی بن الحسین علیل محزون مکروب آن بزرگوار که همراه او ... پایش با غل
و زنجیر و بر پشتها جفا بسته بودند در برابر یزید ملعون ولد الزنا نگاه داشته بودند بلی عزیز
من بازوی چهار مظلوم را بر ریسمان جفا بسته بودند سه تا از آنها را در برابر سه نفر کافر نگاه داشتند
اول حضرت ابراهیم خلیل بود بعد از اینکه بتهارا شکست و تبر را
بکردن بت بزرگ گذاشت خبر به نمرود رسانیدند تا آنکه در مقام کشتن جناب ابراهیم آمدند
گفتند هر گاه با شمشیر بکشیم همان کشتن را بهره اینست چون که او بخدایان همه اذیت کرده است پس
صلاح آنکه کل خلق اتفاق نموده هر کس بقدر طاقت هیزم بیارند و او را بسوزانند تا همه بهره
مند باشند در انتقام خدایان خود پس نکاه عام نمودند اناث و ذکور فقیر و غنی هیزم بیارند و
او را بسوزانند تا همه بهره مند باشند در انتقام خدایان خود هیزم کشیدند و در پای کوهی دیوار
کشیدند شصت ذرع بلند و پنجاه ذرع عرض آن و تمام خلق و لشکر تا چهار ماه آنقدر هیزم کشیدند
تا سر کوه محاذی گردید پس افروختند چنان شرر آن بالا رفت هر گاه سه فرسخی آدمی یا مرغان در هوا
بنواحی آن آمدی هلاک شدی و اند بوار و آتش بنواحی کوفه بود سبحان الله نمید انم چه کوفه

بود این کوفه خلیل را با آتش ضد نواحی ان انداختند ولی پرورد کار جلیل را در مسجد کوفه ضربت
بر فرق مبارکش زدند شهید نمودند و فرزندانش را در شهر کوفه اهانت نمودند فرزند عزیزش
که امام حسن باشد چه اذیتها کردند و لشکرش که اهل کوفه بودند بجانب معویه ملعون میل
نمودند و او را بی یار و بی معین و بی یاور گذاشتند در آخر بر سرش هجوم آوردند بجهت خوشنودی
معویه خیمه او را غارت نمودند حتی مصلای انجناب را از زیر پایش کشیدند و خلخال از پای کنیزانش
بیرون آوردند آخر الامر خود را بی معین و بی یار دید با معویه بنای صلح گذاشتند و فرزند دیگر
امیر المؤمنین علیه السلام که سید مظلومان باشد اهل کوفه با کاغذهای باطله و مکاتیب غائله از
وطنش بیرون آوردند همینکه بساحت ایشان رسید اول کاری که کردند آب فرات را بر رویش بستند
و عزیزانش که فرزندان ولی خدا بودند با لب تشنه شهید نمودند و اموالش را غارت کردند و همه
و بر خیمه اش که خانه امیر مؤمنان بود آتش ظلم و عدوان زدند و عیالش را که دختران آنحضرت بودند
اسیر نموده با ذلت و خواری بهمین شهر کوفه آوردند و اهل شهر و نواحی کوفه بنظاره آمدند
چه اذیتها و آزارها و اهانتها بر آن مظلومان نمودند مجملاً آنحضرت ابرهیم را بامر نمرود کفار آتش خانه
ساختند آنگاه هفت اندام او را که مواضع سجود بخداوند علی بودند پاها و دستها و زانوها
با زنجیر و ریسمانها جفا محکم بستند که قدرت بر حرکت و فرار نداشته باشد خواستند با تش اندازند
خروش عظیم و ناله و فریاد بدرگاه الله از جمیع مخلوقات کوهها و جمادات و وحوش و طیور و
اسمانها و زمینها و ملائکها و جبرئیل خشم و غضب آنها مشتعل شده و احوالش متغیر و بی تاب
شد جناب اقدس الهی خطاب بجبرئیل نمود که چه خبر است با غضب آمده عرض کرد می بینم دوست
جوریت تو خلیل خدا پرستی نیست و مسلط شده است دشمن تو بر او خطاب رسید فوت
نمیشود از من خبری هر وقت میخواهم او را میگیرم آه آه غیظ و غضب و تغییر جبرئیل در وقتی است که
ببیند خلیل صحرای کربلا را که نمرودیان کوفه و شام هفتاد هزار شمشیر و تیر و خنجر نموده اند
و از بسیاری رفتن خون ضعف مستولی شده از ذو الجناح با بدن پر از خون ببالای ریگهای
گرم کربلا افتاد و زمین کربلا بلرزه درآمد بلکه کل مخلوقات در آنحال جبرئیل از عرش اعلا
متغیرانه بزمین کربلا افتاد و زمین کربلا بلرزه درآمد بلکه کل مخلوقات در آنحال جبرئیل
از عرش اعلا متغیرانه بزمین کربلا آید زمینها میلان انعره و فریاد زند گانه عرض نماید الهی این
همان حسین است که در گهواره چون اراده گریستن مینمود مادرش فاطمه زهرا بجواب فقد بود

جبرئیل در عرش اعلی بود خطاب میرسید یا جبرئیل پیش از آنکه اشک از چشمان حسین برآید خود را
برسان بزمین بجنبان گهواره او را بعزت تمام جبرئیل نازل می شد پیش از آنکه اشک چشم حسین
برخسارش آید و گهواره جنبانی میکرد داری در اینوقت مناسب بود بفرماید یا جبرئیل خود را برسان این
بنده مظلوم من بدنش پاره پاره زخمین است او را بردار بجا بگذار که بدن مجروحین را میکوبند
آه آه همینکه از ذو الجناح بزمین کربلا افتاد کسی باعانت وامد زینب بجان بود حمید بن مسلم بود که
زینب من الفسطاط و قرطاها یعولان ابن طاوس در ملهوف گوید تقول وا اخاه وا سیداه وا اهل بیتاه
لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال تدکدکت علی السهل بسکه مضطرب و نازنین ماندن رو بعمر بن
سعد کرده گفت یا ابن سعد ایقتل ابو عبد الله وانت تنظر الیه ای ملعون ابو عبد الله کشته میشود تو نگاه میکنی
انشقی رو گردانید آه وامصیبتاه در آنحین طفل صغیری از امام که اسمش عبد الله بود بی تحاشا
از خیمه با بدن لرزان دوید خود را در آغوش آن بدن پاره انداخت آنسنگ ولد الزنا خنجر خود را
کشیده سر آنطفل را در دامن پدر جدا نمود اما انجناب خون انطفل گرفته بجانب آسمان پاشید الخ

دویم از ایشان جناب یوسف بود بعد از آنکه برادران

او را بمالک فروختند به درهم چند معدود که هیجده درهم بود اعتنایی باو نداشتند گفتند
که بر پایش دزد است با غل و زنجیر کن و زنان وجود در شب بدید و اهتمام در حفظ او نما با این شرط با او
بیع نمودند مالک یوسف را غل در گردن و زنجیر در پا سوار بر شتر نمود به بقیلوس غلام سپرد و در باب
سابقه تفصیلاً گذشت

سیم ایشان که بر ایشان ستم بستند امیر مؤمنان علیه السلام بود

چنانکه از سلمان و ابن عباس روایت شده
است که بمجرد آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرموده هنوز آن بزرگوار را غسل
نداده و کفن ننموده و بمرقد منورش نرسانیده بودند اکثر امت از بیعتی که با رسول الله که بخلافت
امیر المؤمنین علیه السلام کرده بودند برگشتند و جسد مقدس آنجناب را در دنیا گذاشتند
و در مسجد اجتماع کرده ابو بکر را از پیش خود امام قرار دادند پس امیر المؤمنین علیه السلام آنجناب
را با جبرئیل غسل داده حنوط و کفن نموده و نماز کرده دفن نمود و مشغول جمع کردن کلام الله
مجید شد و عمل بوصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده متعرض نشد پس عمر نزد ابا بکر آمد و
گفت همه کس با تو بیعت کردند مگر امیر با اهل بیت او پس کسی بفرست که جهت بیعت او را حاضر سازند
و قنفذ غلام خود را فرستاد که برو بعلی بن ابی طالب بگو که خلیفه رسول الله ترا می طلبد چون آمد

حضرت شریف بیاوردند تا آنکه غضبناک شدند بر خبیث ابن الولید و غلام خود لعنة الله علیهم
آمدند در خانهٔ وحی الهی را سوزانیدند آه آه افتادا بعمر نمود عمر سعد ملعون در روز عاشورا
بعد از شهادت جناب سید الشهدا لشکر کوم شام اطراف خیمه‌ها را گرفتند پس عمر بن سعد
فریاد کرد که آتش بزنید خیمه‌ها را با هر که در آنها است چون عمر در خانهٔ فاطمه را سوزانید و بپا
نعش خود لگد بران زد و از اینکه شکست در ظاهر نسبت بفاطمه علیها سلام بفاطمه علیها سلام کوتاهی
نکرد بعد از آنکه خواطر جمع شد که امیر مؤمنان او را نخواهد کشت بلکه اذیت نخواهد کرد نظر
بوصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شروع نمود بفریاد زدن پس هجوم عام شد پس آنهایی
که در غدیر خم با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند بر اعانت نمودن عمر همگی جمعیت
کردند و امیر مؤمنان را گرفتند پس آن بد شرم ریسمان بگردن شیر خدا انداختند و خواستند
آنجناب را با آن هیئت بمسجد برند فاطمه زهرا پیش آمد و موافق حدیث در خانه را چنان بر پهلوی او
زدند که استخوانهای پهلویش شکست و طفلی که در شکم داشت که پدر بزرگوارش او را محسن نام
فرموده بود سقط شد و حدیث هست که آن معصومه از آن صدمه بیهوش افتاد و غشی کرد پس
حسنین با موی کشاده پریشان بر سر بالین مادر مظلومه دویدند و سر او را در دامان گرفته مشغول
گریه و ناله شدند پس عمر شیر خدا را با آن هیئت که شنیدی بمسجد برد چون نظر ابو بکر بآنحضرت افتاد
گفت دستان او بدارید پس عمر شمشیر بر سر آنجناب کشید و گفت یا علی بر خلیفه بیعت کن والا گردنت
را میزنیم پس حسنین گریه و ناله و خروش و فغان برآوردند و رو بقبر جد بزرگوار خود کردند
عرض کردند یا رسول الله ما را ببین که بعد از تو چگونه بی‌یار و معین شدیم ایمداه وامصیبتاه
فاطمه زهرا علیها السلام با پهلوی شکسته حال خسته بجهت صدمهٔ طفل سقط شده و با
بازوی شکسته با نهایت خشم و غضب با چشم اشکبار با هزاران ناله و آه با بعضی زنان بنی هاشم در عقب
مسجد شدند چون نزدیک قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند با فغان و ناله و خروش نعره
آمدند پس فرمود ای گروه ستمکار و ای قوم عدا از پسر عمم دست بردارید و گرنه بحق خدا آنکه پدرم
را براستی بخلق فرستاده که گیسوان خود را پریشان کنم و پیراهن پدرم را بر سر اندازم و دست بدرگاه
الهی بردارم و چندان ناله سوزناک از جگر برکشم که یک نفر از شما را بروی زمین نگذارم سلمان
گوید که من در نزد آن معصومه ایستاده بودم که ناگاه دیدم دیوارهای مسجد رسول خدا صلی الله
علیه و آله بزلزله برآمد بنوعی بلند شد که اگر کسی میخواست از زیران می‌توانست عبور کردن

من اینحالت را مشاهده کردم پس نزدیک آن معصومه آمده عرض نمودم که ای سیده نساء ای خاتون روز
جزا بر امت پدر رحم کن پدر بزرگوارت رحمة للعالمین بود جناب تو سبب نزول عذاب بر این قوم نابکار مشو پس
آن معصومه التماس مرا قبول کرده ستونهای مسجد آرام گرفت و غبار فرو نشست پس ابو بکر ترسید و دست
از آن حضرت برداشت پس همراه آن بزرگواران بجانب خانه برگشتند آه آه آنخاتون محشر تاب نیاورد که ریسمان
در گردن امیر مؤمنان مشاهده کند پس بی‌اختیار روانه مسجد شد و ناله‌های سوزناک برکشید
و پسر عم خود را از چنگ اعدا نجات داد ای آه و اویلا نمیدانم بر چه حال می‌نشست و چه میکرد اگر چه
در مجلس یزید می‌بود و آن ملعون را بر کرسی زرنگار تکیه کرده میدید و همه فرزندان و دختران خود را
اسیر و جناب سید الساجدین علیه السلام را غل در گردن مشاهده میکرد ای بانو که خود میفرماید
که چون ما را وارد بارگاه یزید بن معویه میکردند ریسمان بگردن من بود و یکسر دیگر بگردن عمه‌ام ام کلثوم
و یکسر بگردن عمه‌ام زینب خاتون و سکینه و سایر دختران بود و ما را تازیانه میزدند که هر زمان که کوتاهی میکردیم
از رفتن میزدند ما را تا اینکه ما را وارد نمودند در حضور یزید علیه اللعنة بر سر پا نگاه داشتند الی آخره

چهارم بیمار کربلا جناب امام زین العابدین

علیه السلام بود میفرماید که چون ما را در برابر یزید با آن هیئت که شنیدی نگاه داشتند پس
من اذن بشتر رفتم پس گفتم ای یزید آیا اذن میدهی مرا که سخن بگویم ملعون گفت سخن بگو و لکن
سخن بیهوده و لغو مگو حضرت فرمود ای یزید من در اینحال اسیر در دست اعدا واقع شده‌ام که مجال بیهوده
گفتن نیست پس آنحضرت فرمود که ای یزید ترا قسم بخدا میدهم که چه گمان میبری که اگر رسول خدا صلی
الله علیه و آله ما را باین احوال مشاهده کند گویا مراد آنحضرت این بود که ای یزید اگر رسول
خدا صلی الله علیه و آله در این مجلس حاضر شود و مشاهده نماید که تو بر تخت سلطنت و پادشاهی
نشسته و تاج مکلل بجواهر بر سر گذاشته و بزرگان را در اطراف خود بر کرسیها نشانیده
و اهل و عیال او را اسیر کرده و گرسنه و تشنه و خوار و ذلیل گردانیده و مانند گوسفندان همه را
بیک ریسمان بسته و در مجلس اینهمه نامحرم بر پا داشته آیا آنحضرت بر چه حال خواهد بود و چه خواهد
فرمود چه خواهد فرمود پس بیمار کربلا اینکلام را فرمود بعد از فرمودن گریستن گریستن شد بیک
پس فاطمه مظلومه دختر شاه شهیدان بصدای بلند فرمود یا یزید بنات رسول الله سبایا ای یزید
از تو سؤال میکنم که آیا دختران رسول خدا روا است اسیر شوند چون حاضران اینکلمات را از بیمار
کربلا و فاطمه نو عروس ناکام شنیدند بی‌اختیار شدند همگی شروع بگریه کردند بحدی که صدا

[illegible] مثل گوسفندان [illegible] ۴

بگریه بلند شد پس یزید پلید امر کرد و ناله را دید امر کرد ریسمانها را از گردن و بازوهای اسیران
برداشتند پس آن ولد الزنای مکار امر کرد تا سر مظلوم کربلا را در طشتی گذاشته پیش روی او نهادند
امر کرد زنان را در عقب سر او جا دادند تا نظر ایشان بران سر منور نیفتد چون چشم جناب زینب
خاتون بان سر پر خون افتاد که طاقتش از دست برفت و بدست بیطاقتی گریبان صبوری را چاک کرده و به
آه آتشین چندان ناله کرد که زلزله در تمام حاضرین افتاد و مکرر صیحه میزد و میگفت واحسیناه یا حبیب
رسول الله یا فرزند مکه و منی و یا قرة العین فاطمه زهرا ای فرزند دختر بهترین پیغمبران او آه آتشبار
از دل افکار بر کشید تا آنکه بگریه در آورد هر کسی را که در مجلس یزید بود و آن ملعون ساکت بود پس
زنی از بنی هاشم در خانه یزید بود چون از کیفیت مجلس یزید لعین و حاضر گردانیدن سر بریده
در نزد اسیران کربلا و ناله ان مطلع شد همینکه شنید بجوش آمد شروع بنوحه نمود و بصدای بلند
میگفت واحبیباه و اسیداه اهل بیتاه یا ابن محمداه ای شوهر بیوه زنان و ای پدر یتیمان وای کشته اولاد
زنا و میگوید که چون صدا از زن هاشمیه بلند شد الله کسی نماند در خانه و مجلس یزید که آن
ناله را شنید مگر آنکه بی اختیار آه کشید از دیده اشک بارید پس دفعه دیگر جناب زینب خاتون
فرمود ای یزید لعنت خداوند بر تو باد ای یزید آیا نمی ترسی از خداوند یگانه در کشتن برادرم حسین
و کشیدن حرم رسول خدا را بسوی شام از عراق ای یزید آیا کفایت نکرد ترا هتک حرمت کردن ما
تا اینکه امر کردی که ما را بیاورند بسوی تو بهمان طور که کنیزان را می برند بر شتران بی جهاز از شهرها
بشهرها یزید در جواب گفت که ای زینب آهسته میگفت که من بهترم از یزید و پدرم بهتر است از پدر
او و مادرم بهتر است از مادر او و جدم بهتر است از جد او الی آخر

مجلس سی و هشتم خبر دادن امیر مؤمنان در شهر کوفه چهار نفر از قتله که ظلم ایشان در روز عاشورا از همه اشقیا بیشتر بوده و بوده‌اند قاتل آنحضرت سنان و کریه فاطمه زهراء و نگاهداشتن ملائکه جهنم و دریاها را و حدیث ابوذر در شهادت آنحضرت در سابق گذشت و

وفات ابوذر در ربذه و کیفیت فراق و کفن نمودن مالک اشتر ابوذر را

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی خالق الظلمات والنور والحزن والسرور والصلوة والسلام علی شافع یوم النشور
وعلی عترته وذریته هم غواص علوم البحور سیما علی من هو نحره منحور وراسه علی القناة مشهور
الذی اخبر ابوه بعض قاتلیه فی یوم الحرور وهم اشد ظلما وبغیا ممن شهد المشهد لم یر مثلهم فی
عصر من العصور ولعنة الله علی ابد الدهور وتابعیه دهر الدهور **فبعد** مضمون بعضی از فقرات
خطبه اینست که صلوات و سلام بر شافع روز قیامت و اولاد آنجناب خصوصا بر آنکه پدر بزرگوارش خبر
داد بر او از بعضی قاتلینش در روزی که حرارت او بیشتر است که روز عاشورا باشد پیش از
وقوع عاشورا و این بعضی ظالمتر و قساوتشان زیاده تر بود از کسانیکه در صحرای کربلا حاضر شده
بودند بجهت کشتن امام مظلوم و دیده روزگار مثل این ملاعین کسی در قساوت و شقاوت و خباثت
ندیده بود هرگز و اینها چهار نفرند **اول ایشان عمر بن سعد ولد الزنا بود**
چنانچه در کتاب مجالس صدوق از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در
بین خطبه فرمود که سلونی قبل ان تفقدونی فوالله لا تسئلونی عن شیء مضی ولا عن شیء یکون الا
نبأتکم به سؤال کنید از من پیش از آنکه من از میان شما بروم پس بخداوند قسم که سؤال نخواهید کرد
از هر چه گذشته است نه از هر چیز گذشته و نه از هر چه آینده است مگر آنکه خبر میدهم شما را
بآن خبر پس سعد بن وقاص از جای خود برخواست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین خبر ده مرا که چند
عدد موی در سر و ریش منست پس آنحضرت در علوم ربانی در جواب او فرمود که والله سؤال کردی از
من مسئله که خبر داده بود خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله اینکه تو این مسئله را از من سؤال
خواهی کرد و نیست در سر و ریش تو موئی مگر آنکه بر اصل او شیطانی نشسته است و بدرستیکه در خانه تو
بچه کوچکی است که قاتل فرزندم حسین است و در آن زمان عمر بن سعد لعنه الله علیه آنقدر
کوچک بود که در پیش روی پدرش حرکت میکرد در حدیث است که روزی عمر بن سعد بمجلس امیر المؤمنین
علیه السلام مشرف شد پس آنحضرت علوم ربانی بآن معدن شقاوت و نادانی فرمود که چگونه خواهد
بود حال تو ای عمر سعد آنوقتیکه واقف شوی در مقامی که متحیر شوی در میان بهشت و دوزخ پس
اختیار کنی از برای خود آتش را آنوقت موخر کنی دنیا و آخرت عرض کرد معاذ الله اینکه این عمل واقع شود
پس آن صادق مصدق فرمود بدرستیکه بدون شک این کار واقع خواهد شد **دویم حرملة بن**

کاهل ولد الزنا و لعین سیم منقذ بن مره عبدی چهارم سنان بن انس لعنة الله علیهم
چنانکه اسحق جعفی میگوید که روزی با مولای خود امیرالمومنین با یکی از کوچهای کوفه عبور میکردیم
ناگاه دیدم آنجناب بی تاب و گریان شدند عرض کردم فدای تو شوم ترا چه میشود فرمودند ای
اسحق قاتلان فرزندم حسین را دیدم بدانجهت گریستم گفتم ایمولای من کیانند اینملاعین فرمودند
این سه نفر که میایند نگاه کردم که حرملة بن کاهل و منقذ بن مره عبدی حرامزاده و سنان بن انس
را دیدم عرض کردم فدای تو شوم یا علی اینها چه خواهند کرد فرمودند اما حرمله ملعون سه نفر
از اولادم را خواهد کشت در کربلا عرض کردم کیانند فرمودند اول عبد الله بن الحسین را در وقتیکه
از خیمه بیرون نعش برادر خود علی اکبر میاید تیری بر آن طفل زده در روی نعش برادر خواهد کشت دوم
علی اصغر بن حسین را بر روی دست پدر تیری بر گلویش خواهد زد سیم عبد الله پسر فرزندم حسن را
در کنار عمویش حسین با تیر شهید خواهد نمود اما منقذ بن مره عبدی علی اکبر فرزند حسین را
فرزندم حسین را خواهد کشت و اما سنان ای اسحق بدانکه این لعین نیزه بر پهلوی نور دیده ام حسین
خواهد زد که کار او را خواهد ساخت و گوید جناب امیر بسیار گریستند و بر قاتلان آنجناب لعنت
کردند آه آه وقتیکه مظلوم کربلا از صدر زین بر روی زمین قرار گرفت با بدن چاک چاک بر روی
خاک نشست همین ظالم بود که نیزه بر پهلوی آن مظلوم شهید زد که آن حضرت بر رو در افتاد که آن نیزه بود که
کار آن امام زمان را اتمام کرد حتی شخصی گوید که جناب سید الشهدا علیه السلم را در خواب دیدم از
قاتلانش پرسیدم سه نفر فرمودند عرض کردم فدای تو شوم پس مشهور شمر شریر سر انور ترا
برید فرمود بلی اگر چه شمر سر مرا برید لکن نیزه سنان کار مرا اتمام کرده بود واه واویلاه نیزه سنان
چنانچه امیر مومنان از آن گریه در آورد و فاطمه زهرا نیز همیشه گریانست کما فی بعض الاخبار ان
مع فاطمة الف نبی و الف صدیق و الف شهید من الکروبین الف الف یسعدونها علی
البکاء و انها لتشهق شهقة فلا یبقی ملک فی السموات الا بکا رحمة لصوتها و ما تسکن
حتی یاتیها النبی فیقول یا بنیة قد ابکیت اهل السموات و شغلتهم عن التقدیس و التسبیح
فکفی حتی یقدسوا و ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده فرمود فاطمه زهرا گاهی
نعره میزند و میخروشد که از خروش او جهنم بخروش میاید اگر ملائکه او را ضبط ننمایند جهنم
همه اهل زمین را می سوزاند تا آنحضرت در گریه است ملائکه جهنم را محافظت مینمایند در
های آنرا می بندند و دریاها نزدیکست که بجوش آید و از یکدیگر بریزند و بهر قطره از آن

ملکی موکلست که همین آواز فاطمه را می شنوند از حفظ دریاها میایند و جوش آن را فرو مینشانند مبادا اهل
زمین را غرق نمایند ملائکه پیوسته ترسانند و بر او گریانند و تضرع و استغاثه میکنند بدرگاه
الهی و آواز بتقدیس بلند میکنند از ترس عذاب اهل زمین و اگر یکی از صوتهای ملائکه بر زمین
میرسید هر اینه اهل زمین همه مدهوش میشدند و کوهها کنده میشدند و زمین بلرزه میامد ابو بصیر میگوید
عرض کردم فدای تو شوم ان هذا الامر عظیم این امر عظیمی است که منبعث از آنحضرت فرمودند آنچه نگفتم عظیم تر
از آنچه گفتم پس فرمود ای ابو بصیر آیا نمی خواهی از کسانی باشی که یاری میکنند فاطمه زهرا را در گریه کردن
بر فرزندش همین که اینکلام سوزناک را از آنحضرت شنیدم گریه بر من رو آورد بحدیکه نتوانستم جواب
آنحضرت را بگویم پس حضرت برخواست و رفت بمصلای خود و من بیرون آمدم و نتوانستم طعامی
خوردم و مرا در شب خواب نبرد و روز دیگر ترسان و خایف بخدمت آنحضرت رفتم و چون دیدم
که آنحضرت ساکن گردیده است من ساکن شدم و حمد نمودم خدا را که بر من عقوبتی نازل نشد و
همچنین فزع و جزع آمدند هفتاد هزار ملک و لرزیدن بدنهای جمیع بندها با بدن انبیا تا روز قیامت بنحویکه
در مجالس سابقه مفصلا سمت تحریر یافته حدیث ابوذر رضی الله عنه ولکن مناسبست در اینجا
از کیفیت ابوذر و وفات او ذکر شود وقتیکه ابوذر را عثمان بربذه فرستاد یک دختری و یک پسر
زنی داشت اول زنش فوت شد و بعد پسرش که اسمش ذر بود وفات یافت بر سر قبر پسرش آمد دست
بر قبر گذاشت و فرمود ای ذر خدا ترا رحمت کند بدرستیکه خوش خلق و نیکو بودی در بر پدر و مادر
و از دنیا رفتی من از تو راضی بودم بر من از رفتن تو نقصی راه نیافته و مرا بغیر از خدا احتیاجی نیست کاش
میدانستم با تو چه گفتند و تو در جواب چه گفتی خداوندا من حق خود را باو بخشیدم و تو نیز حق
خود ترا باو ببخش و از او عفو فرما که تو سزاوارتری بجود و کرم از من آه آه از آمدن جناب سید الشهدا
علیه السلم بر بالین علی اکبر و فرمودنش ای پسر تو رفتی و راحت شدی و پدرت را تنها با غم و اندوه
گذاشتی علی الدنیا بعدک العفا بعد از چندی که وفات ابوذر رسید دختر ابوذر میگوید که
سه روز بود گرسنه بودیم پدرم مرا برداشت بطرف صحرا که بلکه گیاهی بدست آورده قوت خود
کنیم چیزی بدست ما نیامد پدرم قدری ریگی جمع نمود و سر خود را بدان ریگ گذاشت نظر کردم
او را در حال احتضار دیدم گفتم ای پدر من با تو چه کنم درین بیابان با تنهائی و غریبی ابوذر گفت ای
دختر در غم مخور بتو است حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بمن که بعد از وفات
من جمعی از اهل عراق آمده مرا دفن میکنند ای دختر من مترس بعد از جان دادن من اگر توانستی

وفات ابوذر

جنازهٔ مرا بر سر راه ببر و آنجا بگذار و بر سر راه عراق بنشین و با اهل قافله بگو که ابوذر مصاحب رسول
خدا صلی الله علیه و آله غریب و بیکس از دنیا رفته و جنازه‌اش در زمین مانده پس دختر ابوذر
هر چه سعی کرد که نعش پدرش را بر سر راه ببرد نتوانست و بر سر راه آمده باز برگشت تا چهار دفعه
می آمد و بر سر راه می ایستاد نعش پدر برمیگشت پس بغل میگرفت او را و میگریست باز میرفت آه آه ای دل
باید در روز عاشورا کسی نبود که بر سر راه مدینه بنشیند و بگوید الصلوة مات الغریب و دفعه
باواز بلند گفتند یکی آنوقت که از اسب افتاد محتشم بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر
غلط نکنم عرش بر زمین افتاد   فریاد کردند که حسین بن علی از اسب افتاد همه لشکر با نیزه و خنجر
و شمشیر و خنجر و چوب و سنگ بر جانب آنحضرت دویدند و کردند آنچه کردند ع
آنوقت که سر انورش بر سر نیزه شد محتشم شد بر سنان چو سر شاه انجمن افکند آسمان
بزمین تاج زرنگار   اوّل صدای تکبیر بلند شد بعد فریاد جبرئیل پس فغان از جمیع ما سوی الله
آمد الحاصل اهل قافله رسیدند که مالک اشتر در میان ایشان بود حالت دختر را دیدند همه
گریبان چاک کرده ابوذر را غسل داده و مالک اشتر حلّه پیراهن او که چهار هزار درهم
قیمت داشت ابوذر را کفن نموده نماز گذارده دفن کردند و مالک اشتر که او از برای دختر ابوذر
مهیا نموده و بغداد عرض کرده که احدی باو رجوع نکند که یتیم و غریب است در وقت برداشتن
بمالک خبر دادند که دختر ابوذر رسوا میشود گفت چرا عرض کردند که قبر را اندر آغوش کشیده
ناله و عزا دارد و مالک اشتر آمد هر چه سعی کرد جدا نشد گفت امشب مرا از قبر پدر جدا
مسازید همه اهل قافله بگریه در آمدند آه آه امان از بنی امیه و از اهل کوفه که عجب ستمها
کردند یتیمان حسین را و خواطر ایشانرا عجب نگاه داشتند سیّما شمر ولد الزنا که بغیر جور و جفا
سکینه را از نعش پدر بزرگوارش جدا کرد و هر چه فرمود ای شمر اگر تازیانه زدن دلت خوش
میشود راضیم که تازیانه بزنی اما برای خاطر خدا امشب مرا از نعش پدر جدا مکن آن لعین
قبول نکرده و جمعی که در تجهیز ابوذر بودند اولاً که خدا را شکر میکردند که چنین نصیب را
روزی ایشان کرد که مثل ابوذر بزرگواری را تجهیز نمایند و از مصیبت او بسیار محزون شده و میگویند
در میان خود نزاع میکردیم در کفن نمودن او و هر یک میخواستیم که از مال خود او را کفن کنیم آخر قرار
دادیم که همه مساوی از مال خود بدهیم همه شریک باشیم و او بلا در خصوص سرور مظلومان
هزار اهل کوفه با یکدیگر نزاع میکردند چه وقت آنکه میخواستند بدن مبارک او را برهنه نمایند که

اذان را قطع کن که دختر پیغمبر از دنیا رحلت نمود پس بلال بامر امام اذان را قطع نمود از
منافره دامد وچون انحضرت از غشی بحال امد بناله حزین فرمود بلال مؤذن چرا اذان نمیکوید
واشانرا تمام کردن فرمود بلال چرا تمام کردن نمود وعرض کرد که ای دختر بهتر پیغمبران اکر اذان را
تمام کنم بر جان شما میترسم وخوف انرا دارم که شمارا تاب شنیدن ان نیست یعنی صدای من باذان نمی‌شنید
پس انحضرت اورا از اذان معاف داشت ولکن خود از کریه وناله در شب وروز ارام نمیکرفت چنانکه همه
اینمراتب تفصیلا ذکر شد از حضرت امیر المؤمنین روایت شده که فرمود که چون پیغمبر خدا را غسل
دادم پیراهن خود من وان پیراهن مطهر را از بدن انحضرت بیرون اوردم جناب فاطمه چندین دفعه بمن کفت والتماس میکرد
که پیراهن پدرم را بمن بنما تا بوی پدرم از ان بمشام من برسد ودلم قوت کیرد وچون باو نمودم ونظر اخیر
بران افتاد وبوئی انجناب بمشام فاطمه رسید از شدت کریه وبی تابی غشی کرد ومن عهد کردم که دیگر
اورا پیراهن بنمایم اه اه ای خاتون محشر پیراهن مطهر پدر بزرکوارت را بمحض دیدن طاقت نیاوردی
وغشی کردی پس اکر پیراهن فرزند مظلومت را که بروایت ابن طاوس از صد سوراخ بیشتر داشت
از ان هیئت میدیدی که چه حالت روی میداد چنانچه دختران اسیرت در مجلس یزید دیدند ندا ما جانان
ناله کردند که یزید ولد الزنا با اهل مجلس همه هراسان شدند الی اخره سیم از زهرة الریاض نقل
شده که وقتی در مکه معظمه قحط شد اهل مکه بجهت دعای باران بعرفات رفتند از دعا ایشان ثمری
نشد اورا کویند هفته دیکر بعرفات رفته در میان جمع مردی سیاه فام ضعیف اندام دیدم که امد
دو رکعت نماز کذارد ودعا کرد وبسجده رفت وکفت خداوندا بعزت تو که سر از سجده بر نمیدارم
تا بندکان خود را اب دهی پس قطره ابری بقدر سپری پیدا شد قطعات دیکر نیز بدان پیوست
باریدن کرفت حمد الهی بجای اورده بمکه باز کشت ومن براثر او میرفتم تا بخانه برده فروشی رفت ومن
باز کشتم وروز دیکر دینار وده درهم با خود برداشته بخانه ان برده فروش رفتم وکفتم غلامی میخواهم
که شایسته غلام بر من عرض کرد ومن منتظر ان غلام بودم وبراهیر بیاورد کفتم غیر از اینها
غلام دیکر نداری کفت شایسته غلام بر تو عرض کردم که در مکه نظیر خود ندارند انکاه کفت نزد
من غلامی میشوی سیاه نیز هست که باکسی سخن نمیکوید کفتم اورا بمن بنما همان غلام سیاه را اورد
بر من عرض کرد کفتم این غلام را بچند خریده کفت بهفت دینار ولکن بده دینار هم نمیفروشم پس
هفت دینار بوی داده اورا خریدم غلام کفت ایمولا من مرا برای چه خریدی من خدمت تو نمیتوانم کرد کفتم
ترا بجهت ان خریده ام که من خدمت تو کنم کفت چرا کفتم برای امری که ترا نزد خدا تعالی هست وانچه از

ومشاهده کرده بودم مذکور ساختم گفت مرا آزاد کن گفتم انت حر لوجه الله گفت الحمد لله این آزادی آقای مجازی بود یا آزادی مولای حقیقی چگونه باشد بعد از آن وضو ساخت دو رکعت نماز گذارد دو دست برداشته و گفت الهی که از آن وقت باز که ترا شناخته ام با فرمان تو کار نکرده ام و همیشه از تو سؤال میکردم که سرم را فاش نسازی و چون فاش ساختی از تو میخواهم که جانم را قبض ساخته بسوی خود بری پس همان ساعت روح او بعالم قدس منتقل شد پس تجهیز و تکفین نموده بر وی نماز کردم و لکن در نفاست کفن اهتمام ننمودم چون شب شد حضرت سید انبیا را در خواب دیدم بردی پوشیده و شیخ خوشبوئی در پهلوی او بود و حله سفیدی در بر داشت و دست مبارک حضرت بر دوش آن شیخ بود پس نزد من آورد و اکرام من نمود و آنگاه فرمود از خدا شرم و از من آزرم نکردی گفتم تو کیستی گفت من محمد صلی الله علیه و آله و این پدر من حضرت ابرهیم است گفتم چگونه شرم نمیکنم و من خود بسیار صلوات بسیار بر تو میفرستم فرمود راست گفتی و لکن دوستی از دوستان خدا وفات کرد تو کفن او را نیکو نکردی یا ندانستی که او رفیق من و رفیق ابرهیم است در بهشت آه آه رسول خدا صلی الله علیه و آله بجهت سبک بودن کفن غلام سیاه چون دوست خدا بود متاسف شده بان مرد فرمودند از خدا شرم نکردی نمیدانم یا رسول الله چه حالت روی میداد او وقتیکه نظر مبارکت بر بدن پاره پاره و خون از زخمها جاری فرزندت حسین مظلوم می افتاد و در زیر سم اسبان استخوانهای سینه خورد شده و لباس بدن بغارت رفته و سر از تن جدا شده بغیر کفن در بالای ریگهای گرم کربلا مبتلا علی وجهه چنانچه جمال گوید شب بعد از عاشورا رسول خدا و علی مرتضی و حسن مجتبی تشریف آوردند الی آخره **حکایت دهم** از حضرت امام جعفر ع منقولست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در میان جمعی از اصحاب خود بود که ناگاه سیاه ای بجانب ایشان آمد که چهار نفر از زنگیان برداشته بجانب قبرستان میبردند بخاب فرمود آن سیاه را نزد من آورید پس او را نزد آنحضرت گذاشتند روی او را گشوده خطاب بامیر المؤمنین ع کرده فرمود یا علی این رباح است غلام آل نجار حضرت امیر المؤمنین ع فرمود هر وقت این غلام مرا دید در آن بستر بی بجستن جستی پیش من آمدی و گفتی یا علی بدرستیکه من ترا دوست میدارم میفرمود که آن غلام را جامه مطهر کرده پای بند ها بپا بنهادند پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بغسل او امر نمود و در جامه از جامه های خود او را کفن کرده بر او نماز گذارد و مسلمانان تا قبرش تشییع وی کردند و صدای او را یحنث مانند آواز وزیدن بادها پرواز مرغان در آسمان شنیدند جناب رسول خدا ص

فرمودند که تشییع جنازه از سیاه کردند هزار گروه از ملائکه و هر گروهی هفتاد هزار ملک بودند بخدا قسم باین مرتبه نرسیده و این شرف و کرامت در نیافته است مگر بسبب دوستی تو یا علی راوی گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در لحد او نزول فرمود بعد از زمانی روی از او بر تافت پس از زمانی دیگر خشنود روی چیده پس اصحاب آنجناب گفتند یا رسول الله دیدیم ترا در ساعتی که روی از آن سیاه بر تافتی و بعد از آن خشنود گردیدی پس فرمود آری بدرستیکه دوست خدا از دنیا رفت و تشنه بود پس زنان او از حور العین شربتی از بهشت برای او آوردند و دوستان خدا غیور است پس ناخوش داشتم که او را بسبب نظر به سوی زنانش آزرده خاطر سازم برای این روی از او گردانیدم بلی چون حکایت چهار نفر از زنگیان بمیان آمد که نعش سیاه را برداشته بقبرستان میبردند دل از یاد آورد در نیکفر شهید غریب مسموم را بنعان آمد که چهار نفر حمال نعش او را برداشته بجانب قبرستان میبردند یا رسول الله آن غلام اگرچه از دوستان علی بود اینقدر بزرگ از ذریه علی با این مذلت و خواری بجانب قبرستان میبردند این را عرض کردم که ببینم دلت با من هست یا نه میخواهم کسی را عرض نمایم از برای دفن ایشان چهار نفر حمال نیز پیدا نشد آه شنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول تجهیز و تکفین غلام سیاه شد چونکه یکی از دوستان علی ع بود و جامه خود را برای کفن نمود و نماز گذارد و حضرت محمد شرحیل با آن عزت و احترام نمیدانم کجا بود رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عاشورا در صحرای کربلا که پاره های جگر علی و نور دیدگان آنحضرت مانند عباس و علی اکبر و قاسم با بدنهای چاک چاک در بالای خاک سرها از بدن جدا شده و همچنین همه دوستان و انصار علی کسی نبود که آن ابدان پاره پاره زخمین را جمع کرده دفن نماید از کسیکه دلش با نیزه ها بیدفن و کفن سوخت بیمار کربلا بود چون نظر العلیل بیمار بر آن ابدان مطهره افتاد حضور ابدان بکه مظلومش حالت غاشی باکه نزدیک بود روح از بدن شریفش بیرون رود دختر رشید امیر المؤمنین او را تسلی داد الی آخر عزیز من چگونه متیقن که از بیمار علیل مشرف بموت نشود و حال آنکه مانند محمد آل العبا و سبب بقا ارض و سما سید الشهدا بدیر اکشته و در خاک و خون غلطیده و سر از تن جدا مشاهده نماید و بیند طرفی بکرسی شبیه ترین خلق برسول الله صلی الله علیه و آله از جهت صورت و سیرت و رفتار و گفتار نوجوان ناکام برادر بزرگوار با بدن چاک چاک و برادر دیگر شیرخوار کبود شده حلقوم سوراخ شده در دامن ها افتاده و طرفی پسر عم نو داماد با نیزه و خون جگر معاینه کند و در اطراف ایشان محبان با وفا و جانثاران که هر یک جان شیرین بفدا بکار بزرگوار [illegible]

خود را بر شتر سوار نمودها پریشان و دیدها گریان و همچنین از ملاقات ابن زیاد ولد الزنا کشیدایچه
کشید و شماتت اعدا را که بدترین مصیبتها است بگوش مبارک خود شنید هر کدام از اینها المی
است که بغیر از کسی که صبر و طاقتش از جانب کبریا باشد احدی را تاب تحمل آن نیست و بعد از آنکه از اسیری
خلاص شد بمدینه امد منازل و حجرات طاهرات از اهل انها خالی دید حال آن حضرت در آن روز چه بوده ما
نوقان متصور نیست انا لله و انا الیه راجعون

مجلس چهلم در مستجاب شدن
دعای چهار پیغمبر و رفتن حضرت زکریا با فرجه
اش بتفحص یحیی و آوردن بخانه او و طاقت ایوب در
چهار جا تمام شدن داخل شدن جاثلیق بمجلس یزید چهار
حکم کردن یزید فخر نمودن ان ولد الزنا در نزد هند
و گفتگو جناب زینب با یزید و افتادن یزید در دو نفر
بنده شایسته را له بارض نینوا و اسب تا آخر ده نفر
در زیر سم اسبان خورد کردن سینه امام مظلوم را

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا من یجیب دعوة الداعین و یقضی حوائج المحتاجین
استجب دعواتنا یا مجیب دعوة المضطرین کما استجبت لانبیائک المرسلین و نصلی و نسلم علی محمد جد الحسن
والحسین و علی ابی الحسن والحسین و صل اللهم علی الحسن والحسین و علی ام الحسن والحسین و علی اصحاب
الحسن والحسین و علی انصار الحسن والحسین و ارزقنا اللهم فی الدنیا زیارة الحسن والحسین و فی الاخرة
شفاعة الحسن والحسین و العن اللهم علی ظالمی الحسن والحسین **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه
حمد میکنم ترا ای پروردگار من که هر کس ترا خواند اجابت میکنی او را و بر می‌آوری حاجت محتاجین را اجابت
نما دعاهای ما را ای اجابت کننده دعاهای مضطرین چنانچه مستجاب نمودی دعاهای پیغمبران مرسل
بلی چهار نفر از پیغمبران هر کدام مطلبی و حاجتی خواستند پروردگار رؤف مهربان مستجاب نمود
دعاهای پیغمبران مرسل را بلی چهار نفر از پیغمبران هر کدام مطلبی و حاجتی خواستند پروردگار
... انشاء حضرت زکریا بود عرض کرد پروردگارا

ببخش مرا از جانب خود فرزندی که اولی باشد بمیراث من از سایر خویشان من که میراث بردار
شاخ خویشان من که میراث بر من باشد و من پس حیا و اهب العطایا حضرت یحیی را بآنحضرت عطا کرد و جناب یحیی جوان رقیق
القلب و خایف بود که بمجرد استماع احوال قیامت دلش مضطرب می‌شد و در مجلسی که حضرت یحیی بود جناب
زکریا از عذاب خدا کلمه نمیگفت بجز شرح رحمت غیر متناهی نمیکرد روزی زکریا بر روی منبر بجانب
و چپ نظر کرد حضرت یحیی را ندید و آنحضرت در پس ستونی بود امیدوار شد یعنی از عذاب الهی ذکر کرد و فرمود
که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی هست که او را سکران می‌نامند
و در دامن کوه وادی هست که او را غضبان می‌گویند برای آنکه از غضب خدا افروخته شده است و در
انوادی چاهی هست که صد ساله عمق آن است و در آن چاه تابوتها از آتش هست و هیچ کس از غضبان
نگذرد مگر بکبریت از خوف خدا حضرت یحیی چون این خبر را شنید فریاد بر کشید و گفت که واغفلتا
چه بسیار غافلیم از سکران از مسجد بیرون رفت و فریاد میکرد که الویل لمن دخل غضبان با ناله و فغان از
شهر بیرون رفت پس حضرت زکریا مادر او را امطلع ساخت و با یکدیگر بتفحص او بیرون رفتند و سه
روز گشتند از او خبری نیافتند صبح روز چهارم بشبانان رسیدند از او احوال پرسیدند شبانان
از او احوال پرسیدند شبانان گفتند من او را ندیده‌ام اما سه شب است که از این کوه ناله و زاری بیرون می‌اید
که از اثر آن گوسفندان من از چرا باز مانده‌اند و گوش بآن ناله داده‌اند و آب از دیدها باریده زکریا
گفت آن ناله پسر من یحیی است نظیر شبان جناب اسمعیل ع گوسفندان او در کنار فرات میچرانید خبر داد با
گوسفندان چند روز است در موضعی چرا میکنند و هر چند آنها را بکنار آب میبرم نمی‌آشامند پس حضرت
اسمعیل با حق تعالی مناجات کرد و سبب این حالت را از پروردگار خود سؤال نمود جبرئیل از
جانب رب جلیل نازل شد و گفت ای اسمعیل سبب این حالت را از گوسفندان خود سؤال کن چون سؤال
کردند گوسفندان بزبان فصیح عرض کردند یا ذبیح الله ما خبر رسیده که فرزند تو حسین مظلوم
پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله در این زمین با لب تشنه شهید خواهد شد پس بسبب حزن و
اندوه بر آن حضرت از این آب نخوردیم خواستیم که در تشنگی با آن غریب مظلوم شریک باشیم
این گوسفندان شرافتشان بیشتر است یا آنها ایشان آه و ناله حضرت یحیی را می‌شنیدند آب دیدها
میباریدند اما آنها بمحض شنیدن که امام مظلوم را بعد از سالها چشم پروردگار همین آب تشنه شهید
خواهند کرد بجهت موافقت نمودن بآن غریب تشنه لب آب نمی‌آشامیدند و عزاداری میکردند خبر
رامیدانند جهلا اما بیحیی زودتر رسید یحیی را دید در گوشه مسجد افتاده و چند آکر بسته که سجده

کاه از آب چشم او تر شد مادرش نشسته سر او را در کنار گرفته جناب یحیی چنان پنداشت که ملک الموت است
بقبض روح او آمده گفت ای عزرائیل یک مادر پیری دارم چند امان ده که از آنها حلیت طلبم مادر در
در خروش و اضطراب شد و گفت ای جان مادر منم مادر تو یحیی دیده باز کرده مادرش را دید بر خواست
که فرار کند مادرش دست بدست گرفته گفت بحرمت شیری که از پستان خورده با من بخانه‌ای پس در
حال زکریا رسید او را بخانه در آورده آه امان از حال مادر علی اکبر وقتیکه نعش پاره پاره علی اکبر را سید
مظلومان آورده و مادرش بر سر نعش علی اکبر آمد الی آخره ای جناب زکریا سید بسر یحیی و سید الشهدا
نیز بسر سید علمدار کربلا این کجا و آن کجا و همچنین است سید الشهدا بسر قاسم نو کدخدا کجا
وقتی آنجناب رسید دید که آن نازنین نوجوان تازه داماد در زیر پای اسبان مخالفان خورد شده و اینطرف آن
طرف میگردد و فریاد میکند یعز علی عمک نسپاده شوی اسب عم غریبت تو که او را بپای طلب جنان
در مجلس هفدهم گذشت الی آخره **دویم** از ابتلاهای انبیا جناب یوسف بود از کید زنهای مصر [illegible]
بود طلب نجات نمود خداوند عالم دعای او را مستجاب نموده از کید و مکر زنان او را نجات داد **سیم**
از ابتلاهای انبیا جناب ایوب بود بعد از اینکه مبتلا شد بانواع و اقسام نوائب صبر آن بزرگوار و شکر او مشهور
اما در جاهای طاقتش طاق و صبرش تمام شد قال رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین اول ذکر
کرده اند که تمام اعضای او را کرم فرو گرفت الا دل و زبان که محل اذکار و افکار حقند چون کرمها خواستند
که آن دو محل را قصد کنند آنگاه بنالید که پروردگارا تا حال طاقت آوردم اکنون قصد مخزن اسرار و موارد
اذکار تو کرده اند یعنی زبان که محل اذکار قادر سبحانست اذکروا الله یذکرکم و قلبیکه بیت الله الحرام و محل
افکار تفکر ساعة خیر من عبادة سنة و مکان نزول فیوضات الهی است و من تاب آن ندارم گفت رب انی مسنی
الضر و انت ارحم الراحمین پروردگار من بدرستیکه بمن راه یافته ضرر یکی که کرمان قصد چنین دارند آه
نفسکا ایوب صحرای کربلا وقتیکه داخل شریعه فرات شد کفی از آب برداشته خواست که بیاشامد هنوز
بحلقش نرسیده ملعونی تیری بر دهن آن مظلوم زد و آب نصیب وی نشد اما دهن آنحضرت زمان مملو از خون
می شد و بیرون میافکند دفعه دیگر نیز چنین امر اتفاق افتاد همین که از ذوالجناح بزیر آمد آن کرم کربلا آقا
جمیع سپاها هجوم آوردند و او را به تیر باران و سنگ باران و بچوب و غیره بر بدن نازپرورده فاطمه زهرا جراحت
و اذیت میرسانیدند ناگاه حصین بن نمیر ملعون تیری بچله کمان گذارده بر دهان آن تشنه لب زد
دویم صبر ایوب تمام شد تمنا بود که کرم دیگر میخواست قصد قلب وی نماید قال رب انی مسنی الضر
طاقت نیاورد اما ایوب صحرای کربلا در همین حالت که شنیدی والسهام تاخذه من کل ناحیة و هو یتبعها

بنحر و صدر تیرها از هر جانب بر آنجناب میآمد و طلب مینمود انصار را بکلو و سینه خود میفرمود ای بدترین
امت بد رعایت کردید حق پیغمبر خود را که وصیت نموده بود بمودت ذی القربی ناگاه مأموم سنگ عظیمی
انداخت بر پیشانی نورانیش زد و خون از محل آن جاری گردید خواست با کتف جامه را که بگیرد که خون را از روی مبارک
پاک نماید فاتاه سهم محدد له ثلاث شعب فوقع فی صدره آنگاه آمد تیری سه شعبه زهرآلوده بر خوبی بسینه آنجناب پس رو
باسمان کرده میفرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله بروایتی تیر زهرآلود سه شعبه انداختند
بقلب آنجناب وارد شد فاخرجه من وراء ظهره فخرج الدم کالمیزاب پس از پشت سر کشید خون مانند
ناودان جاری شد اما ملعون دیگر که سنان گویند ظلمی نمود که گوش تاب شنیدن ندارد و قلب شنیدن
شنیدن آن میگدازد آن شقی نیزه بحنجره گردن آن امام و بعد کشید بسینه آن امام که مجمع علوم ربانی فرو برد که
آن مظلوم را بحالت کربلا چسبانید ... طفل صغیری از آن امام که اسم او عبدالله بود بی اختیار از خیمه
با بدن لرزان دوید خود را در آغوش آن بدن پاره پاره انداخت آن شقی خنجر خود را کشیده سر آن طفل را
در دامن پدر جدا نمود اما آنجناب خون آن طفل را گرفت باسمان پاشید **سیم** که طاقتش طاق شد در سما
رهبانان بود که شیطان ملعون دید که هر چند بلا بیشتر میشود شکر ایوب فزونتر میگردد رفت بسوی
جماعتی از اصحاب ایوب که رهبانیت اختیار کرده بودند در کوهها می بودند و گفتند بیائید برویم نزد آن بنده
مبتلا شده و از او سؤال نمائیم که بچه سبب بآن بلای عظیم مبتلا گردیده است پس نزد آنحضرت آمدند و در
نزد ایشان جوانی کم سالی بود گفت ای ایوب کاش ما را خبر میدادی از گناه خود که ما جرأت نمیکنیم که از گناه تو از خدا
سؤال نمائیم که مبادا ما را هلاک گرداند ما گمان نداریم مبتلا شدن تو را بچنین بلائی که هیچ کس بآن بلا مبتلا
نشده است مگر بگناهی که از ما پنهان کرده ایوب گفت بعزت پروردگارم قسم که او میداند که هرگز طعامی
نخوردم مگر آنکه یتیمی یا ضعیفی را با خود شریک کردم و هرگز مراد و امر دنیا نیامد که هر دو طاعت خدا نباشد
مگر آنکه اختیار کردم آن طاعت را که بر من دشوارتر بود پس آن جوان گفت بد احوال شما که آمدید بنزد پیغمبر خدا
و او را سرزنش کردید تا آنکه ظاهر گردانید از عبادت پروردگارش آنچه را که مخفی میکرد چون آنها رفتند این ...
انبیا تأثیر در قلب او نمود بحدی که آتش حزن مشتعل و طاقتش بنهایت رسید قال رب انی مسنی الضر
پروردگارا بدرستیکه مس کرده است مرا حالت بد و تو رحم کننده و از آنحضرت پرسیدند که در این بلاها که
بر تو وارد شد کدام بلا صعبتر بود بر تو فرمود که شماتت اعدا عزیزتر من شماتت ایوب از وجود آنکه
نفس پیغمبری داشت بغیر از او و دیگری پیغمبر زاده نیز مبتلا بشماتت شد یکی جناب یوسف بود زلیخا بجهت نفع نفس از
خواهر نمود که او را بغل و زنجیر نموده در بازار میبرند و در پیش او کسی بود که فریاد میکرد اینست غلام

وانچه
بود

خبر که اراده رفتن جانب ... نظر یزید بحرم پادشاهی و حرم حسین کرد اینست و اما آن سه مصیبت دوم حضرت که در
الشام الشام یعنی پیمای کربلا با قافله سالار اسیران اما یوسف دختران و خواهران و عمه‌ها اسیران در دست
سر بود و در پیش روی سرهای بریده برادرانش را بر نیزه نموده بودند و داخل مجلس ولد الزنائی نکرده بودند ...
پدر راد برادر دشمن ندید که بی احترامی نسبت بایشان سر نموده بودند در آن وقت داخل شد در آن مجلس شوم
جاثلیق النصاری وکان شیخا کبیرا فنظر الی راس الحسین فقال ما هذا ایها الخلیفة فقال هذا راس الحسین
بن علی بن ابی طالب و امه فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلی الله علیه وآله قال فیما استوجب القتل قال لان
اهل العراق دعوه لیجلس علی الخلافة فقتله عامله عبید الله بن زیاد لعنة الله علیه و بعث الی براسه فقال له الجاثلیق
اعلم انی کنت الساعة نائما فی البیعة و اذا قد سمعت جفقة شدیدة فنظرت واذا بشاب کان نور الشمس فی وجهه وقد
نزل من السماء ومعه رجال فقلت لبعضهم من هذا فقال لی هذا رسول الله والملائکة من حوله یعزونه علی ولده
الحسین علیه السلم ثم قال جاثلیق لیزید ارفع الراس من بین یدیک یا ویلک الا اهلک الله فقال له یزید لعنة الله
جئتنا باحلامک الکاذبة یا غلمان اخرجوه فجعلوا یسحبونه ثم امر بضربه فارجعوه ضربا فنادی یا ابا عبد الله
اشهد لی عند جدک فانا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و رسوله فغضب
یزید لعنة الله وقال اسلبوه روحه فقال یا یزید ان شئت تضرب وان شئت لم تضرب فهذا رسول الله واقف
بازائی و بیده قمیص من نور و تاج من نور و هو یقول لی لیس بینی و بینک ان تلبس هذا التاج والبس
هذا القمیص الا ان تخرج من الدنیا ثم انت فیقی فی الجنة ثم قضی نحبه رحمة الله **مصیبت چهارم**
که صبر ایوب تمام شد در کیفیت گیسو و حالش بود و در آن زمان که آنحضرت بیمار بود همه دوستان و آشنایان
از صحبت او پا کشیدند مگر رحیمه زن او که از اولاد یوسف پیغمبر بود بخانه‌ها تردد میکرد و خدمت مینمود و از مزد
خود غذای ایوب را ترتیب میداد تا روزی بدر خانهٔ رفت بدر سرای پیره زنی رسید که دختر خود مشغول بود و طعام
برای عروسی ساخته بود و چون بوی طعام بمشام رحیمه رسید گفت شاید قدری از این طعام بجهت پیغمبر تحصیل
کنم پس بدر را بخانه رفت و بان پیره زن گفت که سالها بسیار است که بخشت بکام ایوب پیغمبر نرسیده تو اند
که قدری از طعام خود را در راه خدا بمن دهی تا بجهت آن بزرگ نظر آن پیره زن بگیسوان رحیمه افتاد دیدکه
چون خرمن سنبل پیرامون او را گرفته گفت اگر گیسوان خود را قطع میکنی و بدختر من میدهی ترا طعام میدهم
گفتای پیره زن تو روا داری که گیسوی دختر یوسف صدیق بعوض لقمهٔ طعامی بریده شود گفت ای رحیمه
چون بجهت صاحب خدا و تحصیل قوت پیغمبر خدا است باکی نیست پس رحیمه گیسوان خود را بریده بان
پیره زن داده و قدری طعام گرفت بنزد ایوب برد چون حضرت ایوب گیسوان او را بریده دید از آن حال

کرد و چون سبب بریدن گیسوها را با ایوب عرض کرد دل ایوب بدرد آمد و گفت پروردگارا در یافتم حال بکه بشقتم
بنهایت رسیده است و تو رحم کننده رحم کنندگانی ای عزادار جناب ایوب به آن بلاها طاقت داشت نالید
تلف جمیع اموال و اولاد نحو که اکباد آباء نمی باشند همینکه کار بگیسو رسید طاقتش طاق شد که زبان بناله بکشا
الهی کشور ربانی گفت انما از احوال ایوب کربلا پس چگونه بود وقتیکه سر او بر نیزه بلند و آن شاد عیال خود دختر
فاطمه زهرا را امید بد چون ماحی و متاع مساینت بچشم پر از خون میدید که عیالش را بچه حالت داخل شهر
میکنند بعد از اینکه یزید ولد الزنا مطلع شد بورود اهل بیت شهدا آن ملعون چهار حکم کرد **اوّل**
بازارها را آئین بندند و خلق بعیش و عشرت بکنند **دوم** امر کرد اهل بیت را از بازارها بیارند در میان مردم **سیم** روی اسیران دست بسته غل بگردن مجلس عام داخل نمایند **چهارم** سر منور سرور مظلومان
را در پیش روی تخت آن شقی حاضر نمایند با چوب خیزران بعد از حضور در آنجا وارد شد در آن وقت
هند زوجهٔ یزید مقنعهٔ خود را بر سر کرد و غبار العوض چادر بر سر کرد و آمد در عقب دو انیسانا مجلس
یزید را تماشا کند آه و احسرتاه که چشمش بر سر بریده افتاد که در پیش روی یزید گذاشته اند پرسید که این سر کیست
یزید لعین خواست که در نزد او فخر کند گفت ای هند این سر حسین فرزند فاطمه است هند چون این کلام
شنید گفت چه بسیار ناگوار و دشوار است بر فاطمه که سر فرزند خود را در پیش روی تو مشاهده کند ای یزید
وای بر تو بعمل آورده فعلی را که با همیشه گرفتار شدی در روز قیامت الله که بعد از این نه من زوجه توام و نه
تو شوهر منی یزید ملعون گفت ای هند ترا چه کار است با فاطمه هند گفت وای بر تو بعمل آورده فعلیرا که با همیشه گرفتار
نار شده در روز قیامت والله که بعد از این نه من زوجه توام و نه تو شوهر منی یزید ملعون گفت ای هند ترا
چه کار است با فاطمه هند گفت وای بر تو اکر ایشان نمیبودند هرگز ما و تو و امثال ما نمی یافتیم وای بر تو ای یزید بچه روی
ملاقات خواهی کرد خداوند را و جد او رسول الله را پس یزید بحیا گفت که بس کن ای هند از کلام خود والله من خبر نداشتم
از شهادت حسین و نه من گفتم که او را قتل کنید پس هند از مجلس بیرون رفت و از کتاب احتجاج روایت شده
که چون جناب سید الساجدین علیه السلام و اسیران را داخل مجلس یزید ملعون کردند و در گوشه نشانیدند
آن ملعون بی حیا سر بریده خامس آل عبا را در طشتی در پیش روی خود گذاشته و با چوب خیزران آن
لب و دندان آن بزرگوار میکند شعر میخواند پس جناب زینب فرمود که ای یزید چونکه گرفته از ما اطراف زمین
را پس ما صبح کرده ایم در نزد تو مثل اسیران خوار و ذلیل و همهٔ ما را ببکر بسیما بسته و بردهٔ ما صاحب مملکت
و سلطنت شده و آیا گمان میکنی که این علامت خواری ما و کرامت تست در نزد خداوند که خوشحال و مسرور
شده ایضا ایا این از عدالت تست که کنیزان و آزاد کردهای خود را در پس پرده‌ها بحجابها نگاه داری

ودختران رسول خدا را مثل اسیران در اطراف بگردانی بر حالتی که چادرها و جامه‌های ایشان پاره باشد و دستهای
ایشان گشوده باشد و موکل باشد دشمنان ایشان را از برای گردانیدن شهرها و دیارها تا آنکه نظر کنند بصورتهای
هر بیگانه و آشنا و هر پائین رتبه و بلند مرتبه در حالتیکه نبوده باشد بهمراه ایشان از مردان ایشان متوجه شوند
و از خویشان ایشان پرستاری و همه اینها دور نیست از تو و عجب نیست از رفتار تو ای یزید چه امید میتوان داشت
از کسی که بیرون ریزد از دهان او پاره‌های جگر شهدا و بر پا کرده است جنگ از برای سید انبیا ای یزید اینهمه نتیجه کفرهای
باطنی است که از جهت کشته‌های جنگ بدر در سینه‌ها جمع شده است و طول نخواهد کشید زندگانی کسی که از روی
فرح و خوشحالی شعر بخواند خصوصا در حالتی که بچوب خود بزند دندانهای ابی عبد الله که بوسه‌گاه رسول بوده است
بگوید پس مشغول بمناجات شد عرض کرد ایخداوند ما بگیر حق ما را و انتقام بکش از هر کس که ظلم کرده
است بما و ریخته است خونهای ما را پس روی خود را بان ملعون کرده فرمود که ای یزید بدانم در یک پردی
ما را و کردی آنچه خواستی بکنی ای ظالم بجهت خواطر نفوس خبیثه در بیابان و آفتاب افتاده است بدنهای
طیبه پاکیزه که رفت و آمد میکنند نزد ایشان احدی از دوستان مگر حیوانات در بدن کان الی آخر حرم
از آنهاست که دعایش مستجاب شد جناب یونس بود بعد از اینکه چهل شبانه روز در شکم ماهی حبس و
سیر دریاها میکرد و همینکه ندا نمود یونس بلا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بمسامع سموات رسید
و توسل جست بانوار خمسه و نور حیدر نظر رحمت الله باو تعلق گرفت در ان تاریکی شکم ماهی فاستجبنا
له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین امر اله صادر شد به ماهی که او را بساحل دریا و ظاهر آنکه بارض نینوا
امر اله صادر شد به ماهی که او را بساحل دریا و ظاهر آنکه بارض نینوای کربلا انداخت اما بچه حالت از صدمه شکم
ماهی که بران مرد پیر رسیده موهای بدنش ریخته پوست از رویش و گوشت از جمیع بدنش رفته کاهیده شده
مانند طفلی که از مادر تازه متولد شده و ببعضی روایات چون گوشت سرخ و جوجه مرغ پر نارسته که بر نهند
افتاده میلرزید چون نظر رحمت الله باین احوال شکسته نمود پس تعلق گرفت فی الفور درخت کدو برآورد و بایند
که برگهای آن سایه بر او افکنند و بز کوهی را امر فرمود حاضر گشته او را شیر میداد تا رفع عطش و موجب قوت او گردید
تا آنکه قوت یافت اما مظلوم کربلا از ذو الجناح با بدن پر از تیرها مانند مرغ پر برآورده بود بعوض درخت کدو
سایه شمشیرهای کافران و بجای آب شیر بز کوهی از دم شمشیرهای ابدا مخالفان که بفرق مبارکش و بدن ضعیفش
میرسید ای کاش باینها اکتفا کرده بودند دیگران بدن مجروح را در زیر سم اسبان پامال نمیکردند چنانچه
از فقره کلام امام مظلوم معلوم میشود که بدن پاره پاره آن غریب فاطمه را بعد از شهادت پامال سم اسبان کردند چنانکه فرمودند
و بحرم المخدرا بعد القتال عمدا بو نفی و از کلام ابن طاوس و غیره هم اندکه آن جماعت سید بن ابن علی شنیع را که

شدند از بسیاری از اخبار و زیارات ائمه مستفاد میشود اما حدیث از انجمله حدیث علی بن اسباط است که از حضرت
امام محمد باقر روایت کرده در کیفیت شهادت آنحضرت که بنا فرمودند بنحوی که دل سنگ را آب میکند و
در آخر حدیث فرمودند و لقد اوطئوا الخیل بعد ذلک بعد از کشتن اسبهای خود را بر او راندند و اما زیارت
از انجمله فقره زیارت عاشورا است که از ناحیه مقدسه بیرون آمده و در کتب مزار مسطور است که خطاب میکند
بآنحضرت تطؤک الخیول بحوافرها ابن طاوس علیه الرحمه روایت کرده که بلشکر که کیست بر ورود بدن مطهر سید الشهدا
را اسب تازد پس ده نفر از آن لشکر شقاوت اثر از برای این امر عظیم پا در میان گذاردند اسامی
ایشان را ذکر کرده اند در مجلس ابن زیاد ولد الزنا خود ایشان گفتند مائیم که اسب تاختیم بر پشت حسین تا آنکه
با سم اسبهای خود سینه سید جوانان اهل بهشت را خورد کردیم و آن ولد الزنا جایزه کمی باینها داد و همچنین در
زمان مختار علیه الرحمه همین ملاعین را نزد او آوردند که ایشان را میخها کوبیدند بعد از آن اسبها بر بدن
خبیث ایشان راندند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس چهل و یکم در بیان آمدن جناب زینب برادر خود را سه دفعه در سر بالین بیمار کربلا آمد دفعه چهارم جناب زینب خاتون سه دفعه بر سر بالین حضرت امام حسین ع آمد و او را از خواب بیدار کرد اول

وقتیکه ابن ملجم ملعون ضربت بفرق مبارک حیدر کرار زد و جبرئیل در میان زمین و آسمان ندا کرد الی آخر و بعد
صدای جبرئیل را شنید بسر بالین برادر آمد و او را بیدار کرد **دوم** وقتیکه جناب امام حسن ع
زهر نوشید جناب زینب بر سر بالین امام حسین آمد او را بیدار کرد **سیم** در عصر روز تاسوعا لشکر
بسمت خیمه‌ها هجوم آوردند آمد برادر را بیدار کرد الی آخر در مجالس سابقه تفصیلا گذشت **اما
آن دفعه چهارم** که در عصر روز عاشورا بر سر بالین بیمار کربلا آمد وقتیکه صدای لشکر
بتکبیر بلند شد الی آخره

مجلس چهل و دوم ملاقات نمودن حضرت امام حسین ع جد بزرگوار خود را چهار دفعه

از مدینه تا بکربلا جناب سید الشهدا وقتیکه از مدینه کوچ کرد بمکه و از مکه بکربلا چهار دفعه جد بزرگوار را ملاقات نمود دو دفعه در عالم خواب و دو دفعه در بیداری
اول در وقت وداع شب بعد از دعا در سر قبر رسول خدا نزدیکی صبح مشغول دعا و مناجات و گریه و زاری
پس سر خود را بر قبر مبارک گذاشته خواب بود در ان اثنا نظر مبارکش بجمال جد مقدس افتاد که در میان

کردی از ما و نگاه متوجه آنجناب بود تا آنکه رسول خدا آن مظلوم را در بر کشیده سر او را بر سینه خود چسبانید
و میان دو دیده او را بوسید و فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد ای حسین گویا چنین می بینم که بزودی با لب تشنه در
زمین کربلا با انواع محن و بلا شهید و پاره پاره و آغشته بخون گشته سرت را از بدن بریده اند و نزدیک کسی
تو هم مثل پدر مظلوم و مادر مغموم نزد ما آئی **دویم** در بیداری خبر داد چنانچه از جابر بن عبدالله انصاری
روایت شده است که چون حضرت امام حسین عازم سفر عراق شد رفتم در نزد او عرض کردم که تو فرزند پیغمبر
و احد سبطین اوئی صلاح میدانم که تو نیز با دشمنان مصالحه کنی چنانچه برادرت کرد بلکه توصلح کردن بدستیکه برادرت
صاحب شکیبائی و عقل و مدبر بود حضرت فرمود که تو آنچه برادرم کرد با مر خدا و رسول بود و من آنچه میکنم بگفته ایشان
یعنی با مر خدا و رسول میکنم آیا میخواهی که جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی را بر بینی که تو بکویند کار
آنچه من میکنم بگفته ایشان است عرض کردم بلی پس اشاره کرد بر آسمان دیدم که در آسمان گشاده شد دیدم
رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و حسن مجتبی و حمزه سید الشهدا و جعفر را که فرمودند
تا بزمین قرار گرفتند پس من از جا برخواستم بی اختیار و حیران گاه رسول خدا فرمود بمن آیا من تو خبر ندادم
حکایت حسین را پیش از حسین ایمانت صحیح نبود تا تسلیم کنی ائمه خود را و اعتراض بر ایشان ننمائی
آیا میخواهی ببینی جایگاه فرزندم حسن و معویه را و جایگاه فرزندم حسین و جایگاه یزید را گفتم بلی یا رسول
الله پس پا بر زمین زد و شکافته شد تا هفت زمین دیدم در زیر آتش جهنم را دیدم ولید بن مغیره و ابی جهل را و
معویه و یزید را با مردم شیطانها که در سلسله عظیمی زنجیر کرده بودند سخت تر بود عذاب ایشان از عذاب همه اهل
اهل جهنم پس فرمود سر بالا کن سر بلند کردم دیدم که درهای آسمان گشاده شد اعلای درجات بهشت بنظرم آمد دیدم
که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با همراهان خود بالا رفتند چون بالا رفتند چون بلند شد پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله صیحه زد ای نور دیده ملحق شو بمن دیدم سید الشهدا نیز ملحق شد بالا رفتند تا
داخل بهشت شدند در اعلای درجات آن جا گرفتند پس در آنجا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نظر بمن فرمود دست
حسین را گرفته فرمود ای جابر این فرزند من حسین است و با من است در اینجا پس تسلیم کن امر او را تا از مومنان
باشی جابر گفت کور شود دیده هایم اگر آنچه نه دیدم باشم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله **سیم**
در شب عاشورا بعد از آنکه از اشقیا امت مهلت طلبیدند بجهت وداع جناب احبت پس تمام شب بعبادت و دعا
و تلاوت بسر آوردند هم چنین اصحاب آنحضرت نیز خواب نکردند بلی در وقت سحر آنسرور را ساعتکی طرفه العین
پرستی و لحظه خواب بود و آنحضرت از خواب بیدار شد فرمود میدانید چه در خواب دیدم عرض کردند بیان فرما خواب
خود را یابن رسول الله فرمود دیدم که سگان درندهای ضلالت بر من حمله کردند که مرا پاره پاره کنند و در میان ایشان سگی

ابلقی بود که از همه شدیدتر بود بجهت هلاکت من و از همه سعیش بیشتر بود و گمان دارم که از ایشان آنکه مرا شهید کنند
پلید باشد بعد از آن دیدم جدم با فوجی از ارواح مقدسه نبیین آمدند و فرمودند ای فرزند مظلوم من تو
شهید آل محمد صلی الله علیه و آله اهل آسمانها و متوطنان عالم بالا را بشارت باد بقدوم روح مقدس تو داده اند همه
منتظر تو میباشند تعجیل کن تا افطار امشب در نزد ما باشی و شراب طهور از جنانی و همراه جدت فرشته دیدم فرمود
ای حسین این فرشته ایست از آسمان فرود آمده با شیشه سبز که چون تو شهید شوی خون ترا در این شیشه کند و ضبط
نماید و بملاء اعلی برد **چهارم** در بیداری شب بعد از عاشورا در وقت بریدن جمال ملعون دستهای آنمظلوم
را صداها شنید تا اینکه پیغمبر خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی نازل شدند الی آخره تا اینکه فاطمه زهرا و بیکا و
هم چنین پیغمبر خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی نازل شدند و هم چنین پیغمبر خدا محاسن مبارکش را و دستها را رنگین
نمود الی آخره چنانچه ابن عباس میگوید که رسول خدا را در خواب دیدم که ریش مبارکش پر خون و دستها تا مرفق
خون آلود بود پرسیدم سببش را فرمود یا ابن عباس حسینم را شهید کردند و اینها از خون حسین است **مجلس**
چهل و سیم در خواب دیدن چهار نفر مجالس عزای امام
حسین علیه السلام و اینکه فاطمه زهرا شب بر تعزیه کربلا و خواستن پیغمبر
و علی را در عالم خواب خوابهای بسیار در کیفیت جناب سید
دیده اند اما چهار از آنها متعلق بمجلس از بزرگواران ذکر می
نمائیم اول از اسمعیل ابن رهیر نقل کرده اند میگوید برادری داشتم از خود بزرگتر او را در محبت مولای
متقیان علیه السلام شهید کردند و اسمعیل همه اوقات از زخمی و شهادت میکرد تا یکروز وارد مجلس تعزیه جناب سید
الشهدا علیه السلام شد دید جمعی مشغول تعزیه اند و مصائب آنحضرت را ذکر میکنند میگوید پس اسمعیل گریه
بسیار کرد از زخمی و شهادت نمود چون شب بخواب رفت در خواب دید مجمع تعزیه برپا شده و خلق بسیار جمع شده
پیر نورانی بر کرسی نشسته عمامه سفیدی بر سر بسته ذکر مصیبت می کند پس اسمعیل پرسید از جماعت که گریه
می کنند این پیر نورانی کیست گفتند این پیر محمد مصطفی است گفت چرا گریه می کند گفتند مگر نمیدانی که ابا عبد حسین
تعزیه میدارند اسمعیل میگوید در آن وقت چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر من افتاد فرمود ای اسمعیل گریه تو برای حسین
مثل آنست که در راه او شهید شده باشی اگر این رتبه را میخواهی بر حسین گریه کن تا در حشر در زمره شهیدان محشور
شوی پس از خواب بیدار شد با خود گفتم خواب من شاید راست باشد پس به برادرم زهری گفتم میخواهم بخدمت حضرت
امام زین العابدین علیه السلام برسم گفت آنحضرت در خانه ما است چون وارد خانه زهری شد چشم آنحضرت بر من افتاد

فرمود

ای بسر ای پسر تا توانی زن مکن

فرمود ای اسمٰعیل امروز وارد تعزیه خانهٔ فرزندم امام حسین شده در آن روز شبهات بودی بر آن رسیده بندای ای اسمٰعیل گریه تو بر حسین ع مثل آنست که در راه او شهید شده باشی اگر این رتبه را میخواهی بر حسینم گریه کن تا در حشر در زمرهٔ شهیدان محشور شوی پس از خواب بیدار شدم با خود گفتم خواب من شاید اشتباه شده پس برادرم زهیر گفتم میخواهم بخدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام برسیم گفت آنحضرت در خانهٔ ما است چون وارد خانهٔ زهیر شدم چشم آنحضرت بر من افتاد ای اسمعیل جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در خواب ترا چه سفارش کرد پس در مقام تعجب عرض کردم که گریه کردن بر پدرت مثل شهید شدن در راه خدا است حضرت فرمود ای اسمٰعیل تو چه میدانی اگر در کربلا چه روی داد پدرم حسین و امثال او را کوسفند ذبح نمودند و اموالش را بغارت بردند خیمه او را سوزانیدند و عیالش را اسیر کردند مصیبتی عظیمتر از مصیبت حسین ع بعد از مصیبت رسول خدا ص نداده ای اسمٰعیل هر کونه ثمل مصیبت بر هر صورت جاری شود خدا آن صورت را بر آتش جهنم حرام کرداند پس عزیز من بخواطر بیاور وقتی را که لشکر بخیمه‌ها ریختند در روز شنبه نقل از مقبل کرده اند وقتی اراده سفر کربلا نمودم تا رسیدم شبی کلیا یکان شب در خواب دیدم که از در قبله داخل صحن مقدس سید الشهداء علیه السلام شدم دیدم جمعیت بسیار است در رواق حضرت منبری که اشنا اند از نور رسول خدا صلی الله علیه و آله در بالای منبر نشسته است از یکی پرسیدم چه خبر است گفت شب جمعه است رسول خدا صلی الله علیه و آله در بالای منبر نشسته است پیغمبران بار شدند آمده است بعد دیدم رسول خدا فرمود محتشم را بیاورید دیدم ملکی رفت محتشم را آورد رسول خدا فرمود محتشم امدی عرض کرد بلی فرمود تو شعر فرمودی بالای منبر رو در مصیبت فرزندم حسین گفتم بخوان دیدم محتشم رفت در پله دوم نارفت در پله هم قرار گرفت بعد از آن شروع کرد بخواندن **محتشم** باز این چه شورش است

که در خلق عالمست | باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتمست
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین | بی نفخ صور خواسته تا عرش اعظم است
تا اینکه خواند و رو به رسول خدا کرد و اشاره بقبر امام حسین ع کرد و گفت یا رسول الله این
کشته فتاده بهامون حسین تست | این صید دست و پا زده در خون حسین تست
این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی | دود از زمین رسانده بکردون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست | زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه | خرکه ازین جهان زده بیرون حسین تست

دیدم ملکی آمد و گفت محتشم دیگر نخوان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیهوش شد بعد از آن رسول خدا را دیدم مبارک خود را بر داشت به روش محتشم انداخت من در فکر افتادم معلوم کرد مرثیه من مقبول طبع نیفتاده قبول نشده است در این اثنا دیدم حوریه آمد و گفت خاتون قیامت فاطمه زهراء علیها السلام میفرماید که مقبل هم از مرثیه خود بخوان من رفتم در برابر منبر ایستادم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بالای منبر رفتم در پله اول ایستادم فرمود بالا نیا رفتم پله پله از محتشم بالاتر ایستادم فرمود بخوان خواندم مضمون اینکه سید الشهداء امام ایستاده

دست بود که همه ملائکه هاحتی حاملان عرش خداوند کبار و دائم همه روزها و با جنت بحالی کامل امراض ها بود و منبر دست بود همیشه در سر یتیمان و شاکستی شوهران بلکه سیا افکنی بر سر کل اهل زمین چنانکه بر سر دختر خود سکینه خواتون بود وقتی که خواهش کرد از ذو الجناح پائین بیا الی اخر و همین دست بود که برای انگشتر مبارکش را بریدند بیهت بند شلوار شایان ملعون الی اخر و صلحب چنین دستی با بدن چالت چاک بر روی خاک الی اخر

مجلس چهل و نهم در معجزات امیر مومنان در جنگ صفین با معویة بن ابی سفیان لعنه الله و فتح نمودن حضرت امام حسین ع و فرستادن مالک اشتر ابرهیم را بجنگ و کمک امیر مومنان و چشم ابرهیم را و کشتن ابرهیم عبید الله زیاد را و خلاص نمودن امام حسین ع از مجلس امیر مومنان و خلعت دادن و انعام دادن عوض چوب بر لب و دندان او زدن و جنگ نمودن جناب عباس در صفین و پشیمان شدن زهرقان حمله کردن امیر مومنان با مالک و استغاثه نمودن انصار و لبیک گفتن دوازده هزار نفر در جواب وی که در پیش روی در کتاب مبین

تو کشته میشوند بر خالق اسمان و زمین خطاب بمومنین نموده میفرماید که اگر مومنین باشید شما انصار و یاوران خدا پس بدستی که اینکه کلام همه مومنان مامورند بنصرت دین الهی و تائید شریعت و ملت جناب ختمی مآب پس اول کسیکه در اعزاز دین و اعزاز کلمة الله رب العالمین کوشش نمود جد کرار و ولی کردگار که در همه عمر کوشید و جان فشانی نموده به تیغ آتش بار در میان روزی کان کفار برآورده اکر ذو الفقار صاعقه کردار آنشیر یزدان نبود کار ستون عمود اسلام مستحکم نمیشد چنانچه لبنیع انوعجان بافیان معجزنبیا فرموده ضربة علی یوم الخندق خیر اسنان عبادت انس وجان پس چهار غزوه از غزوات آن مولای متقیان با نفس کفر و طغیان معویة بن ابی سفیان لعنه الله والنیران بجهة رو شنائی چشم محبان و شیعیان که مشتمل بر معجزات آن وصی خاتم پیغمبران است ذکر مینمایم و حدیث عن صعصعة بن صوحان قال لما عقد علی بن ابیطالب علیه السلام الالویة لاجل حرب صفین لم یخرج لواء رسول الله و لم یر ذلک اللواء منذ قبض رسول الله فعقده علی و دعا قیس بن سعد بن عبادة فدفعه الیه و اجتمعت الانصار و اهل بدر فلما نظروا الی لواء رسول الله بکوا فانشا قیس بن سعد بن عبادة

قد فعلت البر واجتمعت الانصار واهل بدر فلما نظروا الی لواء رسول الله بکوا فانشاء قیس بن سعد عباده یقول هذا
لواء الذی کنا نحف به دون النبی وجبرئیل لنا مدد در جنگ صفین لشکر معویه ملعون پیش از لشکر امیر مومنان
وارد شط فرات شدند ومانع شدند اصحاب آنحضرت را از آب معویه ملعون ابو الاعور اسلمی را با شش هزار کس
موکل شریعه فرات کرده بود اصحاب امیر مومنان از تشنگی شکایت نمودند مالک اشتر بخدمت آن بزرگوار عرض
نمود حضرت جام آبی طلبید از لعاب دهن مبارک بر آن جام انداخت از معجزه آنحضرت از آن جام آب مانند چشمه جوشید
تمام لشکر و دواب ایشان همه سیراب شدند مشکها را پر کردند باز آب ایشان تمام شد از بی آبی شکایت
کردند حضرت باز جام آب طلب نمود انگشتان مبارک فرو برد همین از جام آب از میان انگشتان مانند چشمه آب جاری
شد تمامی لشکر و دواب ایشان سیراب شدند مشکها را پر کردند روز سیم باز بعد از شکایت جام آبی طلبید
وانگشت مبارک را گذاشت در او تولد انگشتها گذاشت آب جاری شد و سیر شدند و مشکها را پر نمودند بعد
از تمام شدن آب شکایت از بی آبی نمودند سوطی در دست داشت تازیانه است یا چوب کوچک که بزرگان در دست
دارند او را بر سنگ زد مانند معجزه حضرت موسی دوازده چشمه جاری شد لشکر آب بر داشتند سیراب
شدند و همچنین دواب ایشان باز از عطش شکایت نمودند مالک بخدمت اولی الالباب عرض نمود اینوقت در میان
لشکر میکشند کار دیو تلی بود حضرت انگشتها را فرو برد در آن تل از آنجا انگشتان چشمه جاری شد همه لشکر
و دواب سیر شدند و روز دیگر از بی آبی مالک بر آنحضرت عرض نمود پس مالک فرمود برو به ابو الاعور بگو که امیر المومنین
میگوید آیا مالای آب بر خیز با لشکر برو باردوی معویه مالک رفت به ابو الاعور گفت ابو الاعور با لشکر خود
داخل اردوی معویه شد لشکر امیر مومنان آب بر داشتند معویه پرسید چرا آمدید ابو الاعور گفت عمرو
عاص آمد گفت عمرو عاص را طلبید گفت من خبر ندارم معویه گفت دروغ میگوئی دو روز اول راضی نبودی که
من آب بر روی لشکر علی ببندم معویه گفت هرودت من خالد را فرستادم آب بند باز لشکر از تشنگی شکایت
کردند مالک را فرستاد فرمود بگو به ابو الاعور که امیر المومنین میفرماید از سر آب بر خیز مالک به ابو الاعور گفت
با لشکر بر خواسته داخل اردوی معویه شد گفت چرا آمدی گفت خالد آمد گفت پدرم میگوید معویه از خالد پرسید
گفت من خبر ندارم معویه گفت بعد از این بجز تو هیچ کس گوش مکن اگر چه من خودم باشم مگر کسی که انگشتر
مرا نشانه باشد و فردا شد لشکر تشنه شدند مالک بحضرت عرض نمود از اردوی خود دست مبارک انگشتر از
نمود از انگشت معویه انگشتر را بیرون آورد داد بدست مالک نشانه برد به ابو الاعور داد او با لشکر بر
خواسته داخل اردوی معویه شد گفت با نجرا آمدی گفت خود انگشتر فرستادی با من استهزا میکنی ای ملعون انگشتر
خود نگاه کرده دید انگشتر نیست گفت باشان گفتی اینها همه از سحر علی است و شش هزار لشکر دیگر نیز به ابو الاعور

جنگ کرد از کثرت جراحات و از رفتن خون مانده شد ذو الجناح نیز از رفتن بماند تا آنکه خواند **مقبل** بلند نزد
سالار صد زین افتاد اگر غلط نکنم غرش بر زمین افتاد دیگر خود نیامد گفت که مقبل دیگر نخوان جناب فاطمه زهرا
غش کردم باینجا آمدم دیدم که جناب امام حسین علیه السلام از ضریح مقدس بیرون آمد با بدن مجروح و بمن فرمود که
مقبل خلعت تو با من است در قیامت ترا شفاعت میکنم از ام سلمه نقل کرده اند میگوید روزی در خواب قیلوله بودم
دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله تشریف آوردند لیکن غبار آلود غمگین و ژولیده موکرد بر صورت مبارکش نشسته
برخواستم بنا کردم با آستین پیراهن غبار پاک کردن عرض کردم یا نبی الله مالی اراک بهذا الحال سبب این حال را
پرسیدم فرمود ای ام سلمه امروز فرزندم حسین و اهل بیت او کشته شدند در اینجا بودم از دفن ایشان فارغ شدم
سیم از کتاب عیون اخبار الرضا از پسر دعبل خزاعی مرویست که گفت چون پدرم دعبل را هنگام وفات رسید رنگ او
متغیر شده سیاه گردید زبانش بسته شد من از این واقعه ترسیدم و او را دفن کردم و بعد از سه شب او را در خواب
دیدم جامهای سفید در بر و کلاه سفید بر سر دارد و نورانی و منور گفتم ای پدر ما فعل الله بک خدا با تو چه
گونه سلوک کرد گفت آن سیاهی روی من و گرفتگی زبان من بجهت آن بود که در دنیا شراب میخوردم و بهمین حال بقبر رفتم تا
همچنان با روی سیاه و زبان لال بودم که سید کائنات رسول خدا صلی الله علیه وآله حاضر شد جامهای سفید در بر و کلاه سفید
بر سر فرمود توئی دعبل مرثیه خوان شهدای کربلا عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود بخوان آن مرثیه را که در حق
شهیدان اهل بیت من گفته من شروع کردم و خواندم لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت وآل احمد مظلومون
قد قهروا هر گز دنیا و اهل آن خندان نباشند حال آنکه آل محمد از ظلم و ستم رسیده مظلوم و مقهور گردیدند
مشردون نفوا عن عقر دارهم کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر ایشان را بظلم و ستم از خانها آواره کردند گویا
از ایشان کاری صادر شد که بخشیدنی نبود پس آنحضرت گریست فرمود احسنت و مرا شفاعت کرد و جامهای خود را
در من پوشانید این جامها از آنحضرت است در بر من و خدا بواسطه آنحضرت از تقصیر من در گذشت **چهارم**
مرویست که شخص نصرانی از برای حضرت امام زین العابدین ع قدری روغن زیتون برسم هدیه آورد آنجناب
قبول نفرمود عرض کرد چرا قبول نفرمودی فرمود که در این روغن موش افتاده چون نصرانی ملاحظه نمود
دید آنچه حضرت فرموده بود صدق است نصرانی گفت هر گاه از غیب خبر میدهی خبر ده مرا اگر خوابی دیده
ام چون نزدیک مدینه رسیدم در شب خواب دیدم مجلس عظیمی کرسی گذاشته اند بر نورانی تر از
کرسی گذاشته و خود در برابر ایشان و دیدم حضرت عیسی ع در برابرش دست بسینه ایستاده چون حضرت
عیسی را در کلیسا دیده بودم شناختم و دیدم پرده کشیده و صدا زنان بسیار از عقب پرده می آید و
ایشان را شنیدم که می گفتند ارجعون ارجعون و مردم را می دیدم بعقب پرده میرفتند کاغذها

وخلعتها می پوشیدند وطعامها انتا ول مینمودند چون حضرت این خواب را شنید گریه بسیار کرد وبیهوش شد خادم انحضرت
نصرانی را ملامت کرد حضرت بدست خود اشاره فرمود که متعرض او مشو چون بهوش امد فرمود ای جوان نصرانی
گریه ات چون بهوش امدی فرمود انمجلس عظیمی که مردم گریه میکردند مجلس ماتم حسین ع بود وان پیر نورانی که بر
کرسی نشسته بود محمد مصطفی صلی الله علیه واله بود وان جوان که در برابر ایشان بود علی بن ابی طالب
علیه السلام بود وان پیر حضرت عیسی صاحب تعزیه بود وان زنان که در عقب پرده می گفتند ای بعون اسیه ومریم
وحوران بهشت بودند چون ایام اربعین است ودر سیاپوش فاطمه زهرا مادر حسین بود وان نامها
برات ازادی تمام زاران بود وان خلعتها چون اربعین تمام شده بود جده ام با ایشان خلعت داد که تعزیه
انحضرت را تمام کرده اند ان طعامها طعام بهشت است برای تعزیه داران حسین اورده اند که بخورند تعبیر
خواب تمام شد نصرانی گفت اسلام را عرض کن که مسلمان شوم چون مسلمان شد گفت میخواهم ازاینجا
بمن داده شود حضرت فرمود از تعزیه پدرم مکن نصرانی گوید چون شب دیگر بخواب رفتم باز همان مجلس را در
خواب دیدم در این اثنا حضرت عیسی پیش من امد فرمود که محمد مصطفی ص ترا میخواهد چون پیش امدم
چون انحضرت مرا در بغل گرفت وفرمود یا علی جوان تازه مسلمان را نزد فاطمه ببر دیدم دست مرا گرفت
ودر عقب پرده برد که صدای فاطمه امد که ای جوان تازه مسلمان خوش امدی دیدم دستی از عقب پرده در امد
وخلعتی وکاغذی برای او گذاشت فرمود که این حصه رسد تست که بر حسینم گریه کرده من از خواب بیدار شدم بخدمت
حضرت امام زین العابدین ع امدم چون نظر انحضرت بر من افتاد فرمود ای جوان خلعت وکاغذ خود
را گرفتی خوشا بحال تو که فاطمه زهرا از تو راضی شد حالا توهم ببین تا که فاطمه زهرا از تو راضی شده باشد
وخلعت وبراة دهد بخاطر بیار وکیفیت بعین ولکه فاطمه بزیارت وعزاداری حسین ع می اید چنانچه
مقداد(؟) از یحیی نقل کرده گفت من در خدمت جابر بن عبد الله بودم در شب نوزدهم
صفر که بنزدیک کربلا فرود امده بودیم وجمعی من خدیجه در ان سفر همراه من بود پس خیمه بجهت ومنها نوم
دمن جابر بدر گوشه نشسته بودیم وسمی گفتیم که فردا بکربلا وارد میشویم وزیارت اقا ومولای خود
حضرت امام حسین ع را ومراسم تعزیه داری را بجا میاوریم در اثناء این گفتگو بودیم که ناگاه صدای زن
خود را شنیدم برخواستم وبجانب ان صوت شتافتم وچون بنزدیک خیمه رسیدم دیدم که زوجه
من خدیجه گریه می کند پیش رفتم دیدم موی سر خود را پریشان نموده وسر وروی خود را میزند واشکها
باران اندیام می بارد گفتم ای خدیجه این چه حالتست وسبب گریه چیست گفت ای یحیی بنشین تا بجهت
تو نقل کنم چون نشستم گفت الحال فاطمه زهرا را در خواب دیدم که جامه سیاه پوشیده ودموی

سر خود را پریشان نموده وچهار هزار حوریه همراه انمعصومه بودند که داخل صحرای کربلا شدند چون نظر
فاطمه بر مرقد منور فرزندش افتاد نوحه وناله نمود ومیفرمود ای نور دیده مادر وای غریب مادر ای تشنه
لب مادر بفدای حلق بناحق بریده تو شوم بعد از من این امت بیوفا بر تو رحم نکردند از جد بزرگوارت
محمد مصطفی شرم ننمودند از پدرت علی مرتضی ازرم نکردند از ناله مادرت فاطمه زهرا نترسیدند که
ایفرزند ترا با برادر وبرادرزادها بالب تشنه شهید کردند ایفرزند گرامی طفلان خورد سال ترا بعد
از تو که غمخوار ایشان بود یحیی بعد از گریه وزاری بسیار گریه حوریان که صبیه نام داشت فرمود که ای طیبه برو
بتربت پدر بزرگوارم وانجناب را اعلام نما که فاطمه بسر قبر فرزندش حسین امده است که فردا روز
اربعین است ومیخواهد که تعزیه حسین را برپا کند وانتظار قدم مبارک ترا میکشد بحوری دیگر فرمود که
بنجف اشرف وپدر حسین علی بن ابی طالب را اعلام نما چون ان حوری روانه نجف اشرف شد حضرت فاطمه بهمان
عنوان خود را بر روی قبر امام حسین ع انداخت گریه میکرد که ناگاه دیدم مردی محاسن سفیدی با نهایت
حزن واندوه وبعزت تمام میاید واز متعاقب او مرد دیگری امد دست بر سر داشت وجوان سبز پوشی از
متعاقب ایشان در رسید با ایشان متفق گردید من از یکی از حوریها پرسیدم که این مرد کیست وایشان کیانند حوری
گفت ای مردی که پیش از همه میاید محمد مصطفی است وان یکی علی مرتضی است وان جوان سبز پوش حسن مجتبی
است پس دیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله پیش امد دید که حضرت فاطمه خود را بر روی قبر فرزند
انداخته زاری میکند فرمود ای فاطمه زاری مکن فرمود که ساکنان ملاء اعلی را در خروش اوردی حضرت فاطمه
از شدت گریه وزاری ملتفت گفتگوی انحضرت نبود انجناب فرمود که یا علی برو پیش فاطمه وبگوی که برخیزد
حضرت رو بامام حسن کرده وفرمود ای نور دیده حسن برو نزد مادرت وبگو که از سر قبر برادرت برخیزد وانقدر
زاری نکند پس حضرت امام حسن ع پیش امد وگفت السلام علیک ای مادر منم نور دیده تو حسن ای مادر مرا
نیز جگر سینه صد هزار پاره شد ای مادر چرا سر از قبر برادرم برنمیداری پس جناب فاطمه سر از قبر حسین ع برداشت
وشیشه پر از اب در دست داشت وفرمود ایفرزند فدای جگر پاره پاره تو وحلق بناحق بریده برادرت
شوم پس شیشه را بدست حضرت امام حسن ع داد فرمود ایفرزند شیشه را نگاه دار که اشک دیده تعزیه داران
برادرت حسین است که جمع نموده ام پس حضرت رسول صلی الله علیه واله ملایکه را فرمود که ارواح مردان وزنان
امت مرا حاضر گردان عشا شد که پیغمبران حاضر شدند با کال نوح وضیا وخلق دیگر با هوج بسیار امدند
از حوری پرسیدم که ایشان کیانند حوری گفت انها که از پیش میایند ارواح انبیا اند وانها که از متعاقب میایند مردان
امت اند وانها که در عقب جند ارواح زنان امت امت اند که امروز در تعزیه حضرت امام حسین ع زاری ومو(ی)هند

نهیه

نمایند پس از زبان از هودج بیرون آمد نالکه امروز روز تعزیه فاطمه زهرا است یا کسید بیرون آمده ودر برابر حضرت فاطمه ایستاده‌اند وسلام کردند بر وی و قبر حضرت امام حسین ع حلقه ماتم زدند و تعزیه‌داری مشغول شدند

مجلس چهل و چهارم در عفو نمودن و رد کردن چهار نفر از ملائکه را سه نفر را بواسطه سید الشهدا و یکی را بواسطه صلوات بر خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله

بالا بجهت چهار نفر از ملائکه لغزش اتفاق افتاد از مرتبه افلاک به پستی خاک افتادند یکی بواسطه صلوات بر پیغمبر پرواز کرد و سه نفر را بواسطه حضرت امام حسین علیه السلام از مذلت خواری باوج رستگاری بمقام قرب خویشتن رسانید **اول** روایت است که جبرئیل روزی به رسول جلیل آمد عرض کرد که امروز امر عجیبی مشاهده کردم و آن اینست که در وقت نزول از آسمان گذارم بکوه قاف افتاد و در آنجا آواز غریو و ناله و فریاد جگرسوزی شنیدم دانستم که تخت نشین است که بر آن بنا متکی بود خروشد از عقب آن ناله رفتم فرشته را دیدم که پیش از آن در آسمانها بعظمت هرچه تمامتر دیده بودم که بر تختی از نور می‌نشست و هفتاد هزار فرشته در خدمت او صف زده می‌ایستادند چون نفس می‌کشید از نفس او ملائکه خلق می‌شدند پس او را دیدم با دل خسته و بالهای شکسته بر زمین افتاده چون از حال او استفسار نمودم گفت در شب معراج من در تخت خود نشسته بودم که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر من گذشت و من از برای او تعظیم لایق و تکریم شایسته بجا نیاوردم بهذا بان عقوبت گرفتار شدم الحال تو شفیع من شو در نزد حضرت ذو الجلال پس من بدرگاه احدیت تضرع بسیار کردم و عفو و مغفرت او را درخواست نمودم تا آنکه خطاب از حضرت رب الارباب در رسید که اگر مغفرت خطیه خود را میخواهد بر حبیب من صلوات فرستد تا بمقام قرب خود برسد پس من صورت حال را بان شکسته بال گفتم او بر حبیب شما از روی اخلاص صلوات فرستاد فی الحال بالهای او رویید و از برکت صلوات فرستادن بر جناب شما از پستی خاک بر بلندی افلاک و بمقام خود رسید **دویم** از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود حقتعالی اظهار کرد ولایت امیر المؤمنین بر ملائکه و همه ایشان قبول کردند و فطرس اباء نمود پس حقتعالی بال و پر او را شکست و او را در جزیره انداخت هفتصد سال در آن جزیره عبادت حق تعالی میکرد چون حضرت امام حسین ع متولد شد خداوند عالم جبرئیل را با هفتاد هزار ملائکه فرستاد بر تهنیت و مبارکباد رسول خدا صلی الله علیه و آله بولادت آنحضرت پس مرور نمود جبرئیل بفطرس رسید فطرس گفت ای جبرئیل بکجا میروی گفت خداوند عالم فرستاده است مرا که بمبارکباد

محمد صلی الله علیه و آله بمولودی که متولد شده در اینوقت فطرس گفت مرا با خود ببر و از او سوال نما از محمد ص که دعا نماید بجهت من جبرئیل گفت سوار شو بالای بال من پس فطرس سوار شد بالای بال او و چون جبرئیل بخدمت حضرت رسول رسید تهنیت و مبارکباد گفت بعد از آن عرض نمود یا رسول الله میان من و فطرس برادری است و سوال نمود از من که بخدمت شما عرض نمایم که از خداوند عالم بخواهی که بال او را رد کند پس حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله بفطرس فرمود آیا قبول میکنی ولایت امیر المؤمنین ع را عرض کرد بلی یا رسول الله پس رسول خدا اظهار فرمود بر او ولایت امیر المؤمنین را و قبول نمود پس رسول خدا فرمود برو نزد گهواره حسین و خود را بان بمال و در روی خود را بخاک بمال بتردان و در بعضی از کتب خود را بقنداقه حسین بمالید رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا میکرد بجهت او بلی فطرس خود را بقنداقه حسین میمالید رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا میکرد بجهت او بلی فطرس خود را بقنداقه حسین مالید بمطلب خود رسید اما امام حسین قنداقه علی اصغر را او دیکه قطره ای بدهند بمطلب خود رسید حضرت رسول میفرماید پس نگاه میکردم بسوی فطرس که پر و سینه خون از آن جای میشد این پر بلند میشد تا ملحق بود بکر عزیز من سبب جریان خون از پر فطرس گو یا اشاره باشد بخون ناحق مظلوم اما از خون کدام زخم از خون پیشانی نورانیش که بسنگ جفا شکستند یا از خون فرق شکافته اش که بضرب مالک بن نسیر ولد الزنا و که محاسن مبارکش رنگین شد یا خون تیر سه شعبه زهرآلود بیدینی که بر سینه اش خورد الی آخره **سیم** در دائیل که شانزده هزار بال داشت و در میان بال تا بال دیگر ما بین آسمان و زمین بود پس روزی در خواطر او گذشت چیزی که مناسب جلال و عظمت پروردگار نبود پس حقتعالی بالهای او را از او گرفت و او را از صف ملائکه بیرون کرد چون در شب جمعه حضرت امام حسین متولد شد حقتعالی وحی کرد بمالک خازن جهنم که آتش جهنم را فرو نشان از اهلش برای گرامی مولودی که متولد شده است برای محمد صلی الله علیه و آله و وحی نمود بسوی حور العین که زینت خود را کنید بر یکدیگر بنمایید برای کرامت مولودی که در دار دنیا برای محمد صلی الله علیه و آله متولد شده و وحی نمود بملائکه که صفها برکشیده بر تسبیح و تمجید و تهلیل و تحمید و تکبیر برای کرامت مولودی که در دار دنیا برای محمد صلی الله علیه و آله متولد شده و وحی کرد بسوی جبرئیل که نازل شو بر پیغمبر من محمد صلی الله علیه و آله با هزار قبیل از ملائکه که هر قبیل هزار هزار ملک باشد و همه بر اسبهای ابلق زین و لجام کرده سوار شوند و بر آن قبها از در و یاقوت تعبیه کنید با خود ببرید ملائکه روحانیان را پس وقتیکه جبرئیل از آسمان بزمین میآمد بر دردائیل گذشت گفت این چه واقعه است که من امشب در آسمانها مشاهده میکنم مگر قیامت برپا شده است جبرئیل گفت نه ولکن در دنیا فرزندی برای محمد صلی الله علیه و آله متولد شده است خوش

مارا

برای تهنیت فرستاده است تا ملائکه ترا تهنیت گویند میدهم ای جبرئیل بخداوندی که ترا و مرا فرستاده است که چون
بخدمت آنحضرت برسی سلام مرا باو برسان و عرض کن و دا که بحق این مولود بزرگوار از تو سؤالی میکنم که
از پروردگار خود سؤال نما که از من خوشنود گردد و بالهای مرا بمن بر گرداند و مرا در مقام خود در صفهای
ملائکه جا دهد پس جبرئیل نازل شد بر حضرت آنحضرت را تعزیت و تهنیت گفت بعد از آن عرض دردائیل
را با آنحضرت رسانید بنیا بلائی را که او مبتلا گردیده پس حضرت رسول حضرت امام حسین را بر روی دست گرفته
و بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بحق این مولود و نیز جد او محمد و ابرهیم و نیز اسمعیل و اسحق و یعقوب
که اگر حسین را نزد تو قدر و منزلتی هست راضی شو از دردائیل پس حق تعالی دعای آنحضرت را مستجاب نمود و املک
را امر نمود و بالهایش را او باز گردانید در مقام خود در صفهای ملائکه بدو جا داد و املک در آسمانها
باشد و میگویند که آزاد کرده حسین است **چهارم** از زهرة الریاض عن النبی صلی الله علیه و آله
حدیث که فرمود در وقت تولد حضرت امام حسین ملائکه بر تهنیت و مبارکباد آمده بودند و با ایشان ملکی بود
و بالهایش شکسته گفتم کیستی تو ای ملک و قصه تو چه چیز است چرا چنین حالت افتاده عرض کرد یا رسول
الله من از جمله ملائکه مقرب بودم روزی دیدم در آسمانها گشاده پس بدنیا نگاه کردم دیدم در زمین شخصی را
که دست و پایش افتاده پس گفتم این چه قدر سزاوار مردن است باین حالت ماندن و در زندگی خیری و فائده
نیست پس هنوز حرکت نکرده بودم از جای خویش حق تعالی مرا چنین کرد و انداخت در چنین جزیره حالا هفت
صد سال است پس زمانی که ملائکها بر زمین میآمدند و مرا میشناختند بمحبت شما آوردند تا اینکه
حسین را شفیع نمایند درگاه الهی از لغزش من در گذرد پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید پس من دعا
کردم جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله پروردگار عالم دعای ترا مستجاب کرد در خصوص ملک
ان فقد اقد حسین دست راستش را بپر و بازو او مسح کند ملک را پس چنین کردم در همان ساعت شفا یافت
پس بعد از آنکه اعضای ملک درست شد شروع کرد بگریه کردن گفتم ای ملک چرا گریه میکنی گفت بجهت خود
گریه نمیکنم بلکه گریه من بواسطه کسی است که ثبات ولادت و خبر شهادت او را باهل آسمانها و زمینها دادند
پس گفتم ای جبرئیل راست است این ملک میگوید گفت بلی یا رسول الله گفتم چگونه دانسته است قاتل او را پس گفت
یا رسول الله حق تعالی خلق کرده است این ملک را پیش از تولد حسین ع بهزار سال و خدا چنین تقدیر کرده بعد از
شهادت امام حسین ع مجاور قبر او باشد ثم عرج به الی السماء عزیز من شنیدید که بواسطه مسح دست مبارک
امام حسین ع اعضای ملک صحیح و سالم شد و باعث عفو لغزش وی گردید از برای همین دست بود که
جمیع ملائکها حتی حاملان عرش خدا اند کرباو دافع همه بلاها و باعث شفای کل امراض ها بود و همین

منضم کرده مجموع دوازده هزار شدند گفته حکم کاه دار شیعه را روز دیگر امیر مؤمنان حضرت امام حسین را
خواست و دست مبالغه در کردن او کرده فرمود ای نور دیده برو آب را از لشکر معویه بگیر بعضی گویند چند
نفر همراه خود برداشت بعضی گویند تنها نیزه را بدست خود گرفته دوازده هزار لشکر معویه بقوت عشیره اهل
او را بجهنم فرستاد و ما بقی گریختند و نیزه را در کنار آب بر زمین فرو برده و تکیه بر نیزه نمود و لشکر امیر مؤمنان
را نصرت کرده ندای عزیز برادر چادر زن عاشور بر تکیه بنیزه نمود پس بطرف راست و چپ نگاه کرد الی آخره لشکر
امیر مؤمنان آب برداشتند خوردند و آب ایشان سیراب شدند و شجاعت حسینیه در صفین ظاهر شد بعد از آن خروج
حضرت امیر ایشان از ذکر آنها جای نمود الی آخره **دویم** در جنگ صفین مالک اشتر با ابراهیم پسرش که چهارده ساله بود گفت ای پسر
میخواهم جان تو را با هم ببینم که خود را با لشکر زند و چند نفر از ایشان را بکشد و زخم ها برداشته امیر مؤمنان را در حضرت
امیر [illegible] او را ابوسعید فرمود که پسر تو باشد که ما از [illegible] خواهد بلی مقصود امیر مؤمنان بیا کرد جنگها ابرهیم
تو با اهل کوفه پیش از وقوع ابوالقاسم که دولت انتقام با اطمینان قلب خود خواهد نماید خصوصا از ابن زیاد ولد الزنا اما
که بعد جنگ نمودن با امام [illegible] ابرهیم با او مقابل شد نموده کار با قرار در موصل کشته پس نامه بابرهیم نوشت که ای پسر اشتر دلیر
خود مفرور شو و ترک مبارزت کن که پشیمان خواهی شد این نصیحت منست بتو و الا من از تو با اینکه لقب سپاه ابرهیم
نامه را خواند خندید و گفت این الملک مرا میترساند و کانی مرا بضیع اکنون اگر تمام عالم از من باشد تنها که مثل تو ای
رسول او را بجواب مختصر کرده که برو با ما بگو که جلد به کینه و ظفر با ما است و نجات عظیم با انکه از دست تو جهان انکشم
چون رسول باز گشت گفت که جواب نامه را ننوشت و ابرهیم باز گفت ان ولد الحرام غمین باشد لیکن چون صباح
شد ابرهیم بر اسب اشهب سوار شد شمشیر را از نیام کشید سپاه و عبید غمگین و مرد باشند ظلمت کفر بر ایمان
ایمان امد نا هنگام زوال سر کرم قتال بودند سپاه از جنگ دست کشیدند بعد از جنگ حصین بن نمیر ملعون
باده هزار لشکر گرد و پسر امیه ضمیمه قتال را استند و ابرهیم غارت نیز با اصحاب در جنگ با کافرین حق و اندیده اند
که حصین ملعون بارونا و مدتی محاربه نمودند غلبه هیچکس را نبود و تقاء بخاطر آمد که این همان کافر است که در عاشورا
یزید بن معاویه سر مطلومان داده هنگامی که با تن مجروح بر روی خاک کربلا نشسته بود از اطراف شهر بغش میزد انداخت
که همیشه زبان رسول میمکید او را بغیر بود بمیدان و فاطمه زهرا بود سید الخ پس و فا و خدا یاد کرد تیغ بسر ملعون
زد که زخم خورد کذشت و بهم سر بر نشست عبید و لد الزنا و عمر بن ضحاک را با مدد حصین فرستاد ابرهیم ابو هیمون
بمدد کاه و رفتار فرمان داد عبید الله در فوج فوج سپاه فرستاد و ابرهیم با یاران دست بسته انکاه عبید با ابرهیم جنگ
با ذکر بار کشته اند خنده و اصحاب ابرهیم قلیل و لشکر پسر مرجانه کثیر بودند ابرهیم با و لشکر اسیران اکبر امین
کوثر شکست نیوست تا آل محمد بخواطر ما رسید شهای و بیکی امام حسین که واجب جان خود را که او اما تمام لشکر

انگاه عبید بسوی نگریست ناگاه نظر ابراهیم بسواری افتاد که روی ترک شتر نشسته بغایت شسته و بوی بد از ان بمشام او رسید
بیکضربت سر او را بدو نیم کرد و از بوی بد یقین کرد که عبید الله زنا بود او را کشت و گذشت چون از لشکر کفار عمر
نمود یاران را دلگیر یافت همین گفتند که ای امیر از عبید لعین خبری نداریم که بکجا رفت ابرهیم گفت سواری از من در گذشت
رویش نزد بود و بد بو او را کشتم و گذشتم و شک ندارم که ان لعین است بروید در میان کشتگان تفحص نمایید او را
بیابید علامت او انیست که داغ سرخی پوشیده و بر ران او جراحتی است که مشک بان بسته و دستار قیمتی بران بسته
برو وند افتاده است گفتند ای امیر مدتها است که او را ندیدیم ایا این علامتها از کجا یافتی ابرهیم گریست و گفت ای مولایان
ندیدی که سر امیر ... ... انگاه فرمود بر داشت و در کنار گذاشت قطرات اشکی از دنبال چشم انحضرت بران
او چکید که او دید تا تمام اهل دیدند ... اگر ... کنند او کسی ... ای شیعه ... که این اشک
بجهت چه چیز بود کسی که همیشه در اغوش فاطمه زهرا پرورش یافته و طراز دوش رسول بود بدانان پایمال سم ستوران
عیال او دختران الی اخر ولکن بدانیم مناسب است بعضی از کیفیت انتقام اشقیا را بشیعیان بگوئیم که در زمان خلافت عثمان
علیه اللعنة والنیران معویه ملعون ان خواهش نمود که حکومت بصره بعبید یا دوا گذارد و قبول نمود بعد از انکه عثمان
ملعون را بدرک اسفل ایسانیدند مولای متقیان در سریر خلافت سلطنت ظاهری نشسته همه حکام او را معزول
نمود از جمله ان نامه بسر ابن نوشته بجهه معزولی ان ملعون بعضی از نعایان اطراف اعداد اشتند عمل بعضی نمود امیر مومنان
داد پس امیر محمد حنفیه را با جمعی بشعر فرستاد آن ملعون را دستگیر کرده اورد حضرت امر کرده او را بمجلس انداختند
هفته در زندان ماند تا اینکه کثافت باطنی بر ظاهر ... شد موی سرش دراز و ناخنهاش دراز شد
بتنگ امده داد بر زندانبان ... عجز و الحاح کرده چاره نمیدید مگر اینکه ترا از زنجیر ... زندان ... وقتیکه امیر مومنان
در زندان عبور کرد استغاثه نما شاید بفریاد تو رسد خلاص نماید چنین کرد از زنجیرش گرفته در زندان وقت رفتن
انحضرت بمسجد ان ظالم استغاثه نمود استغاثات یا علی بفریاد من برس حضرت التفات نفرمود و گذشتند مایوس شد که کفت خادم
نما گفت در وقت گذشتن حسن و حسین استغاثه کن ببین چه میشود جناب امام حسن نیز التفات نفرموده گذشت دیگر زندانبان
گفت در وقت عبور جناب امام حسین ... ... ام و من شنیده ام هر کس او را بعصمت مادرش قسم دهد هر حاجت داشته باشد روا
میکند چون عبور جناب امام حسین شد باز از زنجیر گرفته در زندان او ان ظالم فریاد کرد یا حسین بفریادم برس
حضرت التفات نکرد گفت یا حسین ترا بعصمت مادرت فاطمه قسم میدهم پس حضرت بسمت ان ظالم التفات نمود و عرض کرد
یا حسین از جدت ... شفاعت نما شاید مرا عفو فرماید از حبس خلاص شوم پس حضرت امام حسین ... نمود امد منزل پدر بزرگوار
انحضرت در پای منبر خطبه میخواند ایستاد در پای منبر معلوم است شخصی کوچکی از بزرگی حاجت میخواهد ... میکند
و در این وقت امیر المومنین التفات فرموده فرمود ای نور دیده چه مطلب داری عرض کرد میخواهم عبید را مرخص فرمودی

امیر المؤمنین علیه السلام نگاه بصورت امام حسین علیه السلام کرده فرمود ای نور دیده از دست این شقی بگذر
پس بی اختیار اشک از دیده های امیر المؤمنین جاری شد حضرت امام حسین ع عرض کرد ای پدر بزرگوار
اطاعت شما لازم است و لکن مرا بعصمت مادرم قسم داده گریه حضرت امیر المؤمنین ع زیاده شد فرمود او را بتو
بخشیدم انحضرت بدر زندان امده امر فرمود که زنجیر او را برداشتند و او را بحمام برده فرمودند
بدنش را کیسه کشیده پاک نمایند و سرش را تراشند و ناخنهایش را بگیرند بعد یکدست خلعت فاخر ملوکانه
از برای ان شقی بحمام فرستاد و آن ظالم لباسها را پوشید خدمت حضرت امام حسین ع امده دست و پایش را بوسیده
عرض کرد یا حسین حقی در گردن من گذاشتی بعزتی رسیدم از خجالت تو بیرون نمیامدم حالا از خجالت ... امدم
امر کرد که اب فرات را بروی او و عیالش بستند و در عوض حمام و کیسه ان ظالم بعمر سعد نوشت بعد از
کشتن اسب بالای بدن نازنینش تازند بدنش شرحه شرحه و پایمال سم اسبان نمایند ان ظالم چنین کرد و عوض لباس
فاخر لباسهای بدنش را غارت کردند و بعوض سر تراشی ان ظالم امر نمود سر مقدس شهیدان را بر طبقی گذارده
نزد ان ولد الزنا حاضر کردند و پرده گیان سرادق عصمت و عفت و فرزندان حضرت رسالت را با ریسمان
با غل و زنجیر بمجلس ان ملعون شرمنده وارد کردند چون نظر ان لعین بان سر منور افتاد بروایت مجلسی اظهار فرح
و شادی نمود و چوبی در دست نحس داشت بر لب و دندان مبارک سید الشهدا ع اشاره مینمود و میگفت
چه بسیار خوش لب و دندان بوده است در ان وقت زید ابن ارقم که مرد پیری بود از صحابه رسول خدا صلی الله
علیه و اله در پهلوی ان ظالم شقی نشسته بود چون ان شرم را از ان ظالم شقی ملاحظه نمود که امر دو چوب
ثنایای ان برگزیده معبود میزد گفت ارفع قضیبک عن هاتین الشفتین فوالله الذی لا اله غیره لقد
رایت شفتی رسول الله صلی الله علیه و اله علیهما ما لا احصیه یقبلهما بردار چوب خود را از این دو لب مبارک که قسم
بخداوندیکه نیست معبودی بحق غیر او که دیدم مرات عدیده که نمیتوانم احصا نمود دو لب حضرت رسالت را بر این دو
لب میبوسید انهارا ثم انتحب باکیا بعد از ان مرد پیر صدا بگریه بلند کرد انگاه عبید گفت ابکی الله
عینیک اتبکی لفتح الله لولا انک ... خدا دو چشم ترا بگریاند ایا گریه میکنی از برای فتح خدا اگر نبود که تو مرد
پیر هستی که خرافت ترا دریافته است و عقل تو رفته است هر اینه ترا گردن میزدم پس زید ابن ارقم از نزد ان ملعون
بیرون برخواست و خطاب بمردم نمود ایها الناس شما بعد از امروز از جمله بندگان خواهید بود کشتید
فرزند فاطمه زهرا را و بر خود امیر نمودید پسر مرجانه را بخدا سوگند البته بقتل خواهد اورد نیکان شما را
و مطیع خود خواهد نمود اشرار شما را پس دوری باد از کسی که راضی شود بمذلت و عار ستمیه در [illegible]
... صفین ... نزدیک است لشکر کفر و اسلام مقابل یکدیگر ایستادند امیر مؤمنان فرمود تا من اذن ندهم

همچنین تمام بمیدان قتال نگذارد لشکر صف آرائی نمودند منتظر فرمان جنگ قرار بودند بعد دیدند
جوانی نمایان شد که بیست یا پانزده یا هفده ساله بود هیبت و رعب آنجوان چنان بر قلب لشکر معویه افتاد که کسی جرأت نکرد
کرد بمیدان آنجوان قدم گذارد ملعونی بود در لشکر معویه که ابن شعثا میگفتند معویه رو کرد باو گفت که
تو آنجوان را از من دفع نما و مرا از شر او برهان گفت ای معویه مرا مقابل ده هزار سوار حساب میکنند میخواهی مرا
در میان لشکر شام رسوا نمائی چونکه خواهش تو دفع اینجوانست من هفت پسر دارم هر یکی در عالم نظیر ندارند
یکی از پسرانم میفرستم تا او را برای تو بیاورد آن ظالم امداد آنجوان را برابر ندید پسر بزرگ را از اسب دوانید او را روانه نمود به
میدان آن ملعون همین که نزدیک آنجوان رسید که دست نیزه بود آنجوان دست دراز کرده و او را از زین اسب
ربود برداشت چنان بر زمینش زد صدای احسنت از هر دو لشکر بلند شد بعد پسر دیگر تا هفت پسر را بجهنم
فرستاد آن ظالم را لابد مانده آهنگ جنگ کرد مانند خوک تیر خورده در مقابل آنجوان آمده گفت ای جوان
هفت پسر مرا کشتی هیچ کدام نظیر نداشت پس شروع بجدال نمودند تا آنکه هفده نیزه رد و بدل شد بعد آن
ملعون غیظ نموده نیزه را انداخت دست به غلاف شمشیر کرد پس آنجوان پیش دستی کرده چنان شمشیر بر
کمرش زد مانند خیار دو نصفه کرده دیگر کسی جرأت نکرد بمبارزت آنجوان برود بعد امیر مؤمنان صدا زده
او را برگردانید همین که نقاب برداشت دیدند ماه بنی هاشم جناب عباس است عزیزم در روز عاشورا همینکه
تشنگی اطفال را ملاحظه نمود دیگر طاقت نیاورده مشک بدوش انداخته و نیزه را در دست گرفته رو بجانب فرات
نهاد و چهار صد نفر را بجهنم فرستاد تا آنکه داخل شریعه فرات شد   در کتاب مخزن و بعضی از کتب
معتبره مسطور است که در جنگ صفین از لشکر معویه زبرقان بن بدر که بشجاعت اتصاف داشت و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله او را عامل صدقات فرموده بودند در ایام عمر بن الخطاب برای جهاد روی توجه بشام
نهاده بود همانجا متوطن شده بود آهنگ میدان کرد مبارز طلبید حضرت امام حسن ع از والد ماجد خود
رخصت طلبید ولی حضرت قبول ننموده برادرانش گریان شدند امیر مؤمنان ایشان را دعا کرده تسلی داد
جناب امام حسین ع پیش زبرقان رفت بمیدان زبرقان پرسید تو کیستی که عجلت میکنی حضرت حسب و نسب
تمام خود را بیان نمود زبرقان همینکه آنحضرت را شناخت عرض کرد یابن رسول الله اگر امعا و احشای
از تیر و رمح پر کرده کسان خانه شما نگاه نمیکنم حیفا آنکه ... محال آنکه بارها دیده ام که رسول
خدا ترا بر دوش ... حضرت فرمود چون ما را چنین دیدی چرا معویه را ... اخبار ...
زبرقان گفت از امیر المؤمنین ع مسئلت نما تا آنکه از جرائم ما عفو فرماید آنجناب قبول نموده او را بتقبیل
رکاب شتافت ... سرافراز ... جناب امیر مؤمنان از زلات زبرقان گذشت ...

من شنیدم بعد از اینکه آنحضرت حسب و نسب خود را بیان کرد زبرقان عرض کرد یابن رسول الله اگر
اعضای من از نیزه و رمح پر کرده کسان خانه شما نگاه میکنم امان از ظلم اهل کوفه و شام در روز عاشورا
حسین بزرگوار در مقام اتمام حجت فرمود شما را بخدا قسم میدهم مرا میشناسید فریاد کردند که ترا نیکو
میشناسیم تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند دختر او الی آخره ع **چهارم** در جنگ
صفین امیر مؤمنان صفوف لشکر را ترتیب داد بعد از آن قنبر را طلبید فرمود برو بر میمنه لشکر و بگو به
عبد الله بن جعفر و بفرزندم محمد حنفیه وقتیکه من حمله کردم بر لشکر معویه با من حمله کنید و فرمود
بکمیل بن زیاد بگو بسلیمان بن صرد بر میسره لشکر باشد و فرستاد باصحاب میسره و آنها را نیز چنین امر
فرمود پس از آن پیش افتاد و لشکر انتظار حمله آنحضرت را میبردند پس شروع بجدال نمودند یکدفعه
اول با تیرها تا اینکه تمام شد بعد از آن با نیزه و آنها نیز شکست پس با شمشیر و عمود مانند سیل خون
جاری شد و روی آفتاب گرفت تا شب جنگ نمودند و شب را نیز بروز رسانیدند و مقتولین از عشر
یا نصف بیشتر نفر بودند و بسیار آنها را در شب کشته بود وقتیکه آنحضرت شمشیر بکسی میزد
تکبیر میگفت و تخلف نمیکرد ضربت شمشیرش و اهل سیر و تواریخ اتفاق کرده اند بر اینکه هرگز
در دنیا دیده نشده رئیس قومی یا سلطانی در غزوه بدست خویش کشته باشد آنقدر که امیر المؤمنین ع
در این شب و روز کشته آه آه معلوم جمیع اهل تواریخ نرسیده است چهار فرزند مظلوم امیر المؤمنین ع
در روز عاشورا که بدست خود از کفار و فجار اهل کوفه و شام هزار هزار بجهنم میفرستاد در چه
وقت بود بمیمنه نگاه میکرد کسی را نمیدید به میسره نظر مینمود معینی بنظر نمیامد بغیر از ابدان پاره
پاره اصحاب و برادران و فرزندان و تصدیگی العطش اطفال و اضطراب عیال و خواهران لب تشنه
و شکم گرسنه و از زخمها خون جاری الی آخره در روایت وارد شده که امیر مؤمنان بمالک اشتر فرمود
نه کسی با من باشد و نه با تو پس من حمله میکنم بمیمنه لشکر و تو حمله کن بمیسره و در میمنه لشکر معویه
ده هزار سوار بود پس حمله آورد امیر المؤمنین ع اهل میمنه را شکست داده گریختند و مالک اشتر
مانند گرگی که بر گله گوسفند وارد شود لشکر شام بعقب آن کشتند و در روایت دیگر امیر المؤمنین ع
در صفین در مقابل لشکر معویه ایستاد و ندا فرمود هل من معین پس در جواب آنحضرت دوازده
هزار نفر عرض کردند لبیک یا امیر المؤمنین ع جان خود را در راه تو فدا میکنیم و در پیش روی تو کشته
میشویم پس مجموع غلاف شمشیرها را شکستند شروع بجدال نمودند آه آه در جواب ندای فرزند غریب
مظلوم امیر المؤمنین ع در روز عاشورا وقتیکه ندا نمود هل من معین یعیننا و هل من ناصر ینصرنا

کو با سه نفر از خیمه‌ها جواب دادند لبیک یکی در بعضی از کتب مراثی چنین نوشته‌اند طفل صغیر امام مظلوم

یکی علی اصغر بود همینکه استغاثهٔ پدر بی معین و بی یار خود را شنید از گهوارهٔ خویش را بر زمین

انداخت شروع کرد بجانب میدان حرکت کردن دوم بیمار کربلا بود نیزه برداشت لغان و خیزان بجانب

میدان الی آخر سیم طفل یتیم برادرش عبد الله بود الی آخر **مجلس چهل و ششم**

در زنده نمودن پسر پادشاهی از خداوند عالمیان بدعای شمعون و رسولان و زنده شدن پسر پادشاه بدعای حسن مجتبی و زنده نمودن امیر مؤمنان شیر پادشاه خراسان را بدعای خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله

بدانکه چهار نفر شاهزاده را بعد از مردن پروردگار قادر متعال بواسطهٔ چهار نفر از مقربین

درگاه خود دوباره حیات بخشیده زنده نمود **اول** بدعای شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام

پسر پادشاه انطاکیه زنده نمود و کیفیتش و ترتیبش اجمالاً اینست که حضرت عیسی ع دو نفر رسول بشهر انطاکیه

فرستاد از حواریان یوحنا و یونس تا خلق را بخدا دعوت کنند ایشان بان شهر رفتند و خبر ایشان

فاش شد و بیماران بسیار از برکت دعای ایشان صحت یافت و پادشاه آن شهر از حال ایشان خبر یافته فرمود

تا ایشان را در زندان محبوس ساختند خبر بحضرت عیسی رسید شمعون الصفا را فرستاد او بشهر

درآمد و با خواص ملک آشنائی آغاز کرد بدین سبب مقرب پادشاه شد پادشاهی شوکت

او هیچ امر اقدام نمینمود روزی از پادشاه پرسید که ای ملک شنیده‌ام که دو مرد را حبس کرده بجهت آنکه

دعوی دین دیگر میکنند گفتار ایشان شمعون گفت بفرما تا ایشان را حاضر کرده‌اند که گفتار ایشان

عجیب است پس ملک بحضور ایشان امر کرد چون ایشان شمعون را دیدند خوشحال شدند شمعون

از ایشان پرسید که شما چه کسید گفتند ما رسولان رسول خدائیم شمعون گفت بچه کار آمده‌اید

گفتند که ما آمده‌ایم که ملک و قوم او را از عبادت بتان باز داریم و بعبادت کسیکه آفرید کار آسمان

و زمین است ترغیب کنیم گفت هیچ حجتی دارید گفتند بلی اکمه و ابرص و مادرزاد را و جمیع بیماران را

بفرمان خدا شفا میدهیم ملک فرمود که خدای خود را بگوئید تا این کور را بینا سازد ایشان دعا کردند

بینا شد ملک متعجب شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از این خدایان درخواهیم تا ایشان این

این کار را کنند ملک ساکت شد گفتار شمعون تو میدانی ایشان هیچ قدرت ندارند شمعون گفت

تا کور مادرزاد را حاضر ساختند که چشم و مسامه نداشت بینا فرمود

ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند خدای ما مرده را زنده کرداند گفت اگر خدای شما این کار کند

ما همه بوی ایمان آوریم در حدیث وارد شده که پسر پادشاه مرده بود و او را دفن کرده بودند شمعون در

دعا کردن با ایشان موافقت نمود تعقیب شمعون از خدا درخواستند پسر فی الحال زنده شد و برخاست و خاک بر

سر میریخت میگفت و بدعا ملک چون باور نداشت گفت ای فرزند حال تو چیست گفت من در حال مردن بودم

دیدم که زنده کی مرا از خدا درخواستند ملک گفت اگر ایشان را ببینی خواهی شناخت گفت آری پس امر

کرد تا همه مردم بصحرا آیند و چنین کرد که یکی از رسولان پیشتر بیایند بعد از آن که خلق بسیار آمدند

یکی دیگر بیاید چنین کرد چون یکی رسول آمد پسر گفت یکی اینست و بعد از آن دیگری بطریق مذکور

درو رسید گفت یکی دیگر اینست این سخن در ملک اثر کرد با قوم خود ایمان آوردند بلی پسر پادشاه بدعای

این سه نفر زنده شد لکن واضح است دعای ایشان این بود الهی بحق محمد و آل طیبین او و بعلت اینکه دعای

هیچ دعا کننده مقرون باجابت نمیشود تا اسماء مقدسهٔ محمد و آل طاهرین او بان منضم نشود بلکه معجزها

جناب عیسی بسبب اسماء مقدسهٔ خمسهٔ النجباء بود باسمائهم احیا الرمیم ابن مریم و ابرء فیهم اکمها قبره

یعنی بسبب اسماء منورهٔ ایشان زنده مینمود عیسی بن مریم استخوانهای پوسیده را و بسبب اسامی ایشان بینا

مینمود کور مادرزاد را پس هر صاحب حاجتی که متوسل بایشان شد و ایشان را بدرگاه خداوند رؤف

مهربان شفیع آورد حاجتش روا است همین که باسم مبارک حسین یا اسم مبارک الشهید مظلوم را

بر زبان جاری نمود حاجتش بر آورده و مسئولش بدون شبهه قبول رسید و همین حسین با این قدر و قدر و

منزلت در درگاه اله در روز عاشورا در صحرای کربلا در برابر لشکر کوفه یکه و تنها ایستاده رو بعمر سعد

کرد که ای عمر سعد حالا که کار من باینجا رسید اختیار را بتو واگذارم در میان سه چیز اختیار کن فی ثلاث

خصال **دویم** از سید ولی بن نعمة الله نقل کرده‌اند که پادشاهی از پادشاهان صین را دختر

جمیلهٔ بی نظیری بود که بسیار دوست میداشت و دختر پسر یکدیگر عشق هم رسانیده سلطان بعد از

اطلاع از امر ایشان هر دو را بقتل رسانید پس از آن نادم شد از علما و اعیان دولت تدبیر علاج از او

طلبید گفتند بغیر از جناب امام حسن بن علی علیهما السلام که در مدینه است لمد بر انکه را حیا اموات

نیست از اینجا تا آنجا شش ماه راه است پادشاه بغایت شاد شد پادشاه بشخصی حکم کرد که اگر تا مدت

یکماه آنجا خواه من بیچاره را امام سفید و هیچ حاضر نکنی ترا خواهم کشت آن بیچاره از شهر بیرون آمده وضو

ساخته و بسجده افتاد و در تضرع و زاری بود که آنجناب حاضر شده بپای مبارک اشاره فرمود که برخیز و آنچه

حرف تمیز آن شخص سر از سجده برداشت حضرت را دید عرض کرد فدایت شوم تو کیستی فرمود حسن بن

علی علیهما السلام آن شخص ترک شه پادشاه را خبر داد بغایت غمناک شده بعد از زیارت آنجناب جسد
دختر و پسر را زنده گردانید با یکدیگر تزویج نمود عروسی کردند غصه بشادی تبدیل کرد بداه آه کاش
جناب امام حسن ع در کربلا در عروسی پسر خود قاسم حاضر میشد الی آخره سیم نقل کرده اند پادشاه
چین پسری داشت برای پسرش دختر پادشاه ختا را خواستگاری نموده وقت آنشد که عروسی کنند
پادشاه نوشت که پسرت را بفرست باید عروسی کرده زنش را بردارد ببرد پس پادشاه چین پسرش را با هزار
جوان خوش سیما روانه نمود یک کشتی پر از جواهر در یک کشتی قرار گرفته روانه شدند تا اینکه در شهر ختا عروسی
نمایند از قضا کشتیها در میان دریا رسیدند دریا طوفانی شده کشتیها با آدمها همه غرق شدند و مدتی
گذشت از برای پادشاه خبری نرسید بعد از چهار سال خبر بپادشاه رسید که پسرش با همه رفقا غرق
شده اند و پادشاه سالها گریه کرد تا اینکه چشمهایش کور شد و تنبه داشت روزی بعرض پادشاه
رسانید که بنده شنیدم پیغمبری مبعوث شده وصی دارد علی ابن ابیطالب ع که حلال مشکلات است بخدمت او
رفتند و شاید که مشکل ترا حل کند پادشاه گفت مشکل من چگونه حل میشود و حال آنکه پسر من
هفت سال است مرده است مجملا پادشاه تدارک سفر دیده با چهار هزار لشکر سوار و رجال روی بمدینه
روانه شدند ناگاه جبرئیل نازل گشته کیفیت را بعرض پیغمبر رسانید و گفت خداوند عالم میفرماید که
علی را روانه نما تا مشکل او را حل نماید بعد از زمانی اصحاب سیاهی لشکر و کثرت غبار را ملاحظه
نمودند بخدمت آنحضرت عرض کردند که لشکر بر سر ما می آید فرمود نترسید که لشکر دشمن نیستند و تکیه بر سینه
پادشاه احوالات خود را بپیغمبر خدا صلی الله علیه و آله عرض نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر
المؤمنین ع را طلبیده فرمود برو بکنار دریای چین پسر این را زنده نما و بدستش بسپار پس منافقان
این را شنیدند مانند عمر ابوبکر عثمان با یکدیگر گفتند که چطور بچین خواهد رفت و پسر او را زنده خواهد
کردن عثمان گفت خوب شد میرود در دریا غرق میشود بر نمیگردد پس حضرت دلدل را طلبیده امیر مؤمنان
سوار شد همراه لشکر همینکه از مدینه بیرون آمد بر اطراف لشکر خطی کشید فرمود چشم هم بگذارید ایشان
عرض کردند چگونه چشم هم بگذاریم چند ماه راه است چون هم گذاردند باد سندی وزیده همان قطعه
زمین را برداشته مانند بساط سلیمانی در آن بکنار دریای چین رسانید جناب سلمان منکوبه
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب بالای بام تشریف بردند که تماشا کنند که علی ع بچه سان نه
میکند پس پادشاه را امیر مؤمنان بکنار دریا رسیده ماهیان دریا را صدا زده همه لبیک گویان سر از آب بیرون
کرده ختم فرمودند پس پادشاه را کدام یک خورده اید گفتند ما خبر نداریم و لیکن ماهی که از همه

بزرگتر بود سر از آب بیرون نمود عرض کرد یا امیرالمؤمنین پسر پادشاه را هفت سالست که نهنگ خورده
است امیر مؤمنان فرمود بگردید ببینید هیچ جزئی از اجزاء او را پیدا میتوانید کرد ماهیها سرها فرو برده
گردیدند بعد از زمانی عرض کردند چیزی پیدا نشد پس خود آنجناب فرمودند در فلان جا در زیر یک قطعه
و در زیر آن سنگ یک بند انگشت او افتاده او را بیرون بیاورید بند انگشت را بیرون آوردند پس بعد
از آن اصحاب دیدند که حضرت ردای مبارکش را بر سر کشید دو رکعت نماز گذارد رو باسمان دعا نمود که
قادر علی الاطلاق از همان بند انگشت پسر پادشاه را زنده نمود بهمان هیئت که بود بخدمت حضرت سلام
نموده امیر مؤمنان فرمود ایجوان همراه پدرت برو بولایت جوان اینطرف آنطرف نگاه کرد عرض کرد یا
امیرالمؤمنین ع من بچه رو بولایت بروم از روز از ولایت بیرون آمدم هزار نفر جوان همه بیما همراه داشتم
حالا تنها بروم یا علی غرق شدنم بهتر است امیرالمؤمنین علیه السلام دست مبارک را به آب دریا فرو برده
بعد از زمانی دیدند که سینه کشتی که سر انگشتش هر یکی بند شده بیرون آوردند و همان جوانان را زنده
نموده همه را روانه نمود آه آه شنیدی که پسر پادشاه عرض کرد یا علی بدون اینها غرق شدنم بهتر است بچه رو
بولایت برگردم حالا بیچاره زینب از کربلا میخواهد بمدینه برگردد بعد از آنکه سر قبر برادرش وداع نموده
بچه رو بمدینه آید وقت رسیدن بکربلا مانند امام حسین برادری و علی اکبر و قاسم و عباس را روانه نمائی
حالا باطراف نگاه میکند غیر از علیل بیمار از آن جوانان ماه رو کسی نمانده الی آخره همانا جناب ام کلثوم
خطاب بمدینه نموده میفرمود مدینة جدنا لاتقبلینا فبالحسرات والاحزان جئنا ای مدینه جد
ما ما را قبول مکن که ما با دل پر حسرت و اندوه آمده ایم الا فاخبر رسول الله عنا فانا فجعنا فی اخینا
ای مدینه جد ما رسول خدا را خبر ده که ما بمصیبت برادرم حسین گرفتار شده ایم پس بمادر خود فاطمه
خطاب کرد افاطم لو رأیتنا سهاری ومن سهر اللیالی قد عمینا ای مادر مهربان کاش می دیدی که ما را
که شبها نمیخوابیدیم و به بیداری بسر میبردیم و از بیداری شبها کور شدیم فلو دامت حیاتک لم تزالی
الی یوم القیمة تندبینا افاطمه اگر همیشه در حیات میبودی تا قیامت بر احوال ما نوحه میکردی چهارم
منقولست که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله پادشاهی مسلمان مجاهد در ملک خراسان بود و یک پسر
داشت چون مریض شد و مشرف بمرگ شد به پسر خود وصیت نمود که من ده بدره زر که در هر بدره هزار
مثقال شرعی طلا است بتو میدهم که چون من فوت شدم از آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله بر سبا و یک
بدره دیگر که در آن هزار مثقال شرعی طلا بود باو داد و گفت این بدره را بکسی ده که ترا دلالت کند به
آنحضرت چون پادشاه فوت شد پسر بعد از مراسم تعزیت داری بدرها را برداشته و بر شتری رهوار سوار

شد و بسرعت بجانب مدینه روانه شد چون بمدینه رسید از روز عید رمضان بود در بیرون شهر
در نخلستانی فرود آمده و بکنار آب رفت و دست و روی خود را شست و ساعتی بیاسود و در تفحص کسی بود که از او
سراغ پیغمبر را بگیرد پس بر شتر خود سوار شد چون اندکی از نخلستان بیرون رفت سه کس را دید که در
مکانی نشسته اند دو پیر و یکی جوان بر ایشان سلام کرد و خبر رسول خدا را صلی الله علیه و آله را از ایشان
پرسید و گفت هر که مرا دلالت به آن حضرت کند بدره زری باو خواهم داد از قضا آن سه تن از یهودان و از
دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند چون اسم بدره زر را شنیدند گفتند البته بار این شتر از
دنانیر مملو باشد پس قصد قتل آن جوان کردند چون سوار شتر بود گفتند ای جوان امروز عید است و پیغمبر
صلی الله علیه و آله بجهة نماز عید بصحرا رفته است اینک میاید از مرکب فرود آی چون آنحضرت باینجا آمد بملاقات
او رسی باتفاق بمدینه روی پس آن جوان از شتر بزیر آمده در نزد ایشان قرار گرفت پس بسبب رنج راه خوابش ربود
و آن سه یهود بار شتر را گشودند و بدره های زر را برداشتند بعد مشورت نمودند با خود که این مرد بیدار شود
قصد ما خواهد نمود باید او را کشت تا این راز فاش نگردد دفع الفور یکی از ایشان با تیغ بران سر آن جوان را از
بدنش جدا نمود چون شتر وی آن حالت را مشاهده نمود از جای خود برخواست و آغاز ناله و ندبه نمود و سر
و روی خود را بخون صاحب خود رنگین نموده نالان و خروشان و فریاد کنان بجانب صحرا شتافت از اتفاق
عبور آن شتر خونین بود بمکانی افتاد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مکان مشغول بنماز عید بودند
و نماز را باتمام رسانیده عزم برگشتن داشتند که ناله و خروش آن شتر بگوش ایشان رسید چون متوجه
شدند دیدند که آن روی شتر خونین بوده با خروش و ناله میاید چون بآنحضرت رسید سر خود را بقدم مبارک
آنجناب نهاد و بزمین میزد و طلب دادخواهی خود را مینمود و نظیر ذوالجناح که یال و کاکل خود را بخون صاحبش
رنگین نموده فریاد میکرد یا للظالمین کیست که دادخواهی از این ظالمان هیچکس بفریاد او نرسید در
بجمیعها داد الی آخر پس رسول خدا فرمود که این شتر را حکایتی و تظلمی است و باید بمکانی که میرود
رفت تا کیفیت امر معلوم شود پس آن شتر برخواست و پیشاپیش میرفت و حضرت با اصحابش در عقب او می
رفتند تا اینکه آن شتر آمد بر سر کشته صاحب خود پسر پادشاه چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله کشته
آن جوان را دید و آن سه نفر یهود را ملاحظه نمود که بصاحب بدره های زر مشغول اند التفات بجانب امیر نموده
فرمود یا علی آیا می بینی که این یهودان ببین چه ظلم و بیداد بصاحب این شتر نموده اند پس امر فرمود که آن
سه یهود را گرفتند بخدمت آنحضرت آوردند پس آنحضرت احوال قاتل آن جوان را از ایشان پرسید چون مجال
انکار نبود عرض کردند یا رسول الله امروز در نیم شب با اسلحه بخانه ما در آمد و نقد نیمه کرده داشتیم ببرد

برد چون مطلع شدیم بهر سو در طلب اموال مسروقه خود تفحص نمودیم از در دست این کشته یافتیم
چون خواستیم اموال را بگیریم او تیغ برروی ما کشید بقصد هلاک ما پس ما او را دفع نمودیم چون
حضرت این سخن را از ایشان شنیده باندیشه فرو رفت که فی الحال جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول
الله صلی الله علیه و آله حقتعالی ترا سلام میرساند و میفرماید صورت این مقتول را از این شتر خون آلود
بپرس تا حقیقت وی بر اصحاب معلوم شود پس آنحضرت متوجه آن شتر گردید و فرمود بگو بامر الله کیفیت
این جوان مقتول را پس آن شتر بامر خداوند بنطق آمده عرض کرد یا رسول الله این جوان پسر پادشاه خراسان است
و تمام قصه را نقل کرد چون امر منتهی شد بقاتل او آن یهودان انکار نمودند و گفتند این سحر است از شما
پس حقتعالی وحی نمود بآنحضرت که از خدا طلب نما که این مقتول را زنده نماید پس آنحضرت عمامه خود را از
سر مبارکش برداشت و عرض کرد که الهی و اسئلک بالسموات العلی و الارضین السفلی و بعرشک
الاعظم و بالکرسی و باللوح و القلم و الشمس و القمر و الجنة و النار احی هذا الشاب المقتول حتی یخبرنا بما
جری علیه خداوندا ترا قسم میدهم باسمانها و زمینها و بعرش اعظمت و بکرسی و لوح و قلم و آفتاب و ماه و بهشت
و دوزخ که زنده گردان این جوان مقتول را تا خبر دهد ما را بچیزی که بر او وارد آمده است پس هاتفی ندا داد
که یا محمد صلی الله علیه و آله امر بزرگست و شفعا قلیل اند پس بیاد نما بر ایشان پس آنحضرت دست خود را بلند
نمود بسوی آسمان و فرمود الهی ترا قسم میدهم بحق آدم و نوح و جدم ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و
زکریا و صالح و شعیب و هود و یونس و ادریس و شیث و موسی و عیسی و داود و سلیمان و دانیال
و عزیر و هارون که زنده نما این جوان را تا امر او ظاهر گردد پس حقتعالی وحی نمود بآنحضرت که یا محمد صلی
الله علیه و آله اسماء مقدسه خود و آل طاهرین خود را بر این اسماء منضم نشود باجابت نخواهد رسید پس
آنحضرت دستهای خود را بدرگاه خالق الاشیاء و محیی الاموات بلند نمود و بخواص اصحاب خود فرمود
که شما بدعای من آمین بگوئید پس آنحضرت عرض نمود یا رب العالمین ترا قسم میدهم بحق انبیاء عظام
و ملئکه کرام و بحق محمد و انت المحمود و بحق علی و انت الاعلی و بحق فاطمه و انت فاطر السموات و الارض
و بحق الحسن و انت المحسن و بحق الحسین و انت ذو الاحسان که احسان نما بسوی این جوان باینکه زنده
نمائی او را تا انتقام بکشد از قاتل خود همینکه ذکر حضرت امام حسین تمام شد آنجوان از خداوند عالم
زنده شد و چشمهای خود گشود پس آنحضرت بسجده در آمد و بعد سر مبارک خود را از سجده برداشت و فرمود
ای جوان بجهة ما بیان نما که تو کیستی و از کدام ولایت آمدی و چه بر سر تو آمد پس آن جوان عرض کرد من از مردم
خراسانم و پسر پادشاهم پس مجموع قصه خود را بیان نمود تا اینکه منتهی شد بخوابیدن او نزد این سه نفر

یهودی و کشتن ایشان او را بجهة اخذ اموال بود پس آنحضرت اموال را از ایشان گرفت و ایشان را بسوی اسلام
دعوت فرمود و شرط نمود با ایشان که امان دهد ایشان را و از قصاص عفو فرماید و اموال مأخوذه را
با ایشان دهد آن یهودان قبول ننمودند پس آنحضرت فرمود که ایشان را کشتند و سوزانیدند پس آنحضرت با
اعوان داخل مدینه شد و مال را به فقرا و مساکین قسمت نمود پس آن جوان امر بر خود را تسلیم گرفته و بسوی
خود مراجعت نمود بعد از یکسال بولایت خود رسید و بر تخت پادشاهی قرار گرفت اما این شتر داد خواهی
نمود به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بداد وی رسید و انتقام صاحب وی را از قاتلان او کشید اما به فریاد
اسب بی صاحب حسین ع کسی نرسید و بعوض انتقام از دشمنان لباس بدن شریف او غارت نمودند و اسبها را نعل بندی
کرده بر بدن نازنین آن مظلوم بیداد خواه را پایمال ستم اسبان نمودند و اموالش را بغارت کردند و خیمه ها را
آتش زدند و اهل و عیالش را اسیر کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس چهل و هفتم آمدن لب تنور بر زن حوریه بجهة طفل خوب و خوشحال شدن و مسرور شدن زنان بنی اسرائیل بواسطه زنده شدن طفل و بعد از سوختن و شاد شدن مادر حضرت موسی ع در کنار تنور و عزاداری نمودن فاطمه زهرا علیها السلام بر لب تنور خولی ولد الزنا و چهار طاهره بجهة فرزند خود بر لب تنور آمدند سه نفر از آنها مسرور و خوشحال شدند و یکی محزون و غمگین و دل شکسته اول

زن حزبیل بود فرعون ملعون بعد از آنکه مطلع شد که آن زن بخداوند عالمیان ایمان آورده است
گفت اگر از این اعتقاد برنگردی اطفال ترا هلاک میکنم و او سه پسر صغیر داشت گفت اگر هزار پسر
داشته باشم همه را فدای راه خدا میکنم لیکن پس بر دولت لوزا آوردند فرعون امر نمود تا تنور را چون
کوره حداد در تافتند که زبانه آتش از جانب سما متصاعد آن طفل را در مواجهه آن زن بلا کش
انداختند آن طفل بهشت و حجابات و مقامات جنان از نظر او برداشته شادی کنان بمادر میگفت
ای مادر صبر کن بدین خدا ثابت باش که جای تو و مقام ما جنان یکدیگر کام پیش نیست مادر از شدت شوق و سرور
بخندید دوم مرویست که جناب موسی بعد از مراجعت از کوه طور و مناجات خداوند عفو بنی
خبر داد بنی اسرائیل واقعه کربلا و ثواب تعزیه داری جناب سید الشهداء پس بنی اسرائیل هر روز بعد

نماز

نماز صبح بعوض دعا و تعقیبات مشغول تعزیه داری غریبان کربلا میشدند و گریه و زاری میکردند
از آن جمله زن و شوهری مشغول عزای اسیران در بدر بودند از قضا امر از زن نعره فارغ شده تنور را یکروز
آتش کرده و زنش را خبردار نمود که بعد از تعزیه داری نان بپزد پس آن زن در آمدن قدری تهاون نمود پسری
داشت کوچک از خواب بیدار شده به تنور افتاد چون آن زن رسید دید که پسرش به تنور افتاده و سوخته است
چنان نالید که جمیع همسایگان خبردار گردید و در آن اثنا شوهرش آمد چون از احوال مطلع شد
زن را امر بصبر نمود پس آن زن بگوشه رفته دو رکعت نماز بجا آورده عرض کرد خداوندا ترا بحسین مظلوم
قسم میدهم با این پسر مرا امر بر ساز بخاطر جد بزرگوار حسین مرا از این غم برهانی پس در آن وقت راز و نیاز بود که شوهر
از میان مردم بر خواسته دیدند آن پسر از آتش سوزان بیرون آمد شکفته و خندان و میگوید شاهد باشید
که مرا آزاد کرده حسینم از او پرسیدند گفت بعد از افتادن به تنور مرا به پیش حضرت امام حسین بردند چون
آنحضرت نظر او بر آن التفات فرمود بعد از آن فرمود این را بمادر و پدرش رسانید تا گریه نکنند چونکه مادر
این پسر خداوند عالم را بمن قسم داده است خداوند مجید او را بمن بخشید پس بعد از آن زنان بنی اسرائیل هر روز بر
سر آن پسر جمع شده تعزیت داری کرده ناله و زاری مینمودند و بقاتلان آنحضرت لعن میکردند سیم
مادر حضرت موسی ع بود چون حامله شد او را از نظر غمازان پوشانید که تا موسی متولد شد گماشتگان
فرعون آمدند تا تفحص اطفال کنند مادر موسی از خوف موسی را در تنور نهاد و سر تنور را پوشانید و یکی از
خواهران که خاله موسی بود از این معنی بیخبر آتش در تنور نهاد تا نان بپزد وقتیکه زبانه آتش در تنور بهوا
مرتفع گشت کسان فرعون در رسیدند و همه جا تجسس کردند مادر موسی را بدست آوردند از حمل او اثری
نیافتند بسر تنور رفتند آتش عظیم از آن تنور بیرون می آمد و بعد از تفحص جمیع مواضع آنجا فرعون را
خبر دادند که غلط بعرض رسانیده اند خوشحال گشت چون مادر موسی بسر تنور آمد زبانه آتش را دید که آتش
در نهادش افتاد چون در تنور نگاه کرد دید که موسی به آتش بازی میکند دانست که در این سری هست
او را در ربوده با سرور و خوشحالی بیرون آمد چهارم خاتون محشر فاطمه زهرا علیها السلام در مطبخ
خولی بدبخت فرزند دلبندش آمد سر شریف را از تنور بیرون آورده در کنار نهاد به طوری نالید که از همه موجودات
صبر و قرار گرفت گویا فرمود ای حوا وای آسیه وای مریم وای خدیجه به بینید که با فرزندم چه ظلمها کرده
الی آخر

مجلس چهل و هشتم در بیان کیفیت چهار ناقه و وفای و بعضی از آنها که بعد از صاحبش زنده نماند و فرمودن زهر یکی از آنها را با وصیت صاحبش

زندان نان چهار نام

بود که سه تا از آنها ناقه بهشت بود یقینا و صاحب هر یکی قصتی برغایت او مینمود اول ناقه جناب
پیغمبر بود که وصیت نمود قوم خود را و امر نمود بقوم و آگاه نمود این ناقه را و حرمت نماید از پی کردن او و واگذارید
او را و آب خوردن او را منع نکنید او را از خوردن آب پس آن قوم پیغمبر را تکذیب کردند در آنچه وعید فرموده
بود و آن ناقة الله را از آب منع نمودند پس آن ناقه را پی کردند پس غضب نمود بر ایشان پروردگار ایشان
و همه ایشان را هلاک نمود دوم ناقه آن شاهزاده خراسانی بود بعد از موت صاحبش از پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله داد خواهی نموده الی آخره سیم ناقه پیغمبر خدا بود آنچنان بود که روزی رسول
خدا صلی الله علیه و آله وعظ میفرمود و مردم را بصدقه تحریص مینمود که ناگاه اعرابی بر آمد ناقه بیاورد
که یا رسول الله من این ناقه را صدقه کرده ام در راه خدا رسول خدا او را دعا کرد بعد از آنحضرت رسول
صلی الله علیه و آله کسی را فرمود که ناقه را قیمت کن بعد از قیمت حضرت بهای آن را داد چون آنحضرت بجهاد
رفتی آن ناقه را سوار شدی وقتی از جهاد مراجعت نموده بود و آن ناقه را بسته بود که ناگاه در هنگام شب
آنحضرت از خانه بیرون آمد ناقه آواز داد السلام علیک یا ابن القیمه حضرت او را جواب داد بخوبی تر
و فرمود که ای ناقه عرض کرد یا رسول الله من ناقه مرد کافری بودم شبی از خانه بیرون آمد و قصد
بیابان چرا میکردم درندگان پیش من آمدند و میخواستند مرا هلاک کنند که گرگی گفت او را باز دارید
که او مرکب ابن القیمه بهترین خلایق محمد مصطفی خواهد بود پس عرض کرد یا رسول الله مرا آرزو دو چیز است
یکی آنکه در قیامت مرکب تو باشم چنانکه در دنیا ام و دیگر آنکه نخواهم بعد از جلوه تو زنده باشم و کسی
بر من سواری کند حضرت دعا کرد و حضرت فاطمه آمین گفت چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از
دار فنا بدار بقا رحلت نمود آنحیوان آب و علف نمیخورد و حضرت فاطمه تعهد او مینمود روزی آمد او را
ببیند چون ناقه چشمش بحضرت فاطمه افتاد گفت السلام علیک یا بنت نبی القیمه ای فرزند رسول
خدا مرا آب و علف نمی بایست که آنحضرت از دنیا رفته اکنون وقت آن آمد که من از دنیا بروم هیچ پیغامی داری بنزد
پدرت حضرت فاطمه بنزد یتامه دید که آب از چشم او میرود و سر او را در کنار گرفت و گریست و آن حیوان
چنانکه سر او در کنار حضرت فاطمه بود جان نداده آن ناقه عرض کرد که پیغامی داری بنزد پدرت مناسب
فاطمه زهرا بگو بدآن حیوان به پدرم عرض کن که بعد از تو امت جفا کردند حق خلیفه تو غصب کردند
و او را خانه نشین کردند و ابوبکر را بجای او نشاندند الی آخره و آخرش این است بجهت شیعیان عرض کنم
در خانه فاطمه را آتش زدند الی آخره تا مسجد بخشش الی آخره چهارم ناقه حضرت امام زین العابدین
بود که آنجناب بیست و دو حج بر آن کرده و یک تازیانه بر او نزده بود حضرت صادق فرمود که حضرت امام

محمد باقر فرمود که چون وفات پدرم رسید که آب خنکی طلبید و آب آوردم وضو ساخت فرمود ای
فرزند امشب شبی است که مرا بعهده وفات داده اند ناقه مرا به حظیره ضبط کن و تکفل برای آن مهیا کن
حضرت صادق فرمود که چون آنحضرت رفت بدآنکه بهتر آن ده باشد و سینه خود را بر قبر آنحضرت گذاشت
و قبر او را قناله میکرد و آب از دیده فرو ریخت منبر نرفت چون این خبر بحضرت امام محمد باقر دادند حضرت
بنزد ناقه آمد و فرمود ساکت باش و بر گرد خدا برکت دهد تو را پس ناقه برخاست و بجای خود برگشت
و باز بعد از اندک زمانی بر گشت بنزد قبر و ناله و اضطراب میکرد تا بعد از سه روز هلاک شد و از حضرت
صادق منقول است فرمود که حضرت امام زین العابدین به حضرت امام محمد باقر فرمود در حین وفات خود
که من این ناقه بیست و دو حج کرده ام و هیچ تازیانه باو نزده ام چون این ناقه وفات کند او را دفن نما در زمین که
گوشت او را نخورند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود شتری که بیست و دو حج بر او عمل آورده شود آن
در موقف عرفات هفت سال مگر آنکه حق تعالی آن شتر را از شتران بهشت قرار میدهد و مبارک گرداند
در نسل او چون آن شتر فوت شد حضرت امام محمد باقر گودالی کند و آن شتر را دفن نمود متذکر شود
الی آخره

مجلس چهل و هفتم در بیان رعایت کردن چهار شتر حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را

چهار شتر حق پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله دو باره
دوستان او و ذریه آنجناب رعایت نموده اند اول آن شتر بود که گوسفندان ابوذر را محافظت مینمود و آن بر سبیل
اجمال این است که ابوذر گوسفندان خود را میچرانید و آب و علف میداد روزی مشغول نماز بود گرگی بطرف گوسفندان آمد
و لکن ابوذر نماز را قطع نکرد بخداوند اعتنا نمود اعتنا بگرگ نکرد و گرگ در میان گله در آمد و بره گرفت
برد ناگاه شیری پیدا شد و آن گرگ را بدو نیم کرد و بره را از آن گرفت و بسوی گله بر گردانید و او را ندا کرد ای ابوذر
مشغول نماز خود باش که حق تعالی مرا موکل گردانیده است بگوسفندان تو تا از نماز فارغ شوی پس ابوذر نماز خود
را تمام و قلب را بجای آورد پس ابوذر هر وقت مشغول نماز میشد آن شیر میآمد و گوسفندان او را محافظت میکرد
و خطر آنها را دفع میکرد دوم شیر سلطان قیس بود بعد از آنکه در شکارگاه هوا ابرناک
شد ناگاه دید از میان درختی شیری قوی هیکل رو بپادشاه آمد پادشاه مضطرب الاحوال الی آخره سیم
شیر سفینه بود میگوید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرا با جمعی بعضی از جنگها فرستاد و بر کشتی سوار شدیم
و کشتی ما شکست و غرق شد و متاعها همه غرق شدند و من بر تخته پاره بند شدم و موج مرا بکوهی رسانید
در میان دریا چون بر کوه بالا رفتم متوجه شدم تعجب او شب بمیان دریا برد و باز مرا بآن کوه رسانید و گریستم
نشستم تا در آخر مرا بساحل رسانید و شکر خدا را بجا آوردم و در کنار دریا راه میکردم که ناگاه دید

از بیشه بیرون آمد و قصد هلاک من کرد دست از جان شستم و دستها بآسمان برداشتم و گفتم خداوندا
من بنده تو و آزاد کرده پیغمبر توام و مرا از غرق شدن نجات دادی آیا شیر را بر من مسلط میگردانی پس در
دلم افتاد که گفتم ای سبع من سفینه غلام مولای رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمت آنحضرت را در حق مولای
او نگاه دار والله که چون این را گفتم غرش خود را فرو گذاشت و مانند گربه بنزد من آمد و خود را گاهی
بر پای راست من و گاهی بر پای چپ من میمالید و بر روی من نظر کرد پس خوابید و اشاره کرد بسوی من
که سوار شو چون سوار شدم ببیشه تمام مرا بجزیره رسانید که در آنجا درختان و میوه ها بسیار و آبهای شیرین بود پس اشاره
کرد که فرود آی و نزد برابر من ایستاد تا از آن آبها خوردم و از آن میوه ها برداشتم پس خوابید و اشاره کرد که سوار شو
چون سوار شدم مرا از راه دیگر بکنار دریا رسانید تا گاه دیدم که کشتی در میان دریا میرود پس جامه خود را حرکت
دادم که ایشان مرا دیدند و چون نزدیک آمدند و مرا بر شیر سوار دیدند بسیار تعجب کردند و تسبیح و تهلیل خدا
کردند و گفتند تو کیستی ای جوان گفتم منم سفینه مولای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این شیر برای رعایت حق
آنحضرت و ندبر اسیر من شده و مرا رعایت میکند چون نام آنحضرت را شنیدند بادبان کشتی را فرود آوردند و
کشتی را لنگر افکندند و دو مرد را در کشتی کوچک نشانیدند و جامه ها برای من فرستادند که من پوشیدم و از شیر فرود
آمدم و شیر بر کنار ایستاد و نظر میکرد که من چه میکنم و یکی از ایشان گفت بیا بر دوش من سوار شو تا ترا
بکشتی برسانم آیا یک شیر رعایت حق رسول را زیاده از امت او کند پس من بنزد شیر رفتم و گفتم خدا ترا از
رسول خدا صلی الله علیه و آله جزای خیر دهد چون این را گفتم والله دیدم که آب از دیده اش فرو ریخت و از
جای خود حرکت نکرد تا من داخل کشتی شدم پیوسته بمن نظر میکرد تا از او غایب شدم **چهارم**
فضه ... تامل کن شیر سفینه رعایت حق رسول خدا نمود یا این شیر که محافظت نمود بدن پاره پاره
فرزند محمد مصطفی را از پایمال شدن در زیر سم اسبان و کیفیت او چنان بود که چون شمع شبستان رسالت
از تند باد مخالف خاموش گشت و سر نور دیده پیغمبر صلی الله علیه و آله از بدن جدا گردید محرم
محترمان امام امم مستغرق بحار اندوه و غم گردیدند از یک طرف فکر فنادی مصیبت امام حسین علیه السلام
و از یک طرف بدرد غربت و بیکسی مبتلا و از یک طرف منتظر آنکه لشکر اعدا با آن غریبان چه خواهند کرد آیا
ایشان را بقتل خواهند آورد و یا اسیر خواهند کرد یا چون بدن مطهر سید الشهدا و ابدان طیبه
سایر شهدا بی غسل و کفن در برابر ایشان بیکسان افتاده ناگاه خبر آوردند که لشکر اعدا اراده دارند که اسب
بر بدن سید الشهدا علیه السلام بتازند چون اهل بیت بیکس آنحضرت این خبر وحشت اثر را شنیدند فریاد وا
ویلا بر کشیدند و تمام آن غریبان بناله و افغان در آمدند در اینحال فضه خادمه فاطمه زهرا علیها السلام بنزد زینب

بی زاد راه آمد و گفت ای خواتین من امروز نجات از همه ما منقطع شد الی آخره

مجالس پنجاهم

در بیان ورود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و حسن مجتبی ع بصحرای کربلا و گریستن و خبر دادن از مصیبات آن صحرای بلا و ورود سلطان کربلا با خدم و حشم بر آن صحرا

مخفی نیست که اخبار و آثار بسیار وارد در فضیلت
زمین کربلا وارد گردیده از زمین محل تکلم حق تعالی است با موسی و مکان تولد جناب عیسی است و بقعه
مبارکه ایست خداوند در قرآن یاد نموده چنانچه مفصلا در کتاب جمرة الفواد ذکر شده از کتاب روضة
الواعظین نقل شده که شخص مقدس از مجاورین کربلا گفت که جناب آقا باقر بهبهانی میگوید جناب امام
حسین را در خواب دیدم و از او مسائل بسیار پرسیدم از آنجمله سؤال کردم که کسیکه در کربلا دفن شود از او
سؤال قبر میکنند حضرت فرمود کدام ملک جرأت دارد که از مجاورین من سؤال کند و از آنحضرت سؤال کردم
شما دفن نجف اشرف بهتر میدانید یا کربلا را فرمودند از برای هر یک جهتی هست هر که در نجف دفن شود
در روز قیامت مبعوث شود بخواطر جمعی ملاحظه حساب در دم کند هر که در کربلا مدفون شود او را از زمین
بردارند میان بهشت میگذارند حضرت فرمود از چهار فرسخ تا چهار فرسخ حائر است جبرئیل بر میزند تا هفت طبقه
زمین هر چه در او هست برداشته داخل بهشت میکند پس حضرت فرمود مگر این حدیث را نشنیده که الجنة
طیبة لا یدخلها الا الطیب انتهی و رسول خدا صلی الله علیه نیز فرموده که کربلا قطعة من الجنة جمال
زمین کربلا با این شرافت محل کرب و بلا است و از لوازم اتحاد محنت و ابتلا است هر یک از انبیا که
بآن زمین رسیده اند محزون و متألم گردیده اند تا اینکه بعد از انبیاء سلف عبور چهار نفر از مقربین درگاه
اله بآن زمین محنت آئین افتاد که آن روز تمام آنها مجموع ملائکه آسمانها محزون و غمگین گردیدند بلکه از کربت
محنت بعضی از ایشان مجموع موجودات حزین و غمگین بلکه عزادار شدند **اول** ایشان خاتم پیغمبران صلی الله علیه
و آله و سلم بود چنانچه از ام سلمه روایت شده که گفت شبی از شبها رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد ما بیرون
رفت و مدت طویلی از نظر غایب بود پس چون تشریف آوردند دیدم که آنجناب متغیر الحال و ژولیده مو و غبار
آلوده است و کف دست مبارک را فراهم آورده چیزی در دست داشت عرض کردم یا رسول الله سبب چیست که
شما را ژولیده مو و غبار آلوده می بینم فرمود در این وقت مرا بردند بموضعی از عراق او را
کربلا میگویند پس نمودند بمن در آن موضع محل کشته شدن فرزندم حسین را و جمعی از اولادم و اهل

بیت مرا پیش من بپوسته محل ریختن خون ایشان را مستعد منتهی نموده و حالت لا لزام انجا بر داشتم اینک در دست
من است این خاک و دست مبارک خود را بسوی من کشود و گفت بگیر این خاک را و محافظت کن او را پس من این خاک را
گرفتم که او شبیه خاک سرخ است الحال در میان شیشه ریختم و سر شیشه را محکم بستم و بسیار محافظت او را مینمودم
پس در وقتیکه امام حسین از مکه معظمه بیرون رفت و متوجه جانب عراق شد در هر روز و هر شب من آن شیشه را
بیرون مینمودم و آن خاک را میبوئیدم و میبوسیدم و نظر بسوی او مینمودم و در مصیبت صاحب آن خاک میگریستم پس
دهم محرم الحرام شد و آن روزی بود که آنجناب در آن روز شهید شد آن خاک را در اول روز بیرون آوردم بحال
خود بود بعد در آخر روز ملاحظه نمودم دیدم که منقلب شده است تازه بخون پس صیحه زدم و در میان خانه
خود گریستم تا آنکه خبر رسید که همان روز آن حضرت بدرجه شهادت فایز گشته **روز سیم** اسد الله الغالب علی ابن ابی
بود چنانچه ابن عباس میگوید در وقت تشریف بردن امیر المؤمنین بسوی صفین نخستین آنحضرت نزول نمود چون در
زمین نینوا که در کنار فرات است نزول نمود ساعتی بر آن زمین نگاه کرد و قطرات عبرات بر وجنات شریفش جاری شد
هذا مناخ رکابهم وهذا ملقی رحالهم وههنا تراق دماؤهم طوبی لک من تربة تراق علیها دماء الاحبة فرمود
پس بعد از آن فرمود ای پسر عباس آیا میشناسی این موضع را چنانکه من میشناسم هر اینه عرض نمود این جا را
مگر آنکه میگریستی مانند گریستن من پس آنجناب گریست گریستن طولانی تا آنکه ریش مبارکش تر شده اشک
بر سینه مبارکش جاری شد و ما نیز با آنجناب گریه موافقت نمودم و آنجناب میفرمود مالی و لال ابی سفیان مالی
ولال الحرب وحزب الشیطان واولیاء الکفر والعدوان چکار است مرا با آل ابی سفیان و آل حرب که لشکر شیطان اند
اولیای کفر پس فرمود صبرا یا اباعبدالله فقد لقی ابوک مثل الذی یلقی منهم صبر کن ای اباعبدالله بتحقیق که
ملاقات کرد پدر تو مثل آنچه را که ملاقات خواهی نمود از ایشان بعد از آن آنجناب آب طلبید و وضو ساخت از برای
نماز پس نماز کرد آنقدر که میخواست تا اینکه آنجناب را خواب غلبه کرد بعد از آن بیدار شد و فرمود ای پسر عباس من
عرض کردم لبیک بخدمت ایستاده ام فرمود با خبر دهم ترا بانچه که در این ساعت خواب دیدم پس من عرض کردم چشمهای
مبارکت خوابید و دیدی انچه که خیر است یا امیر المؤمنین فرمود که گویا بر خوردم مردان بسیاری را که نزول نمودند
از آسمان و با ایشان بود علمهای سفید و متقلد بودند شمشیرهای خود را حمایل کرده بودند و شمشیرهای ایشان سفید
بود و مینگریستند بر حول این زمین خطی کشیدند بعد از آن دیدم که گویا این درختان خرما شدند و شاخهای
این درختان فرود آمدند بخون تازه آلوده شدند و گویا میدیدم حسین فرزند دلبند خود را که در میان خون
غرق شده و دست و پا میزند و طلب فریاد رسی نمود و کسی او را یاری نمینمود و گویا آنکه مردان سفید پوش از آسمان
نزول نموده او را ندا میکردند و میگفتند صبر ای آل محمد رسول الله بدرستیکه شما کشته خواهید شد بدست بدترین

مردمان تا اینکه فرمود ای پسر عباس این زمین کربلا است که دفن کرده میشود در او حسین و هفده نفر
مردان از اولاد من و فاطمه زهرا پس آنجناب گریست گریستن شدید و ما نیز گریستیم تا آنکه آنحضرت بر رو در افتاد و ساعتی
بیهوش بود الی آخر **روز سیم** حسن مجتبی بود بعد از اینکه بیوفائی اهل کوفه را ملاحظه نمود لابد با معاویه
ملعون بنای صلح گذاشت بعد از وقوع این قضیه شنیعه جناب سید الشهداء در حضور جناب امام حسن تشریف
بود و از بیوفائی کوفیان گفتگو نموده میگریستند پس حضرت امام حسین رو بآسمان کرد و گفت ای برادر بعد از
این اقامت ما در کوفه روا نیست برای که در این جا مدتی کاری نمیرود پس بیا بزودی بجد بزرگوار رویم تر
برهنه و با چشم اشکبار رویم پس بعد از تهیه لوازم مسافرت و شروع بانجام تهیه از کوفه کوچ کردند و
روانه مدینه شدند تا عبور جناب امام حسن بر زمین کربلا افتاد سید الشهداء در جانب راست و زینب خاتون
در جانب چپ و روان بودند پس جناب امام حسن بر برادر و خواهر نگاه کرده بی اختیار گریان و اشک
بار کردید زینب خاتون سبب گریه پرسید حضرت فرمود ای خواهر گرامی تو تاب شنیدن این حکایت نداری جناب
زینب او را بساقی کوثر قسم داد کما فی الضمیر خود را بیان کند پس اشک حسرت از دیده روان کرد و فرمود در
دل بخاطر آوردم که در این زمین برادرم حسین شهید جفا شده باشد و تمامی خویش و اقربا در میان
سوار خاک و خون پاره پاره افتاده باشند و ترا با سایر مخدرات اسیر و بر جهاز شتران کرده باشند و بکوفه
و شام نمایند از استماع این کلام محنت انجام برادران و خواهران بیکبار بشیون و افغان پرداختند و شور
محشر آشکار ساختند **چهارم** عبور دو تن از انبیاست که زمین کربلا بواسطه اوصاف شاه بوده
همین که ذو الجناح وارد زمین کربلا شد صحرای پر بیم و خوفناک و زمینی ملاحظه نمود در نهایت ترسناک
گویا از هوایش خون میبارد از وحشت و دهشت ایستاده قدم بر نداشت تا اینکه شش اسب عوض نمود

خاتمه در ذکر بعضی از احادیث و اخبار صحیحه و نقل حکایات عجیبه که ذکر شد قبل از شروع بمراثی ائمه اطهار و عزاداری از ذکر نمایند چنانچه در مقدمه اشاره شد از کتاب روضة الشهداء نقل شد

وقتیکه جناب امام حسین متولد شد حق تعالی جبرئیل را فرستاد بر وجه تهنیت سلام برسان بعد از تهنیت خبر قتل حسین را باو برسان
جبرئیل بیامد در وقتیکه جناب امام حسین در کنار حضرت بود و آنحضرت بوسه بر حلق وی میداد
جبرئیل پس از تهنیت اغاز تعزیت نمود آن حضرت پرسید سبب تهنیت معلوم است و موجب تعزیت چیست

گفت یا رسول الله این موضع پسر تو است که خاک آلوده ... تو است بعد از وفات تو و مادر و شهادت
پدر و برادر به تیغ جفا مجروح خواهند ساخت شمه از وقایع کربلا بعرض اقدس آنحضرت رسانید پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله گریان شد امیر مؤمنان ع حاضر بود عرض کرد یا رسول الله سبب گریه چیست
آنحضرت خبر جبرئیل را بوی گفت آنحضرت برخیزید با اشک اندیدها گریان ساخته بحجره فاطمه آمد چون جناب
فاطمه مرتضی علی را گریان دید گفت ای پسر عم دستور و دل پر غم امروز و نمی شاد نیست زمان اندوه و گریه
سبب ابکا بیان نما آنحضرت فرمود که یا فاطمه گریه من از غم حسین است که پدر بزرگوارت خبر قتل او را از
زبان جبرئیل میدهد جناب فاطمه چون این خبر را شنید بیخود شد و چادر عصمت افکنده بحجره پدر بزرگوار
آمد و عرض کرد ای پدر علی مرا خبر داد که شما از قول جبرئیل چنین تقریر کرده اید که جمعی از جفاکاران
امت خلق نور دیده حسین را که بوسه گاه تست به تیغ جفا مجروح خواهند کرد آنحضرت فرمود که برای من جبرئیل
چنین گفت آورده اند که جناب فاطمه آغاز گریه کرد که حسین من چه گناه کرده است که در طفولیت بوی
چنین ظلمی رسد آنحضرت فرمود که ای فاطمه این کیفیت در سن کودکی و جوانی نباشد در وقتی خواهد بود که
نه تو باشی و نه من و نه پدرش علی و نه برادرش حسن فاطمه زهراء دیگر باره گریست مادر که ای مظلوم ای
شهید بیکس چون در آن زمان پدر و مادر نباشد پس بمصیبت تو که قیام نماید و شرایط تعزیت تو بجا
آورد آورده اند که هاتفی آواز داد که ماتم تو را مصیبت زده گان آخر الزمان خواهند داشت که چون او را
شهید کنند ایشان تعزیه و بر پا ازه کنند در هر سال و اشک ندامت از دیده گان میبارند الی آخره

از کشف الغمه روایت شده که روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند
حضرت امیر المؤمنین ع و فاطمه زهراء و حسنین سلام الله علیهم در خدمت آن فخر کاینات حاضر بودند حضرت
فرمودند یا اهل بیتی کیف بکم اذا کنتم صرعی و قبورکم شتی ای خاصان و اهل بیت من چگونه خواهد
بود بر من روزی که شما از دنیا رفته باشید و قبرهای شما از یکدیگر دور افتاده باشد پس امام حسین
که از همه کوچکتر بود عرض کرد یا جداه بموت نموت او نقتل قتلا ای جد بزرگوار ما بامرگ خود میمیریم
یا ما را میکشند حضرت فرمودند ترا از روی ظلم و عدوان میکشند و برادرت را از روی ظلم و عدوان شهید
مینمایند و اولاد شما را متفرق مینمایند عرض کرد که ما را میکشند فرمود گروهی از اشرار خلق گفت آیا
بعد از کشتن کسی ما را زیارت میکند فرمود بلی گروهی از امت من زیارت میکنند قبرهای شما را و گریه و
نوحه میکنند بر مصیبت شما بجهت نیکی بر این پس چون روز قیامت شود میایم بموقف حساب و میگیرم دستهای
نیکوکاران ایشان را از هولها و شدائد قیامت خلاص میکنم **از ابو بصیر روایت شده**

که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم که داخل شد بر آنحضرت یکی از فرزندان حسین ع چون نظر آنحضرت بر او افتاد
او را در بغل گرفتند و بوسیدند و فرمودند که خدا حقیر نماید کسی را که شما را حقیر نمود و انتقام کشد از کسی که
پدران شما را کشت و مخذول گرداند کسی را که شما را واگذاشت و لعنت کند جماعتی را که شما را کشتند که خدا یار
و حافظ و ناصر شما باد بدرستیکه طول کشید گریه زنان و گریه انبیا و صدیقین و ملائکه و شهدا بر شما پس
آنحضرت بگریه درآمد و فرمود ای ابوبصیر هر گاه نظرم بسوی یکی از اولاد حسین ع میافتد حالتی مرا عارض میشود
که خود را ضبط نمیتوانم نمود بجهة ظلم و ستمیکه بپدر بزرگوار ایشان کرده شد **و در حدیث دیگر
وارد شده** که نبود روزی مذکور شود حسین ع در نزد او مگر که آنحضرت محزون میشد و گریه در آن روز
و در آن شب کسی آنحضرت را شاد و خندان نمیدید از حضرت صادق ع و از حضرت پدران بزرگوار خود روایت میکنند
که روزی حسین بن علی علیهما السلام داخل شد بر برادر بزرگ خود حسن مجتبی ع چون نظر شریفش بر برادر خود
افتاد بگریه درآمد حضرت فرمود یا ابا عبد الله ما یبکیک چه چیز سبب گریه تست حسین گفت بجهة آنچه بشما
میکنند اشقیاء امت حضرت امام حسن ع فرمود آنچه بمن میکنند اینست که زهری در پنهانی بمن میدهند که بجهة
آن شهید میشوم و لکن لا یوم کیومک یا ابا عبد الله لکن روزی مثل روز مصیبت تو نیست که جمع میشوند
در آن روز سی هزار نفر که ادعا میکنند که از امت جد ما هستند و اسلام را بر خود می بندند پس آنقوم رو سیاه
اجتماع میکنند بر کشتن تو و ریختن خون مبارک تو و هتک حرمت تو و اسیر کردن زنان تو و غارت کردن
اموال پس در آنوقت لعنت نازل میشود بر بنی امیه و آسمان خون و خاکستر میبارد و یبکی علیک کل شیء حتی
الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار و میگرید بر تو همه چیز حتی وحشیها در بیابان و ماهیها در دریا

از منتخب روایت شده که چون مرض رسول خدا صلی الله علیه و آله شدید شد و مجلس پر بود
از مردمان آنجناب فرمود بخوانید از برای من حسنین را پس آمدند آن بزرگوار را میبوسیدند تا آنکه بیهوش شد امیر المؤمنین ع
خواست که ایشان را از روی پیغمبر صلی الله علیه و آله بردارد که آنجناب چشمهای مبارک را گشود و فرمود وا
گذار ایشان را که از من بهره خود را بردارند و من نیز از ایشان بهره بردارم بدرستیکه ایشان زود است که
مبتلا شوند بعد از این مصیبتی بعد از آن فرمود ایها الناس بتحقیقکه من واگذاشتم در میان شما کتاب
و سنت خود و عترت خود را که اهل بیت منند پس کسیکه ضایع کند کتاب خدا را مانند کسی است که ضایع
کند سنت مرا و کسیکه ضایع کند سنت مرا مانند کسی است که ضایع کند عترت مرا **از ابن عباس
روایت شده** که گفت داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس دیدم که حسن را بر
دوش چپ داشت و حسین را بر زانو و ایشان را میبوسید و میگفت که خدایا دوست دار کسی را که ایشان را

خط حقیر فقیر حیدرقلی
۱۳۳۴

تو دشمن ندید دشمن ... اگر ایشانرا دشمن دارد لیکن فرمود ابن عباس که آنچه ... وقال خبثت من
شیعتنا ... بابات ... بعضی ... اگر ریش او را بخون خضاب کرده اند
هرچند بخواند کسی این جواب ... بکند کسی ریش ... کسی که ... افزود
اشرار امت من از شفاعت بی نصیب باشند **ابو عماره** مرد شاعری بود مکرر بخدمت حضرت صادق ع
مشرف میشد روزی آنحضرت فرمود که ای ابوعماره شعری چند در مرثیه جد امام حسین ع انشا کن ابوعماره
با خون و اندوه بشمار شروع کرد بمرثیه آنحضرت و جناب صادق ع میگریست تا اینکه صدای ناله از خانه آنحضرت
بلند شد آنحضرت فرمود بروشی که شیعیان در پیش خود شان نوحه میکنند بخوان ابوعماره از آن قرار نوحه شروع
کرد باز گریه و گریه آنحضرت افزود و صدای گریه مخدرات حرم محترم بلند شد ابوعماره میگوید که چون فارغ
شدم حضرت فرمود که هرکه شعری در مرثیه جدم حسین بگوید و پنجاه کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود
و هر کس بهشت کس با پنج کس با خود بگرید و یک کس را بگریاند و اگر گریه اش نیاید خود را بگریه بدارد بهشت
او را واجب شود و نیز آنحضرت فرمود که هیچ گریه نزد خدا پسندیده تر نیست از دیده که بر آنحضرت میگرید و هرکه
بر آنحضرت بگرید نیکی بحضرت فاطمه زهرا کرده است و یاری آنحضرت نموده است و در آخرت هیچ دیده محشور
که دیده او گریان نباشد مگر کسیکه بر جد حسین ع گریسته باشد که او محشور میشود شاد و خندان او بشارت
میرسد از جانب خداوند عالم ایشان و همه خلایق میترسند و گریه کنندگان بر حسین ایمنند و همه خلایق و ایشان
حسنا میترسند و ایشان در زیر عرش خدا در تخت حضرت سید الشهداء نشسته اند و از حساب نمیترسند و
ملئکه نزد ایشان میایند و ایشانرا تکلیف دخول بهشت مینمایند و ایشان ابا می کنند پس حوریان برای
ایشان پیام میفرستند که ما را شوق لقای شما بنهایت رسیده و ایشان بجهت سرور و شادی که از مجالست آنحضرت دارند
رو بهم نمیکنند که جواب ایشانرا ادا نمایند پس همنشینان میگویند بحمد و سپاس خداوند را که فزع اکبر و اهوال
این روز را از ما برداشت و ما را نجات داد از آنچه میترسیدیم پس اسبان و شتران از بهشت با محملها از برای ایشان
میاورند ایشان سوار میشوند و مشغول حمد و ثنا و صلوات بر پیغمبر و آل او میفرستند تا داخل بهشت می
شوند **از منتخب الآثار نقل شده** که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود و
مولای متقیان نیز در خدمت آنجناب بود که حضرت امام حسین ع داخل شد و آنجناب در سن شش سالگی
بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجناب را در بر گرفته میان دو چشم و لبهای مبارک او را می بوسید
امیر المؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله آیا دوست داری فرزندم حسین را خواجه عالم فرمود چگونه دوست
ندارم او را و حال آنکه او پاره بدن منست پس شاه ولایت عرض کرد یا رسول الله آیا مرا بیشتر دوست داری

حسین را امام حسین عرض کرد ای پدر مهربان هر یک از ما که شرف و عالی تر است در خدمت جد بزرگوار محبوب
تر است و قرب و منزلت او بیشتر است مولای متقیان فرمود ای فرزند دلبند ای حسین با مفاخرت میکنی با من امام
حسین ع عرض کرد بلی ای پدر بزرگوار اگر رای شما باشد پس مولای متقیان فرمود منم امیر المؤمنین منم وزیر مصطفی
منم لسان الصادقین تا آنکه هفتاد و چند تا از مناقب خود را شمرد بعد از آن ساکت شد خواجه عالم فرمود
یا اباعبدالله بشنیدی ابن عشر عشیر از فضایل پدر تو از هزار هزار فضیلت او است که بر شمرد مرتبه او
اعلی از اینست پس امام حسین ع فرمود حمد مر خدا را که تفضیل داد ما را بر سایر انبیاء و کافه مؤمنین
و بر جمیع مخلوقین بعد از آن خدمت پدر بزرگوار عرض کرد یا امیر المؤمنین آنچه فرمودی در آن قول صادق
و امینی پس خواجه عالم فرمود ای فرزند تو نیز فضایل خود بیان نما امام حسین ع فرمود منم حسین بن علی
بن ابیطالب و مادرم فاطمه زهرا است که سیده زنان عالمیانست و جد من محمد مصطفی است که سید همه
اولاد آدم است و شکی نیست یا علی مادر من از مادر تو بهتر است در نزد خدا و در نزد همه مردمان و جد من
بهتر است از جد تو و افضلست در نزد خدا و در نزد همه مردمان و در گهواره سخن میگفتم با من جبرئیل و ملائکه
بود مرا اسرافیل یا علی تو در نزد خدا افضلی از من و من افخرم از تو بحسب آباء و امهات و اجداد بعد از آن
دست خود را در گردن پدر گذاشت و میبوسید آنجناب را و امیر المؤمنین ع نیز او را میبوسید و میفرمود خدا
زیاده گرداند شرف و تعظیم و فخر و علم و حلم ترا و خدا لعنت کند ظالمین ترا ای ابوعبدالله **از کنز
الغرایب نقل شده است** که چون این آیه شریفه ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و
الانس بحضرت رسالت نازل شده آن ذات مقدس بیچاره گان شب و روز گریسته قرار و آرام نداشت و راحتی
بجهت آن بزرگوار نماند جناب فاطمه زهرا شرفیاب حضور باهر النور خاتم الانبیاء گشته عرض کرد ای پدر
بزرگوار این چه گریه ایست چرا آرام نمیگیرید و قرار ندارید جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه شریفه را بحضرت
زهراء تلاوت نمود جناب فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد یا ابتاه از اکثر چه قدر است فرمود از هزار
یک نفر به بهشت میروند و نهصد و نود و نه نفر بجهنم میروند **منقولست** که در روز قیامت از صف
امت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست و یک صف نود و نه صف سید الشهداء شفاعت کند و یک
صف را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شفاعت نماید سید الشهداء نیز زوار ... پس خوشا بحال
زوار و تعزیه داران که از دل و جان خدمت کاری و تعزیه داری میکنند **و نیز مرویست**
که روزی جبرئیل امین برسول رب العالمین نازل شد این آیه را آورد وان جهنم لموعدهم اجمعین لها
سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم بدانکه یا محمد جهنم وعده گاه اینها است و از برای جهنم

هفت طبقه است و از هر طبقه فوجی را داخل میکنند حضرت فرمود طبقات جهنم را بشمار پس جبرئیل عرض کرد
حطمه و لظی و سعیر و جحیم جهنم و هاویه و سقر حضرت فرمود اهل طبقها کیانند عرض کرد در طبقه اول یهود
دوم نصاری سیم مجوس چهارم ترسایان پنجم خاینان ششم جهودان و اهل یک طبقه را نگفت حضرت فرمود چرا اهل
عذاب اهل عقاب این طبقه را نمیگوئی جبرئیل گفت عذاب اهل این طبقه از همه طبقات آسان تر است حضرت
فرمود اهل آن کیست جبرئیل از خجالت سر بزیر افکند جواب نگفت حضرت تاکید کرد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله
گنه کاران امت تو باشند حضرت شنید گریان شده بیهوش افتاد جبرئیل بهوش آورد و برخاست گریه کنان داخل
حجره شد سه روز و شب از حجره بیرون نیامد مگر وقت نماز صحابه از این حال مضطرب شدند سلمان بخانه
فاطمه زهرا آمد و جناب بتول را از این مقدمه خبردار کرده چون مطلع شد از دست حضرت امام حسین ع گرفت داخل
حجره پدر بزرگوار شد در آن وقت از سن شریف حضرت امام حسین ع دو سال گذشته بود و دست مادر را رها
کرده بعقب داخل حجره جد بزرگوار گردید در را حرکت می داد حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملتفت شده
نزدیک شد که اشک از دیده هایش جاری شود جبرئیل بر آنحضرت نازل شد عرض کرد یا رسول الله در را وا کن
بر روی حسین اگر او گریه کند ملائکه هفت آسمان گریه میکنند حضرت در وا کشود جناب امام حسین ع را داخل حجره
گردانیده بر روی زانوی مبارک نشانید پس جناب حسین عرض کرد یا جداه سبب چیست که سه روز است در حجره
و در شادی بر روی خود بسته اید عرض هوای نبود بگذاشت گناه کاران امت من در جهنم بسته اند این سبب گریه میکنم
جناب امام حسین ع عرض کرد یا جداه اگر مرا اذن میدهید در حق امت تو دعا میکنم حضرت فرمود مختاری دعا
بکن جناب امام حسین ع دست بر داشت ملائکه هفت آسمان جمع شدند که ببینند جناب امام حسین ع در حق
عاصیان امت چگونه دعا میکند بگریه دیده نه عمامه از سر برداشت عرض کرد خداوندا اول بحرمت قطره
خونی که از گلوی من بزمین کربلا میریزد از سر تقصیرات امت جدم درگذر و هنوز دستهای مبارک را [illegible]
بلند نموده که جبرئیل نازل شد عرض کرد خداوند میفرماید که بر حسین بگو گریه نکند جمیع گنه کاران
امت را بر حسین بخشیدم **مرویست** که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره نشسته بود و حسنین
در خدمت آنحضرت بودند بدیدن آن بزرگوار آن مسرور بودند در آن وقت امام حسن ع از جد بزرگوار آب
طلبید حضرت بدر حجره نظر انداخت کسی را ندید از جای خود برخاست جام را از آب پر کرده میخواست که بامام حسن
بدهد حضرت امام حسین ع عرض کرد یا جداه انا عطشان حضرت متفکر شده میان دو نور دیده چه کند اگر
آب را بامام حسن بدهد حسین محزون میشود اگر بامام حسین بدهد حسن غمگین میشود در این فکر بود ناگاه
دستی با جامی پر از آب از بیرون حجره آمد بوی آن تمام حجره را معطر کرد از عقب آنحضرت امام حسین ع تواضع نمود

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دیدند از آن جام مسرور شد پس آنحضرت آب خود را بامام حسن ع داد در آن وقت
جبرئیل حاضر شد و سلام کرد حضرت فرمود ای برادر کجا بودی عرض کرد در سدرة المنتهی بودم که از جانب
پروردگار وحی بمن رسید خود را بهشت رسان و یک جام از آب سلسبیل پر کن از برای حسین برادر او از استسقا
برادر مبادا دل مبارک حسین آزرده شود **از کنز الغرائب نقل کرده** که روزی جناب فاطمه زهرا
علیها السلام از برای دو نور دیده گان خود جامه نو دوخته بود در بر ایشان پوشانیده و ایشان بخدمت جد
بزرگوار خود فرستاده بود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو نور دیده گان خود را بکنار گرفته و بسیار
مسرور شدند ناگاه نظرش بر جامه امام حسین ع افتاده دید که گریبان جامه او شکسته و گریبان را گرد گلوی نازنینش
خطی پیدا آمده بر خاطر مبارکش گران آمده فی الحال تکمه جامه اش را کشود چون رسول خدا صلی الله علیه
و آله تکمه اش را کشود بآن خط نگاه کرد محزون میشد در حال جبرئیل نازل شد پیام الهی را رسانید که یا رسول الله
این خط را بد کرده تن حسین متحمل نشد روزی باشد که با خنجر ابدا این موضع را میبرند و از تیغ کین سر
نازنین حسین را از بدن جدا کنند پس آنجناب از شنیدن این کلام جانسوز [illegible] جبرئیل بعزای حسین ع
گریه کردند در آن حال فاطمه زهرا داخل حجره گردیده دید که پدر بزرگوارش گریانست عرض کرد یا ابتاه دیده
مبارکت هرگز گریان مبادای پدر سبب گریه شما چیست گفت ای فاطمه بتو میگویم بشرطیکه صبر نمائی
الحال جبرئیل خبر آورده است که حسین ع در کربلا با تیغ اهل جفا شربت شهادت خواهد نوشید و اعضای
مبارکش بضرب شمشیر و تیر و نیزه پاره پاره خواهد شد جناب فاطمه از شنیدن این خبر خود را بر خاک افکند
عرض کرد یا ابتاه این مصیبت در چه وقت واقع میشود حضرت فرمود یا فاطمه در وقتی شربت شهادت مینوشد
که هیچیک از ما و تو و پدر و برادرش حاضر نمیشویم فاطمه زهرا از شنیدن این سخن چنان گریست که صدای گریه اش از
حرم رسول خدا بلند شد پس بادیده گریان عرض کرد یا رسول الله مرا رخصت کرامت فرما که در حجره
خود تعزیه حسینم را برپا کنم حضرت فرمود آنچه دلخواهی بکن پس بادیده گریان داخل خانه شد که تعزیه امام حسین
برپا کند اول امر کرد که در حجره ها پرده سیاه آویختند و در خانه صورت تربت درست کرده سیاه بر روی منبر
کشیدند اما بجهة اعلام زنان بنی هاشم انما سلام برسانید و بگوئید فاطمه دختر خاتم انبیا میگوید ای
اقربا و خویشان بعزای حسینم حاضر شوید و در ناله و زاری با من موافقت نمایند زنان بنی هاشم خبر
دار گردیدند همه با سر برهنه بخانه فاطمه گذاشتند وقتی رسیدند دیدند فاطمه گیسوان عنبرین خود را پریشان
نموده و لباس تعزیه در بر کرده و خود را بر روی قبر انداخته میگرید و میگفت ای شهید مادر و ای غریب مادر
ترا در صحرای کربلا تشنه شهید میکنند پس زنان بنی هاشم همه مقنعه از سر کشیدند فریاد و فغان [illegible]

تو احبّنا براوند ند نظیر تعزیه داری اهل بیت در شاشوم الی آخره **اثر مسمع مرویست**
میگوید که حضرت امام جعفر صادق بمن فرمود که ای مسمع تو از اهل عراقی و وطن تو به کربلای حسین نزدیک
اما تأتی قبره فرموده الا مزوری حیوی قبر او را زیارت کنی ورا کفتم فدای تو شوم من از مشاهیر اهل بصره و ام
و نزد ما شیعه دوستی بسیار معروفم میترسم بزیارت آنحضرت روم مبادا از خلیفه اذیتی بمن برسد حضرت فرمود اما تذکر
ما صنع به یبکی علیه آیا یاد میکنی آنچه با او کردند و برا او گریه میکنی عرض کردم فدای تو شوم هنگامیکه
مصائب حسین ع را بیاد میاورم بحدی جزع میکنم که اهل و عیالم از حالت من متأثر میشوند و از اکل و شرب
باز میمانند تا اثر حزن در رخسار من ظاهر میشود حضرت فرمود یا مسمع رحم الله دمعتک خدا رحمت کند اشک
دیده ترا بدرستیکه تو شمرده میخواهی شد از آنجماعت که بمصیبت ما صاحب مصیبت و به اندوه ما اندوهناک
و بسرور ما مسرور میباشند آگاه باش در وقت وفات که امید تو از همه کس منقطع شود و هر طرف که نگاه میکنی
فریاد رسی نه بینی پدران من حاضر میشوند بملک موت وصیت می کنند با او نیکوئی کن که او از شیعیان و
دوستان ما و گریه کنندگان بر ماست و بشارتها بتو دهند که دیده‌ات روشن شود و ملک موت بر تو
مهربان تر باشد از مادر بفرزند خود پس گریستم من و گریستند تا اشک از دیده‌های من جاری شد
از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که در روز قیامت شخصی را به
عرصات محشر در آورند که نامه اعمال او از حسنات خالی باشد لهذا راه دوزخ پیش گیرد پس از حضرت رب العزة
خطاب بوی رسد که ای بنده من صبر کن که ترا در نزد ما امانتی است پس بفرماید که دُرّی را حاضر کنند که
از شعله آن تمام عرصات محشر روشن شود آن بنده بیچاره گوید که من دُرّی چنین نداشتم و از این خبر ندارم
خطاب رسد که این دُرّ دانه اشکیست که در مصیبت حضرت امام حسین ع از دیده باریده ما آن قطره اشک را
ضایع نگذاشتیم و در صدف مرحمت خود پرورش داده‌ایم و از برای تو ضبط کرده‌ایم امروز عوض در ماندگی
تست بکار تو آید و ما از خرید آن هم از انبیا و انبیا این را قیمت کنند آن بنده آن دُرّ را بنزد آدم صفی الله برد
کو بهای این بده یا ما این دُرّ را قیمت کن آدم گوید من قیمت آن نمیدانم بنزد نوح برو بجمله پیغمبران هر یکی بدیگری
حواله کنند تا آخر بنزد پیغمبر آخر الزمان برند که بفرماید این دُرّ را قیمت کند آنحضرت بفرماید این دُرّ را قرة
حسین ع خود قیمت کند چون آن بنده دُرّ را بخدمت حضرت امام حسین ع آورد آنحضرت مانند برادر مهربان مهربان
بنده را در بر گیرد و او را نوازش فرماید و بپای عرش الهی آید گوید بار خداوندا قیمت این دُرّ آنست که صاحبش را با پدر
و مادر او همچون ایشان را با من همنشین کنی خطاب عزّت در رسد که یا حسین من این بنده را و پدر و مادر
بتو بخشیدم او را در بهشت در جوار تو جا دادم و از نعمتها و مصاحبت تو کرامت نمودم ای خوشا حال کسیکه

کنندگان **از کتاب مسمی بسرمایه ایمان نقل شده** که روزی فاطمة الزهراء علیها السلام
امام حسین را در گهواره خوابانیده بود و بکار خود مشغول بود وقتی آمد دید که جناب امام حسین ع در گهواره
نیست گریه کنان بخدمت رسول خدا آمد آنحضرت فرمود یا فاطمه چرا گریه میکنی چه چیز ترا گریانید عرض
کرد ای پدر بزرگوار چرا گریه نکنم و حال آنکه قضیه عجیبه بمن روی داده حضرت فرمود چه قضیه رو
داده عرض کرد یا ابتاه حسین را در گهواره خوابانیدم و پی شغلی رفتم چون باز آمدم او را در گهواره نیافتم
نمیدانم که او را برده جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن این قصه ملول شد جبرئیل نازل شد
گفت یا رسول الله بفاطمه بفرما که گریه نکند چون روز تولد امام حسین ع جمیع ملائکه باتفاق من بجهت
زیارت امام حسین آمده چون مراجعت کردند بملائکه ملأ اعلی فخر میکردند که ما بخدمت مقربان ملأ اعلی بخداوند
گریها عرض کردند ملکا معبودا هر گز احدی بر ما فخر نکرده است الحال این گروه ملائکه بواسطه دریافتن شرف
زیارت امام حسین ع بر ما فخر میکنند پس ما را نیز دستوری ده که ما نیز بزیارت جناب امام حسین ع
برویم خداوند اذن نزول نداد بمن امر فرمود یا جبرئیل امام حسین ع را بعرش من بیار تا حاملان عرش نیز
زیارت نمایند پس من باذن خداوند آن امام را بعرش بردم حاملان عرش نیز زیارت کردند و الآن
در گهواره خوابانیدم ام فاطمه زهراء بدیدن آن مسرور شد **ذکر بعضی از کتب مراثی**
ذکر کرده اند شخصی صالح پرهیزکاری از دوستان اهل بیت در بعضی از بلاد هند بود هر سال در ایام عاشورا مشغول
تعزیه داری خامس آل عبا میشد بمجلسی در مکان وسیعی با فرشهای قیمتی ترتیب داده جمعیت کثیری جمع شد
عزاداری مینمود و طعام فقراء و مساکین مینموده و ذاکرین را مال بسیار داده هر کس حاضر میشد طعامی میخورد
و روز و شب مشغول طعام دادن بود وقتی که دهه محرم تمام میشد تمام آن فرشهای قیمتی را بفقراء و مساکین
میداد و شغل او در هر سال چنین بود از قضا یک دفعه اهل همه مجلس مشغول عزاداری بودند از صدای
ناله و خروش گریه بر زمین و زمان افتاده عبور والی ولایت از آن محله افتاد متوحش شده پرسید این امر
واقع شده این گریه‌ها و ناله‌ها از کیست و سببش چیست خدام عرض کردند خانه یکی از رافضیهاست هر
سال دأب او عزاداری است بر مقتول کربلا امر با حضار وی نموده او را اذیت زبانی و زدن با تازیانه
امر بغارت نمودن جمیع اموال حتی ثیاب بدن و لباس غلامها و خدمتکاران کرده پس امر بصاحب فقیر
بی چیز شده بچیزی که ساتر از گرما و سرما محافظت نماید باقی نماند مسامحه بر او گذشت تا اینکه سال آینده
محرم داخل شد آن بیچاره نومید بجهة مخارج و مصارف تعزیه شروع بگریه و ناله نموده ناگاه دلش بجهة
دلداریش بر خواسته گفت این ناله و گریه بواسطه فوت شدن اموالت و عزت و جاه است نه در مصیبت

کننده گان **از کتاب مسمی بسرمایه ایمان نقل شده** که روزی فاطمة الزهراء علیها السلام
امام حسین را در گهواره خوابانیده بود و بکار خود مشغول بود وقتی آمده دید که جناب امام حسین در گهواره
نشسته گریه میکند بخدمت رسول عالمیان آمد حضرت فرمود یا فاطمه این بکا چیست چه چیز نور بصرم گریه میکرد
عرض کرد ای پدر بزرگوار چرا گریه نکنم و حال آنکه قصه عجیبه بمن روی داده حضرت فرمود چه قصه روی
داده عرض کرد یا ابتاه حسین را در گهواره خوابانیدم و پی شغلی رفتم چون باز آمدم او را در گهواره نشسته
دیدم که او را بر میدارم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن این قصه ملول شده جبرئیل نازل شد
گفت یا رسول الله بفاطمه بفرما که گریه نکند چون تو متولد شد امام حسین جمیع ملائکه باتفاق من بتهنیت و
زیارت امام حسین آمده و چون مراجعت کردند بملائکه ملأ اعلی فخر میکردند ملائکه آسمان ملأ اعلی بخداوند
گله عرض کردند ملکا معبودا هرگز احدی بر ما فخر نکرده است الحال این گروه ملائکه بواسطه دریافتن شرف
زیارت امام حسین ع بر ما فخر میکنند پس ما را نیز دستوری ده که ما نیز بزیارت جناب امام حسین ع
برویم خداوند اذن نزول نداد بمن امر فرمود ای جبرئیل امام حسین ع را بعرش من ببر تا حاملان عرش نیز
زیارت نمایند پس من باذن خداوند امام را بعرش بردم حاملان عرش نیز زیارت کردند و الان
در گهواره میخوابانیدم ام فاطمه زهراء بدیدن آن مسرور شد **و در بعضی از کتب مراثی**
ذکر کرده اند شخص صالح پرهیزکاری از دوستان اهل بیت در بعضی از بلاد هند بود هر سال در ایام عاشورا مشغول
تعزیه داری خامس آل عبا میشد و مجلسی در مکان وسیعی با فرشهای قیمتی ترتیب داده جمعیت کثیری جمع شده
عزاداری مینمود و طعام فقراء و مساکین نموده و ذاکرین را مال بسیاری داده هر کس حاضر میشد طعامی میخورد
و روز و شب مشغول طعام دادن بود وقتی که دهه محرم تمام میشد تمام آن فرشهای قیمتی را بفقراء و مساکین
میداد و شغل او در هر سال چنین بود از قضا یک وقتی اهل هند بمجالس مشغول عزاداری بودند از صدای
ناله و خروش گریه زمین و زمان افتاده عبور والی ولایت از آن محله افتاد متوحش شده پرسید چه امر
واقع شده این گریه ها و ناله ها از کیست و سبب چیست خدام عرض کردند خانه یکی از افضل است هر
سال دأب او عزاداری است بر مقتول کربلا امر باحضار وی نموده اولاً اذیت زبانی و زدن تازیانه بعد
امر بغارت نمودن جمیع اموال حتی ثیاب بدن و لباس غلامها و خدمتکاران کرده پس آن مرد صالح فقیر
و بی چیز شده بجهتی که ساتر از گرما و سرما محافظت نماید باقی نماند امسال او گذشت تا اینکه سال آینده
محرم داخل شد آن بیچاره نومید بجهة مخارج و مصارف تعزیه شروع بگریه و ناله نموده ناگاه زنش بجهة
دلداریش میخواسته گفت این ناله و گریه بواسطه فوت شدن اموال نیست و عزت و جاه است مرد مومن شیعه

گفت بلکه بجهة فوت شدن عزاداری منست آن زن صالحه گفت محزون و غمگین مباش یک پسر دارم او را ببر
ببازار بفروش و قیمتش را با مصارف عزاداری نما پس آن مرد او را دعا نموده بعد از اینکه پسرش آمد قصه را
باو گفتند گفت جان من فدای فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و فاطمه زهراء علیها السلام باد
پس آن مرد پسرش را برداشته روانه شد چون بنزدیکی شهر خود رسید بشهر دیگر رسید جوانی دید عظیم الرتبه و جلیل
المنزله از نور جبهه او آفاق زمین روشن شده پس آن جوان پرسید کجا میروی و این پسر را چه داری گفت می
خواهم این پسر را بفروشم گفت بچند قیمتی ذکر نمود همان جوان بعرض قیمت را داده پس آن مرد پول را گرفته با سرعت
تمام بشهر خود آمد در حالت سرور و خوشحالی چون بمنزل خود رسید کیفیت را بزوجه خود نقل میکرد در این اثنا
دید که پسرشان حاضر شده تعجب کرده گفتند یا اکبر بچه گفت پس چرا آمده به پدرش گفت وقتی که تو پول را گرفتی
و برگشتی و از نظر من غایب شدی گریه گلوگیرم شد آن جوان گفت چرا گریه میکنی ای غلام گفتم بجهة مفارقت آقای
خودم که بمن احسان و نیکوئی بسیار کرده بود پس آن جوان فرمود تو غلام او نبودی بلکه پسر او بودی پس من عرض
کردم تو کیستی ای سید من فرمود من آنکسی هستم که پدرت این کار را بواسطه برپا داشتن عزای من میکند
منم غریب دور از وطن مرا با لب تشنه کشتند غم مخور حالا به پدرت بگو ... چون نزد ایشان رفتی بگو
اینجا که والی ولایت از شما برده همه را باز بشما رد خواهد کرد ... در این گفتگو بودند دیدند کسی در
زد گفت والی ترا میخواهد وقتیکه آن مرد صالح پیش والی رفت والی با تعظیم و تجلیل کرد با عذرخواهی بسیار
که مرا حلال نما بشما اذیت کردم پس جمیع اموال او را داده و علاوه بر آن احسان بسیار باو نموده پس گفت ای مرد
حالا در عزاداری کوتاهی مکن بلکه جهد کن هر ساله ده هزار درهم بتو میدهم و من شیعه شدم با اهل و عیال
و خویشان با جمیع ملازمان خود بتحقیق که امام مظلوم عطشان روحی له الفداء در خواب بمن فرمودند که ای
امیر ... که عزای مرا برپا دارد و مشغول تعزیه داری من میشود و مال او را میگیری پس همه آنها را
بسوی او رد نمائید با عذرخواهی بسیار که عفو کند از تو وگرنه امر میکنم بزمین که ترا و جمیع اموال ترا فرو برد
پس پیش از نزول بلا تعجیل نما **بعضی از کتب مناقب آورده اند** که حجاج ملعون
بعد از استیلاء و غلبه بر شیعیان اهل بیت و پس از کشتن هزار نفر از سادات علوی شنید که در خانه یک
مومنی یک طفل کودکی از دوستان اولاد حضرت سید سجاد پنهان گشته آن ملعون بیقرار شده بعد از شنیدن
اینکلام حکم نمود که چند نفر از ملازمان بطلبیدن آن طفل معصوم را بیاورند آن مومن دید او را عمل
آن بد کردار خبر داشته اصلاً باک نکرده مردانه دامن همت بکمر زده پسر خود را بسته برای رضای خدا بدیشان
آمد لعین بدتر از یهود و نصاری داد و خودش نیز همراه آمده دید که آن طفل خوش کردار ... بود بلکه اشتشند

گفت بلکه بجهة فوت شدن عزاداری منست آن زن صالحه گفت محزون و غمگین مباش یک پسر داریم او را ببر بلاد بعیده و بفروش و قیمتش را با صرف عزاداری نما آن مرد او را داغ نموده بعد از اینکه پسرش آمد قصه را باو گفتند گفت جان من فدای فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیها السلام باد پس آن مرد پسرش را برداشته روانه شد چون بنزدیکی شهر خود بشهر دیگر رسید جوانی دید عظیم الرتبه و جلیل المنزله از نوجهه او آفاق زمین روشن شده پس آنجوان پرسید کجا میروی و این پسر خانزاده داری گفت میخواهم این پسر را بفروشم گفت بچند قیمتی ذکر نمود همان جوان بحرف قیمت را داده پس آن مرد پول را گرفته با سرعت تمام بشهر خود آمد در حالت سرور و خوشحالی چون بمنزل خود رسید کیفیت را به زوجه خود نقل میکرد در این اثنا دید که پسرش حاضر شده تعجب کرده گفتند اگر بخته گفت ای پسر چرا آمدی به پدرش گفت وقتی که تو پول را گرفتی و برگشتی و از نظر من غایب شدی گریه گلوگیر شد آنجوان گفت چرا گریه میکنی ای غلام گفتم بجهة مفارقت آقای خود گفتم که بمن احسان و نیکویی بسیار کرده بود پس آنجوان فرمود تو غلام آن نبودی بلکه پسر او بودی پس من عرض کردم تو کیستی ای سید من فرمود من آنکسی هستم که پدرت این کار را بواسطه برپا داشتن عزای من میکند منم غریب دور از وطن مرا با لب تشنه بی گناه کشتند غم مخور حالا به پیکر مادر مهربانت چون نزد ایشان رفتی بگو آنجا که والی ولایت شما برده همه این نعوذی بشمار خواهد کرد بآن بابت در این گفتگو بودند دیدند کسی در زد گفت والی ترا میخواهد و حینیکه آن مرد صالح پیش والی رفت والی بسیار تعظیم و تبجیل کرد و عذر خواهی بسیار که مرا حلال نما بشما ادب کردم پس جمیع اموال او را داده و علاوه بر آن احسان بسیار باو نموده پس گفت ای مرد تو در عزاداری کوتاهی مکن بلکه جهد کن هر سال ده هزار درهم بتو میدهم و من شیعه شدم با اهل و عیال و خویشان اجمع ملازمان خود بتحقیق که امام مظلوم عطشان روحی له الفداء در خواب بمن فرمودند که ای ابن ... اکبر که عزای مرا بپا دارد و مشغول تعزیه او من ... و مال او را میگیری پس همه اینها را بسوی او رد نما عذر خواهی بسیار که عفو کند از تو و گرنه امر میکنم بزمین که ترا و جمیع اموال ترا فرو برد پس پیش از نزول بلا تعجیل نما **بعضی از کتب مناقب آورده اند** که حجاج ملعون بعد از استیلا و غلبه بر شیعیان اهل بیت و پس از کشتن هزار نفر از سادات علوی شنید که در خانه یک مؤمنی یک اطفال کوچکی از نسل اولاد حضرت سید سجاد پنهان گشته آن ملعون بدنژاد مردود بعد از شنیدن این کلام حکم نمود که چند نفر از ملازمان بدطینت او رفته آن طفل معصوم را بیاورند آن مؤمن بیچاره از آن بدکردار خبردار شده اصلا باک نکرده مردانه دامن همت بکمر زده پسر ... خود را برای رضای خدا بدست آن ملاعین بدتر از یهود و نصاری داد و خودش نیز همراه آمده دید که آن طفل خوش گل را در میان دیوار گذاشتند

پس شاد و خرم بخانه برگشت چون وقت نماز شام داخل شد مادران پسر دید که پسرش پیدا نیست از شوهر پرسید که این چه حادثه است که پسر من پیدا نگردید گفت ای مونس ایام غم هیچ اندیشه مکن و تو هم متحمل جهة آنکه پسری داشتم بغایت مهربان بود بلکه از مهمانها بود و بعد از آنهم تخم رها نبوده است آن زن مضطرب شده شروع بگریه نمود شوهرش هر چه خواست که ساکتش نماید فایده نبخشید پس در آن اثنا دیدند که در را ایستاده میزنند آن مرد آمد دید که پسرش در کوچه ایستاده ولکن نور جمالش عالم را منور نموده گفت ای نور دیده برادر پیش چشم آن گروه کفار به میان دیوار گذاشتند پس چگونه خلاص شدی گفت ای پدر وقتیکه مرا در میان دیوار گذاشتند و اطراف مرا با گچ و آجر بستند ناگاه دیدم دستی از هوا ظاهر شده مرا از آنجا ربود که هیچ کس خبردار نشد مرا بمجلسی رسانید ملاحظه کردم که چند نفر زن و مرد در آنجا هستند خبر آن ماندند پس هر یک از ایشان مرا نوازش کردند و التفات فرمودند بعد از آن دیدم یکزن از آن میان گفت یا علی مادر این پسر گریه میکند بر وی او را بایشان برسان و بفرما تا سلام ما را باو برساند پس همان ساعت مرا در اینجا حاضر نمودند و فرمودند سلام ما را به پدر و مادرت برسان و بگو که دست از محبت ما بر ندارید پس آن مرد و زن بعد از ملاحظه این معجزه شکرانه این نعمت را بجا آورده در راه محبت اهل عصمت جان نثار آنها مستقیم شدند **نقل کرده اند** که در زمان سلف شخص مؤمنی بود از دوستان اهل بیت علیهم السلام هر سال بقدر امکان فراخور حال مشغول تعزیه داری خامس آل عبا میشد بقدر وسع و طاقت سعی و کوشش در اطعام فقرا و مساکین مینمود گردش روزگار و تقدیر ملک مقتضی آن شد که آن مرد مؤمن از نعمتکاه عزت و ثروت بخاک فقر و مسکنت انداخته بکمال عسرت و تنگدستی میگذرانید تا آنکه ماه محرم الحرام داخل شد آن بیچاره نومید بجهت مخارج و مصارف سبط سید بشر ... بجانب ... بغیر از حسرت و ندامت چیزی حاصلش نگردید تا آنکه ده روز از اول محرم گذشت نزدیک شد که روح از بدنش پرواز کند حیران و سرگردان با دل بریان تشنه و گریان ... بر روی بستر بجای اشک تعزیه خون ناب حسرت بر رخسار جاری نموده ناگاه زنش برای دلداریش بر بالینش رسید با چه شده که باعث انقلاب احوال و ملال گشته گفت هر سال با فراغت و فراوانی مال مشغول تعزیه داری خامس آل عبا میشدم اما امسال ده روز از محرم گذشته و من از فیض تعزیه داری محروم گشته ام ازین درد ... مرد خوش طینت گفت اگرچه مال نداریم و لیکن جان داریم مرا طلاق داده در بازار بفروش صرف تعزیه داری نما و این قدر ملال و محزون مباش پس آن مرد متفکر شد و از سینه پر درد آه سرد کشیده گفت ای مونس همدم و مونس ایام ... من این ... دور است ولکن اگر این از مروت دور است ولکن اگر این خنجر کوچک خود را راضی و بفادات ... میباید مرا از خود راضی ... از ... بدل چون این را شنید برجسته آن خنجر را بهزار زبان راضی گردانید پس تسلیم آن مرد نموده گفت برو در بازار بفروش

بیان میکنند آن زن که اگر عزاداران سید الشهداء است آن شخص دختر را و تنده به شخص عربی بمبلغ معتدبه فروخته
بر کرد پس آن عرب دختر را بخانه آورد زن آن عرب بمحض دیدن او شیفته جمال و فریفته کمالش شده مانند
مادر مهربان میخواست گیسوان او را شانه کند آن دختر راضی نشده زیرا که یاد کاکل مادر پرورده نشسته تن تا
آمشب بگذرد پس آن زن بر آن ها قد نشد و بسبب جواب رفتند در عالم رؤیا آمد عرب جناب خاتم انبیا صلی الله
علیه و آله را دید که آنحضرت فرمودند که ای عرب بگیر این مشت نقد را و فرما این دختر بیچاره را بعزا با مادر مهربانش
برسان آن عرب از خواب بیدار شد برخاسته با اظهار مهربانی دختر را بآغوش گرفته پیدریغ مادرش رسانیده
معذرتخواهی نموده و خواب خود را نقل کرده آن مرد و زن بتماشا فرو گشته مشغول تعزیه داری شدند پس آن
آن مادر دختر خواست که گیسوی او را شانه کند دید که گیسوان دخترش را بنحوی شانه کرده و یافته اند که در قوه
بشر نیست عرض نمود ای نور دیده گیسوان ترا کی شانه کرده است که باین نحو یافته است که بوی عنبر و مشک از او میآید
گفت بمادر که کسیکه در عالم رؤیا مادر حضرت سید الشهداء فاطمه زهرا علیها السلام مرا در آغوش کشیده
نوازش و التفات نموده گیسوان مرا شانه کرده و یافته اند **نقل کرده اند** که در یکی از ولایات هندوستان
شخصی بود از هنود لکن هر ساله مبلغ خطیری در ایام محرم الحرام در عزاداری جناب سید الشهداء صرف میکرد
وقتی بمرض شدیدی گرفتار شده بحالت احتضار افتاد در عالم بیهوشی که مشرف بموت بوده بهوش آمد
یافته بحال آمد و بشرف اسلام مشرف گردید کیفیت را سوال کردند فرمود که در آن عالم که بیهوش افتاده
مبتلا بعذاب خود بودم که ناگاه فرزند رسالت پناه و شهید قوم گمراه بفریادم رسید
که برخیز خداوند ترا بجهت عزاداری تو بر من ترا شفا داد پس مسلمان شد و بعد از آن اخذ کرده مجاورت کربلا
اختیار نمود **از بعضی از ثقات نقل کرده اند** که در هندوستان بودیم روزی دیدیم
جماعت کثیره بطرف بیرون شهر میروند سوال کردیم گفتند دختری از طایفه هنود مرده از ملت
و عادت خود میخواهند او را بسوزانند پس بعد از رفتن آتش سوزانی مشاهده کردیم مانند نعش
آن دختر را از جمیع اعضایش سوخت مگر یکدست و سینه اش هر چه سعی کردند و علما و مؤبدان خود
جمع کردند و دعا کردند و آتش را زیاد کردند نسوخت در تعجب ماندند صاحب میت نیز مضطر شد گفتند
یقین گناه بزرگی از این صادر شده که نمیسوزد و از خواهر آن دختر سوال کردند گفت بسیار عابده و زاهده بود
الا آنکه یکی از ایام عاشورا گذارش بمجلس مسلمین افتاد دید همه میخوانند و سینه میزنند وقت بمادر
ما نیز بمتابعت ایشان بسینه میزدیم و گریه میکردیم علما و مؤبدان گفتند گناه او معلوم شد از این جهت است
که آتش او را نمیسوزاند **فرقیست** که در روز محشر جبرئیل استدعا نماید که یا رب میخواهم مرا اذن شفاعت

دهی که یکنفر از امت احمد صلی الله علیه و آله را شفاعت کنم حق تعالی فرماید که ای جبرئیل بفلان مکان
از جهنم یکنفر عاصی مانده او را بتو بخشیدم چون جبرئیل بیاید و او مثل ذغال سوخته بعرض رسانیده اما
یکدست او نسوخته بگوید یا رب سبب چیست که این عاصی همه اعضایش سوخته و یکدستش نسوخته ندا آید
ای جبرئیل روزی بماتم خانه فرزند پیغمبر حسین میگذشت اشک یکی از ماتمیان بر دستش او چکیده بسبب اشک
مصیبت حسین است که دست او را آتش نسوزانیده **نقل کرده اند** که دو نفر از اهل کربلا با هم رفیق
بودند یکی وفات کرد رفیق دیگر شبی او را در خواب دید خواست مصافحه کند دست او را گرفت گفت بگو ببینم
تو چگونه گذشت گفت ما مامور نشستیم بگوییم چون آن شخص متوسل بجناب عباس علیه السلام خلاص داشت این گفت
بنیابت تو بکذ ضریح جناب عباس را زیارت میکنم از رفیق مرده گفت آنچه را بند نجات هست یکی زیارت جناب
سید الشهداء دوم گریه کردن بر آنجناب سوم ماتم ما شان با مواسات کردن با مردم **فرقیست** که یکنفر عربی
داخل مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله شد از خلیفه و جانشین آنحضرت سوال نمود ابوبکر را نشان دادند پس
آمده گفت یا خلیفه شب گذشته خواب عجیبی دیده ام فراموش کرده ام میخواهم که خواب مرا با تعبیرش بمن بیان
فرمائی ابوبکر گفت ای عرب این از مغیبات است ما از علم غیب بی بهره ایم پیش عمر رفت عمر نیز به پیش عثمان فرستاد
هر سه ماندند او در کل ماندند پس ابوذر بر او رسیده بعد از دانستن مطلب عرب فرمود بیا برویم نزد وصی و خلیفه
بر حق جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله عرب را ابوذر برداشت و در نزد حلال مشکلات علی بن ابیطالب علیه السلام آنجناب فرمود
ای عرب چه مطلب داری کیفیت را عرض نمود آنحضرت روی مبارک بفرزند دلبند خود حضرت امام حسین کرده که طفل بوده
فرمود ای نور دیده خواب عرب را با تعبیرش بیان نما عرب متعجب شده عرض نمود ای مولا یکساعت پیش از این مرا
نزد سه نفر از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله که ادعای علم و خبر مینمودند بردند جواب نتوانستند بدهند اکنون
مرا بطفل محول مینمائی حضرت فرمود این است فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله سوال کن از هر چه میخواهی پس چگونگی را
عرض کرد آنجناب فرمود ای عرب در خواب دیدی در کنار شط فرات بستان چند ستاره درخشان در آسمان پیدا شده
بود بعد یک یک بزمین افتاده پنهان شدند و بعد از آن دیدی ماهی مانند طشت پر خونی پیدا شده او نیز در
روی زمین افتاده در خاک پنهان شد عرض کرد بلی یا بن رسول الله حضرت فرمودند از تعبیرش عرب
کرده و دست بر دامن آنجناب زده التماس تعبیر نمود آنحضرت فرمودند ای عرب بخوابی که دیده از من مگفتن من
و آن ستاره ها جوانان من و اینها مانند طشت پر خون من هستم که مرا کوفیان بی وفا مهمان خواسته
نه تنها جوانان و برادران و انصار و اعوان با لب تشنه و شکم گرسنه شهید خواهند کرد آن عرب گریان شد
در دست آنحضرت مسلمان شد **وارد شده** که روزی دو نفر خدمت حضرت امام حسن عسکری وارد شد

یکی از خراسان و دیگری از کربلا آنجناب هر دو را استقبال کردند و در وقت مراجعت آنحضرت پیاده تشریف
آوردند و سوار نشدند اصحاب عرض کردند یابن رسول الله چرا سوار نمیشوید و حال آنکه اسب سواری حاضر
است آنجناب فرمودند که بجهت دو زوار امتناع میکنم که دوستان و محبان پیاده باشند و من سواره باشم و همچنان طور پیاده با
آن دو نفر زوار بخانه تشریف آوردند و چون بخانه داخل شدند آنحضرت بایشان نظر میفرمودند و میگریستند آنکه عرض
کردند یابن رسول الله سبب گریه شما چیست فرمودند سبب گریه من بجهت این دو نفر است که از زیارت آمده
اند چون نگاه میکنم باین مرد که زوار خراسان است بخاطرم میرسد جدم جناب امام رضا که در دولت غربت
بیکس و تنها کسی نبود که یاری کند او را و زهر عدوان جگر مبارک او را پاره پاره نمود احدی نبود که دلداری او
نماید و به این شخص نگاه میکنم جناب سید الشهداء جد بزرگوارم بخاطرم میرسد که لب تشنه و جگر خسته
بیکس و تنها در میان گروه اعدا با بدن پاره پاره بر روی ریگهای گرم کربلا کسی نبود که اعانتش کند پس هر که
اعانت زوار ما کند گویا که ما را اعانت کرده است و هر که بر ایشان گریه کند آتش جهنم بر وی حرام گردد **فاضلی
نقل کرد** یک وقتی زوار بکربلا میرفتند در منزل مسیب یکنفر از معاندین یکی از زوار را میپرسد که کجا می
روید میگوید بحضرت امام علی بروم حاجتی دارم از او بخواهم آن شخص معاند این را که میشنود تازیانه از آهن در دست
داشته آن زائر بیچاره را ایذا میکند او در بردن نزدیک به هلاکت میرسد بعد میگوید برو از امام علی درخواست
نما پس این حاجت بعد از آن زائر با همراهان مشغول خود را بروضه جناب امیر رسانید بعد از زیارت ضریح را گرفته
عرض میکند یا علی هیچ حاجت توقع ندارم از همه مطالب گذشتم مگر اینکه حکم کنی میان من و آن معاند بعد
که به بیابان رفت میبیند جناب امیر را در خواب بفرماید که از او بگذر عفو کن عرض میکند عفو نمیکنم باز بنا
میگذارد به تضرع و زاری که یا علی بزودی انتقام مرا از وی بکش پس از گریه بسیار بخواب بود دید امیر فرمود
که او را به حسین بخش بیدار شد و گفت او را چه نسبت است به امام حسین من نمیکنم و باز الحاح کرد و خوابید
عرض نمود او معاند با حسین است امیرالمؤمنین فرمود آن شخص یکروزی بجهت همین مطلب که زائرین را اذیت
و آزار کند در بیابان میگشت بکنار فرات رسید با خیال ایشان نظر بزمین کربلا نمود بخاطرش آمد حالت امام
حسین را که آب فرات با این کثرت نزدیک با امام حسین آنحضرت را تشنه کشتند و قطره آب ندادند تا آنکه شهید شد
با گریه کرد به این جهت شد او نزد خدا از معصیتها او درگذشت و آن شخص خودش این را میداند از این بعد از اینکه
از نجف اشرف برگشته مسیب آن شخص را دید گفت پس چرا با امام علی نگفتی کیفیت گفت عرض کردم اول خود
فرمودی عفو کن نکردم بعد از آن فرمود بحسین بخش قصه را برای او نقل کرد آن شخص همین که این کلام را شنید
خود را انداخت بپاهای او بوسید که مرا عفو کن تو بگردم کی از آن آمد بنجف اشرف مذهب تشیع را اختیار کرد

مجاور قبر امیر مؤمنان کردند **شخصی نقل کرد** که جمعی از زوار بنجف میرفتند عبور میکردند ضعیفه بود
سواره و طفلی در بغل داشت یکی از سنیها ضعیفه را با طفل انداخت میان آب پس ماند ضعیفه با طفل غرق شد
بعد ببالا آمد گفت یا فاطمة الزهراء مرا از غرق شدن نجات ده باز ببالا آمد گفت یا فاطمة الزهراء باز غرق شد دیگر معلوم
نشد بعد از زمانی دیدند نظر فجر کنار آب ایستاده طفل در بغل جلو اسب را گرفته انتظار رفقا را میکشد **از کتاب
حزن المؤمنین** نقل شده که در عباد آباد هند جمعی از شیعیان در ایام عاشورا جمع شدند که شبیه جناب
عباس را بسازند هر چه جستجو باشد که صاحب سواری و قوی هیکل شخصی باشد نیافتند مگر که شبیه بوده شجاعت
آن بزرگوار را که او را ماه بنی هاشم و اسد الله ثانی میگویند بجمال الجوانی که پدرش از نواصب بود مناسب دیدند این
معنی را از او خواهش نمودند بجان و دل راضی شده گفت هزار جان من فدای آنجناب باد پس او را شبیه آنحضرت نمودند
چون شنید پدرش غضب کرده هر دو دست او را قطع کرد در راه جناب عباس مادرش تضرع و زاری کرد و با
او و ایشان دست بریده جناب فاطمه زهرا برید مادر و پسر هر دو را از خانه بیرون کرده این بیچاره کان تا الان و گریان بان
تعزیت‌خانه آمدند تا در آنجا خوابیدند در عالم رؤیا از نور جبهه فاطمه زهرا مشرف شده و تسلی کننده
زبان او را شفا داد بعد احوال پسر را گفته فرمود او را نیز شفا دهنده هست تعجیل با نیز پسرش آمد و او را نیز صحیح و
سالم دید پرسید گفت بخدمت جناب عباس رسید باز و هر دو را شفا داده و از نظر من غایب شد **از کتاب تحفة
المجالس ذکر کرده اند** که در بغداد مردی بود فاسق و فاجر و خمار مدتهای عمر خود را در اعمال قبیحه صرف کرده
بود و مال بسیاری داشت چون وقت اجل او در رسید وصیت کرد که چون موت مرا دریابد مرا غسل دهید و کفن کنید
و مرا در نجف اشرف دفن کنید شاید از برکت امیر المؤمنین صلی علیه از گناهان من در گذرد و بآنحضرت ببخشد پس گفت و
جان تسلیم کرد خویشان و اقربای او بوصیت او عمل نمودند بعد از غسل و کفن نعش او را برداشته متوجه نجف اشرف شدند
خدمه آنحضرت در آن شب خواب دیدند که آنجناب بر سر صندوق حاضر شدند و جمیع خدام را طلبیده فرمود که فردا
صبح مرد فاسقی را در تابوت نهاده باینجا خواهند آورد باید شما مانع شوید و نگذارید که او را در نجف دفن نمایند که
گناه او از حد و یک بیابان بیشتر است این گفت و ناپدید شد چون صبح شد جمیع خدام حاضر شدند و قصه
خواب را بیکدیگر بیان نمودند همه بیکطریق خواب دیده بودند پس برخواستند و چوبها و سنگها بدست گرفتند
و بیرون رفتند و بر در دروازه بانتظار نشستند و بسیار طول کشید تا پیدا شدند برگشتند و متفکر بودند که
چرا این واقعه بعمل نیامد قضا را آن جماعتی که تابوت همراه ایشان بود در آن شب راه را گم کردند و به بیابان کم
متعلق افتادند و چون روز شد براه نجف اشرف افتادند و روانه شدند و چون شب دیگر شد خدمه امیر المؤمنین
آنحضرت را در خواب دیدند که خدمه را طلبیده فرمود چون صبح شود همه شما بیرون روید و آن تابوت را که شب

سابق شما را امر بمنع کردم از اعلام و اکرام هر چه تمام تر باشد بنا و بنید و ساعتی در روضه مکث نمایید و بعد از آن
او را در بهترین جائی دفن کنید ایشان از استماع این کلام منافی تعجب نمودند عرض کردند که شب گذشته ما را
امر بمنع کردی و امشب بخلاف آن در کمال شفقت و مهربانی امر فرمودی آیا در این چه سر است که ما نمی فهمیم آنحضرت
فرمود که شب گذشته این جماعت اهانت کرده اند و بصحرای کربلا افتاده اند و با خاک کربلا آن تابوت را آلوده اند از برکت
خاک کربلا و از برای خاطر فرزندم حسین حق تعالی از جمیع تقصیرات او گذشت که ما هم از او در گذشتیم بر او رحمت
کرد پس خدمه جمله بیدار شدند و چون صبح شد همه از شهر بیرون رفتند و بعد از ساعتی آن تابوت را آوردند
پس بتعظیم و احترام تمام از این قضیه متعجب شدند و او را در بهترین مکانی دفن کردند و صورت واقعه
خود را بتفصیل برای آن جماعت نقل کردند **از نجات الخائفین نقل کرده اند** که زنی از بکر بن وائل
رفت ضعیفه با چند نفر اطفال صغار همراه زوار بود وقتیکه از مسیب کوچ کردند آن بیچاره عقب ماند ناگاه جمعی
از اعراب بر سر آن مظلومه با اضطراب بجستند با اهانت حرمت و سلب ثیاب کذارند و در آن اثنا آن بیچاره رو
بطرف کربلا نموده عرض کرد ای مولا و ای سرور اولیاء از غیرت تو دور است که امانت من مهجور نمائی در این گفت
و گو بود سواری نیزه دار آشکار شده بعد از نظر او دزدان از ضعیفه با اطفال صغار در نزدیکی کربلا بقافله
زوار رسانید آن مومنه چون این کرامت دید عرض کرد ای بنده خدا تو از کجا دانستی که در صحرا در دست اعداء
مانده ام فرمود ای ضعیفه من در خدمت جناب سید الشهداء ایستاده بودم دیدم که اشک چشم امام امم
جاری شد عرض کردم یا ابن رسول الله چرا گریه میکنی فرمود مگر نمی بینی که زوار من در دست اعراب تنها مانده کیستی
امر کرد شما را از چنگ اعدا رها نمودم پس آن ضعیفه عرض کرد که دستهای تو را ببوسم فرمود معذورم دار
که دستی ندارم آن زن گریست و گفت مگر تو مولای من عباسی فرمود بلی پس غایب شد **از عبد الله بن**
سلام از احمد بن حنبل منقول است یکشب در خانه کعبه بودم دیدم شخصی از پرده کعبه گرفته
استغاثه میکند و با تضرع گریه میکند پس نزدیک او رفتم گفتم ای برادر جهة این قسم آه و ناله و استغاثه چه
گفت من نقل عجیبی دارم اگر شرط کنی که بکسی اظهار نکنی میگویم الله شاهد بذلک ما دام که تو زنده پنهان خواهم
کرد گفت من از آنکسانی بودم در نزد منصور عباسی شبی مرا طلب نمود و شصت نفر از سادات علوی بمن داد
و گفت تا سفیده صبح ظاهر شود باید همه ایشان را در میان دیوار بگذاری من پنجاه و نه نفر ایشان را اینها کردم
در میان گچ و آجر باقی ماند یکنفر جوانی خوش سیما و نور از او ظاهر بود و گیسوها بلند داشت خواستم
او را نیز در میان دیوار بگذارم دیدم بکیفیتی گریه و ناله میکند که من متاثر شدم و خوفی در دلم افتاد گفتم ای
جوان چرا گریه میکنی گفت قسم بخدا گریه و ناله من بجهة جان نیست بلکه گریه من بجهة مادر پیرم است که او مرا

در خانه نگاه داشته بود و مرا محافظت میکرد و وقتی که من میخوابیدم بجهة خوف دستش را زیر سر من میگذاشت
در این شب خواب بر من غلبه کرد خوابیدم بعد بیدار شدم دیدم مادرم در خواب است آهسته برخاستم نفهمید و بیرون که از
خانه بیرون آمدم ملازمان سلطان مرا گرفتند پس گریه من مخالفت نمودن بمادر است او بیچاره نمیداند که
برای من چگونه گذشت و کار من بکجا انجامید و من سوال میکنم از خداوند عالم که او را از من باز جهت مولانا نموده
و باو صبر کرامت فرماید گفتم مادرت با غیر از تو اولاد داشت گفت همین تنها من بودم پس نفس خود را خطاب کردم
که بجهة متاع قلیل دنیا عذاب ابدی آخرت را خریده گفتم والله در اینجا امر خیری میکنم پس زن پیر خود را خواستم قصه را با او
نقل کردم گفتم ای طالب نعمت ابدی هستی تو اینجا این علوی پنهان کنم راضی شد او را بکار بردم تا صبح طالع شد
آن جوان را قسم دادم امر را بکسی اظهار نکند و بردم گیسوهای او را بریدم و لباس کهنه بر او پوشانیدم و گچ بلباس و صورت
او مالیدم ما بعد شام اگر در بنا بخانه او بردم گفتم تا شب اینجا بمان شب که شد هر جا میخواهی برو با امان خدا و شبیکه شب
شد من متفکر بودم از خلیفه میترسیدم اگر بداند مرا با اهل و عیال تمام خواهد کرد و تنبیه خود نیز خوف داشتم
که اگر بداند مرا بسوال خواهد کرد در عالم غشوه بودم دیدم کنیز مرا بیدار میکند که در پشت در کسی است گویا
گفتم این نیست مگر ملک الموت مرگ من پس گفتم بجاریه بگو کیست گر در دیدم صدا آمد منم فاطمه زهراء دختر رسول
خدا صلی الله علیه وآله بگو بمولای تو که فرزندان ما را بکشد و بگیرد فرزند خود را ببیند که این را شنیدم بی اختیار بر
خاستم گفتم ای بی بی چه کار دارید فرمود ای شیخ تو عملی کردی لوجه الله ان الله لا یضیع اجر المحسنین لحسنات داشتم برای
خود را ابتلا کن پسر بیمار داری بمالیت پسر خود را که با مجنح الی با فتما غش شد پس آن جوان علوی را دادم با وهمان
وقت از خانه بیرون رفت توبه و بازگشت بخدا نمودم بعد از آنکه منصور مطلع شد جمیع اموال مرا ضبط نمود
مرویست که شخصی بنام عبد الله گفت که در شب یازدهم محرم حضرت امام حسین را در خواب دیدم که در صحرای
کربلا در میان اجساد افتاده هزار و نهصد و پنجاه زخم تیر و نیزه و شمشیر بر بدن مبارک او ظاهر بود و سیلاب
خون از زخمهای بدن شریف جاری بود چون این حال را مشاهده نمودم خوف عظیم بر دلم افتاد از هیبت آن از خواب
بیدار شدم و گریه بسیار نمودم چون شب دیگر شد بخواب رفتم باز آنجناب را در خواب دیدم که بدن مبارک او صحیح گردیده
است و اثری از او ظاهر نیست پیش رفتم و عرض کردم فدای تو شوم یا ابن رسول الله شب گذشته بدن شریف شما
در خواب دیدم با زخم فراوان و امشب اثری از او ظاهر نیست حضرت امام حسین فرمود بدانکه ای بنده گریه کنندگان
من مرهم جراحات منست ای عبد الله چون شب گذشته مرا در خواب دیدی و بر حال من گریستی آب دیده تو مرهم زخمهای من
گردید **نقل کرده اند** از خلفای بنی عباس یکی بنا گذاشته بود که هر کس بزیارت حضرت امام حسین برود
دستش را ببرند تا مدتها زوار ابن بکیر و شیعیان از ترس زیارت نکردند یکروز در بغداد در قصر خود نشسته بود و
قصر

قصرش مشرف بجسر بود زوار مبلغی نیدهد یکصد با جاملو میدادند و از جسر عبور میکردند دیدم یک پیرزنی
پای پیاده افتان و خیزان از عقب زوار آمد نگاه میکرد که ببیند او چه کار میکند وقتیکه رسید از بغل یک کیسه
در آورد و پولها شمرد خواست که بدهد تحمیل آنها نشد گفت او را از دور که گفت ای زن تو که پول نداشتی پس چرا
آمدی گفت مدتی بود شوق زیارت حضرت امام حسین ع داشتم و چرخ دولتی میکردم این پولها جمع کردم تو رسید
کم عمر تو نکند از دیدن زیارت الحسین محروم نمیمانم از آنجهت که چرخ دولتی نکردم پیاده آمدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله منقولست که در شب معراج مرا داخل بهشت کردند من در بهشت میگشتم و تماشای قصور جنان میکردم
جبرئیل از دیدن قصری چند بمن داد من او را داد و حصه که دیدم حوری از میان آن بیرون آمد مژه های چشمش مانند
سینه کرکس سیاه بود من از او پرسیدم لمن انت خدا ترا از برای که خلق فرموده دیدم آن حوریه بگریه در آمد
وگریست و گفت انا لک المظلوم الحسین خدا مرا برای فرزند مظلوم تو حسین ع خلق کرده است در بارگاه
قدس کتحامل ملال نیست سرها میشد اجمه بر زانوی غمست **نقل کرده اند** در زمان سلف بعضی
از پادشاهان صفویه ایلچی از جانب فرنگ آمد بود در خصوص دلیل نبوت پیغمبر ما دلیل میخواست ایلچی در
علم حساب و هیئت و نجوم بسیار مسلط بود حتی خبر میداد باهل مجلس آنچه بانها رو داده بود از بلا و حوادث
روزی پادشاه امر باحضار علماء اصفهان نموده که با ایلچی مباحثه نمایند از جمله آنها ملا محسن بود خطاب بایلچی
نموده که پادشاه شما چه مذهبی داراک بوده که از برای چنین امر معظمی مثل ترا فرستاده آن سفیر همینکه این شنید
مضطرب شده غیظ غلبه نمود گفت ای عالم مسلمانان بجای خود را بشناس و قدر اندازه خویش تجاوز مکن بعیسی
نادرش قسم هرگاه تو میدانستی آنچه را که من احاطه دارم از علوم و کمالات میدانستی که زنها مثل من فرزند نزائیده
الله در مقام امتحان معلوم میشود کمال مرد پس فاضل کاشانی دست در جیب برده چیزی بیرون آورده گفت چیست
اینکه در دست منست ایلچی بعد از ساعتی در فکر فرو رفت پس از آن رنگش متغیر و زرد شده فاضل فرمود چه
زود ظاهر شد جهل تو و باطل شد ادعای تو ایلچی گفت بحق مسیح و مادرش میدانم آنچه در دست تو است و لکن
فکر و سکوتم از جهت دیگر است فاضل گفت چگونه است آن ایلچی گفت آنچه در دست تو است خاکی است
از خاک بهشت و لکن فکر من در این است از کجا بدست تو آمد فاضل گفت شاید بحساب اشتباه کرده یا اینکه فاضل
تمام نیست ایلچی گفت بحق عیسی ناصره فاضل گفت چگونه تصدیق میشود این پس فرمود ای سفیر آنچه در دست منست
خاک کربلا است پیغمبر فرموده کربلا القطعة من الجنة یا مستوفی ایمان بیاورد یا اینکه قطع داری بقواعد و حساب
خود تخلف از واقع نمیکند ایلچی گفت راست گفتی ای عالم اهل اسلام پس از آن اسلام آورده از برکت تربت حضرت
امام حسین ع **از کتاب انیس الذاکرین** نقل شده از احمد نام هنگامیکه یکسال بزیارت مکه معظمه میرفتم

بدریا نشستم بجزیره رسیدم چند روز در آنجا توقف اتفاق افتاد یکروز وقت عصر بجهت سیر بکنار دریا آمدم
دیدم از میان دریا صدائی میاید گوش دادم دیدم یکی میگوید امظلوم حسین ابن غریب حسین خدا لعنت کند
کشندگان ترا چون این را شنیدم تعجب نمودم پس با آواز بلند فریاد کردم ای جماعت شما را بهمین حسین غریب قسم
میدهم شما کیستید دیدم صدائی از میان آب بلند شد که نحن طوایف الجن البحری نبکی الحسین المظلوم
بالغداة والعشی چون این کلام را شنیدم طپانچه بر سر و صورت میزدم که نزدیک بود کور شوم و بخود می
گفتم که خاک بر سرت ای احمد جنیان بر مظلوم کربلا گریان باشند و تو ساکت نشسته پس گریه بسیار از غریبی
وبیکسی او کردم **از کتاب بصائر روایتست** که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی با جمعی از اصحاب
خود براهی عبور فرمودند دیدند که طفلان چند در اثناء راه ببازی مشغول میباشند پس آنحضرت نزد طفلی از طفلان
نشسته شروع نمودند میان دو دیده آن طفل را بوسیدند و با آن طفل ملاطفت نمودن بعد از آن در دامن خود نشاند
و بسیار او را بوسیدند و سبب آنرا از آنحضرت پرسیدند فرمودند روزی دیدم این طفل را که با حسین من بازی میکرد
و دیدم که خاک قدمهای او را بر میداشت و بر دو چشمهای خود میمالید پس من او را دوست دارم بجهت اینکه
او حسین مرا دوست میداشت و بتحقیقیکه خبر داد مرا جبرئیل که این طفل از یاوران حسین خواهد بود **از**
کامل الزیاره از راوندیه روایت شده است که من در خدمت حضرت امام جعفر
صادق ع بودم که آب طلبید چون آشامید دیدم که اشک از دیده های مبارکش جاری شد بعد فرمود ای
داود خدا لعنت کند قاتل حسین را پس نیست بنده که بیاشامد آب را و آنحضرت را بخاطر آورد و لعنت نماید بر قاتل او
مگر اینکه حق تعالی در نامه عمل او صد هزار حسنه و محو میشود از او صد هزار گناه و بلند میگرداند برای او صد هزار درجه
و میباشد مثل کسیکه صد هزار بنده در راه خدا آزاد کرده باشد و محشور میگرداند خدا او را در قیامت با
دل شاد و خرسند با ثر **از طاووس یمانی روایت شده** که رسول خدا صلی الله
علیه و آله بسیار میبوسیدند جبین و گلوی حضرت امام حسین ع را و هر وقت که آنحضرت در مکان تاریکی می نشست نور
از جبین و گلوی مبارکش ساطع بود که مردم بسبب آن میدانستند که آنحضرت در آن مکان تشریف دارند و جبرئیل بنزد
روز آمده دید که حضرت فاطمه ع خوابیده است و حسین ع در گهواره گریه میکند پس جبرئیل نزد گهواره آن
حضرت نشست و شروع نمود به تسلی دادن و ملاطفت نمودن و تکلم نمودن بچیزیکه بعمل او ساکت شد آنجناب را خوش آمد
نماید و تا اینکه حضرت فاطمه از خواب بیدار شد شنید صوت جبرئیل را در تسلی دادن آنحضرت هرچند ملتفت
شد کسی را ندید پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داد آنحضرت را که گوینده جبرئیل بود **از کامل**
الزیاره از عبدالله بن محمد روایتست که حضرت امام محمد باقر ع فرمود در وقتیکه امام حسین ع بجد

میان بند کوارش وارد میشد آنحضرت بخز و خضوع میکشید بعد میفرمودند باز علی نگاه دار او را تعقیب نمودنا
بوسه بر لبهای او میانداخت و میبوسید و میگریست پس حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد که ای پدر چرا گریه میکنی
حضرت میفرمود ای فرزند دلبندم جای شمشیرها که بر تو میزنند گریه میکنم حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد ای
پدر مرا میکشند فرمود بلی بخدا سوگند ترا میکشند با پدر و برادرت حضرت عرض کرد که قبرهای ما متفرق است فرمود
بلی ای فرزند حضرت عرض کرد که ما را زیارت میکند از امت تو فرمود زیارت نمیکند مرا و پدر ترا و برادر ترا و ترا
مگر صدیقون از امت من **ابن شهرآشوب روایت کرده است** که ذرّه نوحه گر که در مصیبتها نوحه
گری میکرد گفت شبی حضرت فاطمه علیها السلام را در خواب دیدم که بر دیوار قبر فرزندش حضرت امام حسین علیه السلام ایستاده
بود و میگریست چون ذرّه را دید فرمود ای ذرّه این شعرها را بخوان و نوحه کن بر جگر گوشهٔ من ایّها العینان
فیضا واستهلّا لا تغیضا وابکیا بالطفّ میتا ترک الصدر رضیضا لم امرّضه قتیلا لا ولا کان مریضا
یعنی ای دیدهها اشک حسرت بباربید و از گریستن مضایقه نکنید بر کشته که در طف کربلا او را شهید کردند و
سینه او را بطعن نیزه و تیر خورد کردند من در بیماری او حاضر نبودم و در ماتم او نشسته‌ام پس بر شیعیان
لازم است که فاطمه زهرا را در ماتم جگر گوشهٔ او یاری کنند در عزای الغریب مظلوم و اشک بارند از حضرت امام
از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است فرمود کسیکه گریه کند برای ما و در مصیبت ما یک قطره اشک بریزد بر ما بارانند حق
تعالی او را در بهشت جای دهد **از شیخ سهل ابن عبد الله** منقولست که در روز عاشورا بخواب رفتم
که چرا در آن روز حاضر نبودم که در پیش شاه شهیدان خونم ریخته شود و قطره چند اشک از چشم خود ریختم و در
خواب حضرت رسول را در خواب دیدم فرمود ای سهل بجلال حضرت ذو الجلال که قطرهٔ آب دیده تو در مصیبت فرزند
دلبندم ضایع نخواهد بود و بعد این گریه که امروز کردی ترا چندان ثواب هست که محاسبان از عهدهٔ نوشتن
بیرون نتوانند **نقل کرده اند** وقتی که روز قیامت میشود از هول قیامت امر با اهل محشر شده که
رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان را روانه میکنند بجانب خاتون محشر تا اینکه حضرت بهم رسانند مقام
شفاعت پس امیر مؤمنان میفرماید یا فاطمه چه چیز است در نزد تو از اسباب شفاعت و چه چیز ذخیره کرده برای
این روز پر خوف و خطر فزع اکبر فاطمه زهرا عرض میکند یا علی اگر هیچ چیز حاضر نباشد از اسباب شفاعت
کفایت میکند ما را در مقام شفاعت دو دست بریده فرزند دلبند عباس **از ام سلمه** روایت شده
که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزند دلبندش حسین تشنه جگر لباس میپوشانید که از لباسهای دنیا
نبود عرض کردم یا رسول الله این چه جامه است که بر جامههای دنیا شباهت ندارد حضرت فرمود این هدیه است
که برای فرزند من حسین فرستاده است بودنش از بهشت جبرئیل که در کارخانهٔ

رب جلیل تمام شده است چون روز عید است این جامه را باو پوشانیده ام او در صحرای کربلا ملبس باین لباس
نموده‌اند **از کنز الغرائب** نقل شده که روزی حضرت امام حسین علیه السلام در خدمت جد بزرگوار خود بود برخاسته که به
خدمت مادرش برود پس از خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرخص شده بیرون آمده قدری راه رفته برگشت
رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاحظه نمود که جگر گوشه بتول عذرا را غبار حزن و ملال در خاطر نشسته فرمود ای
جان جد چرا محزونی عرض کرد یا جداه دلم مایل دیدار مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی است مجموعهم بجد ایشان
شروع بباریدن مینماید و راه میگیرد از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روی نیاز بدرگاه بی نیاز کرد اینجه دست بدعا بر
داشتند همان ساعت باران ایستاد تا آنکه آن سرخیل شهیدان با کمال اطمینان به پیش مادر مهربان و برادرش امام امین
جان تشریف بردند آه مناسب بود روز عاشورا کاش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و میدید که آن مظلوم بجانب
فرات روانه شد عرض میکرد یا جداه از این ظالمان مهلت بطلب که جرعه چند بر اطفال تشنه لب دارم شاید
از برای ایشان قطره آب بیاورم **از کتاب منتخب** منقولست که عبد الله بن عمر گفت که حضرت رسول را دیدم
که بر منبر خطبه ادا مینمودند در آن اثنا حضرت امام حسین علیه السلام از نزد والده خود متوجه شد آنوقت آنحضرت طفل
بود و دامن جامه اش در زیر پای مبارکش مانده برو در افتاده گریه کرد در آن وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آنحال را مشاهده کرد از منبر گریه کنان نزول نمود و آنسرور سینه اش را بسینه خود منضم کرد و بملاطفت تمام از گریه
اش باز داشت بعد فرمود قسم بکسی که جان من در دست قدرت اوست در وقتیکه فرزندم برو در افتاد گویا که دل
من کنده شد **از منتخب** از ابی السعادات روایت شده که روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه
عایشه بیرون آمده بر در خانه فاطمه زهرا گذر نمودند ناگاه صدای گریه حسین علیه السلام بسمع شریف آنجناب رسید ندا
در داد که یا فاطمه او را از گریه ساکت کن آیا ندانستهٔ که گریه او باعث اذیت و آزار منست پس آن بزرگوار او را
گرفته اشک او را بدست مبارکش پاک کرده و از میان دو چشم او بوسیده در آغوش کشید **از حضرت**
صادق علیه السلام روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی در خانه ام سلمه بود فرمود که کسی نیاید بنزد من ام
سلمه گفت که حضرت امام حسین علیه السلام آمد و طفل بود من نتوانستم که آنحضرت را منع کنم تا آنکه رفت بنزد آنحضرت و من
ایشان را دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام را بر سینه خود نشانیده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریه
میکنند و چیزی در دست خود دارد و میگرداند پس حضرت فرمود ای ام سلمه جبرئیل خبر آورده که این پسر من کشته
خواهد شد و این تربت کسی است که در آنجا کشته خواهد شد این را نزد خود نگاه دار هر وقت که خون شود بدانکه
حسین من کشته شده ام سلمه گفت یا رسول الله از خدا سؤال کن که این را از او بردارد حضرت فرمود که من از خداوند
عالم سؤال کردم خدا فرمود که او را بسبب شهادت درجه خواهد بود که احدی از خلق بآن نمیرسد

ملئکه

از شیخ جمال الدین موصلی

بدرستیکه او را شیعه چندان خواهد بود که شفاعت کنند و شفاعت ایشان بدرستی مذکور است که پدر او حاکم موصل بود ناصبی و دشمن خاندان نبوت بود و چون از مادر او که ناصبیه بود پسری متولد نمیشد بمقتضای عقیده شوم خود نذر کرده که اگر خداوند عالم پسری باو عطا فرماید بشکرانه ان نعمت ان پسر را بران دارد که همیشه زایران امام حسین را که عبورشان بموصل میشود قتل نماید چون لطف الهی تعلق بهدایت او گرفته بعد از اندک مدتی جمال الدین متولد شد چون بحد رجال و مرتبه کمال رسید مادر او را از نذر خود اگاه ساخت ان پسر بگفته مادر از عقب جماعتی که زوار کربلا بودند رفته چون بمسیب که در نزدیکی کربلاست رسید غبار انتظر مبین تعب او در امد دید که زوار از اب عبور نموده اند در انجا توقف نمود تا که زوار مراجعت نمایند ایشان را بکشد از برکت انتظر مبین و حصول غبار اتفاقا بالا خواب بران غلبه نموده در خواب دید که قیامت برپا شده و خلق را دید که وانفسا میگویند و او را گرفته بدوزخ میبرند چون او را بنزدیک جهنم رساندند اتش در سوختن او توقف کرده مالک دوزخ باتش خطاب کرد که چرا در سوختن او توقف میکنی گفت چگونه او را بسوزانم و حال انکه غبار زوار کربلا بر او نشسته و در بدن او جا کرده تا او را اتش بند تصرف سوختن من ان غیر ممکن است چون بیدار شد نشستن فکر کرد جمال الدین از خوف عتاب مالک دوزخ بیدار شد از عقیده باطله خود و عقیده اهل برگشت و خلع لباس ظاهر نموده مجاور استان جناب سید الشهدا گردید چون طبع موزونی داشت هذا اپیدلی و مرثیه خوانی جناب سید الشهدا و بباقی ائمه هدی علیهم السلام تا انقضا ایام عمر خود مشغول گردید

بد ختام مسک

در فضایل و مناقب خلیفه بلافصل پیغمبر صلی الله علیه و آله زوج خاتون محشر ابی شبیر و شبر ساقی حوض کوثر قاسم طوبی و سقر باب الله ید الله لسان الله حبیب الله محبوب حبیب الله اخ الرسول و زوج البتول و نهایة المامول و سیف الله المسلول مومنینا امیر مومنان مولای مردان برسول انس و جان ولی خداوند رحمان مظهر العجائب مطلوب کل طالب نقطه دایرة المطالب الشهاب الثاقب امام المشارق و المغارب علی بن ابیطالب سلام الله علیه و علی ذریته

مناقب ائمه طاهرین علیهم السلام منقولست

که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود ان الله جعل لاخی علی بن ابیطالب فضائل لاتحصی کثرة بدرستیکه گردانیده حق تعالی بجهت برادرم علی بن ابیطالب ع انقدر از کمالات و زیادتیها که او را بر مردمان هست که بشمار در نمیاید فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر پس اگر کسی توفیق یابد که یاد کند مطلب فضیلتی را از فضایل او و در مجلسی اقرار بان داشته باشد همه را بخشد گناهان گذشته و اینده او را و من کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة اثر و رسم و اگر شخصی

توفیق

و صد آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از فرزندان او خواهد بود

توفیق یابد بنویسد فضیلتی از فضایل او را تا از ان نوشته اثر و نشانی هست و باشد ملائکه استغفار از برای او طلب امرزش از حق تعالی میکنند و من استمع فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع و کسیکه بشنود فضیلتی از فضایل او هر گناهی که بسبب شنیدن بهم رسانیده خدای تعالی میامرزد و من نظر الی کتاب من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر و کسیکه نگاه کند بنوشته از فضائل انحضرت حق تعالی میامرزد هر گناه که دیده سبب ان شده باشد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله زینوا مجالسکم بذکر علی بن ابیطالب زینت دهید مجالس خود را بذکر علی بن ابیطالب ع و قال ذکر الله عبادة و ذکری عبادة و ذکر الائمة من ولده عبادة از ام سلمه روایت شده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نیست قومی که جمع شوند که مذاکره نمایند فضل علی بن ابیطالب را مگر فرود می ایند ملائکه اسمان تا اینکه بگیرند ایشان را در میان و ایشان را در میان گیرند پس چون ایشان متفرق شوند ملائکه ها بسوی اسمان عروج میکنند پس ملائکه با ایشان میگویند که استشمام میکنیم از شما بوئی که استشمام نکرده ایم بوئی که پاکیزه تر و خوشتر از این باشد میگویند ما بودیم در نزد قومی که ذکر میکردند محمد صلی الله علیه و آله و اهلبیت او را پس از بوی ایشان در ما اویخته و ما معطر شدیم پس ان ملائکه گویند که ما را بسوی ایشان فرود برید ایشان میگویند که ان قوم متفرق شدند و بمنزل خود رفتند پس بانها میگویند که ما را فرود برید تا باین مکان که در انجا اجتماع نموده بودند پرها خود را باین زمین بمالیم معطر شویم

از حضرت امام رضا منقولست

که او از پدران بزرگوار خود روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم از خداوند عالمیان فرمود که ولایة علی حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی یعنی قلعه منست هر که داخل حصن شد از عذاب من ایمنست

و از سلمان روایت کرده اند

که روزی در مسجد در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که حضرت امیر المومنین ع امد انحضرت رسول سنگ ریزه در دست داشت بدست انحضرت داد ان سنگ ریزه بسخن امد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله راضی شدم به پروردگاری خدا و به پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله و بولایت علی بن ابیطالب راضی باشد و از خوف عقاب خدا ایمن است

از حضرت امام رضا ع روایت است

از اباء اطهارش که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المومنین ع فرمود چون روز قیامت خدا از حساب خلایق فارغ شود کلیدهای بهشت و دوزخ را بمن تسلیم نماید و من بتو تسلیم کنم و گویم هر که را خواهی بجهنم بفرست و هر که را خواهی ببهشت داخل کن نقلست که روزی فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین ع در ایام طفولیت با چند نفر از دختران عرب مکه بیرون رفتند در صحرا بازی کردند که ناگاه شیر پیدا شد و روی بایشان نمود و انها دختران عرب از فاطمه بزرگتر بودند فرار نمودند فاطمه مضطرب و حیران گردید در ان اثنا اواز در میان

بیابان پیدا شد و شمشیر خود را کشیده آن شیر را دو پاره کرده فاطمه همین که این حالت را مشاهده نمود خود را
بقدم آنسوار انداخت و کردن بند در کردن داشت از آن کشوده بر سم هدیه بآنسوار داد و او را دعای خیر نمود
متوجه مکه شد چون این خبر رسید بمادر فاطمه رسید گریان و نالان متوجه صحرا شدند فاطمه را صحیح
سالم دیدند از او احوال پرسیدند فاطمه کیفیت را نقل کرد ایشان بعقب سوار روان شدند که او را بمکه آورند
احسان نمایند نیافتند آن شیر را کشته دیدند و آن سوار را ندیدند از زنها روی اسد الله الغالب در ایام طفولیت
با مادر خود مزاح مینمود مادرش گفت بفرزند تو کودکی و با من مزاح میکنی حضرت فرمود ای مادر قصه شیر و سوار را
مگر فراموش کرده و آنسوار که بود که ترا از شیر نجات داد مادرش گفت که میانه من و آنسوار نشانه هست دست در
آستین کرد و کردن بند را از آستین بیرون آورد و بمادر داد و گفت این همان کردن بند است که بعد از کشتن شیر
بآنسوار دادی و آنسوار من بودم که ترا نجات دادم **از کتاب نفی المعیوب مرویست** که علی بن ابیطالب را در
طفولیت در گهواره میخوابانید و دستهایش را محکم بسته بودند ناگاه اژدهائی دیدند که قصد اذیت او نموده فی الحال
خود را از گهواره انداخت و دست خود را گشوده بدست خود کردن اژدها فشرده و بدست چپ خود دهان اژدها را
از هم درید و لولو و اهلال نمود چون فاطمه بنت اسد مادر آنحضرت حاضر شد و این قوه را از فرزند خود دید
فریاد کشید با قوم و قبیله او جمع شدند و چون کشتن اژدها دیدند آنحضرت را حیدر مسمی کردانیدند **از کتاب**
زبدة المناقب مرویست که چون امیر المومنین ع از نهروان بفتح و فیروزی مراجعت نمود و کنار دشت
سر دو راه افتاد یکی نهر عیسی و دیگری راه بی آب آنجناب براه بی آب روانه کردید و از کرمای آب دهان لشکر خشک بعضی
از منافقان زبان طعن کشودند مومنان از اقوال ایشان دلازار شدند و بعرض جناب مقدس رسانیدند و از ایشان
شکایت کردند حضرت فرمود تا لشکریان همه حاضر گشتند تا قدرت الهی را مشاهده نمایند پس آنجناب بانگشت مبارک
خود خطی مدور کشیدند و بقنبر امر فرمود تا از آن کند بعد از آن سنگ عظیمی پیدا شد بنفس نفیس خود آن سنگ را
دور انداخت پله و پایه پیدا شد بقنبر فرمود که پائین رو و حقیقت را معلوم کن قنبر بموجب فرموده عمل نموده
بعرض رسانید که چون سی و پنج زینه و پایه رفتم دری از سنگ مقفل ظاهر شد و معلوم نیست که کلیدش در کجاست
و کشودن آن در از ما با شکالست پس آنحضرت از عمامه خویش کلیدی در آورد و بقنبر داد و فرمود در را بگشا و تمام
آبی یا در قنبر روانه کردید و در را کشوده دید حوض است اطراف آن حوض همه گل و ریحان و نرگس تازه دید و ساقی
کوثر امیر المومنین ع حیدر را دید که بر سر حوض نشسته قنبر حیرت بر حیرت افزود و حضرت جامی را از آب کرده بقنبر داد
و فرمود که آب بگیر و صاحب لب تشنگان را سیراب کن قنبر جام آب بدست گرفته متوجه بیرون کردید دید که حضرت امیر
المومنین بر جای خود ایستاده قنبر مضطرب و حیران گشته خواست که بتکلم در آید و استفسار از راز نماید حضرت امیر فرمود

ای

ای قنبر مگر قصه نشنیده را نشنیده که در این مقام تعجب میکنی پس جمیع لشکر و چهارپایان را از آن بجا
سیراب نموده تمام آب تغییر نکرده **از کتاب کشف الغمه از امام حسن** ع **روایت است** که چون
جد بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمودند امیر المومنین ع آواز داد که هر کرا از نزد
پیغمبر صلی الله علیه و آله وعده باو داده هست بیاید تا آنرا ادا کنم پس هر کرا طلبکار بود میامد و پدرم دست بزیر
مصلی کرده بمقدار طلب مردم پول بر آورده میداد خبر بعمر رسید بابی بکر گفت اگر تو نیز ضامن دین و وعده او
شوی چنانکه او باید تو نیز مانی پس ابی بکر نیز ندا در داد خبر با امیر المومنین ع آوردند فرمود زود باشد که از کرده
خود پشیمان شوی روز دیگر ابوبکر با اصحاب نشسته بود اعرابی آمد و گفت وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست
ابی بکر را نشان دادند اعرابی رو بابی بکر کرده گفت حضرت رسول ع برای من هشتاد ناقه سرخ مو و سیاه چشم و بلند
کوهان قبول کرده بود اکنون مطالبه میکنم بده که در کجاست تسلی ابی بکر رو بعمر کرده گفت علاج این چیست عمر
گفت تو از وی شاهد خواه او نتواند که ثابت کند ابی بکر گفت ای اعرابی شاهد بیاور و دعوای خود را ثابت
کن اعرابی گفت مثل من شخصی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهد میتواند گرفت باحتمال آنکه شاید
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله انکار کند والله تو خلیفه رسول نیستی سلمان برخواست دست اعرابی را گرفته
و گفت بیا تا نزد وصی و خلیفه بر حق پیغمبر تو برم پس سلمان اعرابی را بخدمت حضرت امیر المومنین آورد اعرابی
گفت ای شخص بگو تو خلیفه بلافصل حضرت رسولی حضرت جواب داد که بلی چه مطلب داری بگو گفت هشتاد
ناقه سرخ موی و سیاه چشم و بلند کوهان از تو میخواهم که قبولی حضرت رسول است حضرت فرمود تو و اهل بیت تو همه
اسلام آورده اید چون اعرابی این را شنید دوید دست مبارک آنحضرت را بوسید و گفت شهادت میدهم که تو وصی
بلافصل رسولی آنحضرت بشرط اسلام من و اهلبیت من انهارا از من قبول نموده الحال ما همه مسلمانیم پس امیر
المومنین ع با امام حسن ع فرمود که با سلمان برو بفلان وادی و اعرابی را با خود ببر و ندا کن که یا صالح چون جواب دهد
بگو که امیر المومنین ع ترا سلام میرساند و میگوید که آن هشتاد ناقه که حضرت رسول خدا از این اعرابی قبول نموده بود
حاضر کردان پس چون ایشان بآن وادی آمدند و ندا کردند جواب آمد لبیک یا ابن رسول الله پس امام حسن ع ادای
رسالت نمود جواب آمد که سمعا و طاعة زمانی بر این نگذشت که زمین شق شد و زمام ناقه بیرون آمد امام
حسن ع او را گرفته بدست اعرابی داد فرمود بکش او کشید تا هشتاد ناقه بدان صفت که میخواست بیرون آمد او به
کلمه شهادت بلند نمود گفت من مثلت یا امیر المومنین من مثلک و ثنا را با نسبت تحریر کرده **روایت کرده**
اند که لشکر نهروان برگشتند پیر زنی بر بالای برج بود فریاد بر آورد که ای اثیلم امیر خود را بگوئید
که نزد من آید حضرت امیر المومنین ع مرکب را بدان سو کردانید چون بدبرج رسید گفت ای امیر لشکر کجا میروی حضرت

دوزدیک

اعرابی

فرمود بحرب شما دین هرم پس کفت ای امیر همین جا توقف کن و لشکر را نیز بفرمای که ایشان هم نروند بجهة
آنکه سپاه اهل اسلام ده هزار است چند روزی صبر کن تا کوکب طالع شما روی در صعود نماید حضرت فرمود تو دعوی
علم نجوم مینمائی مرا از سیر فلک ستاره خبر ده پس کفت من هرکز اسم او را نشنیده ام حضرت باز دیکر از چیز دیکر پرسید
و نیز ندانست حضرت فرمود از علم نجوم چندان خبر نداری احوال زمین از تو میپرسم ایا اینجا که ایستاده ایم در
زیر قدم تو چه چیز مدفون است کفت نمیدانم حضرت فرمود ظرفیست بفلان عدد دنانیر مسکوک و نقش سکه آن بدین
طریقست پس کفت تو این سخن از کجا میکوئی حضرت فرمود که خاتم الانبیا مرا خبر داده و فرموده با این قوم حرب
میکنم و از لشکر من کم از ده کس بهم نرود و از آن قوم کمتر از ده کس نمی کریزند و بیرون روند پس متحیر ماند حضرت
فرمود تا آن ظرف را از آنجا بیرون آوردند و آن ظرف بیرون آمد بطریقیکه آنجناب فرموده بود پس فی الحال آن دهقان بیرون آمد
و در خدمت آنجناب اسلام آورد پس آنحضرت متوجه نهروان شدند **در تفاسیر اهل بیت علیهم السلام روایت کرده**
اند که حضرت سلیمان در میان طیور هدهد را ندید فرمود چکونه است که او غایب شده است که او حاضر شود
او را عذاب سخت کنم یا او را بکشم چون حاضر شد فرمود کجا بودی اکر حجتی نداشته باشی ترا عذاب کنم یا میکشم
هدهد کفت بر تقدیر که حجت نداشته باشم تو مرا نمیتوانی بکشی کفت از برای چه کفت از برای آنکه در هر پر من
بخط سریانی نوشته یا علی و این تاج کرامت که بر سر من است و علم افتخار است بر دیکر مرغان و دلیل من از محبت است
سلیمان را خوش آمد پس کفت ای هدهد من نیز محبت و تولا کردم محمد و علی و اهل بیت بدین اعتقاد که تو داری
در امالی **از حضرت امام رضا مرویست** که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شب
معراج داخل بهشت شدم و در بهشت درختی دیدم که بار آن درخت از حلها و زیورها بود و در میان آن حوران بودند
و در زیر آن اسبان ابلق بودند و در بالای آن درخت رضا و خوشنودی حق تعالی بود کفتم ای جبرئیل برای کیست این
درخت کفت برای پسر عم تست امیرالمؤمنین چون حق تعالی امر کند مردم را که داخل بهشت کردند شیعیان علی را
بنزد این درخت برند و از این حلها و زیورها بپوشند و بر آن اسبان ابلق سوار شوند و منادی ندا کند
که اینها شیعیان علی علیه السلام اند صبر کردند در دنیا بر آزارها و امروز بهره مند شده اند باین عطاها
حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین بجانب صفین متوجه شدند چون از فرات عبور فرمودند
و نزدیک بکوهی رسیدند در صفین وقت نماز شام داخل شد مردم دور شدند وضو ساختند تا اذان کفتند
چون از اذان فارغ شدند کوه شکافته شد و سری بیرون آمد موی سر و ریش سفید کردیده و بسخن در آمد
و کفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته مرحبا بوصی خاتم پیغمبران و قاید روسفیدان و دست
و پا سفیدان بهشت و بزرکزیده بثواب صدیقان و بهترین اوصیا حضرت کفت السلام علیک ای برادر من

شمعون بن حمون وصی عیسی بن مریم چه حال داری کفت بحمد الله رحمت الهی بر تو باد منتظر حضرت عیسی ام
که فرود اید برای نصرت فرزند پیغمبر ما تو کسی را که در راه خدا زیاده از تو مبتلا کردیده باشد و در عقبات کسی از
تو ثوابش نیکوتر و رتبه اش بلندتر نخواهد بود صبر کن ای برادر تا آنکه خدا را ملاقات نمائی بدرستیکه بر تو
بود که دیدم جمعی را که از بنی اسرائیل ارها کشیدند و پاره ایشان را بریدند و با چوبهای حلق کشیدند اکر اینجماعت که با تو
جنک می کنند بدانند که چه عذابها برای ایشان مقرر کردیده دست کوتاه خواهند کرد و این روی تو نیز زیادتی اکر ترا
یاری مینمایند اکر بدانند که چه ثواب از برای ایشان مهیا کردیده هر اینه آرزو کنند که بمقراضها بدنهای ایشان پاره پاره شود
السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته پس کوه بهم آمد حضرت متوجه نماز شد پس عمار بن یاسر و ابن عباس
و مالک اشتر و هاشم بن عتبه و ابو ایوب انصاری و قیس بن سعد و عمرو بن الحمق و عبادة بن صامت و ابو الهیثم
از آنحضرت پرسیدند که این مرد که بود فرمود که شمعون وصی حضرت عیسی بود پس عبادة بن الصامت و ابو ایوب کفتند پدر
و مادر خود را فدای تو میکنیم و ترا یاری میکنیم چنانچه برادرت حضرت رسول را یاری کردیم و تخلف نمیکند کسی از تو از
مهاجرین و انصار مکر شقی پس حضرت ایشان را دعای خیر کرد **از کتاب بشارة المصطفی منقولست**
که وقتی که رسول خدا داخل خانه امیرالمؤمنین ع شد در حالتی که خوشحال بود و بشارت و سرور از روی مبارکش
ظاهر بود و سلام کرد بر آنجناب پس حضرت امیرالمؤمنین ع عرض کرد که هرکز ندیده ام شما را که بر من وارد شوید چنین
مسرور و خوشحال باشید پس حضرت رسول فرمود بشارت دهم ترا یا علی بآنکه در این ساعت جبرئیل بر من نازل شد
و کفت که حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید بشارت ده علی را که شیعه مطیع و عاصی او از اهل بهشتند چون
حضرت امیرالمؤمنین ع این بشارت را شنیدند بسجده در آمد و دست خود را بطرف آسمان بلند نمود و عرض کرد ای خدا
من کواه باش بر من که نصف حسنات خود را بشیعه خود بخشیدم پس حضرت فاطمه عرض کرد ای پروردکار من شاهد
باش که من نصف حسنات خود را بشیعه علی بخشیدم پس حضرت امام حسن ع مثل این کلام را فرمود و حضرت امام حسین ع
نیز مثل اینکلام را فرمود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که شما کریمتر از من نیستید ای پروردکار
من کواه باش که من نصف حسنات خود را بشیعه علی بخشیدم پس خداوند جل و علا فرمود که شما از من کریمتر
نیستید من آمرزیدم کناهان شیعه علی و محب علی را **عن حذیفة الیمانی قال قال رسول الله**
صلی الله علیه و آله لو یعلم الناس متی سمی علی امیرالمؤمنین ما انکروا فضله سمی امیرالمؤمنین
و آدم بین الروح و الجسد عن جابر عن ابی عبدالله ع قال قلت له لم سمی علی امیرالمؤمنین قال الله سماه
هکذا انزل الله فی کتابه و هو قوله عز و جل و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی
انفسهم الست بربکم و ان محمدا نبیکم رسولی و ان علیا امیرالمؤمنین قالوا بلی و عن الباقر ع قال قال رسول

علیه وآله السلام لما اسری بی الی السماء الرابعة اذن جبرئیل واقام وجمع النبیین والصدیقین والشهداء و
الملائکة وتقدمت فصلیت بهم فلما انصرفت قال لی جبرئیل قل لهم بم تشهدون قالوا نشهد ان لا اله الا
الله وانک رسول الله وان علیا امیر المؤمنین ع عن جابر ابن عبد الله قال کنا عند رسول الله صلی الله
علیه وآله فی المسجد فذکر بعض اصحابه الجنة فقال النبی صلی الله علیه وآله ان اول اهل الجنة دخولا الیها
علی بن ابیطالب ع فقال ابو دجانة الانصاری یا رسول الله اخبرتنا ان الجنة محرمة علی الانبیاء حتی تدخلها
وعلی الامم حتی تدخلها امتک فقال بلی یا ابا دجانة اما علمت ان لله لواء من نور وعمودا من نور خلقهما الله
قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام مکتوب علی ذلک اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله خیر البریة آل
محمد وصاحب اللواء علی وهو امام القوم فقال علی الحمد لله الذی هدانا بک یا رسول الله وشرفنا فقال
النبی ابشر یا علی ما من عبد ینتحل مودتک الا بعثه الله معنا یوم القیمة عن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله والذی بعثنی بالحق بشیرا ونذیرا ما استقر الکرسی والعرش ولا دار الفلک ولا قامت
السموات والارض الا بان کتب علیها لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ان الله لما عرج
بی الی السماء واختصنی بلطیف ندائه قال یا محمد قلت لبیک ربی وسعدیک قال انا المحمود وانت محمد
شققت اسمک من اسمی وفضلتک علی جمیع بریتی فانصب اخاک علیا علما لعبادی یهدیهم الی دینی یا محمد انی
قد جعلت علیا امیر المؤمنین فمن تامر علیه لعنته ومن خالفه عذبته ومن اطاعه قربته یا محمد انی قد جعلت
علیا امام المسلمین فمن تقدم علیه اخزیته ومن عصاه استجفیته ان علیا سید الوصیین وقائد الغر
المحجلین وحجتی علی الخلائق اجمعین عن ابی الحسن ع قال ولایة علی مکتوب فی جمیع صحف الانبیاء ولم یبعث الله
رسولا الا بنبوة محمد وولایة وصیه قال الله تعالی وانه لفی زبر الاولین ای الکتب المنزلة علی النبیین یعنی
ان هذا الامر الذی نزل به الملک فی ولایة علی منزل فی کتب الانبیاء الاولین کما هو منزل فی القران از
حضرت امام حسن عسکری ع مرویست که مردی از دوستان علی ابن ابیطالب ع که در شام می بود عریضه بخدمت آن
حضرت نوشت و در آن عریضه درج کرد یا امیر المؤمنین میخواهم که در خدمت شما باشم لکن اهل و عیال من بسیار است
اگر با همه اهل و عیال کوچ نمایم و بخدمت شما بیایم از شر معویه میترسم و مال بسیار دارم که همه را معویه بغارت
غارت نماید فکری بحال من بکنید پس حضرت امیر المؤمنین ع در جواب عریضه نوشت که ای فلانی عیال خود را جمع کن و
مالهای خود را با ایشان بسپار و صلوات بر محمد و آل او بفرست و بعد از آن دعا کن و بگو که پروردگارا عیال من
و مال من امانت است که بر تو میسپارم بامر بنده تو و دوست تو علی ابن ابیطالب ع و بعد از آن بخدمت من بیا
لکن آن شخص همه را چنین کرده عمل بمضمون نوشته امیر المؤمنین نموده بخدمت آنحضرت مشرف گردید چون معویه

ون از رفتن وی خبردار شد غلامان خود را گفت که عیال او را اسیر کنند و مالهای او را غارت نمایند
چون غلامان معویه بدر خانه آن شیعه رسیدند خداوند عالم جمیع را مصور گردانید بصورت اولاد معویه و حال
ایشان پیش دستی کرده جواب بغلامان معویه دادند که بر گردید که هر چه در خانه امیر بود ما غارت کردیم و
اولاد شیعه را اسیر نمودیم پس اولاد آن شیعه و مالهای وی از دست معویه خلاص گردید و اولاد آن شیعه خایف بودند
از دزدان خداوند عالم جمیع مالهای آن شیعه را بصورت مار و کژدم مصور گردانید و هر که از دزدان قصد مال وی
میکردند از گزیدن مار و عقرب هتکی هلاک میشدند تا چون مدتی از میان گذشت امیر المؤمنین ع بان مرد فرمود
یا فلان میخواهی که عیال و مالهای خود را ببینی عرض کرد میخواهم یا علی آنحضرت دست بدعا برداشته مناجات کرد که
پروردگارا میخواهم که اولاد و مالهای این بنده را حاضر گردانی هنوز دعای آنحضرت تمام نشده بود که آن شیعه دید
که فرزندان و عیال و مالهای او را برداشته بخدمت پدر خود حاضر شدند و آنچه گذشته بود بر وی نقل کردند
آن مرد متحیر بود امیر المؤمنین ع فرمود ای مرد گاهی خداوند عالم آیات معجزات خود را ظاهر میگرداند برای
مؤمنان برای زیادتی بصیرت ایشان و برای کافران اتمام حجت بر ایشان از حضرت صادق ع روایت شده که جبرئیل بر حضرت
رسول صلی الله علیه وآله نازل شد و گفت خداوند عالم سلامت میرساند که من آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه
و آنچه بر روی آنهاست خلق کرده ام و هیچ محلی بهتر از رکن و مقام ابرهیم خلق نکرده ام اگر بنده مرا در آنجا بخواند
از آن روز یکه آسمانها و زمینها را خلق کرده ام تا انقراض عالم اقرار بولایت علی نداشته باشد او را سرنگون
در جهنم اندازم در کتب شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه وآله منقولست که اگر مردمان بر ولایت علی ع
مجتمع میشدند خدا جهنم را خلق نمیفرمود از عبد الله بن عمر روایت شده است که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون قیامت شود بیائی تو بر اسبی از نور سوار و بر سرت تاجی از نور باشد که
روشنی او دیدها را خیره گرداند پس ندا از جانب رب العزة برسد که کجاست خلیفه محمد رسول الله تو گوئی اینک
منم پس ندا فرماید ترا که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم تو قسمت کننده
بهشت و دوزخ **از سلمان منقولست** که روزی شیطان گذشت بر جماعتی که مذمت حضرت امیر المؤمنین
میکردند نزد ایشان ایستاد ایشان گفتند که کیستی گفت من ابو مره ام گفتند که شنیدی ما چه گفتیم گفت بد حال شما
که ناسزا میگوئید خواجه امیر المؤمنین ع میگفتید ایشان گفتند چه دانستی که او مولا و امام ما است گفت از گفته
پیغمبر شما فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و
دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را یاری نکند ایشان گفتند تو
از شیعیان اوئی گفت نه و لکن او را دوست میدارم و هر که دشمن او است در مال و فرزند او شریک میشوم گفتند

ای ابوهریره دو نفر مثل ما چه هنگامی گفته‌ای که کرده تا کیستا و فسطاط افتادند که پیمان او را شکستند بظلم باو
خروج کرده اند و ادعای بد دین بد کرده اند بدرستیکه من عبادت خدا کردم در میان جان دوازده هزار سال چون
خدا چون خدا انها را تمام کرد ملائکه سهل خود را در زمین نجات شکایت کردم مرا با آسمان اول عروج نمود دوازده هزار
در آنجا در میان ملائکه عبادت کردم روزی مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودیم نوری شعشعانی پیدا شد که تمام
ملائکه بسجده در افتادند و گفتند سبوح قدوس این نور ملک مقربیست یا نور پیغمبر مرسلی از جانب رب
العزه ندائی در رسید که این نور طینت علی ابن ابیطالب است در کتاب کافی مسطور است که شخصی از بنی
مخزوم که اندک قرابتی با آنسرور داشت بنزد آنحضرت آمده اظهار اندوه بسبب فوت برادر خود نمود آنسرور برای
تسکین خواطر او باتفاق آنشخص بجانب قبر برادرش حاضر شده و کلمه چند بزبان معجز بیان جاری ساخت و پای
مبارک بر قبر زده قبر شکافته شد و آن مرد سر از خاک برداشت و بر آنحضرت سلام داده بزبان عجمی تکلم کرد آن
سرور پرسید که چرا لهجه تو تغییر یافته و حال آنکه لهجه تو عربی و لغت عربی بود گفت یا امیرالمؤمنین سبب
تغییر لهجه من اینست که من بطریقه ابی بکر و عمر و عثمان از دنیا رفتم زبان مرا تغییر کرده اند مرویست که روزی امیر
المؤمنین در کوهی با مرد خیبری رفیق شد و در همه جا همراه میرفتند رسیدند بر رودخانه عظیمی آنحضرت دید که مرد خیبری
عبا خود را بر روی آب انداخت و از آن آب گذشت که پاهایش تر نشد چون خیبری بآنطرف رسید گفت ای مرد اگر
میدانستی آنچه را که من میدانم و بر زبان جاری کرده از آب میگذشتی پس خیبری که امیرالمؤمنین خطاب
بر آب کرده آب چون سنگ شد و آنحضرت از آن آب گذشت و پای آنحضرت تر نشد خیبری متعجب شد پس آنحضرت
پرسید که ای خیبری تو چه میدانستی بر زبان جاری کردی و از آب گذشتی خیبری گفت نام وصی حضرت خاتم النبیین بر زبان جاری
کرده ام پس آنحضرت فرمود که ای خیبری وصی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منم خیبری چون این را شنید بدست
و پای آنحضرت افتاده ایمان آورد و بشرف اسلام مشرف شد مرویست از یونس بن اسحق گفت شنیدم از حضرت صادق
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اراده غزوه تبوک کرد امیرالمؤمنین را خلیفه و جانشین خود کرد
بعضی منافقان زبان طعن گشودند و گفتند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون علی را نمیخواست و صحبت او در طبع
شریفش گران بود لهذا علی را در مدینه گذاشت آنحضرت شماتت منافقان را شنیده از مدینه بیرون رفت و در یکی از
منازل بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید اظهار شماتت منافقان و معاندان نمود پیغمبر آخر الزمان
حضرت رسالت شاه ولایت را دلداری داده بمدینه برگردانید و در آن سفر لشکریان آنحضرت شکست رسیده
همگی لشکر از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرار نمودند جبرئیل نازل شده عرض کرد یا رسول الله حق تعالی
سلام میرساند و بشارت نصرت بر تو داده و فتح را منحصر کرده اند و خواهی جمعی از ملائکه حاضر شوند و خواهی که

برود خانه

علی بن ابیطالب برای امداد اهل دین طلب نما تا حاضر شود و دین و دولت یاری دهد که جبرئیل لشکر مخالف را از هم درید
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضور علی را طلب نموده جبرئیل عرض کرد یا رسول الله [illegible] کرده
بگو یا ابا الغیث ادرکنی سلمان گوید که در آن روز در خدمت امیرالمؤمنین بوده در یکی از باغهای مدینه و آن
حضرت در بالای درخت خرما بود و من در پای درخت خرما جمع میکردم ناگاه شنیدم که آنحضرت گفت لبیک لبیک
ایشان دیدم پس آنحضرت پائین آمده آثار غضب در جبینش مشاهده کردم و قطرات اشک در رخسار مبارکش
جاری دیدم عرض کردم که یا امیرالمؤمنین سبب حزن و اندوه چیست فرمود ای سلمان بلشکریان پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله شکست رسید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرا میطلبد پس آنحضرت داخل خانه فاطمه زهرا شد
[illegible] شمشیر داد و بیرون آمد و فرمود ای سلمان هر جا قدم میگذارم تو نیز قدم بگذار پس من نیز قدم
از اثر قدم آنحضرت برنداشتم تا در یک گام هفده قدم خود را در میان لشکریان دیدم آنحضرت آواز بلند کرده حمله بر لشکر
مخالف کرده جمیع مخالفان و منافقین چون روبهان از حمله شیر یزدان فرار بر قرار اختیار نمودند و بعد از شکست مخالف
فتح و غنیمت نصیب لشکر اسلام روی داده باز آنحضرت بطریق سابق در هفده گام خود را بمدینه رسانید از بصائر کتاب
از سلمان روایت کرده که گفت جمعی از شیعیان امیرالمؤمنین با آنحضرت رسانیدند که عمر بن الخطاب علیه اللعنه شیعیان
و محبان ترا به بدی یاد میکند و استهزاء بر ایشان مینماید روزی من در خدمت آنحضرت بودم که بباغی از باغهای مدینه میرفتیم در راه
اتفاق او با عمر حاضر شد امیر مؤمنان خطاب بعمر نموده گفت ای عمر من شنیده ام که تو دوستان مرا به بدی یاد میکنی
عمر در جواب آنحضرت سخن بی ادبانه گفت پس در دست آنحضرت کمانی که در دست بود بر زمین انداختند کمان بقدرت
کامله الهی و برکت حضرت رسالت پناهی اژدها شد بهیئه شتر بزرگی دهن باز کرده بجانب عمر شتافت عمر
با اضطراب آمده زاری و تضرع نموده و عرض کرد که یا امیرالمؤمنین برای خدا بفریاد من برس توبه کردم که بعد از این
چنین نکنم و دیگر باره دوستان ترا به بدی نگویم پس آنحضرت دست مبارک دراز کرده گلوی اژدها را گرفته دید
که همان کمان است که در دست آنسرور بود عمر ترسان و لرزان بخانه خود رفت چون شب شد امیر مؤمنان مرا طلب نمود
فرمود برو بخانه عمر و بگو که امشب مالی از ناحیه مشرق بنزد تو آورده اند بیرون آورده با اهلش قسمت کن یا سلمان
بدانکه امشب مال بسیاری از جانب مشرق آورده اند و هیچکس مطلع نیست عمر میخواهد که پنهان کند و چیزی بکسی
ندهد سلمان گوید بفرموده شاه ولایت بخانه عمر رفتم و پیغام آنسرور را بوی رسانیدم و گفتم ای عمر پیش
از آنکه در میان مسلمانان رسوا شوی مال را قسمت کن و بر صاحبانش برسان عمر گفت ای سلمان من ترا دوست
نصیحتی بتو میکنم بیا از علی مفارقت کن و بما بپیوند که علی از جمله ساحرانست من در جواب گفتم ای عمر تو بگفت
مگر تو علی را نشناخته بدانکه علی وارث اسرار نبوی و دانای علم لدنی و منبع انوار ربانی و مخزن اسرار الهی

وعلی را حق کمالاتش زیاده بر آنست که تو دانسته‌ای پس چون عمر از منبر فرود آمد گفت یا سلمان برو بر فرزند
مولای خود بگو سمعاً و طاعةً فرمان برداریم انچه امر نموده سلمان گوید چون بنزد شاه ولایت آمدم انچه واقع
فرمود یا سلمان انچه میان تو و عمر گذشته خود بیان میکنی یا انکه من میگویم عرض کردم که یا امیر المؤمنین تو
بیان فرما پس آنچه گذشته بود آنحضرت آنچه میان من و عمر گذشته بود بی تفاوت بیان فرمود که ای سلمان بسمع و طاعة
عمر ابتر بر انچه طاعت و بیزار از دل عمر با هنگام مردن بیرون نخواهد رفت چون صبح شد عمر از ترس اظهار ایمان
نمود در میان مسلمانان از کتاب بستان الکرام نقل کرده‌اند که روزی جبرئیل امین در خدمت خاتم النبیین
مشغول صحبت بود که امیر المؤمنین پیدا شد چون جبرئیل آنحضرت را دید برخاست بشرط تعظیم بجا آورد پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا جبرئیل تو از برای این جوان تعظیم میکنی عرض کرد چون نکنم یا رسول الله که اورا
بر من حق تعلیم است آنحضرت پرسید که چه تعلیم بتو کرده گفت در وقتی که حق تعالی مرا خلق نمود از من پرسید
که تو کیستی و من کیم و نام تو چیست و نام من چیست من در جواب متحیر شدم و ساکت ماندم و متفکر و متحیر بودم که این
جوان در عالم نور حاضر شد و مرا تعلیم نموده گفت بگو تو پروردگار جلیلی و نام تو جمیل است و من بنده ذلیل
و نام من جبرئیل است لهذا چون اورا دیدم تعظیم او نمودم پس آنحضرت ازان پرسید که عمر تو چند است
گفت یا رسول الله ستاره ایست که در هر سی هزار سال یکبار طلوع میکند آن ستاره را سی هزار بار دیده‌ام و
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی دوستان تو باهل آسمان روشنی میدهند چنانکه بر
دیگر اهل زمین را نور و ضیاء می بخشد بران روکه اهل آسمان از روشنی میدهد نوشته است که الله نور السموات
والارض هذا من اسمانهاست و بران روکه اهل زمین را روشنی میدهد نوشته است که علی نور الارضین علی نور
زمینهاست و باسند صحیح از محمد ابن سنان منقولست که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق رفتم چون نشستم
خبر آوردند که شخصی از اهل چین بر در است فرمود که بطلبید او را و اذن دخول دهید چون داخل شد سلام
کرد آنحضرت او را اعلام نمود که مکرر تو و اهل تو ما را میشناسید گفت ای فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در
بلاد ما درختی است که در مجموع سال هر روز دو بار گل میدهد یکی در اول روز و یکی در اخر روز بر گلی که در اول روز شکفته
میشود نوشته است لا اله الا الله و بر گلی که در اخر روز شکفته میشود نوشته است که علی خلیفة رسول الله و ما
از این علامت علم بحال رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی او و فرزندان او علیهم السلام داریم و دوستشان داریم
انجا ابیبار انست و عمر ابرو و پابوس شما بانجا آمده‌ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود
ان حلقة باب الجنة من یاقوتة حمراء بدرستی که حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است بر صفایح طلا او بجنت الخلقه
که بان در میخورد و آواز کند و گوید یا علی اهل سنت از انس بن مالک روایت کرده‌اند که گفت از رسول خدا صلی الله

آنحضرت وجود

علیه و آله شنیدم فرمود هر گاه روز قیامت شود و نصب کرده شود پل صراط بر کنار دوزخ نمیتوانند که از آن بگذرند
مگر کسی که با او باشد نوشته برات خلاصی از دوزخ ولایت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
و نیز مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعلی بن ابیطالب فرمود یا علی چون روز قیامت شود بنشینیم من
و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسی که برائتی بولایت تو با او باشد و اشاره باینست قول الله تعالی
وقفوهم انهم مسئولون باز دارید ایشان را بدرستیکه ایشان سؤال کرده شده اند از ولایت علی بن ابیطالب
ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود لو ان الریاض اقلام والبحر مداد و الجن حساب
والانس کتاب ما احصوا فضایل علی بن ابیطالب اگر درختان قلم باشند و دریاها مداد و جنیان حساب کننده و
انسان نویسنده نمیتوانند شمردن فضایل و کمالات علی ابن ابیطالب را و مرویست که روزی علی بن ابیطالب بر منبر
بصره بود که فرمود ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی سؤال کنید مرا پیش از انکه نیابید مرا سؤال کنید مرا از
طرق سماها بدرستیکه من اعلم بها از طرق زمین در اثنا مردی از میان قوم برخاست و گفت در این ساعت
جبرئیل در کجاست آنحضرت نظر مبارک بجانب آسمان انداخت بعد ازان بجانب مشرق نظر انداخت و بعد ازان به
جانب مغرب نظر انداخت و اطراف قبه خضرا و اقطار غبرا را ملاحظه کرد جبرئیل را در هیچ مکانی ندید پس
متوجه آن مرد شده فرمود ایها الشیخ تو جبرئیلی آن مرد پس از انظار ایشان ناپدید شد بعد از آن مردم پرواز کرد و گفت
وحضار انها را وقفرها امد و گفت شهادت میدهم که تو خلیفه رسول خدائی حقا و نیز منقولست که چون حق
تعالی موسی را فرمود که از خضر علم اموزد در انوقت که از پیش خضر باز گشت برادرش هارون پرسید که از عجایب چه دیدی
گفت من و خضر در کنار دریا نشسته بودیم مرغی از هوا در آمد و بمنقار آب بر گرفت و بسوی مشرق انداخت و
یکبار دیگر بر گرفت و بسوی مغرب انداخت و یکی دیگر بسوی هوا انداخت و یکی بسوی زمین انداخت و پرواز کرد و ما
از ان متعجب شدیم و متحیر فرو ماندیم فرشته بیامد و گفت چرا متحیرید گفتیم از کار این مرغ گفت معنی این انست
که بان خدائیکه مشرق گردانید مشرق را و مغرب گردانید مغرب را و آسمان را برداشت و زمین را گسترد که بعد از
شما پیغمبری بیاید که نام او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و دیگر او وصی بود که نام او علی بود و علم وی نسبت با
علم شما چون دریا بود نسبت بقطره که علم علی دریا بود و علم شما قطره از عبدالله بن عمر مرویست که گفت
رسول خدا شنیدم که فرمود کسی که دوست دارد علی را قبول میکند حق تعالی از او نماز او و روزه او و قیام او
در شب بعبادت حق تعالی و مستجاب میگرداند دعای او را بدانید که هر که دوست دارد علی را عطا میکند حق تعالی
هر کسی که در بدن او ست شهری در بهشت و نیز از بعضی عامه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به
نموده میفرمود لا ابالی من مات و یبغضک مات یهودیا او نصرانیا یا علی باک ندارم ... ایشانرا که بمیرد و دشمن

داود را آنکه برد بن یهودی بمیرد و یا برد بن نصرانی و در قیامت زیرا ابنها باشد یا ابنها و عبد الله بن مسعود
روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اول کسانی که علی را برادر گرفتند اسرافیل
اسرافیل بود و بعد از آن میکائیل بود و بعد از آن جبرئیل و اول کسانی که دوست داشتند علی را از اهل آسمان
حمله عرش بود و بعد از آن رضوان خازن بهشت پس از آن ملک الموت و بدرستیکه ملک الموت بر دوستان علی رحم
میکند چنانچه بر انبیا و پیغمبران رحم میکند از کتاب بحار الانوار ابن عباس گوید که رسول خدا صلی الله علیه
و آله در مسجد خود نشسته بود و جماعتی از مهاجرین و انصار در خدمت آن بزرگوار بودند که جبرئیل امین نازل
شد و عرض کرد که یا محمد صلی الله علیه و آله حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که امر کن که حاضر کنی علی را و بگردان
روی خود را مقابل روی او و بنشیند پس جبرئیل باسمان بالا رفت و رسول خدا علی را طلب
کرد و او را حاضر نمود و روی خود را مقابل روی او کرد پس دوباره جبرئیل نازل شد و با او طبقی بود که
در آن رطب بود و آن را در میان آن دو بزرگوار نهاد پس گفت بخورید پس خوردند بعد از آن طشتی و ابریقی
حاضر کرد و گفت یا رسول خدا صلوات خدا بر تو باد و آل تو بتحقیق که حق تعالی امر کرده است که آب بریزی بر دست
علی بن ابیطالب ع و آنحضرت فرمود السمع والطاعة لما امرنی به ربی سمع و طاعة مر خدا را آن چیز را که امر کرده
مرا بآن پروردگار من پس ابریق را گرفت و ایستاد و آب بر دست علی بن ابیطالب میریخت علی علیه السلام
گفت یا رسول الله من سزاوارترم که آب بر دست مبارک شما بریزم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی
حق تعالی مرا امر کرده است باین و رسول خدا هر چند آب بر دست علی میریخت یک قطره از آن در طشت نمیریخت پس علی مرتضی
علیه السلام عرض کرد یا رسول الله نمی بینم چیزی از آب که در طشت واقع شود رسول خدا فرمود یا علی ان الملئکة یتسابقون
علی اخذ الماء الذی یقع من یدیک ای علی بدرستیکه ملئکه سبقت میگیرند بر یکدیگر بر گرفتن آبی که از دست تو
میریزد پس میشویند بآن رویهای خود را و برکت میجویند بآن عجب منزلتی است آنجناب را که دیگر احدیست که حضرت
خیر البشر آب بر دست او بریزد و گاهی [illegible] بر دوش پیغمبر گذارد از عایشه مرویست که شبی حضرت رسول در حجره من
بود در اثنای شب بیدار شدم دیدم که حضرت در رختخواب نیست برخواستم و حجره را ملاحظه نمودم در آنجا
نبود بیرون آمدم و سایر حجرات را گردیدم در هیچ یک از حجرات ندیدم تشویش و اضطراب بر من غالب شد که مبادا
امری روداده باشد بر پشت بام برآمدم دیدم که حضرت رو بقبله ایستاده و با پروردگار مناجات میکند من در گوشه
پنهان شدم که مناجات او را بشنوم ناگاه شنیدم که میگوید الهی اسالک بحق خلیفتک علی بن ابیطالب ان تغفر
محمد صلی الله علیه و آله اینچنین سوال میکنم ترا بحق بهترین خلفای تو علی بن ابیطالب که امت محمد را بیامرزی
الهی نشدتک باحب الناس الیک علی بن ابیطالب ان ترحم عصاة امتی ای خداوند قسم میدهم ترا بمحبوبترین مردم

... در حکایات اهل عدل و جبر

... مهربانست نوح چه خواهد بود محمد هنر که مردی ظریف بود گفت دو نفر با من چون ...
... بر نوشته شد مبدا بر امام ... این کاهمان من با خبثا خود کردم یا در من افریند ...
خدا یا بنده ضعیف بدکردار اعتماد بر فضل تو نموده بود اگر بیامرزی تفضل باشد و اگر عقوبت کنی عدل بود و اگر گویند
مرید عضا کرد و نور بر زبان نادر بود که زاهدان عقلا خواهد کرد کو برای اهل عرش شاید اینکه از آن عدل کرد و دنیا بشما
ملبس و کشتر اینجا اند عدلی جبری را گفت که کی کردار زنا گفت خدا باز گفت کرا فرید گفت خدا گفت چگونه می کرد و بنا بر
پس عیب کرد و حد بر آن واجب کرد اند جبری منقطع شد جبری دعا میکرد که یا مصلح المفسدین عدلی او را گفت چرا چنین
نفی گفت از بهر آنکه صلاح خدا میا فرید عدلی گفت یا مصلح المفسدین گفت المصلحین زیرا که ترا شما فساد او میا فرید معبره انکار کرد
و گفت این لازم است اعتقاد جبریست عدلی جبری گفت نه دزد و مصلحان عفو لازم است که تا او با احسان کرده با
اعتقاد بدی کردن سکوت و هر که چنین کند حکیم باشد و اگر بخلاف کند سفیه بود گفت بلی عدلی گفت اگر کسی سال عبادت بشرایط
کرده باشد و بعد صد سال بت پرستیده شاید که در عذاب کفر ابدا فریند و او را ابد در دوزخ کند و در کافر ایمان بیاورند
و او را ابد در بهشت کند جبری گفت و است عدلی گفت پس حال عدل از حال ظالم جدا نیست جبری منقطع شد عدلی جبری را گفت
که آن کید الشیطان کان ضعیفا این کید خداست یا کید شیطان گفت کید شیطان گفت پس مذهب تو باطل باشد بلکی انا
جبری را گفت که قضا علی علیه السلام با معویه از بهر چیزی که خدا تقدیر کرده که از آن علی باشد یا از آن معویه جبری گفت از
که قضا کرده بود که از آن معویه باشد امامت گفت پس حال معویه بهتر از حال علی ع باشد که قطع وفضا کرد جبری منقطع شد
عدلی جبری را گفت که خدا موسی و هرون را گفت بفرعون فرستاد و گفت فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی گفت بلی گفت
ایشان را فرستاد تا خلق خدا را تغییر کنند یا فعل فرعون را اگر گویی که خلق خدا این کفر بود و خدا میگوید لا تبدیل لخلق الله و اگر
بهر آن فرستاد تا تغییر فعل فرعون کنند پس مذهب تو باطل باشد جبری منقطع شد عدلی جبری را گفت که خدا میگوید که الشیطان
یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و المنکر و الله یعدکم مغفرة منه و فضلا یعنی شیطان وعده دهد بدرویشی و فرماید بفحش
و خدا وعده میدهد با مرزش و فضل گفت بلی عدلی گفت این هر دو از یک جا نیست یا دو جا جبری منقطع شد عدلی جبری را گفت
که در رسول گفت تا این از خداست عجلت از شیطان گفت بلی عدلی گفت اگر هر دو خلق خداست فرق هیچ معنی ندارد و روا نباشد که رسول
سخنی گوید بی معنی و بیفایده جبری منقطع شد عدلی جبری را گفت که قدرت قبل از فعل باشد یا با فعل گفت با فعل عدلی گفت خدای
گوید و سیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم یهلکون انفسهم و الله یعلم انهم لکاذبون نکذیب ایشان کند و حال بر قدرت بیست
با قدرت بود و نه قصد یا اگر قدرت بود بر فتنه و در هر دو حال لازم است که قدرت قبل از فعل باشد جبری منقطع شد واثق
یحیی کامل گفت که من نه امام گفت بلی گفت اگر و فتنه از بیرون گنه و کنم بر من چه واجب باشد گفت آنکه گویی بر خیز و نماز کن گفت اگر گوید
که بلی ندارم او را سکوت دارم گفت معذور بود گفت اگر گوید قادر نیستم زیرا اگر بفعل مشغولم مرا قدرت بقیام نیست
او را معذور دارم گفت بلی گفت اگر نماز نشسته کند او را معذور دارم گفت نه واثق گفت در هر دو حال صادق است در
یحیی منقطع شد بیکر واثق گفت بو به چیست یحیی گفت ندامت در نوافت و عزم که تا از عود نکند واثق گفت قادر
تو بر وی از چه باشد یحیی منقطع شد عدلی از جبری پرسید که فرعون با ایمان قادر بود گفت نه گفت مسی
بلی گفت اگر فرعون بموسی گفتی که اینچه تو مرا بآن میخوانی قادر بآن نه ام موسی چه گفتی گفت مو

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی

باب بیست و سیم

کرنا در بلحیه عدی گفت که فرعون موسی را گفت که چون من فانی شدم پس تو بیچاره را امدی مرا بچه میخوانی مو
شد عدی گفت با جبرئیل همراه بودم تا بیت خانه وی چون پیش بر رسید گفتم این رو بدین هیئت کر منت
بمانه گفت نه گفتم اگر خدا او را مدد دهد تواند که این خانه از من بستاند گفت بلی گفتم تو را مدد کنی کرجا منو بیا گفت نه
خدا مدد دهد قادر باشی گفت بلی گفتم پس چرا فرعونیان تو و خانه جبرئیل منقطع شد عدی جبرئیل گفت اگر خواهی که مصحف
بسوزانی چنانکه عثمان سوزانید بتوانی گفت اگر خدا مدد کند برات بیابد بلی عدی گفت اگر تو را قدرت هست بر قتل انبیا و رسل و غیر اینکه
کعبه این همه بکنی گفت بلی این جمله بکنم و فرزندان توانم کرد هرکه اعتقاد این باشد بادی این دین کفر و این فایده است خرافات ایشان بیشتر از
آنست که ذکر آن توان کرد **باب بیست و ششم** در ذکر چند مسئله که بآن تشنیع میزنند بر امامیه **گویند** امامیه
گویند اگر یک قطره خمر یا منی یا فقاع یا خون حیض یا نفاس یا استحاضه در چاه آب افتد آب تمام باید کشید و اگر سگی یا خوکی در آن میرد
چهل دلو بکشند این تشنیع بر امامیه متوجه است که قیاس و رای در شرع باطل دانند بمثابت نص و اجماع کنند گوئیم امثال این تشنیع
بر کسی متوجه که قیاس بکار دارد و العجب که ابو حنیفه گوید اگر موشی در چاه افتد بیست دلو باید کشید و اگر مرغ یا گربه در چاه افتد
تمام باید کشید و شافعی گوید اگر موشی در چاه افتد و منفسخ شود اگر دو قله آب دارد باشد پاک بود و اگر یک قله بیرون آرند و اجزای
موش در آن بود پلید بود و اگر دو قله آب مستعمل اگر وضو و غسل کرده باشند در یک جا جمع شود با هم دو قله پاک باشد و اگر دو
قله آب در حوضی باشد و نجاست در آن افتد و قدری از آن بکشند نجاست در آن باقی بود آب حوض جمله پلید باشد و اگر مایع
در آن متغیر بود مثل بول و خمر و مانند آن چنانکه آب دو قله باشد متغیر شود پاک و پاک کننده بود **مسئله دویم**
گویند روافض مسح پای بهشتیه نداده و وضو کنند و از آب مستعمل بود گوئیم آب مستعمل پاکست باجماع امت الا آنکه در آب
ابو حنیفه و در این عیب نیست چه ابو حنیفه گوید اگر کسی با برنو وضو کند و آنکه از آبی فرو ریزد بول باشد امینجه باشد پس از آن
بیست مسح پاک باشد این بهر آنکه آب و السنه نزد شافعی سه وجه پلید است و چون در حوض دو قله آب باشد پاک بود اگر هیچ گونه
سه وجه باشد و مالک گوید نجاست که در آب افتد و تغیر نکند پاک و پاک کننده بود خواه آن آب اندک باشد و خواه بسیار و مسیا گوید
از ابو حنیفه که گفت اگر جنب در چاه کند بنیت وضو آب جمله پلید شود و اگر نه بنیت وضو باشد پاک بود و گویند محمد بن حسن گوید اگر جنبی
بنیت غسل کند و در چاه رود آب جمله پلید شود و غسل درست نباشد اگر بار دوم و سوم همچنین در چاه شود پلید باشد و چون بار چهارم
در چاه رود آب همه پاک باشد و غسل درست بود و ابو یوسف گوید اگر جنبی در چاه رود با دلو آب بر گیرد و بار دیگر بر وی آب جمله پلید بود
و غسل درست نباشد **مسئله سوم** گویند امامیه گویند چیزی که نماز نشاید در آن تمام نشود مثل بند و جوراب و کلاه اگر پلید
بود نماز در آن درست باشد گوئیم ابو حنیفه گوید استنجا نه واجب بود اگر استنجا نکند و پوشیده در پوشند و بر نجاسة از تو
سلک اینست موزه از چرم پوست دباغ کنند بر آن مسح کنند و بعد از این بهر آنکه نجاست خفیفه باشد مثل بول و اجوای که گوشت آن بخورند نماز
درست بود و نزد مالک اگر سهل و دنیه بود و شراب دارند و نماز کنند نماز درست باشد **مسئله چهارم** نزد امامیه اگر تکبیر نماز
فراموش با دیگر اهل کرد و نیت نماز نزد ایشان بوده و وقتی با قلب دواست که نیت قضا کند و حاجت باعاده تکبیرة الاحرام نیست و نزد
ابی حنیفه نیت وضو و غسل واجب بود و شافعی گوید که تکبیر را حرف بکبیر بهیج کند حج نکرده باشد و احرام بکند بنیت آنکه
حج از کجا زاید خیر بهفتد حج آن انکه احرام کرده باشد درست باشد و مالک گوید سخن گفتن در نماز روا باشد چون
نماز نداند مثل آنکه امام بیا سهو کوید که من سهو کرده ام با نه با امام را سهو گوید که سهو کرده و اوزاعی و اسحق راه